عنوان رساله جهتِ دریافت درجهٔ دکتری

تجزیه و تحلیل ملفوظات عارفان در شبه قاره

از آغاز دورهٔ اسلامی تا پایان عهد مغول

Compozing\University Students 2009\Logo.jpg not found.

به کوشش:

شبیر حسین

دانشجویِ دکتری

اُستاد رهنما

پروفسور آقای

دکتر ظهیر احمد صدیقی

شمارهٔ دانشجوی

0	3	-	PH.D	G	C	U	-	Per	-	0	3

سالِ تحصیلی: ۲۰۰۳—۲۰۰۷

گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه جی سی لاهور

بِسۡمِ ٱللَّهِ

ٱلرَّحۡمَٰنِ

ٱلرَّحِيمِ

Research Completion Certificate

Certified that the research work contained in this thesis, titled

تجزیه و تحلیل ملفوظات عارفان در شبه قاره

از آغاز دورۂ اسلامی تا پایانِ عهد مغول

has been carried out and completed by Mr Shabbir Hussain Roll Number 03-Ph.D GCU-Per-03 under my supervision during his Ph.D (Persian) Studies.

Submitted Through **Supervisor**

Chairman **Dr. Zahir Ahmad Sidiqui**

Department of Persian

Government College University

Lahore.

DECLARATION

I, Mr_________________________________Roll No_____________________

student of _______________________ in the subjrct of _________________

session___________ hereby declare that the matter printed in the thesis titled____ is my own work and has not been printed, published and submitted as research work, thesis or publication in any form in any University, Research Institution etc in Pakistan or abroad.

____
Signatures of Deponent

Dated:-__________________

اختصارات

دهخدا	لغت نامه دهخدا
رح	رحمة الله علیه
رك:	رجوع کنید
ص	صفحه
ص (صلعم)	صلی الله علیه وآله وسلم
م:	مسیحی/میلادی
م	متوفّی
عمید	فرهنگ عمید
ع م	علیه السلام
معین	فرهنگ معین
ه ش:	هجری شمسی
ه ق:	هجری قمری

انتساب!

به نامِ مادرِ عزیز و پدرِ فداکار

که به دعا های ایشان تا اینجا رسیدم

فهرست مطالب

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

پیش گفتار

ستایش (خاص) خدائی (را) است پروردگار عالمهار و بخشاینده و مهربان. خداوندِ روز جزا ترامی پرستیم و از تو مددمی طلبیم. بنما مارا راه راست راه آنانکه اکرام کردۀ برایشان به جز آنان که خشم گرفته شدبر آنها و بجز گمراهان.[1]

این مقاله که موضوع "تجزیه و تحلیلِ ملفوظاتِ عارفان در شبه قاره"(از آغازِ دورۀ اسلامی تا پایان عهدِ مغول) در دست خوانندۀ گرامی است. مشتمل برهشت فصل است.

فصل اول: دربارۀ صحت و اعتبار برخی مجموعه های ملفوظاتِ قدیم است. در این فصل دربارۀ انیس الارواح، دلیل العارفین، فواید السالکین، راحت القلوب، اسرار الاولیاء، مفتاح العاشقین، افضل الفواید وراحة المحبین و سراج الهدایه از شواهدِ اندرونی و بلاواسطه ثابت کرده شده است که این ملفوظاتِ صوفیه جعلی نیستند.

فصل دوم: دربارۀ معرفی کتب و نسخه های خطی ملفوظات است. فصل سوم: مشتمل برمطالبِ اخلاقی در ملفوظات صوفیه است. فصل چهارم: مشتمل برمطالب مربوط به قرآن در ملفوظات است. در این فصل تفسیر آیات قرآنی و فضایل آیات بیان کرده شده اند. فصل پنجم: دربارۀ مطالبِ دین اسلامی و تصوف در ملوظاتِ صوفیه است. در این فصل بسیار مطالب و مسائل دینی و تصوف بیان کرده شده است. فصل ششم: مشتمل بر مطالب مربوط به معاش و اقتصاد است. در این فصل اہمیت زکوۃ و صدقات بیان کرده شده است. فصل ہفتم: دربارۀ ذکر سماع در ملفوظاتِ صوفیه است. در این فصل دربارۀ سماع بسیار تفصیل داده شده است. فصل ہشتم: دربارۀ مطالبِ تاریخی در ملفوظاتِ صوفیه است- دراین فصل برخی واقعات تاریخی واشاره های تاریخی بیان کرده شده اند که در ملفوظاتِ صوفیه ذکر شده است.

در این مقاله متنِ کتب و نسخه های خطی ملفوظاتِ قدیم حتی المقدور ویر استاری کرده شده است "یای مجهول" مبدل به "یای معروف" و حرف اضافه "ب" جز فعل به طور جداگانه نگاشته شده است.

---

[1] القرآن. سورہ فاتحه

در پایان از استاد گرامی عالی قدر جناب آقای دکتر پروفسور ظهیر احمد صدیقی سپاسگزاری را بایسته می دادم که به کرامت، راهنمائی این رساله را تقبل فرمودند. که همه اشکالات را برطرف ساختند و قدم به قدم کمك و شفقت فرمودند.

از آقای پروفسور دکتر محمد اقبال ثاقب رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جی سی سپاسگزارم که ایشان از نبوغِ علمی خویش اشکالاتِ مقاله راحل کردند.

از آقای پروفسور دکتر عباس کی منش استاد دانشگاه تهران و استادِ افتخاری دانشگاهِ جی سی لاهور صمیمانه تشکرمی کنم که ایشان درکارِ تصحیح متن و مقدمه بسیار رہنمائی فرمودند.

از پروفسور محمد انور خان وژائچ رئیس سابق گروه زبان و ادبیاتِ فارسی با صمیمیت قلب تشکرمی نمایم که ایشان مرانگذاشت که حوصلۀ مراپست شود و ہمت افزائی، رہنمائی و کمال شفقت فرمودند.

از آقای پروفسور دکتر مظهر محمود شیرانی سپاس گزارم که ایشان اشکالاتِ اشعار و اقوال را اصلاح نمودند.

از آقای پروفسور محمد رفیق رئیس سابق گروه زبان و ادبیاتِ فارسی سپاسگزارم که ایشان نه فقط راہنمائی فرمودند بلکه کتب نایابِ ملفوظات فراہم ساختند.

از خانواده و دوستان نیز تشکرمی کنم که در تکمیل این رساله یاری نمودند.

ہیچ کار از لغزش و خطا مَصُون نیست. این کارِ دانشجویانه است. به بزرگواری خودتان از این کوتاہی ها صرفِ نظر بفرمائید.

باتشکّرِ فراوان

شبیر حسین

۲۰ اگست ۲۰۰۷م

مقدمه

مقدمه

ملفوظات

ملفوظات مأخوذ از تازی، به معنی کلمات و سخنان و گفتارها و الفاظ و بیانات است.[۱]

ملفوظات مجموعه سخنهایی است که شیخ یا مرشد در مجالس مریدان دربارۀ موضوعات مختلف می گوید. در تصوف این سنت از زمان قدیم رایج است که مریدِ باوفا، اقوال و تقریرات مراد با صفای خود را جمع آوری کرده است. دراین ملفوظات یا مجالس یا امالی مرشد یا شیخ، آیاتِ قرآنی و احادیث رسولِ اکرم ﷺ و مسایل شرعی و مطالب تصوف از قبیل صبر و رضا و توکل و توبه و احترام پیرو آداب مریدی را توضیح می دهلو ضمناً نکاتِ حکمت آمیز و حکایات صوفیه رانیز بیان می کند. مقصود فقط تعلیم و ارشاد مریدان و سالکان بوده است. این ملفوظات نه تنها موضوعاتِ تصوف را شامل می شوند بلکه مطالبِ تاریخی و اجتماعی و فواید اخلاقی و حکمی را نیز در بردارند.[۲]

ملفوظات مجموعۀ بیاناتی نیز بود که صوفیه برای ترغیب و تحریض اعمال صالحه و اخلاق فاضله در مجالسِ مریدان بیان می کردند. مقصود از آن این بود که مطابق استعدادِ شنوندگان، ترقیِ روحانی و دفع امراض قلبیۀ مریدان حاصل شود. ذکرِ اولیاء الله کبار، آن را پرتاثیرمی کرد. واژۀ اشارات و ارشادات و اقوال و فواید ہم به معنیِ ملفوظات است.[۳]

---

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا جلد ۸، تهران، مرداد ۱۳۳۲ ه ش، ذیل کلمۀ ملفوظات.

۲. ظهیر احمد، صدیقی، پرفسور دکتر، گنجینۀ معانی، لاہور، ۲۰۰۲م، ص ۳۳۰.

۳. اسلم. پرفسور محمد، ملفوظاتی ادب کی تاریخی اہمیت از متن اردو، دانشگاہ پنجاب، لاہور، ۱۹۹۵ م، ص ۹.

امالی: جمع املاء اقوال خلاصه شدهٔ صوفیه و علما است یعنی آنچه برای نوشتن گفته شود، مطالبی که کسی بگوید و دیگران درهمان مجلس بنویسند.[1]

"امالی کتابی را گویند که استاد تقریر کندو شاگردان بنویسند. عالمان و استادان قدیم در محل درس جلوس می کردند و شاگردان در اطرافِ آنان باقلم و کاغذ می نشستندو آنچه را استادان تقریر می کردند می نوشتند و حاصل این نوشته هارا امالی گفته اند واین شیوهٔ فقیهان و محدثان و دیگر اہلِ علم و ادب بوده است. به این ترتیب کتابهای بسیاری تألیف شده است از جمله آنها است: امالی ابن درید، امالی ابن حاجب، امالی ابن حجر، امال ابن شجری، امالی ابن عساکر[2] امالی ابو علی غالی، امالی سید مرتضی و امالی شیخ صدوق."[3]

فرق بین ملفوظات و امالی

واژه امالی ہم معنی ملفوظات است ولی امالی آن کلام باشد که مراد باصفا برای نوشتن مریدانِ خود می گوید و ملفوظات آن کلام باشد که مریدان یا علاقه مندان خود، برای یادداشت می نویسند و مراد سخنان و اقوال را برای نوشتن نمی گوید.

---

1. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید جلد اول، تهران، ۱۳۶۵، ذیل کلمه امالی.
2. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا جلد ۸، تهران، مرداد ۱۳۳۲ ه ش، ذیل کلمه امالی.
3. عمید، حسن، فرہنگِ فارسی عمید جلد اول، تهران، ۱۳۶۵، ذیل کلمه امالی.

فوایدِ ملفوظات

به قولِ شیخ ابو علی دقّاق، ملفوظات دو فایده دارد: یکی آنکه اگر مرد طالب بود، قوی همت گردد و طلبش زیادت شود، دیگر آنکه اگر کسی در خود پنداری دارد، آن فروشکند و دعوی از سرِ او بیرون رود۔ لے

ملفوظات نگاری یک نوع نثرِ زیبادرادبیاتِ تصوّف است۔به وسیلۂ آن رسایی براعمال و اقوالِ بزرگان امّت میسّر آید وترغیب اکتساب خیر شود۔ دلها روشن شود و راهِ تزکیۂ نفس آسان شود۔ مامعتقدیم که سیرتِ مبارکۂ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تفسیر آیاتِ قرآنیه است۔

همین طور عارفانِ امت آئینه دار شانِ اطهرِ رسالت مآب ﷺ اند۔ از اعمال و ارشادات این بزرگان، اسوۂ حسنۂ حضور علیه الصلوٰۃ والسلام در شکل ملفوظات دستیاب شود که مظهر و مؤیدِ اتباعِ سرور کائنات ﷺ است۔ صداقتِ گفتار و حسنِ کردارِ ایشان را دیده نگاهِ بشر بر منبع و مصدرِ اقوال و اعمال ایشان مرکوز شود و نتیجتاً به صورتِ جذبۂ فنای ناپذیر محبت و طاعتِ حضور علیه الصلوٰۃ والسلام در دلها پیدا شود۔ ارشاد ربانی:

وَالَّذِيْنَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوْتَ اَنْ يَّعْبُدُوْهَا وَاَنَابُوْا اِلَى اللّٰهِ لَهُمُ الْبُشْرٰى ۚ فَبَشِّرْ عِبَادِ ۙ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗ ۭ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ هَدٰىهُمُ اللّٰهُ وَاُولٰٓئِكَ هُمْ اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝ (سورۂ زمر، آیت ۱۷، ۱۸)

وآنانکه احتراز کردند از بت از انکه عبادت کنند اورا و رجوع کنند به سوئی خدا ایشان راست مژده۔ پس مژده ده آن بندگان مرا که می شنوند سخن۔ پس پیروی می نمایند نیکو ترین آن را ایشانند۔ آنانکه هدایت کرده است ایشان را خداو ایشانند خداوندان خرد۔☆

لے ظهیر احمد،صدیقی پرفسور دکتر، گنجینۂ معانی، لاهور، ۲۰۰۲ م، ص ۳۳۰.

☆ ولی الله، شاه، قرآن مجید خوشنما مترجم، مئی ۲۰۰۳م. لاهور، ص ۵۵۳.

طرز بیانِ ملفوظات این است که مرید ان از شیخ طریقت مسایلی می پرسند یا پیشوای طریقت خود برموضوعی گفتگو می کند و مریدان این سخنان مراد را که مشتمل بر ارشاد و هدایت روحانی می باشد، می نویسند. طالبانِ حق از این سخنان مرشد نور باطنی حاصل کنند[۱]

ملفوظات از انواع نوشته های عرفانی ادبی فارسی است و کمابیش، این مطالب را در بردارد:

۱. مسایل عرفانی و توضیحات آنها برای استفادهٔ سالکان.

۲. برنامه های نماز ها و دعا هایی که شیخ آن هارا برای سالکان قرار می دهد.

۳. اهمیتِ ذکر که مهم ترین اعمال سالکان است.

۴. توضیح عملی برخی [از] مسایل عرفانی از جانب شیخ که فهم آن ها برای سالکان دشوار است.

۵. لزوم حصول علوم دینی از نوع قرآن حکیم و تفسیر و حدیث و فقه برای سالکان قرار می دهد.

۶. امتناع و رود در سلوک برای سالکان جاهل که نتیجهٔ آن گمراهی است.

۷. لزوم متابعت کامل از شیخ تا سالکان در حصول مقصود موفق گردند.

---

۱. فقیر، محمد افضل، دیباچه، خلیل الصادقین، ترجمهٔ اردوی دلیل العارفین، فیصل آباد، دسامبر ۱۹۹۳م، صفحات ۱۵، ۱۶

۸. توضیح پاره ای مسایل اخلاقی از جانبِ شیخ و لزوم پذیرش اخلاق نیکو برای سالکان.

۹. نقل آیات قرآنی و احادیث نبوی و حکایات مناسب برای استشهاد برخی مسایل عرفانی.

۱۰. نقل اشعار عربی و فارسی برای استشهاد پاره ای [از] مسایل عرفانی.

اهمیّت ملفوظات تنهابه در برداشتن مطالب یادشده نیست، بلکه از جهاتِ ادبی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی نیز اهمیّت فراوان دارند، زیرادر این گونه آثار، بسیاری از اوضاع اجتماعی فرهنگی روزگار، در ضمن بیان سخنان مشایخ و گاهی شرح احوالشان، بازتاب یافته است. به ویژه آن که در نظر داشته باشیم که بیشتر کتاب های تاریخی به فارسی که در سده های میانه در ایران و هند و سرزمین های دیگر، نوشته شده، عمدتاً گزارشی اغراق آمیز و ستایشگرانه از جنگ ها و دیگر رویداد های دوره های فرمانروایی شاهان و امیران است و در آن ها، کمتر آگاهی هایی دربارهٔ وضع دین و مذهب و شیوهٔ زندگی مردم و مسایل زندگی شهری و روستایی روز گاربه چشم می خورد و حتیٰ، برخی رویدادهای تاریخی، به ویژه کشتارها و غارت ها و ویران گری های گسترده ای که فرمانروایان وزیردستان آن ها در جنگ ها و فتوحاتشان می کردند، ورنج ها و مصایبی که از این راه بر تودهٔ مردم وارد می آور دند، در آن ها کمتر یافته می شود. اما بسیاری از این آگاهی هادر ملفوظات هم روزگار این تاریخ ها می توان یافت.

ملفوظات از دید ادبی هم ارزش فراوان دارند، زیرا، گذشته از داشتن اصطلاحات اهل تصوف و چگونگی دریافت پیران صوفیه از آن ها، هم برای بر رسی نثر فارسی و تطور زمانی و مکانی آن دارای اهمیت هستندو هم در بسیاری مواقع، اشعاری را دربر

دارند که در منابع دیگر دیده نمی شود.

گروه های ملفوظات

کتاب های ملفوظات معتبر به دو دسته تقسیم می شوند:

۱ـ ملفوظاتی که آن ها را یکی از نوادگان یا [از] مریدان پیری، پس از مرگِ وی گرد آورده و معمولاً، در بر گیرندۀ شرح احوالِ مختصر پیر، آموزه های اصلی وی، کراماتش و گزارشی از مراقبات و ریاضاتِ او است.

این گونه کتاب ها بر حکایاتی استوار [مبنی] است که خویشان و مریدان پیر از خاطراتِ خود از وی روایت می کنند و گه گاه نمونه هایی از نوشته ها و خواند های شیخ یا بزرگانِ دین و دولت نیز در آن ها آمده است. کهن ترین این گونه ملفوظات، دو اثری است که دربارۀ عارف نامی، ابو سعید ابو الخیر (۳۵۷-۴۴۰ق) نوشته شده است یعنی حالات و سخنانِ ابو سعید ابو الخیر، از جمال الدین ابو روح لطف الله(۵۴۱ق) و اسرار التوحید فی مقاماتِ الشیخ ابی سعید، از محمد بن منور که مؤلفان هر دو اثر از نوادگان ابو سعید بوده اند.

۲ـ ملفوظاتی که سخنان پیری است که یکی از مریدان وی آن ها را اند کی پس از ایراد شدن، معمولاً در همان مجلس، ثبت و سپس گرد آورده است. در واقع، اصطلاح ملفوظات عموماً به این نوع آثار اطلاق می شود.[۱]

ملفوظات و سلسله های تصوفِ اسلامی

ملوظات نویسی به یکی از ویژگی های مهم ادبیات خانقاهی درمیان صوفیان سلسلۀ چشتیه و سپس، سلسله های دیگر، مانند سهروردیه و فردوسیه در آمد و گسترشی بی سابقه یافت، تابدان جا که امروزه ملفوظات، نه تنها در پژوهش در تصوف هند، بلکه در پژوهش در تاریخ و ادب آن سرزمین نیزاز منابع مهم به شمار می آید. این آثار نه تنها بُعد تازه ای به آموزه های پیران و مشایخ بخشیده، بلکه به دانش

---

[۱] انوشه، حسن، فرهنگنامۀ ادبی فارسی جلد ۲، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۲۶۶، ص ۱۲۶۷.



ما از صحنه و مراتب گونا گون زندگی مردم روزگار آنان، افزوده است.

ملفوظات، گذشته از به دست دادن تصویری روشن از زندگی روز مرهٔ خانقاهی، مارا بازندگی رده های پایین مردم آشنامی سازدو انفعال و سکون آنان رانشان می دهد[1]

---

[1] انوشه، حسن، فرهنگنامهٔ ادبی فارسی جلد ۲، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۲۶۸.

سبکِ ملفوظات

شیوهٔ نگارش ملفوظات اولیا سبک مخصوص عارفانه و عالمانه است. جمله های طولانی، لغات و اصطلاحات عربی در نثر فراوان به کار رفته است. گاهی برای توضیح مطلب مقتبس ازاحادیث، اقوال بزرگان و آیه های قرآن مجید به همراه تفسیر آیات آورده شده است. کلام منظوم عربی و فارسی برای زیبایی عبارات به کار برده شده و گاهی معرفی کتاب به نظم یا قطعه کرده شده است مثلاً "مبدا و معاد" که ملفوظات و وارداتِ شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانیؒ است و محمد صدیق بدخشی الکشمی ملقب به هدایه جمع و تحریر کرده است. در آن معرفی این کتاب ملفوظات این طور کرده شده است:

"این نسخه که مبداء و معادست بنام
زانفاس نفیس حضرت فخر کرام
چون کرد ہدایۃ اقتباس از سر صدق
در سال ہزار و نوزده گشت تمام
صدیق ہدایت که شدش چرخ بکام
مانا که ز صدق شد ہدایت فرجام
زین خود چه عجب و نیك تحقیق این است
کز جوش شراب احمدی یافته جام"[۱]

نثر آثارِ ملفوظات اخلاقی و صوفیانه به طور کلی سبک عالمانه، عارفانه و منشیانه است. موضوع کتب ملفوظات تفسیر قرآن مجید، اصول تفسیر، اصول و احکام دینی، شریعت و طریقت، علم اسرار. مسئلهٔ وحدت، رفع بدعت ہای دینی، سخنهای علمی، سماع، عبادات، اشاره ہای تاریخی، کرامات اولیا و سخنهای زرین صوفیان کرام است.

---

۱. ثانی، مجدد الف، مبداء و معاد، گرد آوری محمد صدیق بدخشی الکشمی، دہلی، ص ۳۰

مؤلفان کتبِ ملفوظات از علماء، مشایخ و صوفیانِ بزرگ و برجستۂ روزگار خود به شمار می رفته اند که به زبان عربی تسلط کامل داشته اند. بعضی از آنان به هر دو زبان عربی و فارسی تصانیف پر ارزش دینی، اخلاقی و صوفیانه برجای نهاده اند.

سبک نثر کتب ملفوظات و نسخه های خطی ملفوظات، بیشتر ساده و قابل فهم است. در بعضی موارد استعمال جمله ها به زبان هندی و عربی نیز همچنان نوشته شده است. در "خیرالمجالس" که ملفوظات حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است. نمونه هایی از آن دیده می شود. از آن جمله است:

"در عهدِ موسیٰ پیغامبر صلوۃ الله و سلامه علیه در بنی اسرائیل بت پرستی بود که چهار صد سال بت پرستی کرده بود. این چهار صد سال یك روز تأخیر نکرد و سراز پای بت برنداشت و دراین چهار صد سال حاجتی از و نخواست، روزی اور اتپ آمد و سر بر پای بت نهادو گفت:

"تو میرا گسائیں توں میرا کرتا مجه اس تاپ تهیں چهڈا"

وبه پارسی آن است که بابت گفت که تو خدای منی، تو پروردگار منی مرا از این تب خلاصی ده، این لفظ به زبان هندی فرمودند، همچنان نوشته شد، هر چند که بابت گفت، از سنگ چه جواب آید! هیچ جوابی نیامد، تبش زیاده شد. برخاست ولکدی برو زدو گفت: "تو کرتار نهیں" یعنی تو پروردگار نیستی، بیرون آمدو مسجدی پیش دید، سر درون مسجد نهادویك بار گفت: ای خدای موسیٰ! از چهار سو آواز آمد: لبیك عبدی لبیك عبدی! گویند هفتاد بار شنید. بی واسطه."[1]

"لطایف اشرفی" ملفوظات حضرت سید اشرف جهانگیر سمنانیؒ است نمونه ای از "لطایف اشرفی" کلام منظوم فارسی در نثر در زیر آورده می شود.

"فرمودند که به چشم حقارت ننگرند که دوستان وی پوشیده باشند و تابصیرت و فراست

---

[1] چراغ دهلی، نصیر الدین، خیر المجالس، گرد آوری مولانا حمید قلندرؒ، علیگره، ص ۱۲۳.

صادق نداری در خلق تصرف نکنی که برخود ستم کنی تقریباً برزبان درر نثار فرمودند:

خاکساران جہان را به حقارت منگر

توچه دانی که درین گرد سواری باشد[۱]

"جامع العلوم" ملفوظات حسین المعروف به جلال الدین مخلوم جهانیان جهان گشتؒ است و گرد آوری این ملفوظات سید علاء الدین چشتیؒ کرده است۔ نمونۂ نثر که از احادیث و آیه ہای قرآنی استفاده کرده شده است، در زیر آورده شده است۔

"حدیث صحاح است مَنْ قَرَأَ قَبْلَ☆ اَنْ یَّنَامَ اٰیَتَیْنِ مِنْ اٰخِرِ سُوْرَةِ الْبَقَرِ وَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَآ اِلٰـهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ حُفِظَ مِنَ الْاٰفَاتِ وَالْبَلِیَّاتِ۔ وآخر شب را زنده دارید و تهجد بگذارید دوازده رکعت که سنت است و بر رسول ﷺ فریضه بود۔ قولهٗ تعالیٰ:

فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَّکَ☆

اَیْ زَائِدَةً لَّکَ عَلٰی خَمْسِ صَلَوَاتٍ یعنی خطاب است یا محمد تهجد بگذار و معنٰی اَیْ التَّهَجُّدِ هُوَ الْقِیَامُ بَعْدَ الْمَنَامِ۔

لِقَوْلِهٖ تَعَالٰی فِیْ وَصْفِ الْمُتَهَجِّدِیْنَ۔

☆تَتَجَافٰی جُنُوْبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ یَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَّطَمَعًا۬

اَیْ یَتَهَجَّدُوْنَ معنی تهجد آن است که برخاستن بعد خواب که زیادت است بر پنج نماز۔"[۲]

☆ ۱۲ الجامع الصغیر۔

☆ فتهجد۔ و بعضی شب بیدار باش به قرآن شب خیزی زیاده شد برای تو۔ سوره بنی اسرائیل آیت نمبر ۷۹

☆ تتجافی۔ دورمی ماند پهلوی ایشان از خوابگاه می خوانند پروردگار خود را بترس و امیدواری (۱۶ ک السجده ۳۲)

[۱] جهانگیر سمنانی، سید اشرف، لطایف اشرفی، گرد آوری حضرت نظام الدین یمنیؒ، کراچی، ۱۹۹۹م، ص ۵۲، ص ۵۳

[۲] حسین بخاری، جلال الدین، جامع العلوم گرد آوری سید علاؤ الدین چشتیؒ، دہلی، ۱۹۸۲م، ص ۲۱

شیوهٔ نوشتنِ ملفوظات

گرد آوردگان ملفوظات طریقه ہای مختلف برای نوشتن ملفوظات ورزیده اند۔ بعضی مؤلفان ملفوظات را در مجالس منقسم کرده اند و در آغاز ہر مجلس اسم ماه، تاریخ و روز را نوشته اند و کسانی که در مجالس حاضر بودند ،اسمهای ایشان رانیز نوشته اند و در پایان از جملهٔ عربی یعنی **"الحمد للّٰه علی ذلک"** استفاده شده است، در چند ملفوظات واژهٔ "منها" یا "فائده" در آغاز ہر ملفوظ نوشته شده است در این نوعِ ملفوظات مرد مان که در مجلس حاضر بودند، اسمهای ایشان ننوشته اند۔ فقط واژهٔ منها یا فائده نوشته شده است و ملفوظ آغاز کرده شده است و نه در این نوعِ ملفوظات اسم ماه، روز و تاریخ نوشته شده است۔ از "افضل الفواید" که ملفوظات حضرت نظام الدین اولیاؒ است و حضرت امیر خسرو آن ملفوظات را گرد آوری کرده است۔ نمونهٔ برخی از ملفوظات که در مجالسِ مختلف نوشته شده در زیر آورده شده است:

"بتاریخ دوم ماه محرم روز چهار شنبه دولت پای بوس بدست آمد۔ مولانا وجیه الدین پایلی و مولانا برہان الدین غریب و یاران دیگر حاضر بودند۔ سخن در فضیلت عاشورا متبرک میرفت۔ بر لفظ مبارک راند که ہیچ ماہی فاضلتر از ماه محرم نیست...... حضرت ایزد تعالیٰ فرمود ہر که در طلب علم دو گام رودو بنشیند نزدیك عالم دو ساعت و بشنود از و دو سخن بدہد ایزد تعالیٰ **وَجَنَا الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ**[٭] ○ **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ علی ذلک**[1]

نمونهٔ دیگر از "دلیل العارفین" که ملفوظات حضرت خواجه معین الدین چشتیؒ است و گرد آوری این ملفوظات حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ اوشی کرده است، در زیر آورده شده است:

"مجلس پنجم روز دو شنبه دولت پای بوس حاصل شد۔ شیخ علی سجزی و

1۔ اولیاء، نظام الدین، افضل الفواید جلد اول، گرد آوری حضرت امیر خسروؒ، دہلی ص ٦، ص ٨

2۔ ۵۳ م الرحمن، آیه۵۵.

شیخ محمد و احمد چشتی و شیخ جلال الدین تبریزی و بزرگان دیگر به خدمت حاضر بودند. سخن در این بود که نگریستن در پنج چیز از عبادت است. در جمله مذہب سلوک. بعد از آن بر لفظ مبارک راند که یکی از آن پنج چیز اول آن است که نگریستن در روی مادر و پدرِخویش فرزندان را که یکی از عبادت است..............ہمین که خواجه این فواید تمام کرد، خود مشغول شد. خلق و دعا گوی باز گشت. الحمد لله علی ذلك، مجلس ششم: روز پنجشنبه دولت پای بوس حاصل شد. سخن در قدرت خدای عزوجل افتاده بود.............. ۱ـ

از "خلاصة الفواید" که ملفوظات خواجه نور محمد مہارویؒ است و این ملفوظات را عمر حکیم گرد آوری کرده است، نمونۂ ملفوظات که در آغاز ہر ملفوظ و اژۂ فائده نوشته است، در زیر آورده می شود:

"فائده، روزی آنحضرت فرمودند که انسان کامل جامع عالم است و فوت شدنِ او فنای تمام عالم است. "فائده" روزی حضرت خلیفه صاحب رضی الله تعالیٰ عنه به جناب حضرت قبله عالم رضی الله تعالیٰ عنه عرض نمود که شخصی تاریخ وصال حضرت مولوی صاحب رضی الله تعالیٰ عنه از الفاظ محب نبی هادی محمد فخر الدین استخراج کرده است..........فرمودند که شما محب نبی ہستی، [ہستید] چونکه این القاب از زبان دُررفشان حضرت مخلوم صاحب صادر شده مرا بسیار مرغوب و پسند افتاد "فائده" شبی آنحضرت ماه فلك ہدایت فرمودند که در ابتداء حال در دہلی شریف میخواندم و بر کناره حوض در مدرسه خوابِ شب می کردم. ۲ـ

۱ـ چشتی، معین الدین، دلیل العارفین، گرد آوری خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ، نونکشور (کانپور) ص ۲۰، ص ۲۳.

۲ـ مہاروی، خواجه نور محمد، خلاصة الفواید، گرد آوری عمر حکیم، نسخۂ خطی در کتاب خانۂ دانش گاه پنجاب، لاہور، برگ ۷ ب و برگ ۸ الف.

از مبدأو معاد که ملفوظات حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رحمة الله علیه است و گرد آوری این ملفوظات محمد صدیق بدخشی الکشمی ملقب به ہدایه کرده است، نمونۂ ملفوظات که از واژه، منہا آغازمی شود، در زیر آورده شده است:

"منہا ہرچه در دید و دانش می آید مقیّد است و از صرافت اطلاق تنزل و مطلوب آن است که از جمیع قیود منزه و مبرا باشد. پس ماورای دید و دانش او را باید جست این معامله ورای طور نظر عقل است چه عقل ماورای دید و دانش راجستن محال میداند.

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کین حال نیست صوفی عالی مقام را (حافظ)

"منہا" مطلق بر صرافت اطلاق خود ست ہیچ قیدی باوراه نیافته است[1]

---

[1] الف ثانی، مجدد، مبداء ومعاد، گرد آوری محمد صدیق بدخشی الکشمی، ۱۳۱۰ء، دہلی، ص ۲۰

☆

فصل اول

دربارۂ صحت و اعتبار برخی مجموعه های ملفوظاتِ قدیم

از مطالعۂ کتبِ طبع شدۂ ملفوظاتِ قدیم، نسخۂ های خطی ملفوظاتِ قدیم و تذکره های قدیم بزرگانِ دین شبه قاره معلوم می شود که برخی از مجموعه های ملفوظاتِ قدیم را که بعضی از محققین جعلی شمرده اند واز راه عقیدت یا جهلِ قلب به صوفیان بزرگ منسوب نموده اند. درحقیقت جعلی و منسوب نیستند بلکه اصلی اند، البته در این مجموعه بهائی ملفوظات برخی اغلاطِ تاریخی وجود دارد. بربنای این اغلاط مجموعه بهای ملفوظاتِ قدیم را جعلی یا منسوب شمردن درست نیست. برای توضیح و اثبات این مسئله اولاً اقوالِ محققین که ایشان ملفوظاتِ قدیم را برساخته، منسوب و جعلی می شمارند، آورده شد. بعد از آن درردِ اقوالِ ایشان و دربارۂ اثباتِ صحت و اعتبار این مجموعه های ملفوظات قدیم با دلایل و شواهد اندرونی ایشان گفتگو کرده ام و این حقیقت به اثبات رسانیده ام که این مجموعه بهای ملفوظاتِ قدیم جعلی و منسوب نیستند.

اقوال دربارۂ نفی صحت و اعتبار ملفوظات

۱. قولِ حسن انوشه

حسن انوشه در فرهنگنامۂ ادبی فارسی گفته است که:

"در تحقیقات اخیر صحت و اعتبار برخی مجموعه های قدیمی ملفوظات که ظاہراً در برگیرندۂ سخنان مشایخ چشتی متقدم است، تردید رفته و برخی پژوهندگانِ معاصر آن هارا برساخته، می دانند. مؤلفان ناشناس این دسته ملفوظات برساخته، کسانی فاقد درك تاریخی یا بدون داشتن اطلاعات دست اول از زندگی مشایخ بودند که برای پاسخ گویی به شور و شوق و کنجکاوی پیروان ساده لوح پیری، به تألیف چنین آثاری مبادرت می و رزید ند. از جملۂ مجموعه های ملفوظات برساخته، از این هامی تو ان نام برد:

۱.انیس الارواح: ملفوظات شیخ عثمانؒ هارونی. (۶۱۷ق) منسوب به خواجه معین الدین حسنؒ سجزی (۵۳۷-۶۳۲ق)

۲۔ دلیل العارفین: ملفوظات معین الدین حسنؒ سجزی منسوب به خواجه قطب الدین محمد بختیارؒ اوشی کاکی (۶۳۳/۶۳۴ق)

۳۔ فواید السالکین: ملفوظات شیخ قطب الدین بختیارؒ کاکی، منسوب به فرید الدین مسعودؒ شکر گنج/گنج شکر (۶۶۴/۶۶۵/۶۶۶ق)

۴۔ اسرار الاولیا: ملفوظاتِ شیخ فرید الدین مسعود شکر گنج، منسوب به بدر الدین اسحاق بن علی بن اسحاق دهلوی، دامادِ شکر گنجؒ

۵۔ راحت القلوب: ملفوظات شیخ فرید الدین مسعودؒ گنج شکر، منسوب به شیخ نظام الدین اولیای دهلوی (۶۳۴......۷۲۵ق)

۶۔ افضل الفواید: ملفوظات خواجه نظام الدین اولیاؒ منسوب به امیر خسروؒ دهلوی (۷۲۵ق)

۷۔ مفتاح العاشقین: ملفوظات شیخ نصیر الدین چراغ دهلی، منسوب به محب الله۔" [۱]

قولِ پرفسور محمد حبیب:

مرحوم پرفسور محمد حبیب در تالیف خویش "حضرت نظام الدین اولیاؒ حیات و تعلیمات" می فرمایند که:

"گفتگو دربارهٔ کتاب های مشایخ و هدایاتِ ایشان آغاز شد۔ شخصی که حاضر بود عرض کرد که مرادر اوده کتابی نموده شدو گفته شد که حضورؒ این را نوشته اند۔ شیخ نظام الدینؒ فرمود که او اشتباه کرده است۔ من کتابی ننوشته ام۔

خیر المجالس: مجلس یازدهم: حمید قلندر می نویسد:

"عزیزی عرضداشت (عرضه داشت) کرد که در ملفوظ خواجه عثمان هارونی [ہرونیؒ] مشکلی شده است (پیش آمده است) وآن این است که ایشان فرموده اندهر که دو ماده گاؤ ذبح کند، یك خون کرده باشد و هر که چهار ماده گاؤ ذبح کند، دوخون کرده باشد و ہر که ده گوسفند ذبح کند، یك خون کرده باشد، وهر که بیست گو سفند ذبح کند دو خون کرده باشد۔

---

[۱] انوشه، حسن، فرهنگنامهٔ ادبی فارسی، جلد ۲، ۱۳۷۶ش، ص ۱۲۶۷۔

اول خواجه فرمودند که هارونی، نیست، خواجه عثمان هرونی، است. هرون دیهی است، خواجه در آن دیه بود. بعد از آن فرمودند که این در حق ایشان است، قوله[1] .الرجال فی القری. وبسیار مشایخ و مردان خدای دردیه ها باشند. بعداز آن فرمودند که این ملفوظ ایشان نیست. این نسخه ہا برمن هم رسیده است. ودر آن بسیار الفاظ است که مناسب اقوال ایشان نیست. بعد از آن فرمودند که خدمت شیخ نظام الدینؒ می فرمود که من هیچ کتابی ننوشته ام زیرا که خدمت شیخ الاسلام فرید الدین و شیخ الاسلام قطب الدین و خواجگان چشت قدس الله ارواحهم واز مشایخ شجرۂ ما ہیچ شیخی تصنیف نکرده است. بنده عرضداشت کرد که در فواید الفواد آمده است که شخصی به خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز عرض داشت کرد که من بر شخصی کتابی دیده ام از تصنیف شیخ. خدمتِ شیخ فرمودند: اوتفاوت گفته است، من هیچ کتابی تصنیف نکرده ام و خواجگان ما نیز نکرده اند. خواجه سلمه فرمودند: آری خدمت شیخ ہیچ کتابی تصنیف نکرده است. بازبنده عرضداشت کرد که این نسخه هادر این وقت پیدا شده است، ملفوظات شیخ قطب الدین، وشیخ عثمان هرونی، در حیات خدمت شیخ نبود؟ خواجه فرموند: نبود. اگر بودی خدمت شیخ فرمودی و پیدا شدی."

مرحوم پرفسور محمد حبیب (مسلم یونیورستی علیگره) می گویند که درج ذیل پنج کتاب که اینان را از مشایخ سلسلۂ چشتیه منسوب کرده می شوند غیر مستند اند.

۱. انیس الارواح: ملفوظات خواجه عثمان هرونی، منسوب به شیخ معین الدینؒ اجمیری.

۲. دلیل العارفین: ملفوظاتِ خواجه معین الدین اجمیریؒ. منسوب به شیخ قطب الدین بختیار اوشیؒ.

۳. فواید السالکین: ملفوظاتِ شیخ قطب الدین بختیارؒ منسوب به شیخ فرید الدینؒ گنج شکر.

۴. راحت القلوب: ملفوظات شیخ فرید الدینؒ، منسوب به شیخ نظام الدین اولیاءؒ.

۵. راحت المحبین: ملفوظاتِ شیخ نظام الدینؒ اولیاء منسوب به حضرت امیر خسروؒ.

پرفسور حبیب این نکته هم می گویند که در این کتابها خامی های اندرونی هم اند.نویسندگان اینان از تاریخ ہندوستان آشنایی خیلی کم می داشتند. ولی خواہش عوام الناس بود که کتابهای نوشتۂ این بزرگان حاصل کنند و این خواهش را کتاب فروشان به مطابق

---

[1] در نسخۂ دیگر "است که" است

استطاعتِ خود جعل کردند[۱]

قولِ طالب هاشمی:

طالب هاشمی در تذکرۂ حضرت خواجه اجمیریؒ می نویسد که:

"سلطان الهند خواجه معین الدین چشتیؒ یك بحر ذخارِ علم و فضل بود که از ایشان خیلی تشنگانِ علم سیراب شدند. انکار کردن از تبحر علمی ایشان در روزِ روشن از روشنی آفتاب انکار کردن است. وسعت علم ایشان را پیش نظر داشته بسیاری تصانیف و تالیفات به ایشان منسوب کرده شده است ولی دربیان مؤرخین و منتقدین دربارۂ اینان اختلاف خاصی یافته می شود. برخی از ایشان خیال دارند که از خواجگانِ چشت کسی کتابی تصنیف نکرده است، در تاییدِ خیال خودِ شان ایشان این قولِ محبوبِ الٰہی حضرت خواجه نظام الدین اولیاؒ را پیش می آورند:

"من هیچ کتابی ننوشته ام زیرا که شیخ الاسلام فرید الدینؒ و شیخ الاسلام قطب الدین و از خواجگانِ چشت هیچ شخص تصنیف نکرده است."

طالب هاشمی در تذکرۂ حضرت خواجه اجمیریؒ هم نوشته است که برعکس این خیال فکر طبقۂ دوم است که خواجه معین الدین چشتیؒ تصنیفات حتماً دارند ولی آنان تازمانۂ خواجه نظام الدین اولیاؒ بر منصۂ شهود نیآمده بود. بعد از وصالِ حضرت نظام الدین اولیاءؒ توده مردم از ایشان متعارف شدند. به هر صورت در تذکره های قدیم ذکر تصنیفات ایشان به نظر نمی آید.

ایشان ہم می گویند که تصنیفات ذیل به خواجه غریب نوازؒ منسوب کرده می شود.

۱. انیس الارواح:(ملفوظاتِ خواجه عثمان هرونیؒ)

۲. گنج الاسرار: مشهور است که این کتاب خواجه غریب نوازؒ به تشویق مرادِ خود خواجه عثمان هرونیؒ برای تعلیم سلطان شمس الدین التتمش نوشت. کتابِ اصل نایاب است. البته ترجمۂ اردوی گنج الاسرار به اسم مخزن الانوار دستیاب می شود، عبارت این کتاب نهایت پیچیده است. به سبب آنکه به طورِ عمومی گفته می شود که خواجه عثمان هرونیؒ در دورانِ قیام دهلی برای تالیف این کتاب خواجه معین الدینؒ را آماده کرد. ولی برعکس این بسیار مردمانِ دانشمند را در تصنیف خواجه معین الدین تامل است و ایشان برای اثباتِ قولِ خود می گویند که از تاریخ، تشریف آوردن خواجه عثمان هرونیؒ در هندوستان ظاهر نمی شود.[۲]

---

۱. حبیب، پرفسور محمد، حضرت نظام الدین اولیاءؒ حیات و تعلیمات (از متن اردو)، ۱۹۸۳م، لاهور، ص ۱۷، ص ۱۸.

۲. هاشمی، طالب، تذکره حضرت خواجه اجمیریؒ (از متنِ اردو) لاهور، ص ۹۳، ص ۹۴، ص ۹۵.

دلایل در اثباتِ صحت و اعتبار برخی مجموعه های ملفوظاتِ قدیم

دربارۂ مرحوم پرفسور محمد حبیب

اخلاق حسین دهلوی دربارۂ پرفسور محمد حبیب گفته است که

از تصنیف پرفسور محمد حبیب ظاهر شود که در ملفوظات، مقام ایشان آن مقام نیست که در تاریخ است"

در اثباتِ این قول ایشان در کتابِ خود شان که به عنوانِ "آئینۂ ملفوظات" است، شواهد رابیان کرده است. چنانکه "در آئینۂ ملفوظات" موازنۂ کتاب مرحوم پرفسور (حضرت نظام الدین اولیاء حیات و تعلیمات) و سیر الاولیا تصنیف امیر خورد به نظر رسیده است:

حضرت نظام الدین اولیاء حیات و تعلیمات (تصنیف مرحوم پرفسور محمد حبیب)	سیر الاولیا (فارسی) چرنجی لال ایدیشن (مصنف امیر خوردؒ)
۱. سیر الاولیاء تصنیف سید مبارک علوی کرمانی المدعوبه امیر خورد (ص ۱۱)	۱.سیر الاولیا تصنیف سید مبارک علوی کرمانی نیست و لقب ایشان امیر خورد نبود سید مبارک اسمِ امیر خورد نیست بلکه اسم پدر بزرگوار ایشان است. اسمِ امیر خورد محمد است و ایشان به اسم امیر خورد سید محمد کرمانی یاد کرده می شوند. در سیر الاولیا این اسم جابجا موجود است. (سیر الاولیاء ص ۳۵۷)
۲. امیر خورد سال ولادت شیخ نظام الدین ۶۳۶ه ق مطابق ۱۲۳۸ م نوشته است. (ص ۲۴)	۲. امیر خورد کرمانیؒ در سیر الاولیا سن ولادت حضرت نظام الدین اولیا را نتوشته است و سنِ ولادت ۶۳۶ه ق را ہم ہرجای نتوشته است و سنِ ولادت که درست نشود، آن را منسوب کردن به امیر خورد کرمانی غلط است.(ص۹۵، ص ۱۵۵)

۳. امیر خوردمی نویسد که وقتِ وفات عمرِ ایشان (حضرت نظام الدین اولیاؒ) ہشتادونه سال بود.	۳. امیر خورد کرمانیؒ در سیر الاولیا نوشته است که وقتِ وفات عمرِ ایشان ہشتاد ونه سال بود البته در ذکر مجاہدات آخرِ عمر نوشته است که عمر عزیز سلطان المشایخ به هشتاد سال رسید.(ص ۱۲۴)
۴. بعد از بیدار شدن از اخی سراج تفتیش کرد.(ص ۱۲۱)	۴.امیر خورد کرمانیؒ نوشته است که اخی مبارک خادم را طلبیده و ازین جا تفحص کرد (ص ۱۲۹) واخی سراج ننوشته است.
۵. اخی مبارک اشتباه کتابت است، غالباً مراد از این مرید مشهور و خلیفهٔ ایشان اخی سراج است.(ص ۱۲۱)	۵.اخی مبارک اشتباهِ کتابت نیست بلکه درست است، اخی سراج و اخی مبارک دو شخص مختلف اند. اسمِ اخی سراج، سراج الدین عثمان است که به لقبِ آئینهٔ ہندوستان یاد کرده می شودو وی مرید و خلیفه حضرت بود (ص ۲۸۸) اخی مبارک غلامِ نو عمرو خادمِ بابا صاحبؒ بود که وی را حضرت بابا صاحبؒ دختر خود بی بی فاطمهؒ زوجهٔ بدر الدین اسحاقؒ را داده بودو وی ہمراہشان به دهلی آمده بود. در سرپرستی محبوب الٰہیؒ زندگی می کردندو خدمتِ مطبخ به ذمهٔ خود آورده بود. ازاخی مبارک این شخص مراد است. (ص ۱۴۲، ص ۱۴۶)

۶۔روزی اخی سراج الدین شوربای ماهیچه پیش برد۔ (ص ۱۳۶)	۶۔ امیر خورد نوشته است اخی مبارک روزی شوربای ماهیچه پیش برد (ص ۱۵۴)
۷۔ جدِّ مادری امیر خورد مولانا شمس الدین افغانی (ص ۱۳۶)	۷۔ شمس الدین دامغانی (Damghani) نوشته است (ص ۳۵۷) و افغانی ننوشته است۔
۸۔خواهر زادۂ حقیقی ایشان خواجه رفیع الدین هارون و تقی الدین نوح بود(ص ۱۱۶)	۸۔امیر خورد کرمانیؒ ایشان را پسر خواهر زادۂ حقیقیِ سلطان المشایخ نوشته است (ص ۲۰۳) یعنی پسرِ خواهر زاده را خواهر زاده نوشته است که آن درست نیست۔
۹۔ بی بی زلیخاؒ دست ایشان گرفت و گفت: خداوندا! من این را به تو سپارم۔(سیر الاولیا باب اول نکته چهارم) این واقعه امیر خورد برسندِ زنِ خود نوشته است۔(ص ۵۵)	۹۔امیر خورد کرمانیؒ همین واقعه را نوشته است واز زبانِ حضرت نظام الدین اولیاءؒ نقل کرده است۔ (ص ۵۲) مگر این ذکر در سیر الاولیاء باب اول نکته چهاردهم است در نکته چهارم نیست علاوه ازین، این هم نیست که امیر خورد از حوالۂ زنِ خود نوشته است۔ من (اخلاق حسین دهلوی) حیران هستم که پرفسور مرحوم این چطور نوشت که امیر خورد این واقعه برسندِ زنِ خود نوشته است۔ دربارۂ این چه بگویم؟ من از لحاظِ ادب چیزی نگویم۔ خواجه فرید الدین عطارؒ فرموده اند۔

ے علم را اعزاز کردن بی حساب

۱۰۔امیر خورد هم نوشته است که بسیار از مریدانِ حضور گرد آوری ملفوظات کردند مگر در مقابلهٔ فواید الفواد دیگر ملفوظات مشهور نشدند و دستیاب نشدند (ص ۴) در حاشیه از حوالهٔ سیر الاولیا این اسماء گرامی نوشته اند: انوار المجالس، تحفة الابرار، درر نظامی مصنفه علی جاندار۔	۱۰۔ ایشان که مطالعهٔ سیر الاولیا عمیقاً کرده اند می توانند بگویند که امیر خورد کرمانیؒ این بیان برجای ننوشته است که در مقابلهٔ فواید الفواد ملفوظات دیگر مشهور نشدند و دستیاب نشدند۔ ناطقه سربه گریبان است این راچه گویم؟ ملفوظات حتماً دستیاب شده اند۔ ایشان خود از حوالهٔ انوار المجالس (در سیر الاولیا ص ۲۷۹) یك ملفوظِ سلطان المشایخ نقل کرده است۔ بلاشبه امیر خورد کرمانیؒ ذکرِ درر نظامی جای نکرده است البته ذکرِ یك کتابِ علی بن محمود جاندار شاه کرده است که اسم آن خلاصة اللطایف است۔(ص ۳۴۹)

۱۱۔ امیر خورد کرمانیؒ در ذکر وفات و بیمار شدنِ پدر بزرگوارِ حضرت محبوب الٰهیؒ، ذکرِ یك خواب مادرِ حضرت محبوب الٰهیؒ کرده است که اسم وی حضرت بی بی زلیخا بود۔ حضرت بی بی زلیخاؒ خواب دید که او را میگو بنداز دو کس یکی را اختیار کن یا شوهر را یا پسر را۔ ایشان پسر را اختیار کردند۔ چون روز شد، آن خواب با هیچ کس نگفت (سیر الاولیا ص ۹۵)۔

دربارهٔ این خواب پرفسور مرحوم این طور گفته است:

۱۔ وظیفهٔ بیانِ خواب بی بی زلیخاؒ کاملاً بر مصنفِ سیر الاولیا است۔

۲۔ این بیان بی لطف، پُردرد و بی سند است۔ زنی را این گفتن که از دو کس یکی را اختیار کن یا پسر یا شوهر۔ این بروی ظلم است۔

۳۔ اگر بی بی زلیخاؒ دربارهٔ خوابِ خودش به کسی چیزی نگفت بعد ازیك قرن امیر خوردؒ

چطور آن را دانست؟ اگر از آن خانمِ بزرگ سؤال شده بود، وی مطابق فلسفۀ زندگی پسرِ خود این پاسخ دہند که تعلق این معامله از امور غیبی و مشیت ایزدی است. من برحکمِ خدا راضی ہستم (حاشیه ص ۳)

معلوم نیست که پرفسور مرحوم در کدام حالت انتشار این بیان در قلم آورده است که مربوط نیست. من (اخلاق حسین دہلوی) شماره های بیانات نوشته ام اگر این طور ترتیب دہند مربوط شود. این بیان ترجمان زاویه نگاه و طریق فکروی یا غماز است.

این درست است که امیر خورد کرمانیؒ برخلافِ عادتِ خودش این خواب را باسند نقل نکرده است. تاہم این کلیه است که کارنامۀ انسانی مالِ کسی باشد از سہو و خطا مبرا نمی باشد. خوبی این است که آن مرقعِ اغلاطِ کثیره نشود. به این اعتبار اختلاف می توان کرد ولی عیب جویی نمیتوان کرد. حق این است که پیشتر از این که ما نویسیم باید که درپیش، شمعِ مطالعۀ وسیع بیاوریم که ہر چیز واضح شود.

اقتضاء وسعتِ مطالعه این است که نخست ما مطالعه کنیم، بعد از آن تنقید کنیم تا سخنی سبب ندامت نشود. علی جاندار شاہؒ معاصرِ امیر خورد کرمانی است. البته میتوان که فرقِ خُردی و بزرگی شود. در سیر الاولیا از ایشان بسیار روایت منقول است. کتابِ ایشان "خلاصة اللطایف" نام دارد. اقتباس این کتاب ہم زینت سیر الاولیاء است. کتاب دیگر ایشان که اسم آن "درر نظامی" است. ذکرِ این کتاب پرفسور مرحوم ہم کرده است. اگر پرفسور حبیب این کتاب را پیش نظر دارند، ایشان حقًا این طورنمینویسند که ایشان نوشته اند. علی بن محمود جاندار شاہؒ به این طور ذکرِ این خواب کرده است. حضرت محبوبِ الٰہیؒ فرموده است:

"من شیر خوار بودم. والدۀ مرا در خواب نمودند که شوہر را یا پسررا یکی اختیار کن والده مرا اختیار کرد..........می فرمود که این حکایت از ہمشیره مہتر خود شنیده ام.(دررِ نظامی نسخۀ خطی سالار جنگ میوزیم حیدر آباد)"

از این بیان تصدیق گفتۀ امیر خورد کرمانی می شود و تواترُ روایت ہم واضح شود. راوی اول: ہمشیره بزرگِ حضرت است. راوی دوم: حضرت محبوب الٰہی خود اند. راوی سوم:

علی بن محمود جاندار شاہؒ است۔ راوی اصل والدۂ حضرت محبوب الٰہی است۔ در یک قرن سه راوی بسیار اند۔ از این واضح است که روایت درست است و آن اعتراض که کرده شده است دفع می شود۔

امیر خورد کرمانیؒ نوشته است که چون روز شد، آن خواب با ہیچ کس نگفت۔ یعنی صبح این خواب باہیچ کس نگفت۔ ننوشته است که تازنده بود با ہیچ کس نگفت۔ سخنهای بعض این طور شوند که مصلحت فی الوقت شوند و ظاہر کردن آنان درست نشودولی وقتی که مانع رفع شود، در اظہار آنان مضایقه نمی ماند۔ مانندِ این موقعه ها در حیات پیش آیند۔ ممکن است که از اندیشۂ دل شکنی خواجه احمد تامدتی یا تاوقتیکه خواجه احمدؒ به قید حیات بود به کسی ذکرِ این خواب نکرده باشد مگر بعد از وفات خواجه احمد مانع نماند و در اظہار هم مضایقه نماند۔خواہر ازمادر شنید و برادر از ہمشیرۂ خود شنید یعنی حضرت نظام الدین اولیاء از ہمشیرۂ خود شنید و وقتی که حضرت محبوب الٰہیؒ در مجلس خودش ذکر فرمود و این سخن در علمِ حاضرینِ مجلس و علاوه از این در علمِ حضراتِ دیگر هم آمد و ممکن است که این ذکر عمومیت اختیار کرده باشد و این ہم ممکن است که از وجۂ این عمومیت ذہنِ امیر خورد کرمانیؒ به طرفِ سند نیامده است۔[1]

قولِ حضرت نظام الدین اولیاءؒ

در خیر المجالس مجلس یازدهم: حمید قلندرمی نویسد که:

”حضرت نظام الدینؒ می فرمود که من هیچ کتابی ننوشته ام، زیرا که خدمت شیخ الاسلام فرید الدین و شیخ الاسلام قطب الدینؒ و خواجگان چشت قدس الله ارواحهم و از مشایخ شجرۂ ماہیچ شیخی تصنیف نکرده است۔ بنده عرضداشت کرد که در فواید الفواد آمده است که شخصی به خدمتِ شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز عرض داشت کرد که من بر شخصی کتابے (کتابی) دیده ام از تصنیف شیخ۔ خدمت شیخ فرمودند: او تفاوت گفته است(اشتباه

---

[1] حسین دهلوی، اخلاق، آئینۂ ملفوظات، مئی ۱۹۸۳ م، دہلی، ص ۱۴ تا ص ۲۱.

کرده است). من هیچ کتابی تصنیف نکرده ام و خواجگان ما نیز نکرده اند. خواجه سلمه فرمودند. آری خدمت شیخ هیچ کتابی تصنیف نکرده است. باز بنده عرض داشت کرد که این نسخه ها در این وقت پیدا شده است، ملفوظاتِ شیخ قطب الدینؒ و شیخ عثمان هرونی، در حیات خدمت شیخ نبود؟ خواجه فرمودند: نبود اگر بودی خدمت شیخ فرمودی و پیدا شدی."[۱]

بنای ملفوظات برساخته و منسوب:

مرحوم پرفسور محمد حبیب و طالب هاشمی بربنای قول درج بالای حضرت نظام الدین اولیاؒ برخی مجموعه های ملفوظاتِ قدیم را برساخته' جعلی و منسوب گویند.

دلایل دربارۂ نفی صحت و اعتبار تحریرِ فواید الفواد و خیر المجالس

اخلاق حسین دهلوی می فرمایند که در خیر المجالس عبارتی که به حوالۂ فواید الفواد منقول است، قطع نظر از این که آن عبارت عیناً در فواید الفواد نیست مگر بنای برای ناقدین پیدا می کند که کتبِ ملفوظات را جعلی قرار می دهند. این همه عبارت درست نیست و این عبارت کسی صاحبِ کمال ننوشته است و این را بنای نمی توان کرد. این کارِ شخصِ کم سواد است. این بیانِ گوینده است. "من بر شخصی کتابی دیده ام از تصنیفِ شیخ." این گوینده نزد کسی کتاب دید، غالباً از مشابهتِ اسمی وی را شبهه شد که این تصنیفِ شیخ است. دربارۂ این جمله این قدر در ذہن داشتن لازم است که حصۂ آخری جمله است "از تصنیف شیخ" این مبهم است. واژۂ شیخ طالبِ توجُه است که از شیخ مراد کیست؟ این جمله پیشِ حضرت محبوب الٰهیؒ بود. گویا که مراد از واژۂ شیخ حضرت محبوب الٰهیؒ گفته شد. گویا که مراد از واژۂ شیخ حضرت محبوب الٰهیؒ اند. اقتضاء محلِ گفتگو و آداب مجلس این است که باشیخ واژۂ تعظیمی اضافی شود که مجلس حضرت محبوب الٰهی آن مجلس بود که آنجا مردمانِ باکمال از عجز و نیاز سر به خم می ماندند. فقط شیخ گفتن و آن هم پیشِ حضرت محبوب الٰهیؒ ہرگز قرینِ قیاس نیست.

---

[۱] قلندر، حمید، خیر المجالس، علیگره، ص ۵۲، ص ۵۳

بعد از آن پاسخ آن بیان است که از زبان حضرت محبوب الٰهی نقل کرده است. این هم عبارتِ مسخ شدهٔ فواید الفواد است که بی محل و پُر از اغلاط است و شخصی مسخ کرده است که کاملاً مبتدی است بلکه مبتدی هم از وی بهتر باشد.

در این عبارت تحریف هم است والحاق هم که هرگز پاسخ بیان مذکوره نیست. این را به طور پاسخ حضرت محبوب الٰهیؒ منسوب کردن گستاخی خیلی بزرگ و سربسر افترا است. آن مبتدی که وی را از زبانِ فارسی یك کمی آگاهی باشد، وی هم پاسخِ بیانِ مذکوره این طور ندهد که از حضرت محبوب الٰهیؒ منسوب کرده شده است. ایشان عالم، عارف، زبان دان، اهلِ زبان و بزرگِ برگزیده و عمر رسیده بودند. پاسخ این است که "درست نگفته است من هیچ کتاب تصنیف نکرده ام---------و خواجگانِ مانیز نکرده اند."

گوینده موجود و مخاطب است. استعمالِ ضمیرِ او برای وی درست نیست. گوینده جمله که گفته است، خود گفته است و او از کسی نشنیده است. اشتباهای افعال و ضمایر مانندِ این از مبتدیان هم نمی شوند و حضرت محبوب الٰهیؒ عالم و زبان دان بودند، ایشان اگر فرمایند، این طور فرمایند. اشتباه کرده ای یا درست نمی گوی-----بلاشبه این اشتبا های کثیره در این جمله ها از فواید الفواد منقول اند. ناقل از صرف محلِ جملهٔ اول ناآشنا است. در جملهٔ دوم: یای و حدتِ کتابی حذف کرده است که نماینده یك کتاب بود. از عملِ تحریف "ننبشته ام" را "تصنیف نکرده ام." کرده است اضافه جملهٔ سوم کرده شده است که از عیب کلام است بلکه الحاقی است.

از مولانا حمید قلندرؒ این امید نیست که ایشان عبارتِ بی سروپانویسند حتماً این کارِ کسی است که ستم ظریف و کم سواد است و حیرت است بر آن دانشوران و نقادان که این کتاب را معتبر گردانند. دربارهٔ خیر المجالس ہم این مشکلی است که نسخه های خطی قدیم این کتاب دستیاب نیستند. یك نسخه در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاهِ مسلم در ذخیره سبحان الله است. یك نسخه در اورینتل ریسرچ انستیتیوت حیدر آباد است که آن از اسمِ کتابخانهٔ آصفیه مشهور است. این مکتوبه ۱۰۱۳ھ ق است. نسخهٔ مطبوعه صدای بازگشت همین

نسخه است. سخن پرمزه این است که تعداد آن کتابهای ملفوظات که مستند می گویند، نسخه بائی خطی قدیم آنها نایاب اند. یك نسخه به عنوان "درر نظامی" در سالار جنگ میوزیم حیدر آباد است و مکتوبه قرن دوازدهم است. نسخهٔ خطی قدیم ترین فواید الفواد مکتوبه ۱۱۲۱ھ است این هم در سالار جنگ میوزیم حیدر آباد است.[1]

ملفوظات تصنیف نیست:

در قولِ حضرت نظام الدین اولیاؒ گفته شده است که:

"من هیچ کتابی تصنیف نکرده ام و خواجگانِ ما نیز نکرده اند."

ملفوظات تصنیف نیست. متعلق از موضوعی یا عنوانی حاصل کرده خیالات و معلومات خود شان را سپردِ قلم کردن را تصنیف می گویند. تصنیف سعی ذاتیِ اہلِ قلم و حامل افکار و خیالاتِ وی شود. مصنف جواب دهٔ تحریر خود شان شود.

تألیف:

در عرف عام گرد آوری کردن مضامین مختلفِ نظم و نثر تألیف می گویند و کسی که تألیف می کند وی را مؤلف می گویند. مؤلف مضامینِ یك شخص را گرد آوری می توان کردو مضامینِ اشخاص مختلف راہم. کتبِ ملفوظات را ہم از تألیف تعبیر می کنند، اگرچه یك کمی فرق ہم است و آن این است که مؤلف گرد آوریِ مضامین مرتب شده می کند و آن مضامین از شخصی خاص شوند یا بسیار شخص. مگر در کتبِ ملفوظات شخصی واحد شود که آن را شنیده مرتب می کند. به ہمین سبب است که مرتب کنندهٔ ملفوظات را جامع می گویند.

جامع ملفوظات:

جامع ملفوظات را این حق حاصل شود که اگر درمیانِ گفتگو یك واقعه پیش آید، آن را نویسد مثلاً شخصی آمد. مقرر به آن طرف متوجه شد. وی این گفتگو کرد یا شخصی سوال کردو وی را این جواب داد. از این اعتبار نوعیتِ ملفوظات مانندِ آن مضامین نیست که آنهارا

---

1. حسین دهلوی، اخلاق، آئینهٔ ملفوظات از متن اودو، دهلی، مئی ۱۹۸۳ م، ص ۲۲ تا ص ۲۵

مؤلف تألیف کند و نه نوعیتِ تقریر مسلسل است۔ برای این ملفوظات بعینهٖ تقریر نشوند و بعینهٖ تألیف ہم نشوند۔ جامع ملفوظات ہم از این اعتبار از مؤلف قدری ممیز شود، ولی در عرفِ عام ملفوظات را از تألیف و جامع را از مؤلف هم تعبیر کنند، پس این فرق در ذہن محفوظ باشد [۱]

اطلاق نوشته:

اطلاقِ نوشته برہر تحریر است۔ تصنیف، تألیف، نقل کتاب، یاد داشت، قطعه، طغراء مراسله، رقعه، دستاویز، کتبه و نظم و نثر، این همه تحریر ها در نوشته شمار می شوند۔ [۲]

حوالۂ فواید الفواد:

در فواید الفواد حضرت نظام الدین اولیاؒ فرموده است که:

"ہرچه از شیخ شنوده شد، نوشتم چون به مقام خود باز آمدم برجای نسخه کردم..........تا این غایت آن مجموعه برمن است........ [۳]

بیان پرفسور محمد حبیب:

اخلاق حسین دهلوی از حوالۂ منادی دهلی، ۱۹۷۷ء بابا فرید شمارۂ جلد ۴۹ بیان پرفسور محمد حبیب نقل کرده است۔

"ملفوظاتِ حضرت نظام الدین اولیاؒ که اسم آن فواید الفواد است و مرتب کردۂ آن حضرت امیر حسین دهلوی است، تألیف امیر خورد کرمانی که اسم آن سیر الاولیا است و ملفوظات نصیر الدین چراغ دهلویؒ که گرد آوری آن حمید قلندر کرده است و اسم آن "خیر المجالس" است، نہایت درجه مستند اند۔" [۴]

۱۔ حسین دهلوی، اخلاق، آئینۂ ملفوظات از متنِ اودو، دهلی، مئی ۱۹۸۳م، ص ۷۷، ص ۷۸، ص ۸۹

۲۔ همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۷۹

۳۔ اولیا، نظام الدین، فوائد الفواد، امیر حسن علاسجزیؒ دهلوی، دہلی، ۱۹۹۲م، ص ۵۰، ص ۵۱.

۴۔ حسین دهلوی، اخلاق، آئینه ملفوظات (متن اودو) دهلی، مئی ۱۹۸۳ء، ص ۶۳

ملفوظات تصنیف نیستند بلکه تألیف اند و حضرت نظام الدین اولیاؒ فرموده اند که "من هیچ کتابی تصنیف نکرده ام" از این ثابت شد که ایشان دربارۀ مجموعه های ملفوظاتِ بزرگان چشت نگفته اند بلکه ایشان دربارۀ کتابی که تصنیف شده بود، گفتند که من هیچ کتابی تصنیف نکرده ام. این سخن از این قولِ حضرت نظام الدین اولیاؒ که در فواید الفواد آمده است هم ثابت است که ایشان ملفوظات نوشته اند. پرفسور محمد حبیب هم فواید الفواد را کتابی معتبر دانند. قولِ حضرت نظام الدین اولیاؒ است:

"هرچه از شیخ شنوده شد، نوشتم، چون به مقام خود باز آمدم بر جای نسخه کردم............تا این غایت آن مجموعه بر من است............"[1]

پس از این سخن ثابت شد که مرحوم پرفسور محمد حبیب و طالب هاشمی قولی را که بنای جعلی قرار دادن ملفوظاتِ قدیم را پیش می کنند، غلط است و این همه ملفوظات جعلی و برساخته نیستند، بلکه اصلی اند. البته در این نسخه ها برخی اغلاطِ تاریخی یافته می شود و بربنای این اغلاط ملفوظاتِ قدیم را جعلی، برساخته و منسوب گفتن درست نیست.

---

[1] اولیاء، نظام الدین، فواید الفواد، گرد آوری امیر حسن علاسجزیؒ دهلوی، دهلی، ۱۹۹۲ م، ص ۵۰، ص ۵۱.

شواہدِ اندرونی و بی واسطه در اثباتِ صحت و اعتبار برخی مجموعه های ملفوظاتِ قدیم

ذکر بی واسطه انیس الارواح (ملفوظاتِ خواجه عثمان هرونیؒ) در تذکره ها و ملفوظاتِ صوفیان

۱۔ ذکرِ ”انیس الارواح“ که ملفوظات خواجه عثمان هرونیؒ است و گرد آوری خواجه معین الدین چشتی سجزی کرده است در ”مرآة الاسرار“ که تذکرۂ صوفیه است و حضرت شیخ عبدالرحمن چشتی (م۱۰۹٤ھ) تألیف کرده است، چنین طور یافته می شود۔

”وقتی که خواجه معین الدین چشتیؒ در قصبۂ هرون رسیدند که این قصبه در نواح نیشا پور است۔ آنجا از زیارتِ خواجه عثمان هرونیؒ مشرف شدند، ایشان دو سال و نیم در خدمتِ مرشد ماندہ تربیت حاصل کرد و در ریاضات و مشاهدات مشغول ماندند۔ وقتی که به مرتبۂ تکمیل رسیدند، خواجه عثمان هرونیؒ ایشان را خرقۂ خلافت عطا کرده رخصت کردند ولی خواجه بزرگ خود در انیس الارواح تحریر کرده اند که من برای زیارت خواجه عثمان هرونیؒ بغداد رفتم و بیست سال در خدمتِ ایشان ماندہ به مرتبه تکمیل رسیدم و بعد از آن از خرقۂ خلافت مشرف شدم۔“[۱]

۲۔ در ”مفتاح العاشقین“ که ملفوظات خواجه نصیر الدین چراغ دهلویؒ (م ۷۵۷ھ) است ذکرِ انیس الارواح این طو راست۔ خواجه نصیر الدین چراغ دہلویؒ فرموده است: من در”انیس الارواح“ دیده ام که عالم در حالتِ سکر گفت: **لیس لی سواک ولا قلبی بغیرک راغب**۔یعنی سوای تو در نصیبِ من چیزی نیست و دلِ من به طرفِ غیر راغب نیست۔“[۲]

۱۔ عبدالرحمن چشتی، شیخ، مرآة الاسرار (از متنِ اردو) مترجم مولانا الحاج کپتان واحد بخش سیال، ص ۵۹۳۔

۲۔ مجموعه ملفوظات خواجگانِ چشت، هشت بهشت از متنِ اردو، مترجم عنصر صابری، لاهور، ۱۹۹۶م، ص ۱۰۶۸۔

۳. در "خیر المجالس" ملفوظات حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ، مرتب مولانا حمید قلندر آمده است:

"در ملفوظ خواجه عثمان هرونیؒ مشکلی شده است و آن این است که ایشان فرموده اند هر که دو ماده گاؤ ذبح کند، یك خون کرده باشد و هر که چهار ماده گاؤ ذبح کند دو خون کرده باشد و هر که ده گوسفند ذبح کند، یك خون کرده باشد، وهر که بیست گوسفند ذبح کند، دو خون کرده باشد. اول خواجه فرمودند که "هارونی" نیست، خواجه عثمان هرونی است. هرون دیهی است، خواجه در آن دیه بود. بعداز آن فرمودند که این در حق ایشان است، قوله: الرجال فی القری. و بسیار مشایخ و مردانِ خدای در دیه ها باشند. بعد از آن فرمودند که این ملفوظ ایشان نیست این نسخها بر من هم رسیده است. و در آن بسیار الفاظ است که مناسب اقوالِ ایشان نیست."[۱]

از این قول که پیش از این گفته آمد، می توان دریافت که ملفوظات خواجه عثمان هرونیؒ موجود است ولی دربارۀ این قول که گفته شده است که این ملفوظِ ایشان نیست یعنی انکار از یك ملفوظ است نه که همه ملفوظات و از چند الفاظ انکار کرده شده است نه که از نسخۀ ملفوظات. از این ثابت شد که این قول را بنا کرده ہمه نسخه را جعلی شمردن و منسوب گفتن درست نمی نماید که ذکرِ انیس الارواح بی واسطه هم در تذکره های صوفیه یافته می شود. پس روشن گردید که محققین که انیس الارواح را منسوب شمرده اند و جعلی و برساخته می دانند، دلایل ایشان مبنی بر حقیقت نتواند بود زیرا اینان در اثبات عقاید خود دلایلی نتوانستند آورد.

۱. دلیل العارفین و تذکره ها:

در اخبار الاخیار از شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمة الله علیه، ذکرِ دلیل العارفین مجموعۀ ملفوظاتِ حضرت خواجه سید معین الدین چشتیؒ سجزی اجمیری رحمة الله علیه یافته می شود که ذکر حضرت قطب الاقطاب خواجه سید قطب الدین بختیار کاکی رحمة الله

---

۱. چراغ دهلوی، نصیر الدین، خیر المجالس، گرد آوری مولانا حمید قلندر، علی گره، ص ۵۲.

علیه هم رفته است که ایشان گرد آوری این ملفوظات کرده اند تا آن جا که گفته شده است.

"اول کسی که در مقبرهٔ خواجه عمارت کرد، خواجه حسین ناگوری بود و بعد از آن دروازه و خانقاه بعضی از ملوكِ هند ساختند و از کلمات قدسی سمات اوست که در "دلیل العارفین" که خواجه قطب الدین بختیار اوشی از ملفوظات خواجه قدس سرهٔ جمع کرده مذکور است."[۱]

از دلیل العارفین و تذکرہای دیگر برمی آید که این مجموعهٔ ملفوظات برساخته نیست چنانکه در دلیل العارفین مذکور است.

"خواجه این حکایت فرمود که چه چیز است که در قدرتِ خدای تعالیٰ نیست؟ اما مرد باید که در فرما نهای او تقصیر نکندتا ہرچه خواہد آن شود. آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و فرمود که وقتی به خدمت خواجهٔ خود شیخ عثمان هارونی☆ رحمة الله علیه حاضر بودم و جماعتِ درویشان نشسته بود، حکایت از مجاہدۂ متقدمان و فوائد ایشان می گفتند. در این میان پیری منحنی، ضعیف و نحیف عصابر دست گرفته بیامد. سلام کرد. جوابِ سلام گفت. شیخ عثمان ہارونی☆ برخاست، با بشاشتِ تمام در پہلوی خود جاداد. آن پیر آغاز کرد: امروز سی سال است پسری از من جدا مانده است از دردِ فراقِ او حالم بدین جای رسیده است واز حال حیات و مماتِ او خبر ندارم. به خدمتِ خواجه آمده ام، فاتحه و اخلاص درخواست دارم برای آمدنِ پسرو سلامتی او.

ہمین که شیخ عثمان ہرونی این سخن بشنید، سردر مراقبه کرده. دیری بود چون سربرآورد. روی به سوی حاضران کرد که که فاتح و لخلاص بخوانیم برای آمدنِ پسراین پیر جدامانده را.

ہمین که خود و درویشان فاتحه و اخلاص تمام کردند، فرمود که: ای پیر برو بعد یك لحظه پسرِ خود را برِ ما بیاری. چون پیر از زبانِ مبارك سخن بشنید روی بر زمین آورد و باز گشت. ہنوز درمیان راه بود که آینده بیامد و دست پیر بگرفت. گفت: مبارك باد که پسرِ تو آمد. پیر را خاطر خوش آمد. در خانه پیر و پسر یکجا شدند و ملاقات کردند پیر را چشم ضعیف شده بود، روشن

---

۱. محدث دهلوی، شیخ عبدالحق، اخبار الاخیار، کمپت ضلع خیرپور (پاکستان) ص ۲۳.

☆ هرونی.

گشت. پای پس آن باز گشت. پسر را به خدمت خواجه آورد. پای بوس کنانید. خواجه آن پسر را پیشِ خود طلبید. پرسید، کجا بودی؟ گفت بر نیمه دریا بودم. دیوان در زنجیر بند کرده بودند. امروزهم در آن مقام نشسته بودم. درویشی بهم بر مشابهت مخدوم گویا که آن درویش خدمت مخدوم است، درآمده در زنجیر دست دراز کرد. گردن من به زور گرفت و مرا نزدیك خود بایستانید. فرمود: پای خود برپای من نه. من بر حکم اشارهٔ آن درویش همچنان کردم. فرمود که: چشم پیش کن. چون چشم پیش کردم، خود را بردرِ خود ایستاده دیدم. همین که این سخن بگفت و خواست که سخنِ دیگر گوید. شیخ الاسلام انگشت مبارك در دندان گرفت که مگوی. آن پیر بلوید. سر در قدم خواجه آورد که اینك مردان خدای با این قدرت خود را پوشیده دارند. آنگاه فرمود که: این همه قدرتِ خدای است."[1]

این حکایت در خزینة الاصفیا جلد اول از مفتی غلام سرور لاهوری که در سال ۱۲۸۳ هجری تصنیف شد، در ذکر خواجه عثمان هارونیؒ☆ یافته می شود.

درجای دیگر در دلیل العارفین است:

"خواجه معین الدین چشتیؒ فرمود که: وقتی برابر شیخ عثمان هارونیؒ☆ در سفری بودم در کنارهٔ دجله رسیدیم. آنجا کشتی نبود که بگذریم و ما به تعجیل می رفتیم. خواجه فرمود که: چشم پیش کن. چون چشم پیش کردم، خود را و شیخ را در کدراء دجله ایستاده دیدم. دعا گوی به خدمت عرضداشت کرد که چون گذشتیم؟ فرمود که: پنج بار فاتحة الکتاب خواندم. پای در آب نهادم، بگذاشتم. پس هر که فاتحه الکتاب به صدق بخواند برای حاجت و مهم را اگر مهم و حاجت روا نشود، چنگِ او به دامن من باشد. چون خواجه این فواید تمام کرد، مشغول شد. خلق و دعا گو باز گشت. **الحمد لله علي ذلک.**"[2]

---

[1] چشتی، معین الدین، دلیل العارفین، گرد آوری خواجه قطب الدین بختیار کاکی، کانپور، ۱۳۰۶ھ ق، ص ۲۵.

[2] همو، همان کتاب، همانجا، همان، ۳۲.

☆ هروني.

این واقعه در جواهرِ فریدی از مرحوم علی اصغر، لاهور، ۱۰۳۳ھ، در صفحه ۱۴۵ و صفحه ۱۴۶ و در خزینة الاصفیا جلد اول از مفتی غلام سرور لاہوری، کابل، ۱۲۷۳ھ در صفحه ۲۵۵ در ذکر خواجه عثمان ہارونیؒ☆ یافته می شود۔

جای دیگر در دلیل العارفین بیان کرده شده است که:

"عارفان را مرتبه آن است که چون بدان مرتبه رسد، جملگی عالم و آنچه در عالم است میان دو انگشتِ خود بیند۔"[1]

دربارۂ عارفان همین طور در اخبار الاخیار از خواجه شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمة الله علیه، سکهر (پاکستان)، در صفحه ۲۴ در ذکر خواجه بزرگ معین الحق والملة والدین حسن الحسینی سجزی قدس سره یافته می شود۔

یك جای دیگر در دلیل العارفین است که:

"کسی سؤال کرد که علامتِ شقاوت چه بود؟ فرمود آن، آن است که معصیت کنی و امید داری که قبول خواہد بود۔"[2]

همین طور علامتِ شقاوت در اخبار الاخیار از خواجه شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمة الله علیه، سکهر (پاکستان)، صفحه ۲۴ در ذکر خواجه بزرگ معین الحق والملة والدین حسن الحسینی سنجری (سجزی) قدس سره یافته می شود۔

۲. فواید السالکین و شواہدِ اندرونی:

در فواید السالکین که ملفوظات خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ است وخواجه فرید الدین گنج شکرؒ گرد آوری کرده است، آمده است که:

"حضرت خواجه فرید الدین مسعود می نویسند که خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشیؒ فرمود که وقتی من و قاضی حمید الدینؒ ناگوری که یار غار این دعا گوی است، جانب

[1] چشتی، معین الدین، دلیل العارفین، گرد آوری خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ، کانپور، ۱۳۰۲ھ ق، ص ۴۰.

[2] همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۴۲

☆ هرونی

دریا مسافر بودیم، ہر یك عجایبِ قدرت خدای عزوجل تماشه می کردیم که درو صف نیاید و نتوان گفت. نزدیك دریا مقامی بود. من و قاضی حمید الدینؒ ناگوری ہر دو در آنجا بنشستیم و گرسنگی مارا اثر کرد. در آن بیابان و کنارهٔ آب طعام از کجا باشد! الغرض زمانی بگذشت که گوسفندی دردہان دو نان جوین گرفته پیدا شد و نان پیش مانہاد و باز گشت. من و قاضی حمید الدینؒ ناگوری آن دو نان تناول کردیم. بعداز آن یك دیگر گفتیم که خدای تعالیٰ این دو نان از خزانه خود به ما عطا کرد. باری آن گوسفند نبود. آن از مردان غیب بود. هم در این بودیم که یك گژدم☆ به قیاس شترِ بزرگ پیدا شود. چنانکه تیر از کمان بجهد. او دوان می آمد. ہمین که نزدیك دریا رسید، خود رالی محابادر آب انداخت و گذرانید. من روی قاضی دیدم و قاضی روی من دید. ہر دو گفتیم در زیر این حکمتی است که گژدم☆ بر سبیل تعجیل می رود. بیایید تا که ما نیز دنبال این گژدم☆ برویم تا کجا خواہد رفت. ودر آن کناره دریا جہاز نبود که سوار شویم. ماہر دو عاجز شدیم و دست به دعا بردیم. گفتیم: اگر مادر درویشی کار خود به کمالیت رسانیده ایم، مارا دریا راه دہد که تماشای آن گژدم☆ بینیم که کجا می رود؟ ہمین که ماہر دو آن مناجات کردیم، به فرمان خدای تعالیٰ دریا دو شق شد و زمین خشك پیدا آمد. ماہر دو بگذشتیم. آن پیش و مادر عقب. چنانچه رسیدیم. نزدیك درخت دیدیم. مردی خفته و ماری از درخت فرو آمد تا آن مردرا ہلاك کند. آن گژدم☆ آن مار رانیش بزد و ہلاك گردانید و از پیشِ ما آن گژدم☆ ناپیدا شد و مار مرده نزدیك آن مرد افتاد. ماہر دو نزدیك شدیم. ماررا دیدیم. به قیاس ہزار من باشد. گفتیم چون آن مرد بیدار شد. دریا بیم برین حفظ که خدا یتعالیٰ اور انگا ہداشته بزرگ کسی خواہد بود. چون به نزدیك اوشدیم، چه بینیم که مستی و خراباتی، بی سروسامانی قی کرده افتاده است. ما از حد شرمنده شدیم. گفتیم: کاش که مانمی آمدیم تا این نوع دیده نمیشدی. بعده ماہر دو گفتیم و به خاطر گذرانیدیم که این چنین مرد شراب خوار و بی فرمان را خدای تعالیٰ نگاہداشت. ہنوز این سخن در خاطر نیکو نگذشته بود که ہاتف از غیب آواز داد که ای عزیز ان اگر ماصلحان را و پارسایان را نگاه داریم، پس مفسدان و گناہگاران را که نگاہدارد؟ ہم در این گفت و گوی، آن مرد بیدار شد و مار را پیش خود مرده افتاده دید. از حد متحیر ماند. ما تمام کیفیت آن گژدم☆ و ہلاکی مار بدو گفتیم. آن جوان از روی ما شرمنده شد و از آن فعل توبه کرد.

☆ گژدُم

چنین گویند که آن جوان یکی از واصلان حق گشت و ہفتاد حج پای برہنه بجا آورد و بعد از آن فرمود: آری چون وقت در آید و نسیم لطف و زیدن گیرد، صد ہزار خراباتی را صاحب سجاده گرداندو بیامرزد و اگر مبادا نسیم قهاری وزد، صد ہزار سجاده نشین را براند و ہریکی را به خرابات افگند.[1]

ہمین واقعۂ کژدم و مار در سیر الاولیا از سید محمد بن مبارك علوی کرمانی، لاہور، ۱۹۷۸ میلادی در صفحه ۶۲، و صفحه ۶۳ در ذکر خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ یافته می شود۔

در فواید السالکین دربارۂ سماع اینطور است:

"آنگاه سخن در سماع افتاده بود۔ بر لفظ مبارك راند که نزد دعا گوی در سماع چنان ذوق است که به ہیچ چیز آن ذوق حاصل نمی شود که دعا گو رادر سماع۔ آنگاه فرمود که اصحاب طریقت و مشتاقان حقیقت را این چنین ذوق در سماع است گوئی آتش درومی زنند۔ اگر آن نبودی، لقا کجا بودی و لقا راچه ذوق بودی؟ بعد از آن فرمود که من و قاضی حمید الدین ناگوری وقتی در خانقاه شیخ علی سنجری قدس الله سره العزیز بودیم، آنجا سماع بود۔ گویند گان این قصیده می گفتند:

بیت: کشتگانِ خنجرِ تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است

چنانکه دردعا گوی و قاضی حمید الدین این بیت در گرفت سه۳ شبا نروزی دراین بیت مدہوش و متحیر بودیم۔ آنگاه من و قاضی حمید الدین در خانه آمدیم۔ ہمین بیت از گویند گان می گویا نیدیم۔ چنانچه سه۳ شبا نروز دیگر متواتر در این بیت حال بودیم که خبر از خود ندا شتیم فاما نماز را به وقت ادامی کردیم۔ باز در عالم سماع مشغول می شدیم۔ ہم چنین ہفت شبا نروز دیگر در این بیت بود۔ ہر بار که گویند گان این بیت می گفتند، حالتی و حیرتی پیدا می شد که شرح آن نتوان کرد۔"[2]

۱۔ بختیار کاکی، قطب الدین، فواید السالکین، گرد آوری فرید الدین مسعود گنج شکر نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شیرانی کلیکشن، شمارۂ ۳۲۵/۳۳۴۹/۵، برگ ۲ الف، برگ ۲ ب، برگ ۷ الف۔

۲۔ ہمو، ہمان نسخۂ خطی، ہمانجا، ہمان شماره برگ ۱۳ ب، برگ ۱۴ الف۔

این واقعۂ سماع در اخبار الاخیار از شیخ عبدالحق محدث دهلوی، سکھر (پاکستان) در صفحہ ۲۶ در ذکر خواجہ قطب الدین بختیار کاکیؒ درج است۔ ہمین حکایت در "اذکارِ ابرار" ترجمۂ اردوی" گلزارِ ابرار" مصنف محمد غوثی شطاری ماںڈوی مترجم فضل احمد جیوری، لاہور، ۱۳۹۵ھ در صفحہ ۳۱ یافته می شود۔ همین واقعۂ سماع در "جواہرِ فریدی" از علی اصغر چشتیؒ، لاہور، ۱۰۳۳ھ در صفحہ ۱۷۷ در ذکر خواجہ قطب الدین بختیار کاکی یافته می شود۔

راحت القلوب و شواہدِ اندرونی و بلاواسطه

ذکرِ راحت القلوب بلاواسطه در خزینۃ الاصفیا:

در خزینۃ الاصفیاء دربارۂ راحت القلوب است که:

"در کتابِ راحت القلوب تألیف کرده سلطان المشائخ نظام الدین بدایونی قدس سره مذکور است که روزی محمد شاه یاری از یارانِ شیخ به خدمت حاضر آمد۔ سربر زمین بنهاد مگر پریشان و مکدر خاطر بود۔"[1]

ذکر راحت القلوب بلاواسطه در جواہر فریدی:

دربارۂ راحت القلوب، ملفوظات شیخ فرید الدین مسعودؒ که آن را شیخ نظام الدین اولیا گرد آوری کرده است، در جواہرِ فریدی آمده است:

"حضرت ملک المشایخ فرید الدین، قدس الله سرهٗ در راحت القلوب مرقوم شده است که طرفِ ملتان آمدم۔ برادرم حضرت بہاؤ الدین زکریاؒ را مصافحه کردم۔ مرا پر سید که ای برادر کار خود تا کجار سانیدی؟ گفتم اگر بگویم این (صندلی) که تو بر آن نشسته ای، در ہوا شود۔ ہنوز این سخن نیکو از زبان من نه بر آمده شد که کرسی در ہواشد۔ برادرم بہاؤ الدین زکریاؒ دست در کرسی زد۔ کرسی نشست۔ فرمود که: برادرم فرید الدین نیکو خود را رسانیده۔"[2]

---

[1] لاہوری، غلام سرور، خزینۃ الاصفیاء جلد اول، کابل، ۱۲۷۳ھ، ص ۲۹۶

[2] اصغر چشتی، علی، جواہر فریدی، لاہور، ۱۰۳۳ھ، ص ۲۰۸

راحت القلوب و شواہدِ اندرونی

در جواہرِ فریدی است:

"چون حضرت در این جا نزول فرمودند،یک جوگی به نام بال ناتھ حاکمِ شهر بود، بمعه ستر چیله او جادوگر بود. تمام مرد مان آن جا مطیع و فرمان بردار بودند. چون شهرتِ حضرت بسیار شد، از کمال حسدیك کس چیله را فرستاد که ایشان را نزدِ من بیارید. چون آن چیله جوگی به خدمت بابا صاحبؒ آمد، حضرت فرمود: بنشین. چون او بنشست، به زمین پیوست. حاصل کلام ہمه ستر چیله ها را فرستاد و بفرموده حضرت بنشستند. آخر الامر غایت غصه و جوش جوگی خود به خدمت شریف آمده گفت: مرا از کرامتِ خود بنمایید یا من نمایم. حضرت (فرمود) ہرچه داری بنما. جوگی یك کتله چوبی یعنی دندا که بر آن اسوار شده طرف آسمان بلند شد. چنانچه از نظر غایب گردید. چون این چنین استدراجِ او ظاہر شد، حضرت بابا صاحب نعلین خود را فرمود که : جوگی را از آسمان به زیر آورید به سلامت. نعلین حضرت پرواز شده برسرِ جوگی زدوکوب شروع مینمودند. از کوفت ایشان جوگی فریاد آغازید والآمان الآمان شروع کرد. چون نزد حضرت آمد، حضرت فرمود: اگر امان خواہی کلمه بگو. جوگی فوراً کلمه گفت و مسلمان شد و به جای که متصل روضه است، این جا مسلمان شد. لہذا حجرۀ جوگی مشہور است والحال اینجا را قدم رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم نام است که اینجا از روح پر فتوح سرور عالم صلی الله علیه وآلہٖ وسلم محبوب الٰہی خواجه نظام الدینؒ را ارشاد برای مغفرت دروازه حاصل شده و جوگی یکی از و اصلان حق گشته به خدمت شریف مشرف شد و حضرت آن را به نام عبدالله مشہور کنانید."[۱]

ہمین واقعه در راحت القلوب نسخۀ خطی در کتابخانۀ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۴۳/۲۱۳۲ شیرانی کلیکشن در صفحه ۲۱ در ذکر شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر یافته می شود.

---

[۱] اصغرچشتی، علی جواہر فریدی، لاهور، ۱۰۳۳ء، ص ۲۱۲.

واقعه زنِ بیوه و پسراو:

در جواہرِ فریدی است:

"یك روز حضرت بابا صاحبؒ آن جا استاده (ایستاده)بودند و نزدِ آن راہی بود. یك عورت بیوه بدان جا آمده تضرع و زاری نمود. حضرت سبب گریه از آن عورت استفسار نمود. عورت مذکوره بیان کرد که من عورتی مسکین ساکن این قصبه ام. در تمام عمر یك فرزند حاصل شد. چون به سن بلوغ رسید، ملا زمانِ بادشاه ولایت اورا ازین جا گرفته ہمراه بردند. والله اعلم آن فرزندِ من مرده است یا زنده. چون بر اینجا مارا گذر افتد، از درد آن فرزند گریه می کنم. چون حضرت احوالِ او معلوم کرد، رحم بر زاری او نموده به کشفِ باطن که ہمه زمین نزد درجه قطب مدار مثل دانه خَردَل است، نگاه کردند. چه بینند که آن فرزندِ عورتِ مذکور بر کوه روتاس چهار پایان رامی چراند. حضرت نزدِ اورفته از احوالِ اوو وطنِ او پرسید. کودك عرض کرد. یا حضرت زاد بوم من قصبه اچودهن(اجودهن) است ویك مادر مشفقه در آنجا دارم لیکن الحال در قید ظالمان ام. به چه سبب در آن جا روم؟ حضرت بابا صاحب از روی شفقت دستِ آن بگرفت و فرمودند که چشم بپوش. چون آن چشم باز کرد، چه بیند که ہمان جا متصل قصبه اجودهن ایستاده (است) حضرت آن را گفت برو و گلِ خاطرِ مادرِ خود را از جمال خود تروتازه کن. آن کودك روانه شد. چون در خانه خود آمدو مادر را از دیدنِ جمالِ فرزندِ خود تشفی شد. احوالِ ماضی ازاو استفسار نمود. او عرض رفتن و آمدن خود از توجه حضرت بابا صاحبؒ ظاہر ساخت. عورت مسکین و فرزندِ او آمده نزدِ حضرت مرید شدند و باقی عمر در خدمتِ ایشان بوده مقبولِ زمانه گشتند و خانۀ خودو حویلی که الحال در آن جا خاص روضه متبرکه است و زمین پنج کنال به طرفِ غروب که در آن جا چبوتره است. اول نشستگاه حضرت آن زمین بود و آن مکانِ خود که ملکیه موروثه آن عورت بود، لِلّٰه تحویل حضرت نمود. از آن روز حضرت در شهر آمده آن خانه را حجرۀ خلوت و عبادت ساختند. متصل آن برای لنگر و آرام درویشان طیار (تیار) کردند. بعد از انتقال به جهت سنتِ نبوی صلعم تدفین نعشِ مبارك شده روضه متبرکه نباشد به صلاح حضرت محبوب الٰهی خواجه

نظام الدین قدس سره" ۱؎

همین واقعۂ آن بیوه و پسرِ او در "هشت بهشت" در حصۂ راحت القلوب که ملفوظات بابا فرید الدین گنج شکر است و گرد آوری از حضرت نظام الدین اولیاؒ مجلسِ ہشتم در صفحه ۲۳۴ یافته می شود۔

اسرار الاولیا و شواہدِ اندرونی

اسرار الاولیا ملفوظات شیخ فرید الدین مسعود گنج شکرؒ(شکر گنج) (م ۵ محرم ۶۶۴ ھ ق یا ۶۶۵ھ ق/ ۶۶ یا ۱۲۶۵ م) است و بدر اسحٰق این ملفوظات ۲؎ گرد آوری کرده است۔

شواہد اندرونی اسرار الاولیاء این طور اند۔

"دربیان کرامتِ والده مکرمه شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس الله سرهٗ العزیز سلطان المشائخ می فرمود: "شیخ کبیر را والده بود بس بزرگ تاشبی دزدی در خانه درآمد۔ اہل خانه خفته بودند۔ والدۂ شیخ شیوخ العالم بیدار بود۔ به حق مشغول۔ چون دزد درآمد کورشد۔ آواز داد اگر در این خانه مرد است پدرو برادرِ من است و اگر عورت است مادر و خواہرِ من است۔ ہر که ہست من از مہابت او کورشدم۔ باید که مرا دعا کند تابینا شوم و توبه کنم۔ والدۂ شیخ کبیر دعا کردو اوبینا شدو برفت۔ والدۂ شیخ شیوخ العالم این حکایت پیش ہیچ کس نکشاد۔ ساعتی گذشته، مردی را دیدند سبوی جغرات برسر کرده بیامد و اہل بیت او برابر او۔ پرسیدند تو کیستی؟ گفت من امشب به دزدی در این خانه آمده بودم۔ عورتی بزرگ اینجا بیدار بود۔ من از ہیبتِ او کورشدم و به دعای او چشم یافتم و من عهد کردم که بعد از این دزدی نکنم۔ اینك این ساعت آمده ام با اہل بیت خود تا مسلمان شوم۔ الغرض برکت آن ولیه ہمه مسلمان شدند۔" ۲؎

۱؎ چشتی، علی اصغر، جواہر فریدی، لاہور، ۱۰۳۳ء، ص ۲۱۳

۲؎ محمد، سید بن مبارك علوی کرمانیؒ، سیر الاولیاء، لاہور، ص ۹۷، ص ۹۸

ذکر در جواہر فریدی

همین واقعه که ذکرِ آن دربالا رفت دزد و کشف و کرامتِ والده مکرمه فرید الدین شکر گنجؒ در جواہرِ فریدی از علی اصغر چشتیؒ، لاہور، ۱۰۳۳ ھ در صفحه ۱۸۴ یافته می شود.

ذکر واقعۂ کرامت در اسرار الاولیا

این واقعۂ کشف و کرامتِ والدۂ حضرت فرید الدین گنج شکر که ذکر آن بالا گذشته در اسرار الاولیا ملفوظاتِ فرید الدین شکر گنجؒ گرد آوری از حضرت بدر اسحٰق، کانپور، ۱۹۱۷ م در صفحه ۸۹ ہم یافته می شود.

واقعۂ مردی که بر نیت ارادتِ فرید الدینؒ شکر گنج آمد در اسرار الاولیا

در اسرار الاولیاء که ملفوظاتِ فرید الدین گنج شکرؒ و گرد آوری آن حضرت بدر الدین اسحٰقؒ کرده است، یافته شود که:

"آنگاه خواجه فرید الدینؒ شکر گنج فرمود که: ای درویش وقتی مردی عزیز روان شد تا در دہلی رود. به خدمت خواجه قطب الدینؒ بختیار اوشی قدس الله سرهٗ العزیز تائب شود. در اثنای راه مطربه برابر ایشان قدم نهاده ہم در راه شد و آن مطربه بسیار در بند آن بود که با این مرد تعلقی کند. چون مرد نیت صادق داشت، ہیچ بدان زانیه میل نکرد تا در منزل رسید. در آن منزل چنان افتاد که آن مرد و زن دریك گردون سوار شدند آن مطربه بیامد. نزدیك آن مرد بنشست. چنانچه میانِ ایشان حجابی و مانعی کسی نبود مگر در این حال اندك مایه دل آن میل کرد. سخنی گفت یا دستی جانبِ اودراز کرد. در حال مردی را بدید که بیامد طبانچه برروی بزدو گفت به خدمت فلان پیر به نیت توبه کردن می روی، این چیست؟ آن مرد برفور توبه کرد. پس جانبِ آن زن ندید. القصه چون به خدمت خواجه قطب الدین رفت، اول سخن او که گفت این بود که: خدای ترا آن روزی قوی نگاہداشت، آنگاه فرمود که: ای درویش مردی رانیز ہمین معامله بود. چنانچه آن مرد برنیت ارادت از دہلی در اجودهن بر دعا گوی می آمد. بازنی در اثنای راه ملاقاتی شده خواست تا اوبا زن دست درازی کند یا سخنی گوید. ناگاه دید دستی پیدا شد.

طپانچه بر روی زده گفت: برنیتِ ارادت کسی می روی که ماجرای این می خواہی که بکنی۔ الغرض چون آمد، به خدمت دعا گوی پیوست۔ اول سخن دعا گویا او این بود۔ گفت: دیدی خدای تعالیٰ ترا از آن بلا چگونه نگاہداشت؟"[۱]

همیں واقعۂ مردی که ذکر او بالا گذشت که برنیتِ ارادتِ حضرت بابا فرید الدینؒ شکر گنج آمد در "سیر العارفین" مؤلف حامد بن فضل الله جمالی مترجم محمد ایوب قادری، لاہور، ۱۹۸۹ م در صفحات پنجاه ویك و پنجاه و دو یافته می شود۔

مفتاح العاشقین و شواهد اندرونی (ملفوظاتِ شیخ نصیرالدین چراغ دهلویؒ گرد آوری حضرت محب الله)

شیخ عبدالحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار از حوالۂ خیر المجالس می نویسند:

"عزیزی به خدمت شیخ نصیر الدین محمود درآمد۔ آغاز کرد که کجا روا باشد که مزامیر در جماع باشد و دف و نای ورباب و صوفیان رقص کنند۔ خواجه فرمودند که: مزامیر باجماع مباح نیست۔ اگر یکی از طریقت بیفتد باری در شریعت باشد۔ اگر از شریعت ہم بیفتد، کجا رود؟ اول در سماع اختلاف است۔ نزدیك علما با چندین شرائط مباح اہل آن را۔ امامزامیر باجماع حرام است۔"[۲]

این واقعه که بالا درج است در هشت بهشت مجموعۂ ملفوظاتِ خواجگانِ چشت از متنِ اردو (در حصۂ مفتاح العاشقین) مترجم علامه عنصر صابری لاہور، ۱۹۹۶ م در صفحه ۱۰۷۳ یافته می شود۔

همین قول و واقعه که بالا درج است در سیر العارفین مؤلف حامد بن فضل الله جمالی از متن اردو، مترجم محمد ایوب قادری، لاهور، ۱۹۸۹م در صفحه ۱۲۹ یافته می شود و از قاضی عبدالمقتدر تهانیسری منقول است۔

۱۔ گنج شکر، فرید الدین مسعود، اسرار الاولیاء، گرد آوری بدر الدین اسحاق، کانپور، ۱۹۱۷م، ص۸۶۔

۲۔ محدث دهلوی، شیخ عبدالحق، اخبار الاخیار، سکهر(پاکستان)، ص ۸۲

مفتی غلام سرور لاهوری در خزینة الاصفیا جلد اول می نویسند:

"نقل است که در مجلس سماع شیخ نصیر الدین مزامیر نبودی. صرف به صوت دستک سماع شنیدی. روزی بر سماع این بیت حالتی و وجدی عظیم کرد. بیت:

نظر در دیده ها فتاده است نه   و گرنه یار ما از کس نهان نیست "[1]

شیخ عبدالحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار نقل کرده است:

"روزی بعض از مریدان شیخ نظام الدین اولیا مجلس داشتند و دفِ زنان سرودی می شنیدند. شیخ نصیر الدین محمود در مجلس بود. برخاست تا برآید. یاران تکلیف نشستن کردند. گفت: خلافِ سنت است. گفتند از سماع منکر شدی واز مشرب پیر برگشتی. گفت: حجت نمی شود. دلیل از کتاب و حدیث می باید. بعضی از غرض گویان این سخن به خدمتِ شیخ رسانیدند که شیخ محمود چنین می گوید. شیخ را صدق معاملهٔ او معلوم بود. فرمود: راست می گوید. حق آن است که اومی گوید."[2]

---

1. سرور لاهوری، مفتی غلام، خزینة الاصفیاء جلد ۱، کابل، ص ۳۵۵.

2. محدث دهلوی، شیخ عبدالحق، اخبار الاخیار، سکهر، ص ۸۲

از این اقوال شیخ نصیر الدین چراغ دهلویؒ که در "مفتاح العاشقین" (ملفوظات شیخ نصیر الدین چراغ دهلویؒ) و در تذکره ها مندرج اند، این ثابت شد که آن اقوالِ شیخ نصیر الدین چراغ دهلویؒ که در مفتاح العاشقین یافته می شوند در تذکره های بزرگانِ دین هم یافته می شوند این اقوال دلیلِ این سخن اند که "مفتاح العاشقین" (ملفوظاتِ شیخ نصیر الدین چراغ دهلویؒ) جعلی و برساخته نیست بلکه اصلی است و آنکه دربارۀ مفتاح العاشقین می گویند که این از شیخ نصیر الدین دهلویؒ منسوب است یامی گویند که این ملفوظات جعلی و برساخته اند، غلط گویند و اقوالِ ایشان بی دلیل و بدون اثبات است۔

شواہدِ بلاواسطہ و اندرونی دربارۂ "افضل الفواید" و "راحة المحبین"

ذکر بلاواسطہ در تذکرہ ھا:

"افضل الفواید" ملفوظاتِ حضرت نظام الدین اولیاؒ است و حضرت امیر خسروؒ این ملفوظات را گرد آوری۔ کردہ است۔ گرد آوری این ملفوظات در دو جلد کردہ شدہ است یعنی "افضل الفواید" جلد اول و "افضل الفواید" جلد دوم۔ اسمِ "افضل الفواید" جلد دوم "راحة المحبین" ہم است۔ پرفسور حبیب (مسلم یونیورسٹی علی گرہ) در کتاب خودش کہ اسمش "حضرت نظام الدین اولیا حیات و تعلیمات" است، در فہرست کہ دربارۂ ملفوظاتِ مشسوب، جعلی و غیر مستند دادہ است، "راحة المحبین" را ہم شامل کردہ است۔ "راحة المحبین" اسمِ "افضل الفواید جلد دوم" است و ذکرِ "افضل الفواید" در تذکرہ ھا بی واسطہ یافتہ می شود۔ چنانچہ شیخ عبدالحق محدث دھلویؒ در "اخبار الاخیار" از حوالۂ صاحبِ سیر الاولیا می نویسند:

"صاحب سیر الاولیا گوید امیر خسروؒ مرحمت ہای کہ از شیخ دریاب او صادر شدہ بود، آن را کتابت کردہ است و نسخۂ آن این است۔ یك بار سلطان المشایخ قدس سرہ این بندہ را فرمود کہ: من ازہمہ تنگ آیم و از توتنگ نہ آیم(نیایم)۔ دوم بار گفت کہ: ازہمہ تنگ آیم تاحدی کہ از خود تنگ آیم و از توتنگ نیایم۔"[1]

ہمین ذکر دربارۂ مرحمتہای امیر خسروؒ در سیر الاولیا از سید محمد بن مبارك علویؒ کرمانی، ۱۹۷۸ میلادی، لاھور، در صفحہ ۳۱۲ در ذکر حضرت نظام الدین اولیاءؒ یافتہ می شود۔

علی اصغر چشتیؒ در جواہرِ فریدی ذکرِ افضل الفواید این طور کردہ است:

"نقل است از افضل الفواد[☆] کہ محبوبِ الٰہی خواجہ نظام الدینؒ می فرمایند: وقتی ہفت نفر درویش بہ خدمت پیرِ دستگیر ما آمدند۔ ہریکی از آن در خاطر گذرانیدہ چیزی از طعام

---

[1] محدث دھلوی، شیخ عبدالحق، اخبار الاخیار، سکھر پاکستان، ص ۱۰۰

☆ افضل الفوائد

حضرت پیر من ہرچه ایشان در خاطر کرده بودند، در پیش ایشان نہادند. چون آنہا محض برای آزمایش آمده بودند، معترف بر بزرگی حضرت ایشان گشته، معتقد و فرمان بردار شدند. نقل است ہم در آن کتاب از محبوب الٰہی نظام الدین محمد بداؤنی وقتی چند کس درویش از مقامی آمدند. یکی از میان ایشان حضرت رابه طریق امتحان سوال می کرد که قوت کمال تاچه حد است؟ حضرت خواجه پیر ما بر فوردست مبارك بر پشتارهٔ ہیزم که برای لنگر افتاده بود، زدند. فرمودند: اگر بگوئیم ہمه زر گردد. آن ہمه زر شده بود."[۱]

پس از این ثابت شد که افضل الفواید و راحة المحبین، ملفوظاتِ برساخته، جعلی، منسوب و غیر مستند نیست بلکه اصلی است و مرحوم پرفسور محمد حبیب و حسن انوشه که افضل الفواید و راحة المحبین را جعلی، برسلخته، منسوب و غیر مستند گفته اند، ایشان غلط گفته اند و دلایل ایشان بی بنیاد و مبنی بر حقیقت نیستند و تحقیق ایشان دربارهٔ ملفوظات درست نیست که ذکر بی واسطهٔ این ملفوظات در اخبار الاخیار، سیر الاولیا و جواهر فریدی یافته می شود و همین محققین که ایشان ملفوظاتِ حضرت نظام الدین اولیاؒ که گرد آوری حضرت امیر خسروؒ کرده است، جعلی و منسوب گویند. همین محققین سیر الاولیا و اخبار الاخیار را مجموعه های مستند می دانند. در این مجموعه های مستند ذکر افضل الفواید و راحة المحبین یافته می شود.

---

۱. اصغر چشتی، علی، جواہر فریدی، ۱۰۳۳ھ، ص ۲۴۴

دلایل در نفی این که "سراج الهدایه" ملفوظات حضرت مخدوم جهانیان جهان گشت است

قاضی سجاد حسین مرتب "سراج الهدایه" ملفوظات جلال الدین مخدوم جهانیان جهان گشتؒ در "مقدمۂ سراج الهدایه" گفته است:

(۱) پس از مطالعه کردن مقدمۂ "سراج الهدایه" دو اشخاص ظاهر می شوند یکی از آنها "احمد برنی" است ووی می گوید که مخدوم جهانیان در ۷۲۲ھ در دہلی وارد شده ووی گوید اگرچه من ازمرید انش نیستم ولکن معتقد خانوادۂ رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشم۔ من از حضرت مخدوم درخواست نمودم که اجازت داده شودتا ملفوظات آنجناب را گرد آوری نمایم و من ملفوظاتش را به نام "سراج الهدایه" جمع کردم و شخصی دیگر "احمد معین سیاه پوش علوی "است و از روئی بعض نسخهای "سراج الهدایه" ظاہر می شود که وی خود را ایرجی یا اچی گفته و نوشته که من مریدِ مخدوم جهانیان ہستم و نیز ظاہر می کند که من نبیرۂ شیخ نور الدین مبارك غزنوی ہستم وبه قولش مخدوم جهانیان در ۷۸۲ھ به دہلی آمده (و محقق اینست که مخدوم جهانیان در ۷۸۵ھ از دنیا رحلت نموده) و میگوید که قبل از ورود مخدوم به دہلی پسروی بنام عبدالله برای اطلاع تشریف آوری وی به فیروز شاه به دہلی رسیده بود و من در خدمت عبدالله حاضر شده عرض کردم که بنده رایك کتابِ معتبر از خاندان عالی جناب داده شودتا به نظر نفع عوام من آنرا نقل کنم۔ آں این کتاب "سراج الهدایه" بود۔ از این بیان واضح می شود که این دو شخصیت جداگانه ہستند و اقوالِ ایشان باہم متضاد اند و در دستِ من از "سراج الهدایه" پنج نسخها اند۔ از مطالعۂ این نسخها ظاہر می شود که بعض از ناقلین کتاب "سراج الهدایه" را تالیف حضرت مخدوم نوشته اندو بعضی ملفوظ ایشان قرارداده اند۔ لہٰذا واضح نمی گردد که کتاب سراج الهدایه از قسم ملفوظات است یا از تصانیف حضرت مخدوم۔

(۲) از مطالعه کردن ملفوظات بزرگان دین مثل "فوائد الفواد" که ملفوظ سلطان المشائخ نظام الدین است و مثل "مجالس الابرار" که ملفوظ شیخ نصیر الدین اودهی است، این امر ہویدا می شود که طریق گرد آوری ملفوظات شیوخ این است که شخصی در خدمت شیخ حاضر

می شد و ہرچه آن بزرگ فرمودی، آنرامی نوشت. خواه آن مسئلۀ فقہی بودی یا نکتۀ تفسیری و حدیثی یا قصۀ بزرگان باستانی لکن "سراج الہدایه" به این نہج نیست.

(۳) در کتابہای ملفوظات نه آمده (نیامده) که رساله یا کتابی که تصنیفِ کسی دیگر باشد، در ملفوظات بزرگی کاملاً و مستقلاً نقل کرده باشد و در "سراج الہدایه" رساله "معرفة المذاہب" که آنرا به امام ابو حنیفه منسوب می کنند، کاملاً منقول است و ہمین رساله "معرفة المذاہب" است که پرفسور عبدالعلیم آنرا ترتیب داده و در ۱۹۲۰م از علی گره شائع نموده و به دلائل و براہین ثابت کرده که نسبت آن به امام ابو حنیفه به ہیچ وجه درست نیست و ہمچنین تقریباً بیست اوراق از فتوحات مکیه از ابن عربی است. دربارۀ احوالِ قیامت به ہمان الفاظ و معانی اصلی اش منقول شده است.

(۴) جامع العلوم که از ملفوظات مخدوم جہانیان بشمار می آید و نسبت وی به مخدوم اعتباری دارد و ہمچو نواب صدیق حسن خان عالم متبحّر نسبتِ آن به مخدوم صحیح شمرده است. این "سراج الہدایه" در بعض بیانہا ردِ این خیال می کند. مثلاً واقعۀ دو دختر حبشی که نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و اشعار لَسَعَتْ حَيَّةُ الْهَوٰى كَبِدِىْ بسرود. این واقعه در سراج الہدایه بحلّیتِ سماع سرود استدلال کرده و همین واقعه رادر "جامع العلوم" ناقابل اعتبار قرارداده (شده است).

(۵) دربارۀ مخدوم جہانیان علماء فحول مثل شیخ عبدالحق محدث دہلوی صاحب "اخبار الاخیار" و نواب صدیق حسن خان صاحبِ "ابجد العلوم" والفرع النامی و مولٰنا سید عبدالحی لکھنوی صاحبِ "نزہة الخواطر" براین متفق اند که مخدوم جہانیان در علوم حدیث و فقه ید طولا وبه علوم ظاہری و باطنی حظی وافر داشت. کتاب "سراج الہدایه" به خلافِ آن می رود. در مختلف ابواب این گونه احادیث که محدثین به وضع آنہا متفق اند، بکثرت در "سراج الہدایه" یافته می شود. خصوصاً در فضائلِ فوّاکه و به قول چنان لحادیث نقل کرده شده که عقل باور نمی کند که مثل مخدوم جہانیان آنہارا فرموده یا نقل کرده باشد.

در مختلف ابوابِ "سراج الہدایه" فضائل اسم محمد و احمد مذکور است و اکثر روایات

دراین باب موضوع و ضعیف اندو موضوعیتِ این گونه روایات از رسالہ "فضائلِ من اسمه احمد و محمد" پُر ظاہر است که تالیف الحافظ ابو عبدالله الحسین بن بکر البغدادی است و دکتور (دکتر)مختار الدین احمد آن را ترتیب داده و از معهد الدراسات الاسلامیه علی گره آن را شائع کرده و در مقدمۂ آن دکتور از تذکرة الموضوعات الصفانی نقل کرده که در فضیلت تسمیه به اسم احمد و محمد روایاتیکه منقول اند اصلی ندارند و نزد محدثین از قسم موضوعات اند۔ وہم چنین بعضی اقوالِ فقہاء که در "سراج الہدایه" منقول است فتاواہای معتبره خلاف آن نشان می دہند۔

به این وجوه خیال بنده (قاضی سجاد حسین) این است که نسبتِ "سراج الہدایه" به حضرتِ مخدوم صحیح و درست نیست۔[1]

دلایل دراثبات این که "سراج الهدایه" ملفوظات مخدوم جهانیان جهان گشت است

۱۔ درج بالا در شمارۂ یك قاضی سجاد حسین قول احمد معین سیاه پوش علوی بیان کرده است که وی گفته است که حضرت مخدوم جہانیان جہان گشتؒ در ۷۸۲ھ به دہلی آمدند۔ به خلاف این قول در تذکره های قدیم تاریخ، وفات حضرت مخدوم جہانیان جہان گشتؒ ۷۸۵ھ است۔ پس از این ثابت شد که قولِ احمد معین سیاه پوش علوی درست نیست۔ دربارۂ تاریخ وفات سید جلال الدین مخدوم جہانیان جہان گشتؒ در اخبار الاخیار است:

---

[1] حسین، قاضی سجاد، مقدمه، سراج الہدایه، دہلی، ۱۹۸۷ء، ص ۱۲، ص ۱۳، ص ۱۴۔

"تاریخ ولادت مخدوم جہانیان شبِ برات ۷۰۷ سبع و سبعمائه وفاتِ اور در عید قربان

۷۸۵ خمس و ثمانین و سبعماته و مدت عمر ہفتا دو ہشت چنین شنیده است۔"[۱]

قول دیگر در شمارۂ یکم دربارۂ احمد برنی است۔ وی گفته است که:

"مخدوم جہانیانؒ در ۷۷۲ھ در دہلی وارد شدند۔"

از این معلوم شد که قول احمد برنی درست است۔

۲۔ درج بالا در شمارۂ دوم قاضی سجاد حسین گفته است که سراج الهدایه بر نہج ملفوظاتِ صوفیه نیست۔ این قول درست است ولی این قول را بنا کرده این خیال ظاہر کردن که نسبت سراج الهدایه به حضرت مخدوم جہانیان جہان گشتؒ درست نیست، نمی توان گفت۔

۳۔درج بالا شمارۂ سوم قاضی سجاد حسین بیان کرده اند که در "سراج الهدایه" رساله "معرفة المذاہب" کاملاً منقول است۔ این را بنا کرده این گفتن که "سراج الهدایه" را نسبت دادن به مخدوم جہانیان جہان گشتؒ درست نیست، غلط است به نظر بنده می توان گفت که کسی در سراج الهدایه اضافه کرده باشد و بسیار مثالها اند که در کتب اضافه شده است۔ بنا بر این، این نمی توان گفت که سراج الهدایه ملفوظاتِ مخدوم نیست۔

۴۔درج بالا در شمارۂ چہارم قاضی سجاد حسین گفته اند که واقعۂ دو دختر حبشی در "جامع العلوم" ناقابلِ اعتبار قرارداده شده است و در "سراج الهدایه" به حلّیتِ سماعِ سرود استدلال کرده شده است، حال آن که این طور نیست این واقعه در جامع العلوم این طور است:

"عزیزی پر سید منع سماع سبب چیست؟ که از رسول صلی الله علیه وسلم مروی است دو بیت رباعی شنیده است۔ شعر:

[۲]لَقَدْ لَسَعَتْ حَيَّةُ الْهَوىٰ كَبِدِى فَلَا طَبِيْبٌ لَّهَا وَلَا رَاقِ

اِلَّا الْحَبِيْبُ الَّذِىْ شُغِفْتُ بِهٖ فَاِنَّهٗ رُقْيَتِىْ وَتِرْيَاقِ

[۱] محدث دهلوی، شیخ عبدالحق، احبار الاخیار، کمبت (پاکستان)، ص ۱۴۳

ترجمه: تحقیق گزید مار محبت جگر مرا، پس نیست طبیب مار راونه افسون کننده مگر

آن محبوبی که شیفته کرده شده ام باو، پس بدرستی آن حبیب افسون من است و زہر مہرۂ من است، برلفظ مبارك راندند به روایت صحیح نیست، غیر صحیح است برطریق احتمال وَالْاِحْتِمَالُ تَرْکُهٗ وَاجِبٌ۔" ودست بردست نزده اندو نغنغه نکرده اند۔ به آواز خوش طریق شعر خوانده اند۔ بعد از آن فرمودند: دست بردست زدن منع است زیرانچه تشبه بسرود گویان میشود مگریك طریق پُشت دست راست بر کف دست چپ بزنند، چون کسی رابطلبند زیر انچه تشبه نیست، واین معمول مخدوم بوده است۔ پس روی مبارك بر این فقیر آور دند، فرمودند: فرزندا! این فوائد که گفتم در ملفوظ بنویسید، پس نبشتم(نوشتم)۔"[۱]

این واقعه در سراج الهدایه این طور است:

"حکایت: روزی قطب العالم دَامَتْ بَرَکَاتُهٗ می فرمودند که این ابیات مطربان پیشِ حضرتِ رسالت صلی الله علیه وسلم گفته اند ۔اینست شعر:

لَقَدْ☆ لَسَعَتْ حَیَّةُ الْهَوٰی کَبِدِی فَلَا طَبِیْبٌ لَهَا وَلَا رَاقٍ

اِلَّا الطَّبِیْبُ الَّذِیْ شُغِفْتُ بِهٖ فَاِنَّهٗ رُقْیَتِیْ وَتِرْیَاقِی

تَرَاهُ بَاکِیًا اَبَدًا حَزِیْنًا لِخَوْفِ التَّفَرُّقِ اَوِ الْاِشْتِیَاقِ

فَیَبْکِیَ اِنْ نَاَوْا شَوْقًا اِلَیْهِمْ وَیَبْکِیَ اِنْ دَنَوْا خَوْفَ الْفِرَاقِ"[۲]

☆ مار محبت جگر مرا گزیده است پس برای آن نه طبیب است نه افسون
بجز آن طبیب که من عاشق وی شده ام ہر آئینه وی است افسون من و تریاقِ من
تووی را دائما گریه حکماو اندوه ناك می بینی بخوفِ فراق یا بوجہِ شوق
اگر آنها جدا شوند وی بوجه عشق گریه کند اگر آنها قریب باشند بخوف فراق گریه کند

۱۔ جہان گشت، مخدوم جہانیاں، جامع العلوم، دہلی، ۱۹۸۷م، ص ۲۸۱

۲۔ همو،سراج الهدایه، دہلی، ۱۹۸۳م، ص ۳۵۴، ص ۳۵۵

این جمله ها در بیانِ جامع العلوم توجه طلب است:

"حضرت مخدوم جهانیاںؒ برلفظ مبارک راندند بروایت صحیح نیست غیر صحیح است برطریق احتمال وَالْإِحْتِمَالُ تَرْكُهٗ وَاجِبٌ ودست بر دست نزده اند و نغنغه نکرده اند، به آواز خوش طریق شعر خوانده اند" در این جمله ها ایشان نگفته اند که این قول ناقابل اعتبار است بلکه گفته اند "به روایت صحیح نیست، غیر صحیح است برطریق احتمال" یعنی امکان است که این قول غیر صحیح شود. بعد از آن ایشان گفته اند که ایشان به آواز خوش طریق خوانده اند، دست بردست نزده اند ونغنغه نکرده اند. یعنی حتماً ایشان به آواز خوش طریق خوانده اند و همین طور در "سراج الهدایه" است که مطربان پیشِ آنحضرت صلی الله علیه وآلہٖ وسلم این ابیات گفته اند. از این معلوم شده. که درمیان قول "جامع العلوم" و "سراج الهدایه" تضاد نیست.

۵. درج بالا شمارۂ پنجم قاضی سجاد حسین گفته است که حضرت مخدوم جهانیان جهان گشت در علوم حدیث و فقه ید طولٰی وبه علوم ظاهری و باطنی حظی وافر داشت. برطرف دیگر بیان کند که عقل باور نمی کند که مثل مخدوم جهانیان آنها را فرموده یا نقل کرده باشد حالانکه کسی که حظی وافر می دارد، باید که بر آن یقین کنیم که وی این حدیث هارا درست بیان کرده است. قاضی سجاد حسین گفته است که بعضی اقوال که در سراج الهدایه درج اند فتاوی معتبره خلاف آن نشان می دهند ووی نشان دهی آن اقوال نکرده است.

شهادت بلاواسطۂ سراج الهدایه

دربارۂ اثبات صحت و اعتبارِ سراج الهدایه "در ثمرات القدس من شجرات الانس" است:

"وی را (حضرت سید جلال الدین مخدوم جانیان جهان گشتؒ) تصنیفات بسیار است و یکی از آن "سراج الهدایه" است در آن فضیلت سورۂ فاتحه از حضرت جعفر صادق علیه السلام می آرند."[۱]

---

۱ لعلی بدخشی، میرزا لعل بیک، ثمرات القدس من شجرات الانس، تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۹۸

در عکس این دلایل به نظر بنده گفتۂ قاضی سجاد حسین که "نسبتِ سراج الهدایه" به حضرت مخدوم صحیح و درست نیست" مبنی بر حقیقت نیست و حقیقت این است که "سراج الهدایه" ملفوظات حضرت مخدوم جهانیان جهان گشتؒ است۔

اغلاطِ "سراج الهدایه"

در "سراج الهدایه" حدیث دربارۂ رضایی پدر و مادر است:

"قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَنْتَ وَ مَالُکَ لِاَبِیْکَ۔ "قصه حدیث آن است که جعفر صادق رضی الله عنه بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیامد و گفت: "یارسول الله پدر من قدرت و توانائی دارد و غلامان و کنیز کان دارد۔ باآن ہم از من خدمت می طلبد"۔ پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: "نظر به مال و غلامان و کنیز کانِ پدر مکن۔ اگر سعادتِ دارین خواہی، رضائی مادر و پدر خویش بکن ۔تو ومال توازان پدرست۔"[1]

حدیث دربارۂ رضایی پدر و مادر در مشکوۃ شریف این گونه ضبط است:

"عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ اَبِیْہِ عَنْ جَدِّہٖ اَنَّ رَجُلًا اَتَی النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اِنَّ لِیْ مَالًا وَاِنَّ وَالِدِیْ یَحْتَاجُ اِلٰی مَالِیْ قَالَ اَنْتَ وَمَالُکَ لِوَالِدِکَ اِنَّ اَوْلَادَکُمْ مِنْ اَطْیَبِ کَسْبِکُمْ کُلُوْا مِنْ کَسْبِ اَوْلَادِکُمْ[2] (رَوَاہُ اَبُوْ دَاوٗدَ وَالنَّسَائِیُّ، وَابْنُ مَاجَۃَ)

ترجمۂ حدیث: عمرو بن شعیبؓ از پدرِ خود ووی از جدِّ خود روایت می کند که شخصی در خدمت نبی صلی الله علیه وآلہٖ وسلم حاضر شده عرض کرد، من مال می دارم و پدر من محتاج

---

[1] جهان گشت، مخدوم جهانیاں، سراج الهدایه، دهلی، ۱۹۸۳ء، ص ۶۲، ص ۶۳.

[2] محمد، امام ولی الدین بن عبدالله الخطیب العمری، مشکوۃ شریف ترجمه اردو مشکوۃ المصابیح مترجم مولانا عابد الرحمن کاندهلویؒ، کراچی، ص ۱۵۲.

☆ تو ومالِ تو پدر تست ۱۲ باب النفقات حق المملوک از مشکوۃ.

مالِ من است. ایشان فرمودند: تو ومال تو مال پدر تست. برای اینکه اولادشما بهترین کسب شما است. شما از کسب اولاد خودشان بخورید. (ابو داؤد، نسائی، ابن ماجه)

حدیثی که دربارۀ رضایی خدای تعالٰی است، توضیح آن حدیث از معنی و مطالب خیلی تضاد دارد یعنی توضیح که حضرت مخدوم جهانیان کرده اند و حدیث که در مشکوٰۃ شریف است، خیلی تفاوت می دارد. در توضیحِ حضرت مخدوم جهانیانؒ است که "جعفر صادق رضی اللہ عنه بر حضرت رسالت صلی اللہ علیه وسلم بیامد و گفت: یارسول اللہ پدر من قدرت و توانائی دارد و غلامان و کنیزکان دارد، باآن ہم از من، خدمت می طلبد، پیغامبر صلی اللہ علیه وآلہٖ وسلم فرمودند نظر به مال و غلامان و کنیزکانِ پدر مکن، اگر سعادت دارین خواہی

رضایی مادر و پدر خویش کن. تو و مال تو ازان پدر است و حدیث که در مشکوٰة شریف☆ است، در آن اسم شخص ننوشته است و گفته شده است که شخصی در خدمت نبی صلی الله علیه وسلم حاضر شده عرض کرد که من مال می دارم و پدر من محتاج مال من است. ایشان فرمودند: تو و مال تو مال پدر تست. برای اینکه اولاد شما بهترین کسب شما است شما از کسب اولاد خود بخورید.

این درست است که در "سراج الهدایه" اغلاط موجود است ولی بربنای این اغلاط نمیتوان گفت که "سراج الهدایه" ملفوظاتِ مخدوم جهانیان جهان گشت نیست.

☆ ۱۲ باب النفقات حق المملوك از مشکوٰة

فصل دوم

معرفیِ کتب و نسخه های خطِی ملفوظات

معرفی انیس الارواح(قدیم ترین ملفوظات صوفیه در شبه قاره)

این کتاب مجموعهٔ ملفوظات، ارشادات و تعلیماتِ عرفانی حضرت خواجه عثمان هرونیؒ (م ۵ شوال ۶۱۷ھ/۱۲۲۰م) است که خواجه معین الدین سجزیؒ آن را مرتب کرده است. بعد از مسافرت به خانه کعبه، خواجه عثمان هرونیؒ در بغداد معتکف شد و خواجه معین الدین سجزی را فرمان داد که از این مقام چند گاه بیرون نخواهم آمد. اما تو باید هر روز وقتِ چاشت بیای تاترا جهت ترغیب دربارهٔ فقر بگویم که بعد از من یادگار ماند برای مریدان و فرزندان. این درویش طبق فرمان، هر روز به خدمت خواجه در مقام عزلت می رفت. هر آنچه از زبان دُربار ایشان می شنید، آنرامی نوشت[1]

''انیس الاورواح'' مشتمل بربیست و هشت مجلس است. مجلس اول: سخن دربارهٔ ایمان است. مجلس دوم: سخن دربارهٔ مناجات و مجلسِ سوم: سخن دربارهٔ خرابی شهر است. مجلس چهارم: سخن درباره فرمان برداری زنان و آزاد کردن برده است. مجلس پنجم: سخن در بارهٔ صدقه دادن و مجلس ششم: سخن درباره شراب خوردن است. مجلس هفتم: سخن در آزار مؤمنان و مجلس هشتم: سخن دربارهٔ قذف گفتن و مجلس نهم: سخن دربارهٔ کسب و کار کردن. مجلس دهم: سخن دربارهٔ مصیبت ومجلس یازدهم: سخن دربارهٔ کشتن جانوران است. مجلس دوازدهم: سخن دربارهٔ سلام کردن. مجلس سیزدهم: سخن دربارهٔ کفارت نماز و مجلسِ چهاردم: سخن دربارهٔ فاتحه و اخلاص است. مجلس پانزدهم: سخن دربارهٔ جنت و اهل جنت است. مجلس شانزدهم: سخن دربارهٔ فضیلت مسجد و مجلس هفدهم: سخن دربارهٔ دنیا و گرد کردن مال و مجلس هیجدهم:

---

[1] عثمان هرونی، خواجهؒ، انیس الارواح، گرد آوری خواجه معین الدین چشتیؒ، در مطبع حافظ حسن محمود واقع لکهنو طبع شده، ص ۲

سخن دربارهٔ عطسه زدن است۔ مجلس نوزدہم: سخن دربارهٔ بانگِ نماز۔ مجلس بیستم: سخن دربارهٔ مؤمن است۔ مجلس بیست و یکم: سخن دربارهٔ حاجت روا کردن است۔ مجلس بیست و دوم: سخن دربارهٔ آخر الزمان۔ مجلس بیست و سوم: سخن دربارهٔ یاد کردن مرگ است۔ مجلس بیست و چهارم: سخن دربارهٔ فرستادن چراغ در مسجد و مجلس بیست و پنجم: سخن در بارهٔ درویشان است۔ مجلس بیست و ششم: سخن دربارهٔ شلوار پایچه دراز کردن و مجلس بیست و ہفتم: سخن دربارهٔ عالمان است۔ مجلس بیست و ہشتم: سخن دربارهٔ توبه کردن است۔[۱]

معرفی گنج الاسرار

"گنج الاسرار" نسخهٔ خطی ملفوظات است که آن را حضرت معین الدین حسن سجزیؒ مرتب نموده است۔ نسخهٔ خطی "گنج الاسرار" مشتمل بر اقوالِ یازده صوفی بزرگ است چنانکه در این نسخهٔ خطی مندرج است۔

"دراین اوراقِ ملفوظات برای استفهام سخنهای رموزات سر الله مندرج است۔ دریا فتن معانی حروفهاء علم لدنی، پیوستن استقامت، اسرار حقایق، در استفهام تفسیرات آیات وحدانیات، دریافتن تربیات معانی دقایق، استفهام تعریفات معانی ابیات نظمات که سر الله نہانی در این ملفوظات کتابت آمد۔ بعضی سخنها از سلطان ابراهیم ادهمؒ و بعضی سخنها اسرارِ حقیقت از امام احمد غزالی و بعضی سخنها عین القضات فضیل همدانیؒ و بعضی سخنها سرالله از سلطان بایزید بسطامیؒ و بعضی تربیات نظمات از شمس تبریزیؒ و بعضی سخنهای تربیات و رموزات از خواجه ذوالنون مصریؒ و بعضی سخنهای نظمات رموزات از خواجه عبدالله انصاریؒ و بعضی سخنهای تربیات اسرار نہانی از خواجه سعدیؒ و بعضی سخنهای شبلیؒ و بعضی سخنها از خواجه جنید بغدادیؒ و بعضی سخنها از خواجه عثمان هرونیؒ بوده است۔"[۲]

۱۔ عثمان هرونی، خواجہؒ، انیس الارواح، گرد آوری خواجه معین الدین چشتیؒ، لکهنو، ص ۴، ص ۵

۲۔ عثمان ہرونیؒ، خواجه، گنج الاسرار، گرد آوری خواجه معین الدین چشتیؒ، نسخه خطی در کتابخانهٔ دانشگاهِ پنجاب، لاہور، شماره ms ۱۲۷۷، برگ ۲ ب.

این نسخۂ را حضرت خواجه معین الدین حسن سنجریؒ از حکمِ پیرِ خود برای تلقین و تعلیم سلطان شمس الدین التتمش نگاشته است۔ چنانکه در نسخه مندرج است۔

"خواجه عثمان هارونیؒ☆ مرخادمِ درویشان اضعف العباد معین الدین حسن سنجریؒ☆ را فرمود که: "برای استقامت تربیت طالب صادق سلطان شمس الدین از معرفتِ جذبه اصلاحِ باطن تلقین عالم جبروت دریا فتن استقامت راهِ حقیقت پاسبانی یاد حق تعالٰی به دل و جان تربیات حضرت رسالت در استفهام تفسیرات از آیات و حدیثات و قول مشائخ در تعریفات معانی ابیات نظمات(منظومات) مقولات اولیا از سخنهای کبار ملفوظات تصنیف کن که در سفر و حضر ملازمت کند تا دلِ سلطان از تفرقه خطرات غیر الله نفسانی کلی باز آید و به سوی اطاعت باطن اعمال روحانی رحمانی دل و جان از معرفت پاسبانی یاد حق بندد و در استقامت عبادات خفیات کعبه حقیقی ملازمت حفظ قلوب قرب حضرت به کشف کرامات اظهار کمالیت رسد۔"

بدانکه مصنف بر حکم فرمان خواجه عثمان هارونیؒ☆ مدتی برای تصنیفات ملفوظات از تفسیرات معانی آیات و احادیث تربیات حضرت رسالت و تعریفات قول مشائخ دریافتن معانی ابیات اولیاء کبار مقولات اسرار حقیقت به روایات صحیح از هفتاد چند سخنهاء سلوک برای استفهام سالکانِ مستعد و طالبان راهِ حقیقت جو جوئندگان استقامت قرب حضرت تلقین ارشاد دریافتن عبادات خفیات تربیات اطاعتِ باطن متابعت معمولات انبیاء و مشغولات خلفهاء مقتدا و پیوستن کشف کرامات کمالیت اولیاء آغاز به تاریخ دهم ماه محرم سنه احدی و ستین خمسته مایته (۵۶۱) به رموزات کثیر پرداخت و این ملفوظات را مشتمل بر تفصیل بیست و پنج معرفت جمع آور دو گنج الاسرار نام نهاد و برای تلقین ارشاد خدمت سلطان شمس الدین رسانید۔"[۱]

این کتاب مشتمل بر بیست و پنج باب است که به عنوان "معرفت" است۔ معرفتِ اول: دانستن و دریافتن علم شریعت، معرفت دوم: در طهارت و نظافتِ ظاهر و باطن، معرفتِ سوم: در بیان علم شریعت و

۱۔ عثمان هرونی، خواجهؒ، گنج الاسرار، گرد آوری خواجه معین الدین چشتیؒ، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاه پنجاب، لاهور شماره ms ۱۲۷۷، برگ ۳ الف، برگ ۳ ب، برگ ۱۲ الف.

☆ سجزی.

☆ هرونی.

علم طریقت و علم معرفت و علم حقیقت، معرفتِ چهارم: دربیان دانستن اطاعت، جذبه اصلاح باطن و استقامتِ راه حقیقت، معرفتِ پنجم: دربارهٔ معراجِ مصطفیٰؐ، معرفتِ ششم: در بیانِ قرآن، معرفتِ ہفتم: بیانِ تربیات حضرت رسالتؐ و فہم پیوستن اطاعت جذبه اصطلاح باطن، معرفت ہشتم: در بیان کفر ضلالت و کفر بطالت و کفر دیری و کفر زناری و کفر مذموم و کفر معصوم و کفر مجازی و کفر حقیقی و معرفت توبه اختیاری و توبه نصوحی و توبه مجازی و توبه حقیقی، معرفتِ نہم: دانستن مذہبِ حقیقی و مذہبِ مجازی و معرفتِ کعبه حقیقی و کعبه مجازی و استفہام قبله حقیقی و قبله مجازی و دریافتن طوافِ کعبهٔ حقیقی و طوافِ کعبه مجازی و استفہام محرابِ حقیقی و محرابِ مجازی و معرفتِ مسافرت حقیقی و مسافرت مجازی، معرفتِ دہم: دریا فتن جمعه حقیقی و جمعه مجازی و دریافتن باطن عبادات خفیات و معرفت صلوٰة حقیقی رحمانی و معرفت عمارات ظاہر عبادات مجازی نفسانی و دریافتن معرفتِ پیر و مرشد انسانِ کامل اہلِ معرفت راہِ حقیقت اطاعت باطن به عمل صلاحیت پاسبانی قرب حضرت کی به خدا پیوسته باشد؟ برای بیعتِ ارادت تربیت کمالیت رسانیدن باشند و دریافتن معرفت صوم حقیقی و صوم مجازی و صوم صوری و صوم معنوی و دریافتن معرفت مراقبه حقیقی پاسبانی قرب حضرت متابعت انبیا و اولیا که سالکان صادق را جز مراقبه اصلی چاره نیست و دریافتن معرفت اعتکاف حقیقی رحمانی و اعتکاف مجازی نفسانی، معرفت یازدہم: در بیان علم توحید از معرفت سوی حق تعالٰی و استفہام پیوستن حضرت رسالت از معرفت عالم جبروت و دریافتن سوالہای اسرار حقیقت از معرفت حروفہاء علم لدنی معرفت دوازدہم: دربیان یافتن معرفت جذبه اصطلاحِ باطن پیوستن عشق ربانی و دریافتن ترک اعمال فضولات تجلیات برای اولیاء سالك مجذوب در پیوستن قرب حضرت، معرفت سیزدہم: دربارهٔ صحبتِ مرشدِ کامل، معرفت چہاردہم: دربارهٔ مناجات خواجه ذوالنون مصریؒ و تلقین مرشدِ کامل، معرفتِ پانزدہم: دربارهٔ پیر و مرید و تجرید و تفرید، معرفت شانزدہم: دربارهٔ طمعِ مال و خلافتِ حقیقی و خلافتِ مجازی و علامتِ مرشدِ کامل، معرفتِ ہفدہم: دربارهٔ ریاضتِ حقیقی و ریاضتِ مجازی و حفظِ حقیقی و حفظِ مجازی و ربطِ حقیقی و ربطِ مجازی، معرفتِ ہجدہم: فیضِ صاحبدل، معرفت نوز دہم:

تشریف آوردنِ حضرت خواجه عثمان هارونیؒ☆ در دهلی و برای ملاقات رسیدن سلطان شمس الدین، معرفتِ بیستم: در بیان سکر مهابت و حمیت و سکر محبت معرفت عالم سهوو عالم تحیر و محو و معرفت معانی زلف و زلفین و زنارِ حقیقی و زنار مجازی و معرفت می و شاهد معرفت معانی خدوخال و معرفتِ شرابِ حقیقی و معرفتِ میخانه حقیقی و خرابات و معرفت دیرو کنشت و بت پرست و معرفتِ ناموس و ناقوس معرفت بیست و یکم: دربارهٔ سماع و اقسامِ سماع و شرایط سماع، معرفتِ بیست و دوم: دربیان شرح طایفه سالکان علماء زہاد غیرمجذوب و طایفه محجوبان اہل صلاح و خلایق عوام که استقامت اعمال ظهور به شهرت مشهور اند معرفت، بیست و سوم: دربیانِ طبقات و مقامات سلوك و عمل اہل طریقت و حقیقت و پانزده مقام خواجگان چشت، معرفت بیست و چهارم: چهارده علم و معرفت بیست و پنجم: در مناجات خواجه عبدالله انصاریؒ با حق تعالیٰ و شرح راہہای درونی که مخالف علم حقیقت اند. آغاز مقالات سخنهای نهانی و طالبان صادق راسوی معرفت حق تعالیٰ پیوستن است.

معرفی اسرار الاولیاء (ملفوظاتِ شیخ فرید الدین مسعود شکر گنجؒ(گنج شکر)

اسرار الاولیا ملفوظاتِ شیخ فرید الدین مسعود بن جمال الدین سلیمانؒ (م ۵ محرم ۶۶۴ھ/۱۲۶۵م) است. گرد آوری این ملفوظات بدر اسحق کرده است "تولدِ حضرت شیخ الشیوخ فرید الحق والدین مسعود گنج شکر در ۵۶۹ھ پانصد و شصت و نه بود ووفات حضرت ایشان در شش صدو شصت و چهار بود. عمر حضرت ایشان نود و پنج (۹۵) باشد. ارادت آوردن حضرت گنج شکر حضرت خواجه قطب الدین قدس الله سرہما العزیز در پانصد و ہشتادو چهار (۵۸۴ھ ق) بود."[۱]

۱۔ محمد، سید بن مبارك علوی کرمانیؒ، سیر الاولیاء، لاہور، ۱۹۷۸م، ص ۱۰۱

☆ هرونی.

اسرار الاولیاء مشتمل در ۲۲ فصل است:

۱. فصل اول: سخن در ذکر اسرار عشق.
۲. سخن در احوال متعبدان و درویشان.
۳. سخن در ذکر رزقی.
۴. سخن در ذکر توبه و جزآن.
۵. در ذکر خدمت بندگان.
۶. سخن در ذکر توبه، خرقه، تلاوتِ قرآن.
۷. سخن در فضیلت سوره اخلاص.
۸. سخن در ذکر گلیم و صوف.
۹. سخن در ذکر خرقه فقراء.
۱۰. سخن در ذکر محبت و جُز قرآن.
۱۱. سخن در ذکر توکل.
۱۲. سخن در ذکر طاقیه.
۱۳. سخن در ذکر درویشی.
۱۴. سخن در ذکر محبت و عداوت.
۱۵. سخن در ذکر عقیده.
۱۶. سخن در ذکر طائفه و بوسیدن دست.
۱۷. سخن در ذکر حق و مستغرق بودن.
۱۸. سخن در ذکر علماء و مشایخ.
۱۹. سخن در ذکر امساك باران.
۲۰. سخن در ذکر کشف و کرامت.
۲۱. سخن در ذکر تعظیم پیر.
۲۲. سخن در ذکر رنج و مشقت.

در این کتاب دربارهٔ مطالبِ اخلاقی، اذن طلبیدن، مهمان نوازی، توکل و مطالب علمی چنانکه اقسامِ قلب، مقام حافظِ قرآن، نومید نشدن از رحمتِ خدای، شانِ رسالت و پیر، مقامِ مصطفٰی صلی الله علیه وآله وسلم و کراماتِ اولیاء کرام و تلاوتِ قرآن مجید و فضایل سورتهای قرآن مجید و شنیدن سماع بسیار تفصیل داده شده است.

نثرِ این کتاب ساده و روان و آمیخته به اشعار است. صاحب ملفوظات در تایید بیانِ خودش جابجا از آیاتِ قرآنی و احادیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم استفاده کرده است و گرد آورندهٔ ملفوظات سعی کرده است که بدون کم و کاست بیانِ صاحبِ ملفوظ را بنویسد.

معرفی خلاصة العارفین

خلاصة العارفین کتابی مشتمل بر احوال و آثارِ شیخ بهاء الدین زکریاؒ ملتانی است مؤلف نامعلوم است چنانکه از متنِ کتاب ظاهر است.

"در این اوراق چند قسم از احوال و حکایات وی جمع کرده شد. قسم اول: نقل از ملفوظ

شیخ الاسلام قطب العالمین مخدوم شیخ جلال الحق والشرع والدین بخاری قدس الله سره العزیز۔ (م ۶۹۰ھ ق)

قسمِ دوم: نقل از ملفوظ شیخ الاسلام شیخ فرید الحق والشرع والدین گنج شکر قدس الله سره العزیز۔(م ۶۶۴ھ ق)

قسمِ سوم: نقل از ملفوظ شیخ الاسلام سلطان الاولیاء شیخ نظام الحق والشرع والدین رحمة الله علیه قدس الله سره العزیز۔ (م ۷۲۵ھ ق)

واین را خلاصة العارفین نام نهاده شد۔

"نقل از ملفوظ شیخ الاسلام قطب العالمین مخدوم سید جلال الدین بخاری رحمة الله علیه قدس الله سره العزیز آغاز کرد که به نظر شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین بهاء الحق زکریا خلمت کرده و مخدوم شیخ بهاء الدین مرشیخ جلال الدین را تربیت کرده، و ترقی صفات و تزکیهٔ باطن کرده و بعده شیخ جلال الدین احوال پیرِ خود را آغاز کرد،"[1]

"سید جلال الدین سُرخ بخاری متوفی ۶۹۰ھ است از بخارا آمده به بهکر مقیم شده به ملتان رسیده با شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره بیعت نمود و خرقهٔ خلافت یافت۔"[2]

سیر الاولیا:

نامِ کتاب "سیر الاولیاء فی محبت الحق جل وعلا" می باشد که میر خورد (م ۷۷۰ھ) در سنِ پنجاه سالگی به تألیف آن توفیق یافت درده باب۔ این کتاب در شرح احوال بزرگان خاندانِ چشتیه می باشد۔ بابهای دهگانه این کتاب بدین شرح اند۔

بابِ اول: احوالِ مشایخ چشتیه از حضرت محمد صلی الله علیه وآلہٖ وسلم تا نظام الدین اولیا۔ باب دوم: احوال خلفای معین الدین سجزی، قطب الدین بختیار کاکی، فرید الدین گنج شکر۔ باب سوم: احوالِ مریدان فرید الدین گنج شکر، خویشا وندان نظام الدین اولیاء و سادات خانوادهٔ خود مؤلف۔ باب چهارم: احوال خلفای نظام الدین اولیاء۔ باب پنجم: احوال بعضی یاران

---

1. زکریا ملتانی، بهاء الدین، خلاصة العارفین، تصحیح و تحشیه و کوشش بانو دکتر شمیم محمود زیدی، راولپنڈی، ۱۹۷۴ میلادی، ص ۱۲۶، ص ۱۲۷.

2. حسین، قاضی سجاد، پیش نفظِ"سراج الهدایه" (ملفوظاتِ حُسین المعروف به مخدوم جهانیان جهان گشتؒ)، دہلی، ۱۹۸۳م، ص ۳

اعلا که بشرف ارادت و قربت سلطان المشایخ نظام الدین مخصوص و مشرف بوده اند۔ باب ششم: فرائض مرشد و مرید۔ باب هفتم: ادعیه حضرت فرید الدین و حضرت نظام الدین اولیا۔ باب هشتم: عشق حقیقی و مشاهدهٔ حق۔ باب نهم: سماع (موسیقی و وجد صوفیان)۔ باب دهم: سخنان و نامه های حضرت نظام الدین اولیاء."[۱]

معرفی چهل مجلس

چهل مجلس ملفوظاتِ شیخ المحققین ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد فرزند محمد فرزند احمد بیابانکی معروف به شیخ علاؤ الدوله سمنانی (م ۷۳۶ھ/۱۳۳۶م) است۔[۲] پیرِ سمنان در مدت ۳۷ سال سیرو سلوک و پروردن مریدان نه تنها خود به تألیف آثاری علمی و تحقیقات عارفانه پرداخت بل جهت تربیت مریدان هماره در هر جای که بود اگر در حمام و اگر برسر سفره، برای مریدان مجلس می گفت بطور یکه سخنان او را دراین ایام، یکی از مریدان وی به نام امیر اقبال شاه فرزند سابق سیستانی تحریر و تدوین می کرد تا آنگه که رساله ای شد ارزنده به نام چهل مجلس یا رسالهٔ اقبالیه۔[۳]

"این کتاب مشتمل بر افادات و سخنانی است که سمنانی بین عیدین سالهای ۷۲۴ تا ۷۳۵ برزبان آورده بودو امیر اقبال آن سخنان را تحریر کرده است" این کتاب درمیان مصنفات علاء الدوله سمنانی از اهمیت خاصی برخوردار است۔ این رساله نه تنها به مطالب و مسایل علمی و فن تصوف مانند مباحث مربوط به واردات و خواطر و نبوت و ولایت و دیگراصول و موازین متصوفه پرداخته است، بلکه مشتمل بر مطالبِ اخلاقی ونکات حکمی نیزمی باشد۔"[۴]

معدن المعانی

معدن المعانی مجموعهٔ ملفوظات شرف الدین احمد بن یحیىٰ منیری (م ۷۸۲ھ/۱۳۸۰م) است۔ گرد آوری این ملفوظات بازین بدر عربی بوده و مطالب زیر در آن مورد بحث قرار گرفته است۔ وحدانیتِ حق تعالیٰ اثبات وجودِ حق تعالیٰ ذکر ایمان و اسلام و شرک و کفر، معرفت

۱۔ نوشاهی، سید عارف، پیشگفتارِ سیر الاولیاء تالیف سید محمد بن مبارک علوی کرمانی، لاهور، ۱۹۷۸م، ص ۳.

۲۔ مایل هروی، نجیب، مقدمه، چهل مجلس (ملفوظات حضرت علاؤ الدوله سمنان) تهران، ۱۳۶۶، ص ۷.

۳۔ مایل هروی، نجیب، مقدمهٔ چهل مجلس (ملفوظاتِ حضرت علاؤ الدوله سمنانی) تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۲.

۴۔ ظهیر احمد صدیقی، پرفسور دکتر، گنجینهٔ معانی، لاہور، ۲۰۰۲م، ص ۵۰۳،ص ۵۰۴.

ذات و صفات باری تعالٰی است الفاظ متشابہات کہ مضاف بہ حق تعالٰی است، الفاظ متشابہات، علم شریعت و علم طریقت، تفسیر قرآن و حفظ کلام اللہ، احادیث رسول اللہ ﷺ ہجرت و اعمام رسول و اصحاب صفہ، طہارت، صلوٰۃ، صوم، حج و جہاد، پیری و مریدی، اولیاء حق، شجرۂ پیران، مجاہدہ و ریاضت، نفس، بریدن از خلق، زہد و تقوٰی، خوف و رجاء، مراقبہ و تفکر، بندہ بودن و بندگی کردن، حیرت، یقین، محبت، عشق و غیرت، رویت و مشاہدہ و تجلیات، شطحیات و طامات، حقیقتِ انسانیت، روح، قضا و قدر، سعادت و شقاوت، قناعت، معصیت و جنایت، امراض و طبیبان ظاہر و باطن، حلال و حرام و مباح و مکروہ، رزق، تواضع، رسوم خلق، در ذکر صحبت، امر بالمعروف و نہی عن المنکر، تعبیر خواب، بخل و سخاوت، سفر، زیارتِ قبور و آداب آن، حیات و ممات، مرگ، عمارتِ خانہ کعبہ و تخلیق افلاک، سماع، ابیات و تاویل زلف و خال، ادب وعدہ و وعید و لعنت شیطان و بسیار موضوعات دیگر۔

"شیخ شرف الدینؒ مرید و خلیفہ شیخ نجیب الدین فردوسی قدس سرہ بود و سلسلۂ ایشان را فردوسیہ گفتہ اند۔ وی یک رسالہ در اثبات وحدت الوجود نوشتہ اند کہ اسم آن "ارشاد السالکین" است و نیز شرحِ کتابِ "آداب المریدین" (تصنیفِ شیخ اکبر محی الدین ابن عربی) را در قلم آوردہ است۔ نوشتہ اند کہ وی در روز پنج شنبہ ششم ماہِ شوال ۷۸۲ھ در عہد سلطان فیروز شاہ وفات یافتہ است۔"[1]

جامع العلوم (ملفوظات حسین المعروف بہ جلال الدین مخدوم جہانیاں جہاں گشتؒ گرد آوری سید علاؤ الدین چشتی)

مضامین و مواضیع جامع العلوم مشتمل است بر تفسیر و حدیث و فقہ و اصول و دیگر علومِ آلیہ و معارفِ الٰہیہ کہ طالبان اسرار معرفت و طریقت و شریعت راچون گنج گرانمایہ و سالکان راہِ ہدایت را ازبس مفید و سودمند افتادہ است۔

از مطالعہ این کتاب جامع العلوم مترشح می گردد کہ کتابی است چندان مفید و پر از نکات علمی و مجموعۂ حقائق تصوف و اسرار طریقت و رموز معرفت و ازین مجموعہ علمی

---

[1] چشتی، شیخ عبدالرحمٰن، مرآۃ الاسرار، تحقیق و ترجمہ مولانا الحاج کپتان واحد بخش سیال از متن اردو، ۱۴۱۱ھ، لاہور، ص ۹۲۷، ص ۹۳۳، ص ۹۳۵.

جامعیت حضرت مخدوم جهانیان جهان گشت چنان صورت پذیرد که یک مردی است کامل و عالم و عارف که اورا از توفیقِ الٰهی نظر بزد قائق اشیاء میسراست و علم او چندین وسعتی دارد که در ہر جهت و برہمه اطراف محیط و مستولی است. واز این متحقق شود که آن کبار صوفیان (صوفیانِ کبار) که به میدان معرفت تاختند وبه حقائق طریقت پر داختند، بچه قدر عالم علوم و جامع معارف بودند.

در ہر زمان متصوفین و ناآشنایان ہستند که از احکامِ شریعت ناواقف و از اسرارِ طریقت بی خبر اند و عامۃ الناس که بیشتر از آنها از طبقۂ جهال باشند. فرق میان عالم و جاہل و سیاه و سفید نیست و اہل علم و خرد را از بی ہنران امتیاز دادن نتوانند امابه مصداق آنکه "مشک آنست که خود ببوید نه که عطار بگوید" این طرز و طراز ملفوظات خود شاہد عدل اند بر احوال آنان که در بزمِ معرفت ہمچو شمع خندان و چراغ فروزان نور و ضیا بگستر دند."[1]

لطائفِ اشرفی (ملفوظاتِ حضرت سید اشرف جهانگیر سمنانی گرد آوری نظامی حاجی غریب سمنی الیمنی)

"لطایفِ اشرفی" ملفوظاتِ حضرت سید اشرف جهانگیر سمنانی کچھوچھویؒ (م ۸۰۸ھ) است. "حضرت سلطان سید اشرف جهانگیر سمنانی کچھوچھویؒ رایکی از آن بزرگان شمار آرند که تخت و تاج را ترک نمود و راهِ فقر و درویشی اختیار کرده و به فیوض و برکات خویش، ہزارها گم گشتگانِ راه، برصراطِ مستقیم گامزن کردند."[2] دراین کتاب بسیار مطالبِ تصوف و دینی یافته می شود مثلاً ولایت بالکسر و ولایت بالفتح چیست؟ دربارۂ حضرت امام مہدی علیه السلام بسیار تفصیل است که ایشان در کدام ناحیه آیند. صفاتِ ایشان ہم بیان کرده اند. دربارۂ ایشان حواله ہای احادیث داده اند. دراین کتاب ملفوظات دربارۂ ولی عزلت، ولی عشرت، عارف، درویش، غوث و فقر و زہد سخن رفته است و صفاتِ غوث ہم داده شده است. دربارۂ مطالب اخلاقی ہم در این کتاب بیان کرده شده است که مارا باید که خدمت بزرگان کنیم و خدمتِ ایشان کنیم و بابرادران از اخلاقِ بد پیش نیاییم. توضیح آیاتِ قرآنی ہم داده شده است و شانِ نزولِ آیات رابیان کرده است. فضیلت سخاوت و بخشش و صدقه دادن ہم بیان شده است.

---

1. سجاد حسین، قاضی، مقدمۂ جامع العلوم (ملفوظاتِ جلال الدین مخدوم جهانیان جهان گشت) دهلی، ۱۹۸۲م، ص ۳۳، ص ۳۵.

2. تابش قصوری، محمدمنشاء، پیشگفتارِ "لطایف اشرفی" (ملفوظاتِ سیداشرف جهانگیرسمنانی) کراچی، لاہور، ۱۹۹۹م، ص ۳.

مبدأ و معاد

"مبدأ و معاد" ملفوظات و واردات شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی است۔ جمع و تحریر از محمد صدیق بدخشی الکشمی ملقب به "ہدایه" است۔ در اواخر ماه رمضان ۱۰۱۹ھ ہنگامی که در اعتکاف بود، گرد آوری کرده است۔ چنانکه در "مبدأ و معاد" است۔

"والله سبحانه حکم و مصالح ذلك فلا تکن من الممترین و صلی الله تعالیٰ علی سیدنا محمد وآلهٖ وسلم و بارك قال العبد الضعیف الجام لہذا النکات البدیهة الراعته محمد الصدیق البدخشی الکشمی الملقب بالہدایه قد وقع الفراغ عن تسوید ہذه المعارف العالیة الشریفة المسمی بالمبدأ والمعاد فی اواخر شہر رمضان المبارك حین الاعتکاف سنة الف و تسعة عشر۔

این نسخه که مبدأ و معاد ست بنام
زانفاس نفیس حضرت فخر کرام
چون گردد ہدایة اقتباس از سر صدق
در سال ہزار و نوزده گشت تمام
صدیق ہدایت که شدش چرخ بکام
مانا که ز صدق شد ہدایت فرجام
زین خود چه عجب ولیك تحقیق اینست
کز جوش شراب احمدی یافته جام[1]

در مبداء و معاد دربارۂ مقامِ رضا، قرب، حقوقِ پیر، مقام پیر، صحبت پیر و نمازِ وتر بیان کرده شده است۔

ثمرات الحیات (ملفوظات شیخ برہان الدین بن کبیر محمد (م ۱۰۸۳ھ)مؤلف نامعلوم)

"ثمرات الحیات" ملفوظاتِ شیخ برہان الدین بن کبیر محمد بن علی صدیق (م ۱۰۸۳ھ) است۔ به حسب و نسب والد بزرگوار صدیقی اند و والدۂ ماجدۂ حضرت برہان الدینؒ سیده بودند و فاطمه نام داشتند، مولد شریف حضرت برہان الدینؒ موضعی از مواضعات خطۂ خاندیس است و نشوونما در شہر برہانپور یافتند، در ابتدا به تحصیل علوم ظاہری اشتغال فرموده بودند۔ چون

---

1. الف ثانی، مجدد، مبدأ و معاد، گرد آوری محمد صدیق بدخشی الکشمی، دهلی، ص ۳۰.

داعیهٔ طلبِ حق غالب آمد به خدمت قدوة المحققین زبدة العارفین نتیجه حدیث "العلما ورثة الانبیاء" مقتداء صفا حضرت شیخ عیسٰی قدس الله سره العلی رجوع نمودند و ارادت درست کردند و مدت پانزده سال در سایهٔ تربیت حضرت شیخ بودند. سال تاریخ این کتاب و تالیف "ثمرات الحیات" درین قطعه است:

قطعه:

ایها الکاینات این ثمرات
چون شده وارد از تخیل غیب
سال ترتیب آن خرد گفتا
ثمرات الحیات بیشك و ریب[1]

در ثمرات الحیات مطالب دربارهٔ ادب، درویشی، ایثار، صحبت، مصافحه، حقوقِ همسایه، حقوق والدین، نماز قلاقل، اقسام تکبر، صفاتِ درویش، اقسام فیض، زکوٰة، سماع و تفسیر آیاتِ قرآنی یافته می شوند.

نزهة السالکین

"نزهة السالکین" ملفوظاتِ حضرت میر محمد سعید معروف به سید بهیك (م ۱۱۳۱ ه) است. گرد آوری این ملفوظات علیم الله جالندهری کرده است. ایشان این ملفوظات در پنجاه و دو سال بعد از وفاتِ میر محمد سعید معروف به سید بهیك در ۱۱۸۳ ه تمام کردند. شجرهٔ نسب حضرت میر محمد سعید چنانکه در نزهة السالکین است، این طور است.

---

[1] برهان الدین، شیخ بن کبیر محمدؒ "ثمرات الحیات" گرد آوری عاقل خان، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاهِ پنجاب، لاہور، شماره ۴۲۶۳، برگ ۳ الف، برگ ۳ ب.

"مخفی نماند که سیدنا و مولانا حضرت میر محمد سعید معروف به سید پهیکه(بهیك) سید حسینی ترمذی اند و اسم والد شریف حضرت پیر دستگیر سید یوسف است بن سید قطب بن سید عبدالواحد بن سید احمد بن سید محمد سعید بن شاه نظام الدین بن شاه عزیز الدین بن شاه تاج الدین بنی شاه عزالدین نو بهار بن شاه عثمان بن سید سلیمان کفار شکن بنی مخدوم شازید سالار لشکر بن سید احمد زاهد بن سید حمزه بن ابابکر علی بن سید عمر علی بن سید محمد تخته بن سید علی رهبر کی بن سید حسین ثانی بن سید محمد مدینی بن سید ناصر ترمذی بن سید موسٰی حمیص بن سید علی حسن عمیص بن سید حسین اصغر بن سید علی زین العابدین بن امیر المؤمنین امام حسین بن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب که آباء و اجداد حضرت در شیراز سکونت داشتند در سیوانه دیهی است نزد دیهات کهرام که قصبه است از مضافات سرکار سهرند، تقریب سکونت داشتن ایشان در آنجا این است که راویان اخبار و ناقلان اسماء می گویند که سید احمد زاهد بن سید حمزه ترمذی صاحب کشف کرامت بود و ریاست ترمذ و اقتدار ظاهری هم داشت. چنانکه دوازده هزار سوار دلاور و تیغ گذار ملازم اومی بودند و سه پسر نامدار داشت شاه زید و سید حامد و سید حسین."[1]

"ولادتِ باسعادت آن آفتاب سپهر ولایت به تاریخ نهم شهر رجب المرجب روز دوشنبه پیش از طلوع آفتاب مطابق سنه یکهزار وچهل و شش هجریه به ظهور آمد و عمر شریف آنحضرت هشتاد و چهار سال یا هشتاد و پنج سال است."[2] تاریخ وفات میر محمد سعید. روز دوشنبه پنجم ماهِ مبارك رمضان سال یکهزار و یکصد و سی ویك بود موطن آباؤ اجداد ایشان سیوانه بود و مدفونؔ☆ ایشان در کهرام است.[3]

در نزهة السالکین بسیار حواله ها از کتب پیشین آورده شده اند. از این طریقِ مؤلف این طور معلوم می شود که "نزهة السالکین" ملفوظاتِ میر محمد سعید نیست بلکه تالیف علیم الله جالندهری است. کتابها که حواله ها در نزهة السالکین موجود اند، این اند: مشکوة شریف،

---

[1] سعید، میر محمد معروف به سید بهیك، نزهة السالکین گرد آوری علیم الله جالندهری، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۲۲۱۱، برگ ۱۳۰ ب، برگ ۱۳۱ الف.

[2] همو، همان نسخهٔ خطی، همانجا، حواشی از علیم الله جالندهری، برگ ۱۶۷ الف.

[3] همو، همان نسخهٔ خطی، همانجا، حواشی از علیم الله جالندهری، برگ ۱۶۷ الف.

☆ مدفن.

لطائف اشرفی، خزانة الرؤیات، شرح سفر السعادة، فصوص الحکم، فواید الاسرار، شرح المشارق، تنبیه ابواللیث، لطائف المنن، مختار الفتاوی، مفتاح الفتوح، رشحات، مرصاد العباد، ترجمعه عوارف، احیاء العلوم، اخبار الاخیار، مصباح الهدایه، عوارف المعارف، تحاف الفرقه برقع الخرقه از شیخ جلال الدین سیوطی، تذکرة الاولیاء مطلوب الطالبین، کشف اللغات، اکبر نامه، سفینة الاولیاء، مخزن الاسرار از شیخ عبدالنبی شطاری، گلستان و بوستان و راحت القلوب۔

فخر الطالبین

"فخر الطالبین" ملفوظاتِ مولانا محمد فخر الدین چشتی دہلوی (م ۱۷ جمادی الثانی ۱۱۹۹ ھ) است و گرد آوری این ملفوظات سید نور الدین حسین فخری کرده است۔

"مولانا فخر الدین فخر جہان شاه جہان آبادی چشتی رحمة الله علیه از علمای اعلم و عظمای مشایخ و کبرای خلفای شیخ نظام الدین اورنگ آباد پدر خود است۔ نسبِ آبای کرام وی از جانب پدر عالیقدر به شیخ شہاب الدین سہروردی و از جانب مادر به سید السادات بنده نواز سید محمد گیسو دراز میر سدو آنجناب پنج برادر حقیقی بودند۔ اول: محمد عماد الدین دوم: غلام معین الدین سوم: غلام بہاء الدین چہارم: غلام کلیم الله پنجم: محمد فخر الدین فخر جہان یعنی خود آنجنابؒ[۱] ولادت باسعادت حضرت فخر الدین باقوالِ صحیح و تصدیق صاحب مناقبِ فخریه در سال یك ہزار و یك صد بست☆ وشش (۱۱۲۶ ھ) و وفات آن جامع الکمالات به تاریخ ہفتم جمادی الثانی سن☆ یکہزار و یکصد و نود و نه ہجری (۱۱۹۹ ھ) است و مزار پُرانوار در دهلی است۔[۲]

در فخر الطالبین است:

"به ہر طور نیت نیك داشته **وَأُفَوِّضُ أَمْرِيَ إِلَى اللهِ** خوانده متلاشی بشود و آنچه از شیخ بشنود بمنزلۂ کالوحی من السماء والبدر من الدجی خیال کرده بدل یاد کند و اگر فرصت دست دہد بر صفحه نوشته مثل حرز جان وورد زبان نگاه دارد که این قدر وقت که در این امر صرف شد

---

۱ سرور لاهوری، مفتی غلام، خزینة الاصفیا جلد اول، کابل، ص ۴۹۸، ص ۴۹۹، ص ۵۰۳.

☆ بیست

☆ سنه/سال

در طاعات و عبادات بلکه بهدایات آن نویسند. این عاصی مسمّی به سید نور الدین حسین فخری المشهور به نور الدین حسین خان یکی از نظر یافتگان جناب حضرت قطب زمانه فرد یگانه رئیس العارفین فخر العاشقین کریم ابن الکریم انك لعلی خلق عظیم معین الملة قطب الهدایة فرید الشریعة نظام الحقیقة نصیر الطریقة محمد فخر الدین الملقب به محب النبی ایده الله بلطفیه الخفی والجلی نظر بر این که اگر نظر کسی از معتقدان آنجناب یا وابستگان این سلسله بر این قرطاس افتدو برهر کدام مقامی و ذوقی دست دهد، دعائی خیر برای خاتمه بالخیر این بیخیر فرماید برائ خود دست آویزی جسته آنچه در فهم آمدو یاد مانده بر صفحهٔ کاغذ ثبت نمود.

من نوشتم صرف کردم روزگار
من نمانم این بماند یادگار

چون بعضی اوقات در عالم روزگار از حضور غیبت می شلو تمام عمر کم از دو سال این شیوه اختیار نموده لہذا مقید به روز و تاریخ و سال نیست۔[1]

در این ملفوظات دربارهٔ نماز تهجد، نماز تراویح قبل از عشاء، نومِ رسول ﷺ سزای نکاح بامرد، نمازِ جنازهٔ غایب، حق تعالیٰ بالای آسمان مقیم است و کراماتِ اولیاء خیلی تفصیل داده شده است.

خلاصة الفوايد (ملفوظاتِ خواجه نور محمد مهارویؒ)

خلاصة الفوايد ملفوظاتِ خواجه نور محمد مهاروی (م۱۲۰۵ھ) است و گرد آوری این ملفوظات قاضی محمد عمر حکیم کرده است خواجه نور محمد مهارویؒ محبوب ترین خلفای شاه فخر بودند. ایشان ۱۴ رمضان المبارك ۱۱۴۲ھ (۲آوریل ۱۷۳۰م) رادر چوتاله متولد شدند. اسمِ پدر ایشان هندال بود. از قوم کهرل تعلق می داشتند. بعد از پشتِ ششم اسم بزرگان ایشان به طورِ کلی هندوانی می شوند، اسمِ مادرِ شاه نور محمد "عاقل بی بی" بود ایشان از دختر کمال (قوم چهته) بودند۔[2]

---

1. چشتی دهلوی، محمد فخر الدین، فخر الطالبین، گرد آوری سید نور الدین حسین فخری، ۱۳۱۵ء دهلی، ص ۲
2. قدوسی، اعجاز الحق، تذکره صوفیائی پنجاب از متن اردو، کراچی، ۱۹۹۶م، ص ۲۹۷.

مجموعۂ دوم ملفوظاتِ خواجه نور محمد به عنوان "خیر الافکار" است و گرد آوری این ملفوظات مولوی محمد گهلوی کرده است"[۱] تاریخ وفات خواجه نور محمد ۳ ذوالحجه ۱۷۹۱م/ ۱۲۰۵ھ است.[۲]

چنانکه در خلاصة الفواید است:

"اضعف عباد الله القوی الکریم المشهور به قاضی محمد عمر حکیم که این چند ملفوظ از زبان گوہر فشان ہدایت ترجمان بندگی حضرت شیخ المشائخ غیاث العاشقین سند الواصلین منبع انوار صمد مظهر اسرار احد شیخ الاسلام نور الحق والدین مولینا و سیدنا وشیخنا حضرت خواجه نور محمد رضی الله تعالیٰ عنه جمع نموده به خلاصة الفواید موسوم ساخته که مشتمل بر دو باب است۔ باب اول: در ملفوظات آنحضرت که این عاجز (قاضی عمر حکیم) رو برو به استماع آن سرفراز شده و به قدر فهم خود به قید قلم آورده وچه یارا که مضمونِ کلام شریف از این بی مقدار نحیف بعینهٖ ادا گردد بلکه بعضی الفاظ را مدعا ہم نفهمیده ام اما حتی القدور خود در ترک افراط و تفریط کوشیده لفظ به لفظ نوشته ام که شاید صاحب مطالعه اہل نسبت باشد و به مقتضائی مقتضائی ربّ مبلّغ ادعی من سامع واین باب مقسم میشود به دو فصل و ہر فصل محتوی برچند فواید۔ فصل اول: در ملفوظات آنحضرت۔ فصل دوم: در آنچه آنحضرت در مذاکرۂ بعضی مسایل عبارت مطابق از کدام کتاب خود بدولت جهراً قرأت فرموده اند۔ در اینجا عبارت مذکوره بعینهٖ به قلم آمده۔

باب دوم: در ملفوظات آنحضرت که بالواسطه از بعضی خلفاء اعظم آنحضرت به این بنده رسیده چون سبب مقرر نمودن باب دوم یکی ظاہر است که گذشت۔ دیگر غرض آن است که اگر مدت العمر کدام و در ملفوظ آنحضرت از عزیزی معتبر زیب بخش گوش عقیدت کرد و در این باب ثبت نموده آید و الله ولی التوفیق۔"[۳]

---

۱. قدوسی، اعجاز الحق، تذکره صوفیائی پنجاب از متن اردو، کراچی، ۱۹۹۶م، ص ۲۹۳.

۲. همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۲۹۸.

۳. مهاروی، خواجه نور محمد، خلاصة الفواید، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، شماره ۲۰۹۲، برگ ۱ ب تا ۱۳ الف.

انوارِ جمالیه

انوار جمالیه ملفوظات خواجه حافظ محمد جمال ملتانیؒ (م ۱۲۲۵ھ یا ۱۲۲۶ھ) حضرت خواجه عالم است. گرد آوری این ملفوظات حضرت علامه عبدالعزیز پر هاروی علیه الرحمة کرده است. "والدِ بزرگوارِ خواجه حافظ محمد جمال ملتانی حضرت محمد یوسف فرزند جناب حافظ عبدالرشید صاحب بودند. وطن حضور بلکه وطن تمام آباؤ اجداد حضرت ایشان دار امان ملتان است. بیرون از کوٹ شهر به طرفِ مشرق."[۱] "در صورت و سیرت مظهر جمالی الٰهی بوده اند و بعد از تکمیل علوم ظاهر به شرف بیعت مشرف گشته. چند مدت در مجاهدات خدمات حضور خصوصاً دویدن پیش اسپ سواری حضرت مع برداشت توبره که در آن اسباب وضو مهیا می داشتند، شاغل بوده اند. اتفاق روزی که اسپی عمده از حضرت شاه صاحب عبدالوهاب شاه جیو فتوح رسید. حضرت ایشان را بر آن اسپ سوار نمودند و فرمودند که حافظ صاحب آئنده دویدن پیش اسپ موقوف و به نعمت ظاهر و باطن و به خلافت خاص خویش مشرف گردانیدند و به اقامت ملتان که اصلی وطن ایشان بوده مشار گشتند. حسبِ اشاره حضور در ملتان شریف طرح بیعت انداختند و بسیار کسان از ملتان و تهل و سنده مشرف گرد انیدند و تفقد یاران از عادات شریفه ایشان بوده و اشاعهٔ امر بیعت در این دیارہم از ایشان بوده و خلفاء ایشان بسیار اند. چنانچه سرامد کل حضرت مولانا محمد خدا بخش ملتانی، حضرت مولوی محمد حامد فتح پوری و حضرت سید محمد زاہد شاه جیوو حضرت مولوی عبدالرزاق ساکن میلسیان وغیرهم. تاریخ وفاتِ ایشان پنجم جمادی الاولٰی سن☆ الف مأتین و خمسه اوسته و عشرین (۱۲۲۵ھ یا ۱۲۲۶ھ) است مرقد منور ایشان به شرق سرحد ملتان زیارتِ گاه خاص و عام است. متن اصل انوار جمالیه در زبان عربی است. ترجمهٔ اردو و فارسی به عنوانِ گلزار جمالیه فقیر محمد برخوردار نوشته است.[۲]

---

۱. برخوردار، فقیر محمد، گلزارِ جمالیه، ترجمهٔ اردو و فارسی انوارِ جمالیه، لاہور، ص ۵.

☆ سنه/سال

۲. همو، خاتمهٔ گلزارِ جمالیه، ترجمهٔ اردو و فارسی انوارِ جمالیه، لاہور، ص ۳۱.

مطالب این ملفوظات مشتمل بر بیانِ اسم شریف و نسب و وطن، بیانِ حلیه مبارک، بیانِ آداب نشستگی، علم، بیانِ آداب خورد و نوش، بیانِ آدابِ پوشاك، نماز، وضو، بیانِ بهادری، بیانِ حُسنِ سیرت، بیعت و بیانِ آداب کلام شریفِ حافظ محمد جمال ملتانی است.

فوائد ضیائیه (ملفوظات سید ضیاء الدین محمد)

فوائد ضیائیه ملفوظاتِ مولانا سید ضیاء الدین محمد است. ایشان خلیفه حضرت مولانا فخر الدین محمد دهلوی بودند و در شهر جی نگر که از اکبر آباد به هشت منزل جانب مغرب است قیام می داشتند. گرد آوری این ملفوظات یکی از مریدان ایشان حضرت مهدی علی حسین الحسینی ولد سید عنایت حسین متوطن قریه مانه مدام پور پرگند امریتهو صوبه بهار کرده است. مهدی علی حسین الحسینی نه فقط گرد آوری ملفوظات ایشان کرده است بلکه یك رساله به عنوان "طریق الضیائیه" هم نوشته است که در آن رساله معمولات روزانه سید ضیاء الدین دستور و روشِ ایشان، خانقاه ایشان، بیان خورش و پوشش یاران سکنه مدرسه و طریقهٔ نذر و نیاز بزرگان سلسلهٔ قادریه و چشتیه ذکر احوال ماه محرم الحرام ۱۲۲۷ هجری در خانقاه، معمولات ماه صفر و بیان عرس شریف مولانا فخر الدین محمد رحمة الله علیه درج است. در فوائد ضیائیه ملفوظات از تاریخ پنجم ماه جمادی الثانی ۱۲۲۴ هجری تا تاریخ نوزدهم ماه رجب ۱۲۳۲ ه اند.

در فواید ضیائیه مطالب دربارهٔ فهما ندن از طریق درست، کمتر ندانستن کسی را، صلهٔ رحمی بر جانوران، مهمان نوازی، اخلاق، تفسیر آیاتِ قرآن، زیارتِ قبور، صبح خیزی، احوالِ باطن، پیری و مریدی از زن، کارِ ابدالان، مراتبِ ولایت، شان پنجتن پاك، حرمتِ تمباکو، انواعِ خواب، محاسبه، حج، اذان، صلوٰة، غسلِ میت، زکوٰة و سماع یافته می شوند.

دُرُّ المعارف (ملفوظات حضرت شاه عبدالله دهلویؒ (غلام علی))

حضرت شاه عبدالله العلوی مشهور به شاه غلام علی قدس سره (م ۱۲۴۰ ه)، در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت (۱۱۵۸) در ولایت پنجاب دیده به جهان گشود. نسبِ شریف آنحضرت به حضرت علی مرتضٰی کرم الله وجهه میرسد[1]

در المعارف ملفوظاتِ شاه غلام علی است و این ملفوظات شاه رؤوف احمد گرد آوری کرده است و حضرت شاه غلام علی هر روز هر سخنی از زبان گهر بار فرموده اند، این شاگرد باهوشِ ایشان(شاه رؤوف احمد مذکور)، آن کلا مها و سخنان را روی کاغذ نوشته اند و بعدًا همه را جمع آوری نموده اند.

سخنی از راقم درالمعارف:

بدانکه ملفوضات (ملفوظات) حضرت پیر دستگیر، بر این نهج ترقیم خواهم نمود که اول، تاریخ و روز نوشته، هرچه که در آن روز روبروی این فقیر از زبان گوهر فشان ارشاد فرمودند، ثبت خواهم ساخت به جای اسم مبارک حضرت پیر دستگیر لفظ حضرت ایشان می نگارم.[2]

---

[1] ایوب گنجی ،پیشِ لفظ در المعارف جلد اول (ملفوظاتِ شاه عبدالله دهلوی)، ۱۳۷۶، ص ۷.

[2] رؤوف احمد مجددی، مقدمهٔ در المعارف (ملفوظات شاه عبدالله دهلوی، ۱۳۷۶، ص ۱۲ .

فصل سوم

ملفوظات و مطالبِ اخلاقی

اخلاق

”علم اخلاق عبارت است از علم معاشرت با خلق و آن از اقسام حکمتِ عملیه است و آن را تهذیب اخلاق و حکمتِ خلقیه نیز نامند.“ [ا]

اخلاق در اسلام

”اسلام پیام امنیت و سلامتی است که از طرف حق تعالی برای نوع انسان به واسطه ی پیامبر آخرین و خاتم النبیین حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم آمده است. فرمان حق تعالی است که خدا همه را به سر منزل سعادت و سلامت می خواند.(۱) و برای همین مقصود خداوند تعالی قرآن کریم را نازل فرموده و قرآن شفای دل دردمندان و مایهٔ رحمت و هدایت خلق است. (۲)

خداوند تعالی این شفاعی روحانی و هدایت معنوی را که نشانگر بالا ترین رحمت خداوندی است، به وسیله ی آخرین پیامبر خود حضرت محمد ﷺ فرستاده است و فرموده ی حق تعالی است که این پیغمبر آخر زمان و خاتم النبیین آیات حق را تلاوت می کند و نفوس انسان را از پلیدی جهل منزه گرداند. و به آدمی تعلیم شریعت و حکمت دهد (۳) واین رسول برحق درحقیقت خلق عظیم دارد. (۴) وبرای شمایك نمونه ی اخلاق اعلی است تا شما از وی بیاموزید(۵)

وجود حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم برای همه بنی نوع انسان سبب رحمت است. خداوند تعالی می فرماید که ”تراقرستادیم مگر آن که رحمت برای اہل عالم باشی. (۶)

ا. دهخداء علی اکبر، لغت نامه دهخداء تهران، ۱۳۲۸ خورشیدی، زیر کلمه اخلاق.

(۱) وَاللّٰهُ یَدۡعُوۡا اِلٰی دَارِ السَّلٰمِ(القرآن)سوره ۱۰ آیة ۲۵.

(۲) وَنُنَزِّلُ مِنَ الۡقُرۡاٰنِ سوره ۱۷، آیة ۸۲ و نیز یٰاَیُّهَا النَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُمۡ----(القرآن)سوره ۱۰، آیة ۵۷.

(۳) كَمَاۤ اَرۡسَلۡنَا فِیۡكُمۡ رَسُوۡلًا مِّنۡكُمۡ القرآن سوره ۲ آیة ۱۵۱ .

(۴) وَاِنَّكَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیۡمٍ سوره ۶۸ آیة ۴

(۵) وَیَكُوۡنَ الرَّسُوۡلُ عَلَیۡكُمۡ شَهِیۡدًا ؕ (القرآن)سوره ۲ آیة ۱۴۳

(۶) وَمَاۤ اَرۡسَلۡنٰكَ اِلَّا رَحۡمَةً لِّلۡعٰلَمِیۡنَ. (القرآن)سوره ۲۱ آیت ۱۰۷.

دین اسلامی همه ی جنبه های شخصیت انسانی را رشد و نشوونما می دهد و برای جلا دادن اوصاف اخلاقی و روحانی و تزکیه ی نفس و تصفیهٔ باطن یك برنامه ی کامل و جامع ارائه می کند. اسلام به انسان، برای گذراندن زندگی در این جهان به عنوان یك فرد مفید و شایسته ی جامعه، اصول و ضوابطی، می دهد و از جهت روحانی هم او را تربیت می کند تا او حامل اوصاف تسلیم و رضا و تقویٰ و لایق حصول قرب خداوندی و امانت و خلافت الٰهی بشود و از این راه دارای سعادت دارین یعنی حسنات دنیا و حسنات آخرت گردد.[۱]

اخلاق و تصوف اسلامی

در کشف المحجوب است:

ابو الحسن نوری رحمة الله علیه گوید: "لَیْسَ التَّصوُّفُ رسوماً و لا علوماً و لکنه اَخلاق."

تصوف رسوم و علوم نیست و لیکن اخلاق است، یعنی اگر رسوم بودی، به مجاهدت حاصل شدی و اگر علوم بودی، به تعلّم به دست آمدی، لیکن اخلاق است، تا حکم آن از خود اندر نخواهی و معاملت آن با خود درست نکنی و انصاف آن از خود ندهی، حاصل نگردد. و فرق میان رسوم و اخلاق آن است که رسوم فعلی بود به تکلف و اسباب، چنانکه ظاهر به خلاف باطن بود، فعلی از معنی خالی، و اخلاق فعلی بود محمود بی تکلف و اسباب، ظاهر موافق باطن از دعوی خالی.

مرتعش رحمة الله علیه گوید: "اَلتَّصَوُّفُ حُسْنُ الْخُلُقِ"

تصوف خلق نیکوست، و این برسه گونه باشد: یکی باحق به گزاردن او امر حق بی ریا، و دیگر با خَلق، به حفظ حرمت مهتران و شفقت بر کهتران و انصافِ همجنسان و از جمله انصاف و عوض نا طلبیدن، و سه دیگر باخود، به متابعت هوی و شیطان ناکردن. هر که اندر این سه معنی خود را درست کند از نیك خویان باشد."[۲]

---

۱ ظهیر احمد صدیقی، پرفسور دکتر، گنجینهٔ معانی، لاہور، ۲۰۰۲م، ص ۳۴، ص ۳۵.

۲ علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، ۱۳۸۳، صفحات ۵۷، ۵۸.

مطالب اخلاقی در انیس الارواح

انیس الارواح ملفوظاتِ خواجه عثمان ہارونیؒ (م ۵ شوال ۶۱۷ھ/۱۲۲۰م) است و گرد آوری آن حضرت خواجه معین الدین چشتیؒ (م ۶۳۲ھ/۱۲۳۵م) کرده است۔ نمونه های مطالبِ اخلاقی در انیس الارواح عبارت است از:

۱. سخن در فرمانبرداری زنان

امیر المؤمنین علیؓ فرمود که:"شنیدم از زبان در ربار، گوہر نثار، خواجۂ کائنات حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وآلہٖ وسلم، درباب زنان، ہر که شوہرِ خود را فرمانبرداری کند، برابر فاطمة الزہراؓ در بہشت رود۔" بعد ازآن فرمود:"ہر آن زنیکه شوہر اور رابه خانۂ خواب خود خواند و اونیاید، دور شود ہمه نیکیہایی که کرده باشد۔ چنان بیرون آید چون مار از پوست و بزه چندان باشد که ریگ بیابان و اگر آن زن بمیرد و شوہر از وی خشنود نباشد، ہفت در دوزخ بگشایند و اگر شوہر خشنود باشد، به نام آن زن ہفتاد درجه در بہشت بر آرند۔ آنگاه فرمود: درتنبیه نوشته دیده ام، ہر آن زنی که روی با شوہر خود ترش کند و در روی شوہر ننگرد به عدد ستاره که در آسمان است یك آن گناه بروی بنویسند۔" آنگاه فرمود که:"اگر شوی را ازیك سوراخ بینی ریم رود و از دیگری خون و این زن به زبان خود می کشد، حق شوہر تمامت نگذار ده باشد۔" پس ای درویش اگر بدون خدا سجده روا بودی، رسول الله ﷺ فرمودی زنان را تا سجده کنند مر شوہران را چندین حق است۔ ۱؎

۱؎ چشتی، خواجه معین الدین، انیس الارواح، لکھنو، ص ۱۰

۲. سخن در آزارِ مؤمن

روایت کرد ابو هریره از رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم ہر که مومن رابیا زارد ہمچنان دان که مرا رنجانیده باشد و ہر که مرا رنجا نیده باشد، خدای تعالٰی را آزرده کرده باشد. در سینۂ ہر مؤمن ہشتاد پرده اند که در ہر پرده فرشته ایستاده است، ہر که بیازار د مؤمن راہمچنان باشد که ہر ہشتاد فرشته را رنجانیده باشد۔[۱]

۳. سخن دربارۂ قذف گفتن و دشنام دادن

در انیس الارواح است:

"ہر که مؤمن را دشنام دہد ہمچنان باشد که مادر و دختر خود را زنا کرده باشد و چنان است که یاری کرده فرعون را به حربِ موسٰی. آنگاه فرمود: "ہر که مؤمن رادشنام دہد، دعای او مستجاب نشود تا چند روز. اگر بی توبه بمیرد، عاصی شده باشد."[۲]

۴. سخن در کُشتنِ جانوران

بر لفظ مبارك راند که:"عبدالله بن مسعودؓ روایت کرد از رسول الله ﷺ ہر که چہل ماده گاو بسمل کند، یك خون کبیره در گردن او بنو یسند و ہر جانوری که به ہوای نفس کشد ہمچنان باشد که به ویران کردن خانه کعبه یاری کرده باشد مگر محلی که در آن بسمل کردن روا باشد." آنگاه فرمود که:"شنیدم از زبانِ خواجه حاجیؒ که: ای درویش خواجه عبدالله مبارك گفتندی که: ہفتاد سال عمر او بود. قسم راند که در این ہفتاد سال وقتی یاد ندارم که مرغی بسمل کرده باشم." آنگاه فرمود که:"رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم فرموده است که نشاید جانوری راکه کسی در آتش افگند یا بیرحمی بکشد. کفارتِ او آن است که آزاد کند (یك برده را) و یا شصت مسکین را طعام دہد و یادو ماه روزه دارد پیوسته." رسول الله ﷺ گفتی میدانید که ہیچ جانوری را آتش نرسد مگر خدای تعالٰی شمارا به عقوبت اندر دنیا و آخرت عذاب خواہد و ہرکه جانوران را در آتش افگند

---

۱. ہرونی، خواجه عثمان، انیس الارواح، گرد آوری خواجه معین الدین چشتیؒ، لکھنؤ، ص ۱۰.

۲. ہمو، ہمان کتاب، ہمانجا، ص ۱۷، ص ۱۸.

چنان است که مادر خود را زنا کرده باشد نعوذ بالله منها[1]

۵. سخن در سلام گفتن

در انیس الارواح است:

خواجه عثمان ہرونیؒ فرمود که:"در خبراست از رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم که چون از مجلس بر خیزد، سلام گوید که گفتن سلام کفارت است مر گناہان را و فرشتگان آمرزش خواہند آنکس را که از مجلس بر خیزد و سلام گوید و رحمت خدای تعالیٰ بروی فرود آید که اندر نیکیہایش بیفزاید و حیات او زیاده گردد. آنگاه فرمود که:"شنیدم از زبان خواجه یوسف حسن چشتیؒ که چون از مجلس بر خیزد و سلام گوید ہزار نیکیش بد ہندو ہزار حاجتش روا کنندو از گناہان ہمچنان پاك شود گویی که این زمان از مادر زاده شده است ویك ساله گناه پاك کنند ویك ساله عبادت در نامۂ اعمال او بنو یسندو صد حج و عمره به نام او بنو یسند و ہزار طبقِ رحمت برسرِ آن بنده نثار کنند." آنگاه فرمود که: امیر المؤمنین علیؓ گفت ہر چند خواستم سلام گویم، رسول الله علیه الصلوٰة والسلام اول سلام گفتی که سلام سنت انبیا است. ہمه پیغامبری بوده است، سلام پیش از ہمه گفتی.[2]

۶. شفقت کردن بر ہمسایه

آنگاه فرمود که امیر المؤمنین علیؓ فرمود که: رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم چندان وصیت کرده در باب ہمسایگان که مرا گمان شد، پرسیدم: یا نبی الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم بعد از نقل ہمسایه مر ہمسایه را میراث باشد یا نه؟ فرمود: آری باشد چون او راہیچ میراثی نباشد. آنگاه فرمود: که رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم (فرمودند) ہر که در باب ہمسایه شفقت کند، بدانچه تواند روز قیامت در بہشت رود و ہمسایگی من باشد. انشاء الله تعالیٰ.[3]

---

[1] ہرونی، خواجه عثمان، انیس الارواح، گرد آوری خواجه معین الدین چشتیؒ، لکھنو، ص ۲۵، ص ۲۶.

[2] ہمو، ہمان کتاب، ہمانجا، ص ۲۶.

[3] ہمو، ہمان کتاب، ہمانجا، ص ۳۵.

۷. حاجت روا کردنِ مؤمن

سخن در حاجت روا کردن افتاده بود. بر لفظ مبارک راند که خدای تعالیٰ دوست دارد مؤمن را که حاجت برای مؤمن روا کند، در بهشت جایگاه او باشد و فرمود هر که مؤمن را گرامی کند، جایگاه وی در بهشت باشد و خدای تعالیٰ عزوجل همه گناهان اور ابیا مرزد و اگر بدان مقدار که بنده نعلین راست کند یا خاری که در پای مؤمن خلد بکشد، حق تعالیٰ اور امیان صدیقان و شهیدان دارد. آنگاه فرمود که: مشائخ طبقات و اولیاء کبار گفته اند:"اگر مردم فی المثل در اوراد باشد یا در طاعت بود، چون حاجت مندی بردر اورسد از برای دیدن او، پس همه حال واجب است که دست از همه چیز بدار دو به کار او مشغول شود و بدانچه مقدور باشد. در خبر است از رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم هر که حاجت برادرِ مؤمن برآرد، خدای تعالیٰ حاجتهای دنیاو آخرت وی روا کندو فردای قیامت در بهشت رود ودرہمسایگی مهتر آدمؑ باشد.[۱]

۸. درویش را طعام خوراندن

سخن در (دربارهٔ) درویشان افتاده بود. بر لفظ مبارک راند که در خبراست از رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم "هر که درویشی رانان دهد، از همه گناهان پاك گردد. آنگاه فرمود که:"سه گروه مردم به سوی بهشت نیایند. یکی دروغ زن، دیگر توانگر بخیل، سوم باز رگانی خائن که این سه گروه را عقوبت سخت باشد. پس چون درویش دروغ زن و توانگر بخیل شود و باز رگانی خیانت گریود، حق تعالیٰ از زمین برکت بردارد.[۲]

برده را آزاد کردن

آنگاه سخن در برده آزاد کردن افتاده بود. همچنان درویشی بیامد. روی بر زمین آورد و برده آوردبه خدمتِ خواجه اور ا آزاد کرد. خواجه دعای خیر ارزانی داشت. آنگاه فرمود که رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم گفته است هر که برده آزاد کند، بنویسند هر رگی که در تن

---

۱. هروني، خواجه عثمان، انیس الارواح، گرد آوری خواجه معین الدین چشتیؒ، لکهنو، ص ۳۵، ص ۳٦

۲. همو، همان کتاب، همانجا، ص ۳۸.

اوست ثواب پیغامبری دہند واز دنیا بیرون نرود تا ایزد تعالیٰ گناہِ خرد و بزرگ او عفو نکند و مادر و پدرِ اواز خاندانِ او ہفتاد تن را بیا مرزد و به ہر تارِ موی که برتن او باشد، در بہشت به نامِ او بنا کنند و ہر رگی که در تن او باشد نورش دہند و برآن پل صراط آسان کنند. نامش در آسمان از اولیاء خوانند. آنگاه فرمود که روزی رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم نشسته بودند و اصحاب گرد او بودند. امیر المؤمنین ابوبکر صدیقؓ برخاست و گفت یارسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسم چهل برده دارم. بیست برده برای رضای خدای تعالیٰ آزاد کردم. رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم دعای خیر ارزانی داشت. مہتر جبرئیل علیه السلام فرود آمد، گفت: یارسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم فرمان میشود ہر موی که برتن آن بردگان ابوبکر صدیقؓ است ہمان مقدار نفراز، امتِ تواز آتش دوزخ خلاص دادم و ہمان مقدار ثواب ابوبکر صدیقؓ یافت.

بعد از آن فرمود که امیر المؤمنین عمرؓ برخاست، روی بر زمین آورد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم سی برده دارم از آن پانزده برای رضای خدای تعالیٰ و رسول خدای صلی الله علیه وآلہٖ وسلم آزاد کردم. رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم دعای خیر ارزانی داشت. ہمچنان باز مہتر جبرئیل علیه السلام فرود آمد. گفت: یارسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم فرمان می شود ہر رگی که برتن آن بردگان باشد، پنجاہگان نفراز امت تواز آتشِ دوزخ خلاص دادم وہمان مقدار ثواب عمرؓ را روزی شد.

بعد از آن فرمود که امیر المؤمنین عثمانؓ برخاست و گفت یارسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم برده بسیار دارم. صد برده برای رضای خدای تعالیٰ آزاد کردم. رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم دعای خیر ارزانی داشت. ہمچنان مہتر جبرئیل علیه السلام فرود آمد، گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم فرمان می شود، ہر رگی که برتن این بردگان باشد، صدگان نفر آدمی از امت تواز آتش دوزخ خلاص دادیم.

بعداز آن فرمود که امیر المؤمنین علیؓ برخاست. روی بر زمین آورد و گفت: یارسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم من از دنیا ہیچ ندارم. جانی دارم فدای خدای تعالیٰ کردم. ہم در این بود که مہتر جبرئیل علیه السلام فرود آمد. گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم فرمان می شود که علی ما چیزی از دنیا ندارد و مادر دنیا ہجده ہزار عالم آفریده ایم، رضای تراو علی راد ہگان آدمی از ہر عالمی از آتش دوزخ خلاص دادیم. آنگاه فرمود: که خواجه یوسف چشتی رحمة الله

علیه را رسم بودی، ہر بزرگی برای دیدن خواجه آمدی، یك برده خدمتی آوردی. خواجه به حضور او برده را قبول کردی و گفتی ہم تو آزاد بکن، باشد که فردامن و توبه طفیل او از آتشِ دوزخ خلاص یا بیم.[۱]

مطالبِ اخلاقی در گنج الاسرار

گنج الاسرار ہم ملفوظاتِ خواجه عثمان ہرونیؒ(م ۵ شوال ۶۱۷ھ/۱۲۲۰م) است و گرد آوری این ملفوظات را ہم حضرت خواجه معین الدین چشتیؒ کرده است. نمونۂ مطالبِ اخلاقی در گنج الاسرار که فرمان حضرت علیؓ می باشد عبارت است از:

"بدان که امیر المؤمنین علیؓ گفت: چون مومن خواہد که وضوی باطن کند، باید که پنج اعضا بشوید. اول: دل بشوید از حرص و حسد و عجب و غضب و ہوا و علاقتِ نفسانی قوله تعالیٰ:"وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ☆." ای قلبك فاصلح. دوم: زبان بشوید از لذت شہوات و گفتن کذب و حقارت و غیبت یعنی گفتن که دل را تفرقه حاصل آرد. قوله تعالیٰ:وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ☆." سوم: شکم بشوید از خوردن لقمه حرام و شبه و طمع ☆ وریا و دزدی و تحذیب و غضی از مکروہات و مشکوکات. قوله تعالیٰ:"كُلُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ☆." چہارم: پشت بشوید از پوشیدن وجه حرام و شبه که دل را تفرقه خطرات حاصل گرداند. به درستی که خدای تعالیٰ عبادات قبول نکند مگر از لباسِ حلال. قولهٖ تعالیٰ:"وَرِيْشًا وَلِبَاسُ" پنجم: شستن اعضا اعضاء ربعه یعنی چشم بشوید از نادیدنی و گوش بشوید از ناشنیدنی ودست را بشوید از حرام نا وجه گرفتنی و پابشوید از غیر محل رفتنی که در آن جمیع اعضاء تفرقه نفسانی شیطانی حاصل آید."[۲]

☆ ترجمۂ آیت: ولباس را ازہر عیب وآلایش پاك وپاکیزه دار. (۴ ك المدثر ۷۴)

☆ ترجمۂ آیت: و (ای انسان!) ہرگز برآنچه علم و اطمینان نداری دنبال مکن.(۳۶ ك الاسراء ۱۷)

☆ در نسخۂ اصل طماع است.

☆ ترجمۂ آیت: واز لذیذ و پاکیزه قوتی که روزیتان کردیم (گفتیم) تناول کنید.(۱۶۰ ك الاعراف ۷)التقوی☆"

☆ يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُّوَارِيْ سَوْاٰتِكُمْ وَرِيْشًا ۭ وَلِبَاسُ التَّقْوٰى ۙ ذٰلِكَ خَيْرٌ ۭ ذٰلِكَ مِنْ اٰيٰتِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ ۝

ترجمۂ آیت: ای فرزندانِ آدم! ما لباسی که ستر عورتِ شما کند و جامه ہای زیبا و نرم (که به آن تن را بیارائید) برای شما فرستادیم و برشما باد به لباس تقوی نیکو ترین جامۂ شما است، این سخنان ہمه از آیاتِ خدا است (به شما فرستادیم) که شاید خدا را یاد آرید (وانطاق بی حد او را فراموش مکنید) (۲۶ ك الاعراف ۷)

۱۔ ہرونی، خواجه عثمان، انیس الارواح، گرد آوری خواجه معین الدین چشتیؒ، لکھنو، ص ۱۰، ص ۱۱، ص ۱۲

۲۔ چشتی، معین الدین، گنج الاسرار، نسخۂ خطی در کتاب خانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شماره ۱۲۷۷ ms، برگ ۱۱ ب، برگ ۱۲ الف.

مطالبِ اخلاقی در دلیل العارفین

دلیل العارفین ملفوظاتِ خواجه معین الدین سجزی(م ۶۳۲ه/۱۲۳۵ م) است و گردآوری آن خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ کرده است. با مطالبِ تصوف دارای مطالبِ اخلاقی هم است .نمونۀ مطالبِ اخلاقی در دلیل العارفین از قرار زیر است:

رتبۀ پدوو مادر

خواجه معین الدین چشتیؒ فرموده است:

"نگریستن درروی مادر و پدر فرزندان رایکی از عبادت است زیر اچه در خبراست از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم "ہر فرزندی درروی مادر و پدر به دوستی خدا یتعالٰی بنگرد، حجی پذیر فته درنامۀ اعمال او بنو یسند و ہر زمانیکه فرزندی درپای مادر و پدر بوسه زند، حق تعالٰی ثوابِ عبادت ہزار سال درنامۀ اعمالِ او بنو یسد و اور ابیا مرزد" بعد از آن ہم در این محل بر لفظ مبارك راند: وقتی جوانی گناہگاری و فساد کاری از جہان نقل کرد. او را در خواب دیدند که میانِ حاجیان می خرامد. خلق را تعجب پیدا شد. پر سیدند که این دولت از کجا یافتی؟ که ہیچ عملِ نیکو نکردی. گفت: آری ہمچنان است اما مادری زال داشتم. آن زمان که از خانه بیرون آمدی، سر درپای مادرمی آوردم. مادر دعا کردی، خدای تعالٰی ترابیا مرزدو ثوابِ حج روزی کند. حق تعالٰی دعای مادر مُستجاب کردو مرابیا مرزید و میانِ حاجیان در بہشت بخر امیدم. بعدازآن ہم ملایم این معنی حکایت کرد که: "وقتی خواجه با یزید را پر سیدند که این دولت از کجا یافتی؟ فرمود که: وقتی که کودك بودم، ہفت ساله به مسجد می رفتم. پیشِ اوستاد (استاد) قرآن می خواندم. در این آیة که فرمان می شود "وَبِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا" ☆از استاد معنی این آیه پرسیدم؟ گفت: در این آیه فرمان می شود که خدمت مادر و پدر به واجبی کنید چنانچه خدمتِ من که پروردگار شما ام. ہمین که از استاد این بشنیدم، تخته بستدم. پیش مادر آمدم سر درپای مادر آوردم که ای مادرِ من امروز ہمچنین شنیدم که خدای تعالٰی چنین فرماید از خدای تعالٰی بخواه تا چنانچه حق تست ترا خدمت کنم. چون این عرضداشت پیشِ مادر و پدر کردم دلش برمن مسکین

☆ ۲۳ ك الاسراء ۱۷

بسوخت۔ دوگانہ نماز بگذارد۔ دست من بگرفت وروی سوی قبلہ کرد۔ مرا بہ خدای سپرد۔ این دولت از آن یافتم کہ دعای مادر بود۔ دوم آنکہ وقتی شبی از شب ہای زمستان مادر من نیم شب آب طلبید۔ کوزہ پر آب کردم۔ بر کفِ دست نہادم۔ مادرم در خواب برفت۔ من بیدار نکردم۔ چنانچہ آخرِ شب بیدار گشت۔ مرا باکوزہ استادہ(ایستادہ) دید۔ آن زمان کہ کوزۂ آب ازمن بشد از غایتِ سرما پوست کفِ دست من باکوزہ برآمد۔ سرد شدہ بود۔ شفقتی کہ درمادر است، سرم را درکنار گرفت و بوسہ دا دو گفت: ای جانِ مادر رنج بردی و مرادعا کرد کہ خدای تعالٰی ترا بیامرزد۔ حق تعالٰی دعای مادر مستجاب کرد۔ این ہمہ دولت از دعای مادر یافتم۔"[۱]

دوستی علما

خواجہ معین الدین چشتیؒ دربارۂ دوستی علما و مشائخ فرمودہ است کہ:

"اگر کسی روی علما بنگرد، حق تعالٰی فرشتہ بدان نظر بیا فریند تا روز قیامت آن فرشتہ مراورا آمرزش می خواہد از خدای عزوجل۔ بعد از آن فرمود: ہر کرا دوستی علما و مشائخ در دل بود، خدای تعالٰی ہزار سالہ عبادت درنامۂ اعمال او نبشتن فرما یدو اگر دراین میان بمیرد، حق تعالٰی درجۂ او چون درجۂ علما گرداندو مقام او علیین باشد۔ آنگاہ فرمود کہ در فتاوٰی ظہیری نوشتہ دیدہ ام از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم ہر کہ در روی علما بسیار بنگر دو با ایشان برو دو بیاید و تا ہفت روز ایشان خدمت کند، حق تعالٰی گناہ او را بہ تمام در گذاردو نیکی ہفت ہزار سالہ درنامۂ اعمال او بنویسد کہ روز بہ روزہ گذرانیدہ باشد و شب بہ قیام و این حکایت فرمود کہ: مردی بود در ایام پیشین۔ ہر وقتی کہ علما را یا مشائخ را بدیدی، روی از ایشان بگردانیدی و از حسد ایشان نتوانستی کہ ببیند۔ الغرض چون آن مرد نقل کرد او را در گور فرود آوردند، ہر چند کہ روی بہ جانبِ قبلہ می کردند، روی از جانبِ قبلہ می گشت، جانبِ دیگر می شد۔ خلق را تعجبی و حیرتی پیدا شد۔ ہاتفی آواز داد کہ: ای مسلمانان خودرا واین مردراچہ رنجہ دارید؟ این مردی بود در دنیا از علما و مشایخ روی بگردانیدی۔ پس ہر کہ از علما و مشایخ روی بگر داند،

---

[۱] چشتی، معین الدین، دلیل العارفین، گرد آوری خواجہ قطب الدین بختیار کاکیؒ، کانپور، مارس ۱۸۸۹م، ص ۲۰، ص ۲۱

مارحمتِ خویش ازوی باز داریم وازمیان راندگان بگردانیم و فردای قیامت وی راچون روی خرس برانگیزیم۔"[1]

شفقت کردن

خواجه معین الدین چشتیؒ قول پیر خود خواجه عثمان هرونیؒ دربارۂ شفقت کردن نوشته است که:

"فرمود که شنیدم از زبانِ پیرِ خود شیخ عثمان رحمة الله علیه که اگر این کس راسه خصلت بود، حقیقت بدان که خدای تعالیٰ اورا دوست می دارد۔ اول آن که سخاوت چون سخاوتِ دریاو شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زین۔"[2]

جای دیگر در دلیل العارفین فرموده است که:

"خواجه عثمان هرونیؒ فرمود که گناه شمارا چنان زیان ندارد که بی حرمتی و خوار داشتن برادر مسلمان را۔"[3]

صحبت نیکو

دربارۂ صحبتِ نیکو به نقل از دلیل العارفین است:

"روز پنج شنبه دولت پای بوس حاصل گشت۔ ہر کسی از بزرگان و اصحاب سلوک حاضر بودند۔ سخن در صحبتِ نیك افتاده بود۔ برلفظ مبارك راند که در حدیث آمده است "قال رسول الله علیه الصلوٰة والسلام الصحبة تؤثر" یعنی اثر کند اگر بدی در صحبت نیکان بنشیند۔ امید آن باشد نیك گردو اگر نیکی در صحبتِ بدان بنشیند بد گرد دزیر اچه ہر که یافت از صحبت یافت و ہر که نعمت یافت از نیکان یافت۔ آنگاه فرمود اگر بدی چندی ملازم در صحبت نیکان باشد، امید بود که صحبتِ نیکان دروی اثر کند۔ دلیل برنیکی او باشد و اگر نیکی در صحبت بدان چند روز ملازمت نماید، او نیز ہمچو ایشان گردد۔ بعداز آن ہم در این محل فرمود که در سلوك آمده

---

[1] چشتی، معین الدین، دلیل العارفین، گرد آوری خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ، کانپور، مارس ۱۸۸۹م، ص ۲۲، ص ۲۳.

[2] همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۴۳.

[3] همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۴۲.

است که صحبت نیکان بهتر از کارِ نیك است. صحبت بدان بدتر از کارِ بد."[۱]

دروغ گفتن

دربارۀ سخن دروغ گفتن در دلیل العارفین است:

"ہر که سوگند دروغ خورد گوئی خان و مان خودرا ویران کرده باشد و ذخیرۀ برکت از آن خانه برگیرند. آنگاه در این محل فرمود که: وقتی در مسجد جامع بغداد مذکری بود مولانا عماد الدین بخاری گفتندی از حد مرد صالح بودو تذکیر می کردواین حکایت ازوی شنیده ام. فرمود که وقتی خدای عزوجل برمہتر موسٰی صلوات الله علیه صفتِ دوزخ می کرد، فرمان آمد که یا موسٰی اندر دوزخ ہاویه وادی آفریده ام وآن ہاویه ہفتم دوزخ است. از ہمه پُر ہول ترو تاریك ترو آتش آن ہم تاریك و تیز ترو عذاب سخت ترست و مار و کژدم در آن بیشتر سنگہا کربت است. اندر آن دوزخ که ہر روز آن رامی تابند. پس ای موسٰی علیه السلام یك قطره که از آن کربت است [اگر] اندر دنیا افتد، ہمه آب های دنیا خشك گردد. از تیزی آن کوه ها فرو ریزد از شورشِ آن ہفت طبقِ زمین بشگافد از گرمی آن. پس ای موسٰی علیه السلام آن عذاب بدین سختی از برای دو گروه آفریده ام. یکی از برای آن کسان که ستیزه کاری کنند در نماز یعنی نگذارند. دوم از برای آن کسان که سوگند دروغ خورند به نامِ من.

آنگاه ہم درین محل فرمود که بزرگی بود او را خواجه محمد اسلم طوسی گفتندی. وقتی درکاری خدمتِ انسان سوگند راست برزبان راندندو این در حالت سکربود. چون در عالم صحو آمد پرسید که: من سوگند امروز خورده ام؟ گفتند آری فرمود که: چون امروز نفس من خیره شد که بدین سو گند راست خورد. فردا سوگند دیگر ہم خورده خواہدشد چون عادت شد بعده قسم راند تا بزیم سخن نگویم. خدمت خواجه چہل سال

---

[۱] چشتی، معین الدین، دلیل العارفین، گرد آوری خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ، کانپور، مارس ۱۸۸۹م، ص ۳۵.

بزیست برہیچ آفریدہ سخن نگفت۔ کفارتِ آن یك سوگند راست کہ خوردہ بود۔"[1]

ظلم و تعدی

متعلق ظلم و تعدی در دلیل العارفین است:

ہیچ گناہ بزرگتراز آن نیست کہ برادر مسلمانی رابی موجبی بیازارد۔ چنانچہ در نص کلام اللہ مسطور است کہ فرمان می شود:

"وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَیْرِ مَا اكْتَسَبُوْا فَقَدِ احْتَمَلُوْا بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِیْنًا ☆"معنی چنین باشد رنجا نیدنِ برادرِ مسلمان از گناہ کبیرہ و رنجش رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم و رنجش خدای عزوجل ست۔ بعدازان خدمت خواجہ حکایت فرمود دروقتی ملکی بہ ظلم و تعدی دست دراز کرد۔ بندگانِ خدای رابہ جور و جبر ہلاك می کرد و در عذاب می داشت۔ بعدازآن بعد مدتی ہمان ملك ظالم را پیش در مسجد کنکری در بغداد استادہ (ایستادہ) دیدند۔ موی سروریش پراگندہ و در خاك یکی شدہ واز آن غافل قاعدۂ تمام برگشتہ و خاکستر براندام انداختہ و خراب ومنغَّص گشتہ است۔ شخصی اور اشناخت۔ پرسید کہ توہمان ملکی کہ در مکہ بر خلق ظلم و تعدی می کردی؟ شرمندہ شدہ گفت: کہ تو مرا از کجا شناختی وچہ دانی؟ گفت: ترا آن روز بہ آن نعمت و دولت دیدہ ام۔ استادہ برخلق خدای نمی بخشیدی۔ دست ظلم و تعدی دراز کردہ بودی۔ گفت: آری در آن وقت بندگانِ خدای رابی موجبی می رنجا نیدم و ستم برایشان می کردم۔ لا جرم سزای خود دیدم۔

بعداز آن خدمت خواجہ حکایت فرمود کہ: وقتی در بغداد بودم،خدمت خواجہ در کنارۂ دجلہ صومعۂ دیدم۔ در آن صومعہ بزرگی مسکن داشت۔ چون سر در آن

---

1. چشتی، معین الدین، دلیل العارفین، گرد آوری خواجہ قطب الدین بختیار کاکی، کانپور، مارس ۱۸۸۹م، ص ۱۲، ص ۱۳.

2. ترجمۂ آیۃ: وآنان کہ مردان و زنان باایمان و بی تقصیر و گناہ را بیاز ارند (بترسند کہ) گناہ و تہمت بزرگی را مرتکب شدہ اند۔(۵۸م الاحزاب ۳۳)

صومعهٔ کردم، سلام گفتم. جوابِ سلام به اشاره باز داد وہم به اشاره فرمود که: بنشین. زمانی بنشستم. روی سوی من کرد. گفت: ای درویش قریب پنجاه سال باشد که از خلق عزلت گرفته ام واینجا مسکن سلخته ام. چنانچه شمایان مسافرت می کنید، مرا نیز در عالم ہمین نوع مسافرت بودی. در شهری رسیدم. بزرگی از دنیا داران دیدم استاده از برای دادوستد خلق خدای را در رنجش می داشت و در آن غلومی کرد. من او راہیچ نگفتم و باز نداشتم و دیده و نادیده می کردم ومی گذشتم. ہاتف غیب آواز داد که: ای درویش چه شدی اگر برای حق باآن دنیا دارمی گفتی که از حق بترس و بلخلق زیادتی مکن؟ از سخن تو از آن ظلم باز ماندی اما بترسیدی از آن دنیا دار که لطفی می کند. از آن باز خواہد ماند. از آن روز باز که آواز غیب شنیدم از غایت شرمندگی سالها برآمد که درین صومعه مسکن ساخته ام وپای خویش از این مقام بیرون نیا ورده ام ودراین اندیشه فروشده ام، اگر فردای قیامت از این معامله بپرسند، جواب چه گویم؟ پس ای درویش! از آن تاریخ باز قسم بر زبان راندم که پیش طرفی بروم که چیزی بینم تابدان فعل مقرون نگردم که فردای قیامت بگویند بیا گواہی بده. بعداز آن چون نماز شام شد، یك کاسه آشام و دوناںِ جوین ویك کوزه آب از ہوا پیدا شد. این بزرگ و دعا گو یکجا افطار کرد. چون روان شدم دو سیب از زیر مصلا بیرون آورد به دعا گوداد. دعا گوروی برزمین آوردو باز گشت۔"[۱]

مطالبِ اخلاقی در فواید السالکین

آدابِ آمدن در مجلس

در فواید السالکین که ملفوظات خواجه قطب الدین بختیار کاکی رحمة الله علیه است و گرد آوری آن خواجه فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه کردند، دربارۂ آداب در مجلس آمدن این طور است۔

"خواجه قطب الدین ادام الله تقوه برلفظ مبارك راند چون مردم در مجلس در آیند، ہر جا که مقام خالی باشد ہما نجا بنشینند که جائ آینده ہمان است. بعداز آن ہم در این محل فرمود:

[۱] چشتی، معین الدین، دلیل العارفین، گرد آوری خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ، کانپور، مارس ۱۸۸۹م، ص ۱۸، ص ۱۹.

که وقتی دعا گوئ به خدمت شیخ معین الدین حسن سجزی در اجمیر مجلس مولانا صدر الدین نشسته بود. مولانا صدر الدین فرمود که:وقتی رسول علیه السلام به مقامی نشسته بود. یاران گرد بر گرد بودند که سهٔ کس از بیرون بیا مدند. یکی در دائره فرجه یافت، برفور بنشست و دوم که در آن حلقه جا نیافت، درپسِ دایره نشست. سوم: آن که جائ نیافت برفت. ساعتی شد که مهتر جبرائیل علیه السلام بر پیغمبر علیه السلام فرود آمد. گفت: یارسول الله صلی الله علیه وآلهٖ وسلم خدای تبارك و تعالٰی می فرماید: از آن سه کس آن که در دایره جایافت و بنشست ماٰاورا در پناه خود جائ دادیم و دوم کس که در دایره جا نیافت و پس دایره بنشست ما ازوی شرم داریم و فردا قیامت ما اورا فضحیت نکنم و سوم کس که جائ نیافت و برفت رحمت من ازوی برفت و بی نصیب ماند. قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه فرمود: آن کس که جای نیا بلو نرود، اوچه کند؟ خواجه قطب الدین فرمود: دلیل آن است هر جا که در مجلس جا یابد بنشیند. امابه ہمه حال درمیان دایره ننشیند. زیر آن چه در خبر است از رسول علیه السلام که در تنبیه ابو الليث سمرقندی می نویسد.

”ہر که درمیان مجلس بنشیند او ملعون باشد“[۱]

مطالبِ اخلاقی در اسرار الاولیاء

اسرار الاولیاء ملفوظاتِ شیخ فرید الدین شکر گنج (گنج شکر) رحمة الله علیه (م ۵ محرم ۶۶۴ھ/۱۲۶۵م) است. گرد آوری این ملفوظات بدر اسحق کرده است. در اسرار الاولیاء شیخ فرید الدین شکر گنج رحمة الله علیه (گنج شکر) فرمودند:

”توبه زبان آن است که توبه کنی وازہر ناشایسته زبان را دور داری و بیهوده نگوئی واز ناگفتنیها توبه کنی و شرط دیگر آنست که تجدیدوضو کند و دوگانه نماز بگذارد و پس مستقل قبله بنشیند و بگوید الٰہی این زبان مرا از بد گفتن توبه بخش و جزاز ذکر گفتن خویش چیزی دیگر برزبان من جاری مگردان واز ناگفتنیها که در آن رضای تونیست زبان من دور دار.

۱۔ بختیار کاکی، قطب الدین، فواید السالکین نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ دانشگاهِ پنجاب، شیرانی کلیکشن، شماره ۳۸۸۸/۸۵۵/۱، برگ ۱۰الف، برگ ۱۰ب.

آنگاه گفت: که ای درویش چون صبح بلمد هفت اندام به زبان حال خود فریاد کنند که ای زبان اگر تو خود را نگاهداری ما هلاك میشویم۔ آنگاه گفت که: خواجه حاتم اصم رحمة الله راسخنی بیهوده گفته بود۔ زبان را چنان بخائید که خون چکیدن گرفت۔ بعدازان عهد کرد که تازنده باشم با کسی سخن نگویم۔ پس ازبرای یك سخن بیهوده گفتن بیست سال سخن نگفتند۔ آنگاه فرمود که: ای درویش روزی از واصلان خدا در مجلس نشسته بود۔ از آمدن شخصی پرسید که فلان آمد۔ بعده باخود تفکر کرد که این چه سخن بود که گفتی؟ به کفارت این سخن سی سال باخلق سخن نگفت۔ آنگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته چشم پر آب کرده این دو مصراع بر زبان مبارك راند۔

بیت:

در کام زبان هشت دشمن جان!
گر جان بکار آید هوشدار زبان

آنگاه فرمود که: ای درویش! از قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه شنیدم که وقتی درویش رادر یافتم که از واصلان حق بودو دربندگی خدای مشغول بود۔ ده سال در خدمت بودم درین ده سال هیچ سخن ناشنیدنی از وننشنیدم مگر یك سخن و آن سخن این بود که عزیزی بود او را بگفت که: ای درویش! اگر خواهی خود را به سلامت در عقبی بری از ناشایسته گفتن زبان خود رانگاه دار۔ همین که این بگفت زبان خود راچنان بخایید که خون روان شد و گفت این سخن گفتن ترا چه کاربود؟ و کفارتِ ☆ این سخن بیست سال سخن نگفت۔"[1]

اذن طلبیدن:

در اسرار الاولیاء شیخ فرید الدین مسعود گنج شکرؒ (شکر گنج) فرمودند:

"ای درویش! خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز درویشی رادر بدخشان دریافته بودو او از بزرگان دین بود۔ اورا شیخ برهان الدین لقب بود اما یك دست بریده بود۔ سی سال در صومعه معتکف شده ازوی پرسیدم ای بزرگ ماجرای دست بریدن شما از کجا بود؟

---

[1] گنج شکر، فرید الدین، اسرار الاولیاء گرد آوری بدر اسحق، کان پور، مارس ۱۹۱۷ م، ص ۲۳.

فرمود که: وقتی این درویش در مجلس حاضر بوده باشد که گندم صاحب مجلس بی اذن او یك دانه برداشتم و دانه دوپاره کرده ہمانچه بگذاشتم. ہاتف در سرمن فرو خواند که: ای درویش! این چه کاربود که گندم مرد مان بی اذن دو پاره کردی؟ ہمین که این سخن بشنیدم، برفور این دست رابریده بیرون انداختم تابار دیگر ناگرفتنی نگیرد. آنگاه شیخ الاسلام چشم پُر آب کردو گفت: مردان خدا چنین کرده اند، آنگاه به مقامی رسیده اند۔"[1]

مطالبِ اخلاقی در راحت القلوب

راحت القلوب ملفوظات شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر (شکر گنج) رحمة الله علیه است و گرد آوری آن حضرت نظام الدین اولیاء رحمة الله علیه کرده اند۔ دربارۂ مطالب اخلاقی در راحت القلوب است که انسان را باید که پرده پوشی دیگران کند و عیب جویی نکند چنانچه مذکور است:

"حکایت در خرقه افتاده بود. برزبان مبارك راند که رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم در شبِ معراج خرقه یافته بودو آنچنان بود که رسول علیه السلام از معراج باز گشتند. اصحابه را طلبیده گفت: من خرقه یافته ام. مرا فرمان است که به یك کس بدہی که سوال ترا جواب دہد و من سخن ازشما خواہم پرسید تاچه جواب دہید. بعدازان روی سوی ابابکر صدیق رضی الله تعالٰی عنه کردو گفت که اگر خرقه به تودہم چه کنی؟ گفت: یارسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم اگر این خرقه به من دہی، ہمه صدق و رزم و در طاعت جہد نمایم و آنچه برمن از مال در دنیا باشد و پیدا شود، درراہ خدا تعالٰی صرف بنمایم. بعدازآن از عمر رضی الله تعالٰی عنه پرسید که اگر خرقه به تو دہم، چه کنی؟ عمر گفت: یارسول الله اگر این خرقه مرادہی ہمیشه عدل ورزم و درمیان بندگان خدای تعالٰی انصاف کنم. بعدازآن عثمان رضی الله تعالٰی عنه پرسید که: اگر این خرقه به تو دہم، چه کنی؟ گفت: یارسول الله! اگر این خرقه مرا دہی، به اتفاق یك دیگر کارِ سخاوت کنم و آنچه سخاوت باشد، بجای آرم. بعدازآن از علی بن ابی طالب رضی الله عنه پرسید

---

[1] گنج شکر، فرید الدین، اسرار الاولیاء، گرد آوری بدر اسحٰق، کانپور، مارس ۱۹۱۷م، ص ۲۶.

که اگر خرقه به تودہم، چه کنی؟ گفت: یارسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: اگر این خرقه به من دہی پرده پوشی کنم و عیب بندگان خدای بپوشم. پس رسول علیه السلام فرمود که: یاعلیؓ تو بستان که خرقه را به تو دادم. مرا فرمان بود که ہر که این جواب دہد خرقه رابدو دہی.

آنگاه چشمِ شیخ الاسلام پر آب گردید، بگریست و بیہوش شد. بعد از زمانی به ہوش آمد. برلفظ مبارک راند که معلوم شد ہمین بنایت پرده پوشی است. پس درویش رابابد که این چہار چیز در و بودتا او را درویش توان گفت. اول آن که چشم کور ساز دتا عیب مرد مان نبیند. دوم آنکه گوش را کور سازدتا ہیچ ناشنیدنی نشنود سوم آنکه زبان را گنگ ساز دتا ہیچ نا گفتنی نگوید. چہارم آنکه پای لنگ ساز دتا ہیچ جای نارفتن نرود."[۱]

مطالبِ اخلاقی در خلاصة العارفین

صوفیائی شبه قاره مرد مان را از لحاظِ اخلاقی تربیت کردند و از بدی ها و کارهای بد منع کردند و از کراماتِ خودشان دلهای عوام الناس را مسخر کردند. در خلاصة العارفین است:

وقتی در خانقاه شیخ بهاء الدین چند نفر دزدان آمدند، ہمین که نظر شیخ برایشان افتاد، هر همه کور شدند، فریاد کردند[۲] که ماتوبه کردیم، اگر چشم ماباز دهید[۳] شیخ دعا کرد چشم هر همه ایشان روشن شدند، و ایشان همه مسلمان شدند، و مریدان شدند، تاآنکه ہر یك صاحب ولایت به برکت نظر شیخ شد.[۴]

---

۱. گنج شکر (شکر گنج)، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاهِ پنجاب، لاہور، شماره ۵۵۳۰، ص ۴، ص ۵.

۲. در نسخه دیگر "آور دند" ۲. در نسخهٔ دیگر "دهند" ودریك نسخه "دهانید" است.

۳. در نسخهٔ دیگر "نیکو" و در یك نسخه "درست" است.

۴. جلال الدین بخاریؒ، خلاصة العارفین، تصحیح و تحشیه و کوشش بانو دکتر شمیم محمود زیدی، راولپندی، ۱۹۷۳ میلادی، ص ۱۶۵، ص ۱۶۶.

مطالبِ اخلاقی در فواید الفواد

فواید الفواد ملفوظاتِ حضرت خواجه نظام الدین اولیاء محبوبِ الٰہی رحمة الله علیه است و گرد آوری این ملفوظات حضرت خواجه امیر حسن علا سجزیؒ دهلوی کرده اند. دربارهٔ آدابِ آمدن در مجلس در فواید الفواید است.

حُسنِ مقالتِ درویشان

حضرت خواجه امیر حسن علا سجزیؒ دهلوی فرمودند:

"سه شنبه بیست و ششم ماهِ مذکور شرفِ پای بوس حاصل شد. سخن در ماجرای درویشان افتاد و حُسنِ مقالتِ ایشان در آن حال، اول این فرمود که: مشائخ گفته اند که: درسه وقت نزولِ رحمت باشد، یکی در حالتِ سماع، دوم: در وقتِ طعام که بر نیتِ قوتِ طاعت خورند، سوم: در وقتِ ماجرا و صفا کردنِ درویشان.

بعداز آن برلفظ مبارک راند که من وقتی به خدمتِ خواجهٔ خود شیخ الاسلام فرید الدین قدس الله سره العزیز بودم که درویشی شش یا ہفت در رسیدند. ہمه جوان و خُرد سال و صاحبِ جمال مگر پیوندی داشتند به خانوادهٔ خواجگانِ چشت رحمة الله علیهم اجمعین، ایشان به خدمتِ شیخ عرضه داشتند که مارا با ہمدیگر ماجرای ہست. خداوند یاری را فرمان دہد تا ماجرای مارا بشنود. شیخ مرا فرمود که تو برو و ماجرای ایشان بشنو و بدر الدین اسحاق راہم فرمود. القصه یکی ازیشان با دیگری ماجرا کردن گرفت در غایتِ نرمی و لطف که آن روز شماچنین سخن فرمودید و من این چنین عرضه داشت کردم. باز شما این چنین فرمودید تا مرا معلوم نشد، فهم نکردم یا به غلط جوابی دادم. آن یارِ اوہم جوابی به نرمی دادن گرفت که شماہمچنین فرمودید. من خطا کردم، شما برحق بوده باشید. غرض آنکه این چنین و مانندِ این برنمطی تقریر کردند که من و بدر الدین اسحاق از لطفِ تقریرِ ایشان در گریه شدیم. من باخود گفتم که اینها فرستادگانِ حق اند. برای تعلیمِ ما آمده اند که ماجرا را این چنین باید کرد. بعد از آن برلفظ مبارک راند که سخن در حالتِ ماجرا چنان باید گفت که رگِ گردن برنیاید یعنی اثرِ غضب و تعصب پیدا نباشد؟

بعدازاں درباب تحمل و بُردباری بسیار غلو فرمود و گفت که ہر که جفا را تحمل کند بهتر از ہر که ہست فرو باید خورد و دربندِ مکافات نباید بود، این دو مصرع برزبانِ مبارک راند:

ہر که مارا یار نبود ایزد او را یار باد
وآنکه مارا رنجه دارد راحتش بسیار باد!

بعد از آن بیت فرمود:

ہر که او خاری نهددر راهِ ما از دشمنی
ہر گُلی کز باغِ عمرش بشگفدبی خارباد

آنگاه فرمود که یکی خار نهد و توہم خارنهی این خار خار باشد در اثنای این کلمات فرمود که میانِ مردمان ہمچنین است که بانغزان نغزی و باکوزان کوزی، اما میانِ درویشان ہم چنین است که با نغزان نغزی و باکوزان ہم نغزی!"[1]

اخوت

دربارۂ اخوت حضرت خواجه نظام الدین اولیاءؒ فرمودند:

"اخوت بر دو نوع است یکی اخوتِ نسبت است دوم: اخوتِ دین، از این دو اخوت اخوتِ دین قوی تراست زیرا که اگر دو برادرِ نسبتی باشند، یکی مومن و یکی کافر، میراثِ برادرِ مومن به برادرِ کافر نرسد، پس این اخوّت ضعیف یافتم، اما اخوتِ دین قوی است زیرا که پیوندی که میانِ دو برادرِ دینی باشد، در دنیا و آخرت برقرار ماند.

در این میان ذکرِ این آیت اُفتاد که:"اَلْاَخِلَّاۗءُ يَوْمَىِٕذٍۢ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِيْنَ"☆ فرمود که یارانی که دوستیِ ایشان از سببِ فسق بوده باشد فردا ہمه دشمنِ یکدیگر اند، آنگاه این بیت برزبان مبارک راند.

ترا دشمنانند این دوستان که یارند درباده و بوستان [2]

---

[1] اولیاء، نظام الدین،فواید الفواد جلد دوم گرد آوری حضرت امیر حسن علامه سجزی دهلوی، دہلی، ۱۹۹۲م، ص ۲۷۶، ص ۲۸۰.

☆ترجمۂ آیت: در آن روز دوستان ہم بایك دیگر دشمن اند به جُز متقیان (که اہل تقویٰ دوستیشان باہم در دنیا و آخرت پایدار است). (۶۷ ك الزخرف ۴۳)

مطالبِ اخلاقی در افضل الفواید

افضل الفواید ملفوظات حضرت نظام الدین اولیا است و حضرت امیر خسروؒ گرد آوری کرده است. دربارۂ بندگان، زیردستان و همسایگان در "افضل الفواید" است.

"سخن درباب بندگان وزیردستان افتاده بود. برلفظ مبارك راند که زیردستان را نیکو دار زیراچه در خبراست از رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم که روزی مردی نزدیك پیغمبر آمد. پرسید که یارسول الله ﷺ بردگان دارم ہر روز چند گناه در گذارم و عفو کنم. گفت: ہر روز ہفتاد گناه چون ہفتاد و یك شود، تدارك کن. بعدازان ہم ملایم این معنی فرمود که مولانا کیتھلی بردعا گو رسیده بود. طعامی موجود بود. مبشر را فرمودم که: بیار. اودر آوردن درنگ نمود. چوب خوردی پیش بود، در پشت اوزدم. مولانا کیتھلی آه کرد ہمچنانکه گویی در پشت اوزدم. گفتم شمارا چه رسید که آه کردید؟ برفور پیراہن از پشت دور زد. چون نظر کردم عکس آن چوب بر پشت او برآمده بود و این سخن گفت که ایشان را به از خود باید دانست که قدرت آن ندارند که چیزی توانند گفت. بعدازان خواجه ذکر الله بالخیر فرمود که در آثار اولیاء نوشته دیدم به روایتِ مشایخ طبقات که زیردستان را ہم ازان طعام باید داد که خود خورند. ہمان جامه باید داد که خود بپوشند زیراچه ایشان ہمچوشما گوشت و پوست دارند. بعداز آن ملایم این معنی فرمود که سلطان شمس الدین انار الله برہانه را رسم بود که نیم شب در عبادت مشغول شدی و آن زمان که برخاستی خود آب ستدی و وضو کردی. ہیچ کس را از بندگان بیدار نکردی تا وقتی که ازین حال سوال کردند. فرمود چراباشد که رنج خود بر دیگری نہم و ایشان را از خواب بیدار کنم؟ بعداز آن سخن در بزرگ داشتن پیران افتاده بود. بر لفظ مبارك راند که رسول الله ﷺ فرموده است ہر که برخوردگان بخشاید و بر پیران شکوه دارد او از مانیست. بعده فرمود که رسول علیه الصلٰوة والسلام چون در راه پیری رابدیدی خواه مسلمان خواه یہود به سببِ حرمتِ موی سفید او ہرگز ازو پیش نرفتی و فرمودی که ہر کسی که نشان نور خدا باشد، ازو پیش نتوان رفت. اَلشَّیْبُ نُورِی بعداز آن بر لفظ مبارك راند که خدای تعالیٰ بزرگ داشته است پیری را که

در مسلمانی موی سفید کرده باشد. آنرا شمانیز بزرگ دارید زیراچه در توریت فرمان شده است که یا موسیٰ علیه السلام پیران را حرمت دارد. پیش ایشان برخیز. چون بیایند و چون بیند که جوانان پیش از پیران آب میخورند یا پیش از پیران شده میروند و ایشان در عقب. پس بدانید که برکت و راحت از خلق برگرفته اند. زیراچه چون چنین بود، خیریت در آن شهر نباشد.

آنگاه ملایم این معنی فرمود که شنیدم از زبان مبارک شیخ الاسلام فرید الحق والشرع والدین قدس الله سره العزیز که وقتی به خدمت خواجهٔ خود خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز نشسته بودم، خدمت خواجه ہر بار نگاه بیرون می کرد برمی خواست و استاده(ایستاده) می شد و می نشست. چنانچه شش ہفت بار ہمچنین کرده. بعد از آن عرض کردم به خدمت حضرت ایشان که این نشستن و برخاستن چه حال بود؟ فرمودند که بیرون در مردی نشسته بدیدم. ہر بار که نظر بروی می افتاد، مرا واجب می شد که از برای حرمت موی سپید اوبر خیزم و ایستاده شوم. سبب خاست من آن بود. آنگاه ملایم این معنی حکایت دیگر فرمود که سلطان معزالدین محمد بن سام را انار الله برہانه رسم بودی که ہر که از پیران پیش اوبیامدی برفور از تخت برخاستی و ایستاده می شدو مصالح او باتمام رسانیدی. بعداز آن ازوزرای او عرض کردند که این نوع نیکو نیست که خلیفه میکند. بهر ہر یکی برمی خیزد. فرمود که شمامیدانید که مقصود از این چیست؟ گفتند نه، خلیفه بهتر میداند. فرمود که از سبب آن بود که برمی خیزم حرمت برآن میدارم باشد که حشر من بیچاره فردای قیامت در آن پیران کنند واز آتش دوزخ خلاص دہند واز برکت آن نور که حق تعالیٰ موی سفید را به نور خود اضافت کرده است، مراتجات دہند.

بعداز آن لختی سخن ہمسایگی افتاد. بر لفظ مبارک راند که رسول علیه السلام فرمود که: جبرئیل علیه السلام حق ہمسایگی را مرا چندان وصیت کرد که گمان بردم که ہمسایه رادر مال ہمسایه میراث دہند. بعداز آن فرمود که در تذکرة الاولیا نبشته دیده ام که حضرت خواجه بایزید بسطامی را ہمسایه بود جہود. او جائی به سفر رفته بود وزنِ آن جہود راحمل بود. بچه آورد و نزد آن زن چیزی نه که در خانه خود چراغ بسوزد و آن خوردك از تاریکی بگریستی. این خبر به

خواجه رسید۔ ہر شبی از دو کان بقال روغن می آوردی و بداں زنِ جہود میدادی چنانچه مدتی برآمد و آن جہود بیامد۔ زنِ اوتمام کیفیت آوردن چراغ خواجه پیش او بگفت۔ آن جہود شرمنده شد۔ پیش خواجه آمد و گفت این چه بود که شما لطف کردید؟ گفت: از سبب حق ہمسایگی که حق ہمسایگی بزرگ حقی است۔ برفور آن مسلمان شد۔

بعدازآن ہم در آن محل این حکایت فرمود که ہمسایۂ خواجه بایزید جہودی بود اورا گفتند که مسلمان چرانمی شوی؟ او جواب داد که اگر مسلمانی این است که بایزید میکنند، من نمی توانم کردو اگر این است که شما میکنید، ازاین ننگ دارم۔ بعدازآن ہم دراین محل فرمود که رسول علیه السلام فرموده است که ایمان درست نبودتا ہمسایه ازو ایمن نبود۔ بعد ازآن خواجه ادام الله برکاته فرمود که بدانند، حق ہمسایه آن است که چون ہمسایه وام خواہد وام بدہی واگر حاجت بتودارد۔ حاجتش رواکنی و چون بیمار شود به پرسیدن او بروی و چون مصیبت رسد۔ تعزیت کنیش و آنچه بپزی اور انصیب کنی واگر بمیرد برجنازۂ او نماز کنی و برابر بروی۔ بعد ازآن خواجه ذکر الله بالخیر بر لفظ مبارك راند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: ہر که به خدای تعالٰی ایمان آورده است و به قیامت بگرویده است بگو که ہمسایه را میازار که حق ہمسایه چندان است که حق مادرو پدر الحمدلله علی ذلك۔"[1]

بیمار پُرسی

در افضل الفواید است:"سخن در بیمار پُرسی افتاد بود۔ برلفظ مبارك راند که شرط بیمار پرسی آن است که چون کسی بیمار شود، بعد از سه روز به پرسیدن بیمار روند۔ چون نزدیك بیمار روند، پندش دہند که خدای ما بندۂ را که دوست ندارد، بیماری ندہد و این سعادت آنکس راست که بیماری اور ا مبتلا میگر داند واز گناه مکفرمی شود۔ بعدازآن ہم در این محل فرمود که در "صلٰوۃ مسعودی" آمده است که ہر که به پرسیدن بیمار برود، خدای تعالٰی فرمان دہد تا ہفتاد ہزار نیکی در نامۂ اعمال او بنویسندو ہفتاد ہزار بدی از نامۂ او پاك کنندو ہر گامی که برگیردو بنہد،خدای تعالٰی یکساله عبادت در نامۂ او بنویساند۔ چنانچه روز روزه داشته باشدو شب به قیام گذرانیده باشد۔ بعدازآن خواجه ادام الله برکاته برلفظ مبارك راند چون نزدیك بیمار روند، برصدقه دادن اور احریص کنند

---

[1] اولیاء، نظام الدین، افضل الفواید جلد اول، گرد آوری حضرت امیر خسروؒ، دہلی، ص ۱۸ تا ص ۲۱.

زیراچه در حدیث آمده است به روایت ابوہریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که: "صدقه دادن بلا را از خداوند صدقه بگرد اند بی آنکه از ثواب کم شود و خشم خداوند تعالی بنشاند و گناہایش را کفارت شود و عوض او خداوند تعالی باز دہد. بعد از آن فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام فرید الحق والدین قدس الله سره العزیز که مالهارا در کشید بزکاة (به زکوٰة) و بیماران را دارو کنید به صدقه دا دن که بہتر از صدقه ہیچ دارو نیست."[1]

حق پیوستنِ اقربا

حضرت نظام الدین اولیاءؒ فرمودند:

"چون خداوند رحم را آفرید، گفت: ای رحم من رحیم و رحم را از آن نام خود مشتق کردم پس ہر که از تو برد، من ازو ببرم و ہر که باتو پیوندد من بدو پیوندم. بعد از آن فرمود که شیخ سیف الدین باخرزیؒ☆ رحمة الله علیه گفت: راست است ہر که به رحم پیوندد، دوزخ ازو دور باشد و بہشت نزدیك باشد. بعدازآن فرمود که در تفسیر کشاف نبشته(نوشته) دیده ام. امام ضحاك قول نبشته (نوشته) است در آیة **يَمْحُوا اللّٰهُ مَا يَشَآءُ وَيُثْبِتُ**ۚ☆یعنی چون کسی باخویشان رحم به پیوندد، اگر از عمر او سه سال مانده باشد. خدا تعالی سی سال در عمر او زیاده گرداند و اگر کسی از اقربائی خویش برد، فرمان شود تا از لوح محفوظ نام او پاك گردانند و از سال باز آرند."[2]

بہتان گفتن

حضرت نظام الدین اولیاءؒ فرمودند:

"که روزی مردی بزرگی رادید و گفت: ہفت فرسنگ زمین از عقب تو برفتم ہفت سخن مرا جواب گوئی گفت: بگوی. پرسید که از آسمان بزرگتر چیست؟ و از آتش گرم ترچیست؟ و از زمہریر سرد تر چیست؟ و از زمین فراغ تر چیست؟ و از سنگ سخت تر چیست؟ و از دریا

---

[1] اولیاء، نظام الدین، افضل الفواید جلد اول، گرد آوری حضرت امیر خسروؒ، دہلی، ص ۲۴، ص ۲۵.

[2] اولیاء، نظام الدین، افضل الفواید جلد اول، گرد آوری حضرت امیر خسروؒ، دہلی، ص ۲۴.

☆ نابود می ساز دهدا ہر چه می خواہد و ثابت می کند ہرچه خواہد (۳۹م الرعد ۱۳)

☆ باخرزی

توانگر تر کیست؟ و از یتیم خوار تر کیست؟ آن بزرگ جواب داد که از آسمان بزرگ تر بهتان و دروغ گفتن است و از زمین فراخ تر سخن حق گفتن و از دریا توانگر تر دل خردمند است و از آتش گرم تر دل مرد حریص است و از زمهریر سرد تر آنکه به خویش و اقربا و دوستان موافق نباشد و حاجت ایشان نبرداردو از سنگ سخت تر دل کافر است و از یتیم خوار تر سخن چین است زیرا که ہر گاه سخن او آشکار اشود، و در خجلت افتد و از یتیم خوار ترشود. خدای تعالٰی در کلام مجید فرمان مید ہد **فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّوْرِ** ☆یعنی دور باشد و پرہیز کنید از بہتان گفتن زیراچہ ہر گناہی که بندہ بکند،چون توبه بکند، حق تعالٰی اعتقاد آن بندہ بداند که توبه کردہ است. پس او را بیا مرزد، مگر پنہان گفتن. بعداز آن فرمود که خواجہ شبلی رحمة الله علیه وقتی یاران خود راپندمی داد. درآن میان فرمود که: ای یاران بدانید که ازہمه گناہان صعب ترو ہولناك تر از بہتان نیست زیراچه خدائی تعالٰی پنہان گفتن را برابر کفر یاد کردہ است.

بعدازآن سخن در بیہودہ گوئی افتادہ بود. بر لفظ مبارك راند که در" آثار الاولیا" نبشته دیدہ ام که بزرگی بود، او گفت که باربیع بن ہاشم رحمة الله علیه بیست سال صحبت داشتم. در این بیست سال بجز دو سخن از و نشنیدم. روزی مرا گفت: پدرت زندہ است و روز دیگر گفت: ازدیه شماتا مسجد چند است؟ این دو سخن گفت: پس زبان را بخائید که خون آلودہ گشت. گفت: ای ربیع ترابه این بیہودہ گفتن چه کاراست؟ بیست سال دیگر با کسی سخن نگفت وہم سخن نشد."[1]

بد گفتن

حضرت نظام الدین اولیاءؒ در این مورد که مسلمان را بد گفتن خوب نیست فرمودہ است:

"فردای قیامت بیارند مردی را که اور اطاعتہا بودہ باشد مثل کوهها. پس مو کلان مظالم بستانید و فرمان شود که این کسی است که مسلمان را بد گفته است و مال به زورستده است و خلق را بیازردہ است. پس جمله نیکیہائی او بدیشان دہندو بدیہائی اینان بدود ہند. پس فرشتگان گویند یا رب العزت خصمان بسیارند و در این نیکی نماندہ است فرمان شود که اورا به دوزخ اندازند. پس بر بدی دیگر ان ہلاك شود."[2]

---

[1] اولیاء، نظام الدین ، افضل الفواید جلد اول، گرد آوری حضرت امیر خسروؒ، دہلی، ص ۳۰، ص ۳۱.

[2] ہمو، ہمان کتاب، ہمانجا، ص ۳۹.

☆ پس احتراز کنید از پلیدیٔ بتان و احتراز کنید از سخن دروغ (۳۰ م الحج ۲۲)

سوگند دروغ خوردن

دربارۀ سوگند دروغ خوردن در "افضل الفواید" است:

"حضرت نظام الدین اولیاؒ فرمودند اند که:

شنیده ام از زبان شیخ الاسلام فرید الحق والدین قدس الله سره العزیز که شمس الدین دبیر نوایح قاضی حمید الدین ناگوری پیش شیخ کبیر می گذشت. در این میان خدمت شیخ فرمود که: از رسول علیه السلام آمده که خداوند تعالیٰ فرشته آفریده است که سر او به زیر عرش است و پای او به زیر هفتم زمین، خدای تعالیٰ را تسبیح می گوید، ندامی آید و بدو وحی میکنند که ای فرشته! بزرگی من و از بزرگواری من چه خبرداری آنکس که به من سوگند دروغ می خورد؟ بعد از آن فرمود که: هر که به سورتی از کتاب خدای تعالیٰ سوگند دروغ خورد، به هر حرفی که اندر آن سورة باشد، اور اہم چند ان بزه نویسند.

بعداز آن هم دراین محل فرمود که: وقتی بزرگی بود اورا ابلیس پیش آمده گفت: یا ابلیس چه کارپیش تو عزیز تر است؟ گفت: سه کار از جمله کارها نزدیك من عزیز تراند. اول: دروغ سوگند خوردن. دوم: زنا کردن. سوم: در برابر مومن شر کردن. نعوذ بالله منها. بعداز آن هم دراین محل فرمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که: شب معراج در دوزخ قومی را دیدم ناخنهای ایشان چنان گشته بود که دستها و پایهامی تراشیدند. گفتم: یا اخی جبرئیل! آنها کیانند؟ گفت: اینها عیب کنند گان اند. نعوذ بالله منها."[۱]

صحبتِ نیکان

در"افضل الفواید" است:

"صحبتِ نیکان به از کار نیك است و صحبتِ بدان بد تر از کار بداست. بعد از آن ملایم این معنی فرمود که شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز گفته است: که یك ساعت صحبتِ نیك به از عبادت صد ساله است. پس هر که صحبت نیك گزید، دولت هر دوسرای یافت و هر که صحبت بد گزید، او از جمله سعادتها محروم گشت. بعداز آن خواجه ادام الله برکاته چشم پُر آب کردو فرمود که اگر صحبت است، همین صحبت نیکان و اولیا است، آنگاه

۱۔ اولیاء، نظام الدین، افضل الفواید جلد اول، گرد آوری حضرت امیر خسروؒ، دهلی، ص ۳۳.

این قطعه بر لفظ مبارک راند:

بابدان کم نشین که صحبت بد
گرچه پاکی تراپلید کند
آفتابی بدین بزرگی را
قطره ابر ناپدید کند“[۱]

ادبِ پدر

حضرت امیر خسروؒ روزی سربر زمین نهاد و از حضرت نظام الدین اولیاءؒ پرسید که:

”مہتر یوسف پیغمبر علیہ السلام مرسل بود۔ فرزندان اوچرا پیغمبر نشدند؟ خواجہ ذکر اللہ بالخیر بر لفظ مبارک راند کہ سبب آن بود کہ روزی کہ مہتر یعقوب علیہ السلام و مہتر یوسف علیہ السلام ملاقی شدند۔ مہتر یوسف علیہ السلام سوار بود۔ چنانچہ از اسپ فرود نیامد۔ مہتر یعقوب علیہ السلام اورا از اسپ در کنار گرفت۔ در حال فرمان شد کہ یا یوسف این بی ادبی کہ تو پیش یعقوب کردہ کہ از اسپ فرود نیامدی، ہر فرزندی کہ از تو بود او پیغمبر نشود۔“[۲]

۱؎ اولیاء، نظام الدین، افضل الفوائد جلد اول، گرد آوری حضرت امیر خسروؒ، دھلی، ص ۳۰.

۲؎ ہمو، ہمان کتاب، ہمانجا، ص ۶۹، ص ۷۰.

مطالبِ اخلاقی در چهل مجلس

چهل مجلس ملفوظاتِ شیخ المحققین ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد فرزند محمد فرزند احمد بیابانکی معروف به شیخ علاؤ الدوله سمنانی (م ۷۳۶هـ/۱۳۳۶م) است۔[۱]

اخلاق و ایثارِ رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم

دربارۂ اخلاق و ایثارِ رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم در چهل مجلس است:

"روزی پیغمبر علیه السلام شش درم به امیر المؤمنین علی علیه السلام داد که کر باس بخر از بازار بجهت پیراهن من۔ او برفت و کرباس بخرید۔ پیغمبر علیه السلام بدید، کرباس نیك باریك بود۔

پرسید که تو گفتی که برای که می خرم؟ گفت: گفتم فرمود که محابا کرده باشد، برو، زر باز آر۔ برفت و بیاورد۔ رسول علیه السلام خود برفت۔ چون به بازار رسید، شخصی می گفت: چند روز است که طعام نخورده ام۔ کیست که برای رضای حق تعالیٰ مراطعامی دهد؟ یك درم به او داد۔ پیشتر رفت۔ کنیزك بچه ای می گریست۔ پرسید که چیست ترا؟ گفت: به بازار آمدم۔ روغن خریدم از دست من بریخت، یك درم به او داد تاروغن بخرد۔

پیشتر رفت۔ شخصی عریان دید۔ به دو درم پیراهن از دلال بستاند و به او داد۔ پیراهن دیگر، کهنه، به دو درم در مزاد بود، بستاندو بپوشید۔ چون باز گشت، آن کنیزك بچه همچنان می گریست۔ گفت: چرامی گریی؟

گفت: می ترسم که خواجه مرا بزند که چرا دیر آمدی؟ از او پرسید که خانۂ شما کجاست؟

گفت: به فلان محله۔ رسول علیه السلام با او برفت درخانۂ او۔ و خواجۂ او یهودی بود، او را گفت که: اورا چیزی مگوی که حال چنین بوده است۔ خواجۂ او ایمان آورد و گفت: اورا در قدم رسول علیه السلام آزاد کردم۔

۱۔ سمنانی، علاؤ الدوله، چهل مجلس مقدمه نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۷۔

۲۔ همو، همان کتاب مقدمه از همان، همانجا، همان، ص ۱۳۔

رسول علیه السلام چون به مسجد آمد، علیؓ را گفت. زهی مبارك در مها که این بود، یهودی را مسلمان کردو بنده را آزاد کردو گرسنه را سیر کرد و برهنه را بپوشید و مقصود من نیز حاصل شد.“[1]

اخلاقِ مولانا رومؒ

دربارۂ اخلاقِ مولانا رومؒ شیخ علاؤ الدوله سمنانیؒ گفته است:

خوش کسی بوده است، هر چند در سخنهای او (مولانا رومؒ) نشان تمکین و استقامت نیافتم، اما خوش وقتی داشته است و من هرگز سخن او نشنوده ام که وقت من خوش نشده است. می گویند: روزی از او روایت کردند پیش مولانا سراج الدین، فقیه قونیه واو صاحب صدر و بزرگ آن وقت بوده و با مولانا نیك بوده که مولانا گفته که من باهفتاد و سه مذهب یکی ام، چون صاحب غرض بود، خواست که مولانا را برنجاند و بی حرمت کند. یکی را از نزدیکان خود که دانشمند بزرگ بود، بفرستاد که برسر جمع از مولانا بپرس که: تو چنین گفتی؟ اگر اقرار کند او را دشنام بسیار بده و برنجان. آن کس بیامد بر مولانا، سؤال کرد که مولانا چنین گفته است که: من باهفتاد و سه مذهب یکی ام؟ گفت: گفته ام. آن کس زبان بگشاد و دشنام و سفاهت آغاز کرد. مولانا بخندید و گفت: بااین که تو می کنی، هم یکی ام. آن کس خجل شد و باز گشت. این سخن از او خوش آمده است.“[2]

فتنه انگیختن درست نیست

در چهل مجلس است:

”فرمود که مقصود من از نوشتن، فلاح بیشتر بود که خلق بدانند که ائمه مجتهد خلافی که کرده اند، نه به هوای نفس کرده اند و دانستند که ہر یك به کدام حدیث عمل کرده اند و خلاف از کجا افتاده تا به هوای خود هر کسی زبان در طعن امام دیگر دراز نکند و ترك تعصب جاهلانه گیرد، و کمر متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم برمیان بندد که در تعصب مذهب

---

1. سمنانی، علاؤ الدوله، چهل مجلس تحریر امیر اقبال، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۳، ص ۴۳.

2. همو، همان کتاب، همانجا همان، ص ۲۶۱، ص ۲۶۲

فساد بسیار است و غلو در آن مبارك نیست، چه من شنیده ام که در شهری وقتی دو گروه شدند، حنفیان و شافعیان، و به تعصب مذهب میان ایشان جنگ افتاد و همچنان بود تا شصت هزار مرد به شومی آن کشته آمدند.

و مرا بس نا خوش آید غلو، خاصه در تقلید، خصوصاً از کسانی که می دانند و متابعت عوام می کنند و فساد ظاهر می کنند.

در آن وقت که پادشاه خربنده رافضی شده، حکم کرد که نام خلفای اربعه در خطبه نگویند و نام دواز ده امام گویند. چون ایلچی به اصفهان رفت تا این حکم برساند، اینجا شیخی بود دانشمند، اهل، ومن با اونیك بودمی. اوفتنه آغاز نهاد تا ایلچی را برنجاند و ترك ذکر نام صحابه در خطبه نکردند تا کار بجای رسید که اورا به گناهکاری به اردوی بردند و بیم کشتن بود و زیان بسیار از آن به خلق اصفاهان رسید.

روزی اور ابدیدم، گفتم: تو مرد عاقل چرا چنین کردی؟ آخر نمی دانی که امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه بعد از رسول خطبه گفت و نام کسی نبرد غیر از نام خدای تعالی و رسول او وبعد از او امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در خطبه نام ابو بکرؓ نگفت و عثمانؓ نام عمرؓ نگفت. و علیؓ نام عثمانؓ نگفت و حسنؓ شش ماه خلیفه بود، نام چهار یار نبرد. بعد از او معاویهؓ و بنی امیه، هیچ کس، نام خلفا نگفتند. چون نوبت به عباسیان رسید، ایشان خواستند که نام خود را در خطبه درج کنند. دانشمندان گفتند: اگر به همه حال چنین خواهد بود، اول نام خلفای اربعه باید گفت، بعداز آن از شما، تا خلق عیب نکنند. بدین سبب نام ایشان در خطبه آورند.

پس معلوم شد که ذکر خلفا در خطبه نه فرض است نه سنت، و نشاندن فتنه درمیان مسلمانان فرض. پس تو مرد عاقل به تقلید عوام چرا کار باید کرد؟ آخر ترك کردن بهتر از آن باشد که فتنه انگیختن، که خون چندین مسلمانان ریخته شود؟ بعد از آن مرا گفت: نیك، اگر ذکر صحابه کردمی روا بودی، اما ذکر دواز ده امام چگونه روا داشتمی؟

گفتم: این نیز تقلید است والا جایی که به قول عباسیان شش صد سال ذکر خلفا توان کرد در خطبه، از برای دفع فتنه اگر ده روز ذکر فرزندان رسول علیه السلام کنند که هر روز در پنج نماز در تحیات ذکر ایشان می کنند و صلوات می فرستند چه زیان دارد؟"[۱]

---

۱. سمنانی، علاؤ الدوله، چهل مجلس تحریر امیر اقبال شاه، تهران، ۱۳٦٦، ص ۲٦۱، ص ۲٦۲

مطالبِ اخلاقی در خیر المجالس

خیر المجالس ملفوظاتِ حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلیؒ است و گرد آوری مولانا حمید قلندرؒ کرده است. دربارۂ تحمل در خیر المجالس است:

"درویشی رسیده بود. همانا برو کسی جفائی کرده بود. خدمت خواجه سلمه الله (حضرت نصیر الدین چراغ دهلیؒ) فرمودند درویش تحمل بکن. اگر ایشان جفاها میکنند، شما درویشی کنید. بخشنده باشید. بعداز آن حکایت فرمودند. خواجه ابراهیم قدس الله سره العزیز روزی در راهی می رفت. جوانی مست سوار درآمد. خواجه را چابك محکم زد و گفت سبوی شراب در سرکن. خواجه سبوی شراب برسر کرد و دنبال او رفت. درخانۂ او رسانید. آنجا مغنی بود. طنبور می نواخت. چون خواجه ابراهیم سبوی شراب فرود آورد، مغنی طنبور بر سر مبارك زد. سر بشکست. خواجه از آنجا بیرون آمدو بر دجله رفت و جامهای خون آلوده و سر بشست. در خانه مصلائی داشت. آنرا در بازار برد و فروخت. در خانۂ آن جوان رفت و نیمی بهای مصلی پیش آن جوان نهاد و گفت: دینه روز شما چابك بر آوردید و بر من زدید. نباید که دست آزرده شده باشد. این شکرانۂ آنست قبول کنید. جوان چون این خُلق از شیخ شنید، دستار در گردن کردو درپائی شیخ افتاد، تائب شد."[۱]

اخلاق

دربارۂ اخلاق نصیر الدین محمود چراغ دهلیؒ فرمودند:

"شیخ نجیب الدین سهروردیؒ در سفری بود. در اصفهان رسید. امیر اصفهان طعام بر سر اسیران داده فرستاد. شیخ فرمودند کندوری بکشید و بگوید تا خلق بنشینند. بعد از آن مرا دست بشویانید. من هم خواهم آمد. گفتند که طعام برسر اسیران فرستاده. شیخ فرمود اسیران را هم بگوئید بنشینید. خادمان کندوری فراز کردندو خلق بنشست واسیران هم بنشستند. خادمان دست شیخ شویانیدند. شیخ درآمدند. گذر شیخ در صف اسیران شد. هم میان ایشان بنشست."[۲]

۱. چراغ دهلی، نصیر الدین، خیر المجالس گرد آوری مولانا حمید قلندرؒ علیگره، ص ۱۲۸.

۲. همو، همان کتاب، همانجا، ص ۱۲۸.

مطالبِ اخلاقی در معدن المعانی

مطالب اخلاقی در "معدن المعانی" دربارهٔ صحبت نیکو، دوستی برای خدا، چون بیند اهل بکاراچه کند؟و ذکر برادران به خیر کردن و عیب جویی نکردن است.

صحبتِ نیکان

در "معدن المعانی" است:

"باہر که صحبت کند، باید که دروی پنج خصلت بود. یکی آن که باید که عاقل بود و دوم آن که او را حسن خلق بود و فاسق نبود و مبتدع نبود و حریص بر دنیا نبود. حاضری عرضه داشت که صحبت با کیان کنند؟ بندگی مخدوم فرمود که: به اہل صلاح."[1]

دوستی برای خدا

دربارهٔ دوستی برای خدا در "معدن المعانی" است:

"حق سبحانه و تعالٰی به موسٰی علیه السلام وحی کرد که برای من ہیچ عملی کردی گفت الٰہی برای تو نماز کرده ام و روزه داشته ام و صدقه داده ام و ذکر گفته ام. فرمان رسید که صلوٰة مرترا حجت است و پرہان است و روزه تراسپرست و صدقه ترا سایه است و ذکر ترا نور است. بس چه عملی است که برای من کرده (است)؟ موسٰی گفت: الٰہی! مرا دلالت کن برآن عمل که برای تو بود. فرمود که: ای موسٰی ہیچ دوستی را برای من دوست گرفته و ہیچ دشمنی رابرای من دشمن گرفته(است)؟ موسٰی علیه السلام از اینجا معلوم گشت که "افضل الاعمال الحب فی الله والبغض فی الله" است."[2]

---

1. احمد، شرف الدین بن یحیٰی منیری، معدن المعانی، گرد آوری زین بدر عربی، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۱۴۹۱، pciv، برگ ۲۲۱ب.
2. ہمو، ہمان نسخهٔ خطی، ہمانجا، ہمان شماره، برگ ۲۲۴ الف.

چون بیند اهل بکاچه کند؟

در معدن المعانی از حوالۂ حدیث رسول ﷺ بیان کرده شده است که:

"پیغامبر ﷺ فرمود اذا رایتم اہل البکاہ فابکوا فَإِنْ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَا کو ایعنی چون به بیند اہل بکارا پس بگرئید و اگر گریه نکنید، پس خود را به گریه کنندگان مانند کنید۔"[1]

عیب پوشیده وبذل واحسان

در "معدن المعانی" دربارۂ عیب پوشیده داشتن و بذل و احسان است:

"ادب زبان آن است که ہمیشه به ذکر خداوند بودو ذکر برادران بخیر کند و دعا کند مرایشان را و نصیحت کند و پند دہد و نگوید چیزی که آن را ایشان کاره باشند و در ہر مکانی سخن موافق حال کند که بزرگان گفته اند لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ و ادب سماع آن است، استماع فحش و سرود و غیبت و ہر منکری که ہست، نکند بلکه آنچه ذکر خداوند است و وعظ و نصیحت و حکمت است و آنچه برآن فائده دین و دنیا است، بشنود و ادبِ نظر به معصیتِ آن است که ازدیدن محارم بپوشد واز عیب مردمان و برادران و از جمله محرمات و منکرات پوشیده دارد و ادبِ دست آنست به بذل و احسان کشاده دارد و به خدمتِ برادران برآن و استعانت نکند به معصیت خداوند و ادب پای آن است که بدان سعی نماید برطاعت خداوند و صلاح نفس خویش و برادران خود استعانت نکند برآن بر معصیتِ حق و ادب دل مراعات احوال محموده است و نفی خواطر ذمومه و تفکر کردن در الاء و نعماء خداوند در عجایب خلق خداوند از ادبِ دل است۔"[2]

---

1. احمد، شرف الدین بن یحیٰی منیری، معدن المعانی، گرد آوری زین بدر عربی، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۱۲۹۱، pciv، برگ ۲۷۱ب.
2. ہمو، ہمان نسخۂ خطی، ہمانجا، ہمان شماره، برگ ۲۸۳ الف.

مطالبِ اخلاقی در جامع العلوم

در جامع العلوم مطالبِ اخلاقی و معاشرتی دربارۂ صحبت، صبر، غیبت و اخلاقِ رسول الله است۔ دربارۂ صحبت بیان کرده شده است که صحبت اثر دارد۔ متعلق غیبت بیان کرده شده است که غیبت گناهِ کبیره است وباید که از غیبت پرہیز کنیم۔ مثالهای اخلاقِ رسول الله ﷺ ہم بیان کرده شده اند، تا مردمان اطاعتِ رسول الله ﷺ کنند و فلاحِ دارین حاصل کنند که فلاحِ دارین در اطاعتِ رسولِ کریم ﷺ است۔

صحبت

دربارۂ صحبت در جامع العلوم است:

"خدای تعالیٰ در قرآن امر کرد که ای مومنان بترسید از خدای و باشید با صادقان ایشان گرو ہی اند که بدبخت نه شود ہمنشین ایشان قولهٗ **فَاِنَّ الصُّحْبَةَ خَيْرٌ مِّنَ الْعُزْلَةِ**۔ زیر انچه رسول فرمود ﷺ **اَلْمُؤْمِنُ الَّذِی يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَتَحَمَّلُ اَذَاهُمْ خَيْرٌ مِّنَ الَّذِی لَا يُخَالِطُ** یعنی مومن که بیامیزد بامردمان و تحمل کند برنجا نیدن ایشان بهتر از مومنی که نیا میزد ہر که بامردمان بیامیزد و امرِ معروف کند و نہی منکر کند۔ بعضی قبول کنند و بعضی اِبا آرند۔ پس اور ارنجی حاصل شود و تحمل کند اورا دو ثواب باشد۔ یکی از امر معروف و نہی منکر و دوم از تحمل و عزلت ذکر رایاد دہاند و صحبت مذکور را یاد دہاند و عزلت پندار آردو صحبت انکسار آردو قوله علیه السلام: **اَلصُّحْبَةُ تُؤَثِّرُ** یعنی صحبت مؤثر است ہر چونکه باشد نیك و یابد **لَاسِيَّمَا صُحْبَةُ الشَّيْخِ** خاصه صحبت پیر خود که ہیچ صحبت بدان نرسد و از این صحبت نه ہر صحبت مراد است بلکه جلیسِ صالح مرادست چنانکه شیخ در عوارف گفت:

وَحْدَةٌ لِلْمَرْءِ خَيْرٌ مِّنْ جُلُوسِ السُّوْءِ عِنْدَهٗ
وَجُلُوْسُ الْخَيْرِ مِنْ قُعُوْدِهٖ وَحْدَهٗ

یعنی تنهائی مردم را بهتر از نشستن به نزدیكِ یا رِبَد ونشستن نزدیكِ یا رِنیك بهتر از نشستن جای نیك به تنهائی۔"[1]

---

[1] حسین بخاری، جلال الدین، جامع العلوم، گرد آوری سید علاؤ الدین چشتیؒ، دهلی، ۱۹۸۷م، ص ۵۲.

غیبت

سید جلال الدین حسین بخاریؒ فرمودند:

”گناه کبیره است و حرام است نہی است در قرآن. قوله تعالیٰ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ[1] اٰمَنُوْا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسٰٓى اَنْ يَّكُوْنُوْا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَآءٌ مِّنْ نِّسَآءٍ عَسٰٓى اَنْ يَّكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ ۚ وَلَا تَلْمِزُوْٓا اَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ ؕ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوْقُ بَعْدَ الْاِيْمَانِ ۚ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ترجمه: ای آن کسانی که ایمان آورده اند، سُخر نکنند. نہی غائب است. گروہی از شما مر گروہی مؤمنان را شاید که باشند مر کسانی که سخر میکنند، بهتر ازیشان و زنانِ مومنه را سخر نکنند، شاید که مر کسانی را که سخرمی کنند، بهتر ازیشان باشند. بدنامی است فسق بعد ایمان آوردن و در این باب گمانِ بد نیز حرام است. نہی است در قرآن قوله تعالیٰ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَّلَا تَجَسَّسُوْا. ترجمه: ای آن کسانی که ایمان آور ده اید، بپرہیزید از بیشتر گمان که بعضی ازو گناہیست در این باب حدیث صحاح است. قَوْلُهٗ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظُنُّوْا بِالْمُؤْمِنِيْنَ خَيْرًا. ترجمه: به مومنان گمان نیك برید، گمانِ بد مبرید، و غیبت نیز حرام است و گناه کبیره و نہی است در قرآن قولهٗ تعالیٰ: وَلَا يَغْتَبْ بَّعْضُكُمْ بَعْضًا ؕ اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَّاْكُلَ لَحْمَ اَخِيْهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوْهُ ؕ وَاتَّقُوا اللّٰهَ ؕ اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ رَّحِيْمٌ۝ لَا يَغْتَبْ نہی غائب است. ترجمه غیبت نکند بعضی شمارا. ای مومنان! آیا دوست دارید یکی از شما که بخورد گوشت برادر خودرا مرده. پس دشوار دارید آنرا بترسید از خدائی تعالیٰ گوشت برادر مرده. گفت: از آن که ہر که حاضر نیست گو مرده است و ہر که غیبت می کند، گوشت برادر مرده خود میخورد. ہرچه که آدمی خوار دارد، غیبت کننده را ہمان مقدار بزه باشد. غیبت بکسرِ غین بد گوئی را گویند و بفتح غین[4] نیك گوئی را گویند. فرق است از جهت استعمال عرب. بعده فرمودند: حدیث صحاح است.

---

[1] يايها الذين. (١١م الحجرات ٤٩)

[2] يايها الذين امنوا اجتنبوا. (١٢م الحجرات ٤٩)   [3] ولا يغتب (١٢م الحجرات ٤٩)

[4] بفتح عین، این معنی در کتب لغت یافته نشد الغيبة بفتح الغين غائب شدن است. [5] اَلْغِيْبَةُ. ١٢ الترغيب والترهيب للمنذری۔

قَوْلُهٗ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْغِيْبَةُ اَشَدُّ مِنَ الزِّنَا۔ پس فرمودند: دعاء گو آن طرفہا حدیثی از صحاح سماع دارد۔ درست ترین که ہرگز در ہندوستان نشنیده بودم والله اعلم قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلْغِيْبَةُ اَشَدُّ مِنْ ثَلٰثِيْنَ زِنْيَةً فِيْ الْاِسْلَامِ۔ ترجمه: رسول صلی الله علیه وسلم گفت: غیبت سخت تراست از سی زنا در اسلام ای عُقُوْبَةُ الْغِيْبَةِ اَشَدُّ مِنْ عُقُوْبَةِ ثَلٰثِيْنَ زِنْيَةً فِيْ الْاِسْلَامِ۔یعنی سخت تراست عقوبت غیبت از عقوبت سی زنا در اسلام۔ پس روی مبارک بر این فقیر آور دند، فرمودند: فرزند من! این حدیث صحاح است۔ غریب است که تقریر کردم بنویسید و آشکارا کنید و گویند در خبراست۔ روزی پیغامبر و مادر مومنان عائشہؓ ہر دو نشسته بودند۔ عورتی(زنی) چادر دراز پوشیده می گذشت۔ عائشہؓ گفت: یارسول الله ببین که این عورت(زن) چادر دراز پوشیده است۔ رسولؐ گفت: ای عائشہؓ! گوشت او خوردی۔ او گفت: نخورده ام۔ گفت خوی[2] خود برون انداز۔ انداخت۔ دید پارۂ گوشت باخون از دہن عائشه برون آمد۔ گفت: ای عائشه! ہمچنین گوشت یکدیگر به غیبت می خوردند، دلہا که تاریك می شود، سبب این است و این آیت وَلَا يَغْتَبْ[3] بَّعْضُكُمْ بَعْضًا اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَاْكُلَ لَحْمَ اَخِيْهِ مَيْتًافَكَرِهْتُمُوْهُ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ رَّحِيْمٌ۔واین که مارا ظاہر نمی شود شومت ما است و اگر نه در معنی ہمه به غیبت گوشت برادر مرده می خورد۔"[4]

اخلاق رسول الله ﷺ

در جامع العلوم دربارۂ اخلاق رسول الله ﷺ است:

"سخن در اخلاق مصطفی افتاد۔ سید جلال الدین حسین بخاریؒ بر لفظ مبارک

---

[1] در زجر اشبان از تنبیه الغافلین منقول شده است که بعض صحابه غیبت زید ابن ثابت رضی الله عنه کردند۔ آنحضور ﷺ ایشا نرا بخوی کردن فرمود و از خوی ایشان پاره ہای گوشت برآمد۔

[2] خوی۔ بفتح اول ووا و معلونه به معنی عرق که به ہندی پسینا گویند و بفتح اول و کسرِ واؤ و یای معروف به معنی آب دہن۔ ۱۲ غایت۔

[3] ولا یغتب ۱۲ و غیبت نکند بعض شما بعض را آیا دوست می داود کسی از شما که بخورد گوشت برادر خود که مرده باشد؟ پس متنفر شوید از وی و بترسید از خدا ہر آئینه خدا توبه پذیرنده و مہربان است ۱۲ سوره حجرات آیت ۱۲۔

[4] حسین بخاری۔ جلال الدین، جامع العلوم، گرد آوری سید علاؤ الدین چشتیؒ، دہلی، ۱۹۸۷ء، ص ۲۱۶، ص ۲۱۷، ص ۲۱۸۔

راندند. روزی اعرابی یعنی بیابانی درآمد در مسجد رسول بول کردنمی دانست و رسول باصحابه نشسته بودند. صحابه خواستند تا اورا برنجانند. رسول منع کرد، چیزی مگوئید که اورازیان خواہد رسید یعنی در اثناء بول خاستن زیان است. چون او فارغ شد، رسول او را نزدیك خود طلبید و گفت: این بیت الله است. جای نماز و تلاوت قرآن است و ذکر رحمن است به زبان شیرین گفت: اینجا بول و غائط نباید کرد، پس از آن آب آرانیدو آن جای را پاك کرد، بعداز آن گفت: ای یارانِ من به اند کی پاك شد. چرا دل نادانی خسته کنند؟ چنان گویند که اورا دشوارنه نماید، و نیز روزی اعرابی[۲] به خدمت رسول آمد و چیزی توقع کردو رسول برد[۳] پوشیده بود یعنی جامه سِتَبْر. پس آن اعرابی آن جامه رابکشید سوی خود چنانکه سینه مبارك مصطفی خراشیده شد. به زبان شیرین گفت: نه به تندی چه می خواہی؟ گفت: مرا مالی از بیت المال بده. پس اشارت به صحابه کرد که بدہید. بعداز آن فرمودند: خلقی دست و پای من می کشند. محکم من تاب نمی توانم آورد. ضعیف شده ام. ہم براین معنی که رسول تحمل کرده است، و نیز روزی اعرابی آمد. بر رسول سوال کرد، چیزی بداد (بدهید) اورا. بعد ازآن رسول گفت: برودر حق تو احسان کردم. او گفت: ہیچ احسان نکردی. صحابه براین شدند که اور ابکشند زیر انچه تکذیب کرد. پس رسول منع کرد. چیزی مگوئید. پس اور ادر خانه مبارك خود برد. احسان بیشتر کرد. پس گفت: در حق تو احسان کردم. او گفت: احسان کر دی. پس رسول به زبان شیرین گفت: بدین که تو نفی کر دی، صحابه من از تو رنجیدند. پیش ایشان ہم بگو چنانکه پیش من گفتی. او ہمچنان کرد. پس رسول روی مبارك بر صحابه آورد و گفت مَثَل من بمردی ماند که ماده شتری از و گریخته باشد. پس خلقی بگرفتن او دنبال کنند. او دست بر ایشان ندہد. چون خصم بیاید، بگوید، شما باز مانید. پس کا ہی ویا چاره او به نماید، آن ماده شتر خصم خود راشنا سد، پس برود بر طریق بهتر اورادست آرد. چنانکه من این بیابانیا نرا دست می آرم.[۴]

---

[۱] روزی ۱۲ باب تطهیر النجاسات از مشکوٰة المصابیح.

[۲] اعرابی. ۱۲ باب في اخلاقه ﷺ از مشکوٰة المصابیح.

[۳] بُرد. بوزن قفل جامه مخطّط. ۱۲ اقرب.

[۴] حسین بخاری، جلال الدین، جامع العلوم، گرد آوری سید علاء الدین چشتیؒ، دہلی، ۱۸۸۷م، ص ۲۹۰، ص ۲۹۱.

جای دیگر در اخلاق رسول الله ﷺ سید جلال الدین حسین بخاریؒ المعروف به مخدوم جهانیان جهان گشت فرمودند۔

"رسول الله ﷺ پشت برہنه برحمار سوار شدی و اگر از یاران کسی مانده شدی، عقب خود سوار کردی۔ روزی نیز بیابانی آمد و جامۂ مبارک کشید چنانکه اندام مبارک خراشیده شد، پس یارا نرا گفت: این را از بیت المال چیزی بدہید، فقیر است، بعد از آن فرمودند: بیت المال روا نیست مگر کسی را که اہل آن باشد۔ **قَوْلُهٗ تَعَالٰی اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسٰکِیْنِ وَالْعٰمِلِیْنَ عَلَیْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ وَ فِی الرِّقَابِ وَالْغَارِمِیْنَ وَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَابْنِ السَّبِیْلِ ؕ فَرِیْضَةً مِّنَ اللّٰهِ[1] وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ○ فَهٰؤُلَآءِ کُلُّهُمْ ثَمَانِیَةُ اَصْنَافٍ وَقَدْ سَقَطَتِ الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوْبُهُمْ لِاَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی اَعَزَّ الْاِسْلَامَ وَاَغْنٰی عَنْهُمْ فَبَقِیَ سَبْعَةٌ وَاَمَّا الْفَقِیْرُ فَمَنْ لَّهٗ اَدْنٰی شَیْءٍ وَالْمِسْکِیْنُ مَنْ لَّا شَیْءَ لَهٗ وَ قِیْلَ عَلَی الْعَکْسِ وَهُوَ قَوْلُ الشَّافِعِیِّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ، وَالْعَامِلُ مَنْ یَّدْفَعُ اِلَیْهِ الْاِمَامُ بِقَدْرِ عَمَلِهٖ وَالرِّقَابُ اَیْ اَلْمُکَاتَبُوْنَ یُعَانُوْنَ فِیْ فَکِّ رِقَابِهِمْ وَالْغَارِمُ مَنْ لَزِمَهٗ دَیْنٌ وَلَیْسَ عِنْدَهٗ شَیْءٌ وَفِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ هُوَ الْغَازِی مُنْقَطِعُ الْغُزَاةِ وَ ابْنُ السَّبِیْلِ هُوَ الْمُسَافِرُ اِنْ کَانَ لَهٗ مَالٌ فِیْ وَطَنِهٖ وَهُوَ فِیْ مَکَانٍ لَّا شَیْءَ لَهٗ فِیْهِ فَهٰؤُلَآءِ مُسْتَحِقُّوْنَ لِبَیْتِ الْمَالِ وَالْاِمَامُ یَدْفَعُ اِلٰی کُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمْ** یعنی مستحقان بیت المال ہشت نفراند که خدای تعالٰی در قرآن یاد کرد و مولفه قلوب راند ہند۔ پیش مبدأ اسلام می دادند و آن پیران عرب اند۔ پس خدای اسلام را عزت داد و از ایشان مستغنی کرد۔ پس ماند اینجا ہفت نفریکی از آن فقیر است و فقیر کسی را گویند که اورا از نصاب اندک باشد و دوم مسکین و مسکین کسی را گویند که چیزی در ملک اونبا شدو بعضی گفته اند که فقیر کسی است که چیزی در ملک او نبا شدو مسکین کسی را گویند که اورا از نصاب اندک باشد و این قول امام شافعی است و لیکن قول

---

[1] **اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ**: جز این نیست که صدقها برای فقیران است و بی نوایان و کارکنان برجمع صدقات وآنانکه الفت داده می شود دل ایشا نرا و برای خرج کردن در آزادی بردہا و برای وام داران و برای خرج کردن در راہِ خدا و برای مسافران است حکم ثابت شده از نزدیك خدا و خدا دانای درست کار است۔

(سوره توبه، آیت ۶۰)

اول اصح است و فتوی ہم آن است، و دیگر عامل چون عالمِ و کاتب و مثل این دفع کند، امام بر اندازه کار او و دیگر مکاتب یاری کرده شود از بیت المال تا او از بندگی خلاص یا بد، و دیگر وام دار اگر اورا چیزی نباشد. برائ وام داران اوبدہند تا اوخلاص از وام یابد، و دیگر غازی در راهِ خدای یعنی لشکری، و دیگر مسافر که او را در وطن مال باشد واینجا فقیر باشد اورا نیز بد ہند. این ہمه مستحقان بیت المال اند. امام دفع کند به سوی ہر یکی از ایشان، بعد از آن فرمودند: این طرف خانقاه از بیت المال می کنند و آن طرف خواجگان تجار خانقاه کرده اند و حجره برائ آن وقف کرده اند، بعد از آن فرمودند: در فتاوی کامل است **يُعْطٰى لِهٰؤُلَآءِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ بِقَدْرِ كَفَافِهِمْ وَاَهَالِيْهِمْ وَقَضَآءِ دُيُوْنِهِمْ** یعنی به قدر کفاف ایشان و اہل ایشان و قضاء دیون ایشان، برباد شاه گفتم مہور عورتان نیز دین است، پس از بیت المال بدہند. بادشاه فرمود: برائ خدای تعالی این روایت آشکارا نکنند. این زمان زمان مستحقان بیت المال لابدی ہم نمی گذرد."[1]

---

[1] حسین بخاری، جلال الدین، جامع العلوم، گرد آوری سید علاء الدین چشتیؒ، دہلی، ۱۹۸۷م، ص ۳۱۵، ص ۳۱۶.

مطالب اخلاقی در سراج الهدایه

مطالب اخلاقی و معاشرتی در سراج الهدایه دربارۂ حسن اخلاق با مادر و پدر، غیبت، سوگند خوردن و غله اندوختن است۔ دربارۂ حسن اخلاق با مادر و پدر است که مارا باید که بامادر و پدر خود شان راقذف نگوییم که خشنودی خدای تعالیٰ در خشنودی مادر و پدر است، دربارۂ غیبت است که گناه غیبت و بهتان نهادن به توبه و نماز نرود تا خصم خشنود نگردد۔ دربارۂ سوگند خوردن است که مارا باید که از سوگند خوردن پرهیزیم۔ متعلق غله اندوختن است که کسی که چهل روز غله اندوزد تا که نرخ بالا شود، بروی لعنت خدا و ملائکه و مردمان است۔

احترامِ مادر و پدر

حضرت جلال الدین مخدوم جهانیان حدیث رسول اکرم ﷺ بیان کرده است که:

"پیغامبر صلی الله علیه وآلہٖ وسلم فرموده است: "ہر که مادر و پدر را قذف گوید و یاروئ از مادر و پدر خویش بگرداند، کافر گردد"☆

" قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ مَنْ اَهَانَ اَبَوَیْهِ سَلَّطَ اللّٰهُ عَلَیْهِ الْفَقْرَ وَالْاِفْلَاسَ وَرَفَعَ عَنْهُ حَلَاوَةَ الطَّاعَاتِ☆۔"[۱]

☆ اہانت والدین گناه کبیره است و مرتکب کبیره نزد اہل سنت کافر نه شود بلکه فاسق شود و در احادیث برمرتکب کبیره بطور تغلیظ اطلاق کفر کرده شود۔

☆ ہر آن که مادر و پدر خودرا اہانت کند، حق تعالیٰ بروی فقر و افلاس گمارد و حلاوت طاعات ازو برود۔

[۱] مخدوم جهانیان، جلال الدین، سراج الهدایه، دهلی، ۱۹۸۳م، ص ۳۳، ۳۴۔

حدیث دیگر است

قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اَبَرًّا لَبِرَّاَنْ یَّصِلَ الرَّجُلُ اِلٰی اَهْلِ وُدِّ اَبِیْهِ بَعْدَ اَنْ یُّتَوَفّٰی الْاَبُ [1]

معنی حدیث رسول چنان باشد۔ بہترین نیکی ھائ مومن آن است کہ بہ دوستان پدر خود پیوندد و دوستی کند، چون پدرش مردہ باشد کہ آن مزید نعمت و سعادت دارین اوست۔ سید السادات ہم در این محل فرمودند پدرِ کسی کہ محب بہ کسی بودہ باشد، فرزندانِ او را بیشتر محبت با او می شاید تا مزید نعمتہائی دنیا و عقبیٰ حق تعالیٰ اور ادہد و قرب حضرت خود روزی گرداند۔ حکایت فرمودند: بزرگی گوید کہ وقتی در سفر خانہ کعبہ میرفتم۔ مانند جوگی کسی مرا مصاحب شد۔ در خرابہ رسیدم۔ آنجا درخت خرما بود، جوگی موہائی خود را بکشاد و چند محل روئی برزمین سوی آن درخت خرمائی ہندوی بیاورد، و خاك تنہ، آن درخت را بدان موئ سر افشاند۔ پس روئ بدان درخت کردہ چندان برفت کہ آن درخت از نظر وی غائب گشتہ۔ پرسیدم در دین شما درخت خرمائ ہندوی را چنین میپرستند؟ جوگی گفت: نمی پرستم۔ گفتیم این چہ بود کہ تو کردی؟ گفت: روزی برابر پدر خویش زیر این خرما نشستہ بودم و پدر من نظر در تن و شاخ این درخت خرمائ ہندوی کردہ بود، من منظور پدر خود را تعظیم کردم۔ القصہ چون بہ خانہ کعبہ رسیدم، این بدیدم آن جوگی را بادشاہ مکہ مال و اسباب بی عدو حد دادہ است و یکی از عابدانِ حرم کعبہ شدہ است۔ پرسیدم چندین نعمت و سعادت عقبیٰ ترا بہ کدام کار مزید گشتہ؟ جوگی گفتہ، از آن جہت کہ آن درخت منظور پدر خود را تعظیم داشتہ بودم، اگر مومنی کہ محبِّ پدر بودہ باشد، تو باوی محبت کنی۔ مزید نعمت ہر دو عالم ترا گرداند و اگر مومنی بر محبّان پدر خود الفت و موانست نکند، باری تعالیٰ اور ابہ دلہائ بندگانِ خود خوار گرداند و نعمتِ دنیا از وی ببرد و بہ کارِ دین توفیق نیابد، محروم از نعمت عقبیٰ گردد۔" [2]

---

[1] باب ماجاء فی اکرام صدیق الوالد از جامع ترمذی۔

[2] مخدوم جہانیاں، جلال الدین، سراج الہدایہ، دہلی، ۱۹۸۳ م، ص ۳۵، ص ۳۶.

جای دیگر فرمودند:

"قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیۡہِ وَسَلَّمَ اَنۡتَ ☆ وَمَالُکَ لِاَبِیۡکَ قصۂ حدیث آن است کہ شخصی بر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بیامد و گفت: یارسول اللہ پدرِ من قدرت و توانائی دارد و غلامان و کنیزکان دارد، باآں ہم از من خدمت می طلبد، پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم، فرمودند: نظر بہ مال و غلامان و کنیزکان پدر مکن، اگر سعادت دارین خواہی رضائ مادر و پدر خویش بکن تو ومال تواز اِن پدرست۔"[1]

در "سراج الہدایہ" حضرت جلال الدین مخدوم جہانیاںؒ حدیث رسول اکرم ﷺ نقل کردند:

قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیۡہِ وَسَلَّمَ رَضَاءُ اللّٰہِ بِرِضَاءِ الۡوَالِدَیۡنِ ☆ وَسَخۡطُ اللّٰہِ بِسَخۡطِ الۡوَالِدَیۡنِ۔

معنی حدیث چناں باشد، خشنودی خدائ تعالٰی در خشنودی مادر و پدر است و خشیم حق تعالٰی در خشمِ مادر و پدر است۔"[2]

جای دیگر در "سراج الہدایہ" است:

قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیۡہِ وَسَلَّمَ مَنۡ اَکۡرَمَ ☆ وَالِدَیۡہِ فَھُوَ عَتِیۡقٌ مِّنَ النَّارِ"[3]

☆ تو ومال تو مال پدرتست ۱۲ باب النفقات و حق المملوک از مشکوۃ۔

☆ رضاء اللہ باب البر د الصدار شکوۃ۔

☆ کسی کہ پدر و مادر خود را احترام کند وی از آتش دوزخ آزاد شود ۱۲ ابن ماجہ باب البر والصلہ۔

[1] مخدوم جہانیاں، جلال الدین، سراج الہدایہ، دہلی، ۱۹۸۳م، ص ۶۲، ص ۶۳.

[2] ہمو، ہمان کتاب، ہمانجاء ہمان، ص ۵۲.

[3] ہمو، ہمان کتاب، ہمانجاء ہمان، ص ۸۷.

حسن اخلاق

دربارۂ حسن اخلاق در سراج الهدایه است:

"قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ ☆ لَّمْ يَكُنْ حَسَنًا مَّعْ اَهْلِهٖ فَهُوَ مِنْ اَهْلِ النَّارِ"[1]

جای دیگر حدیث رسول اکرمؐ نقل کردند:

"قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِكَايَةً عَنِ اللّٰهِ تَعَالٰى مَنْ اَكْرَمَ مُؤْمِنًا ☆ فَقَدْ اَكْرَمَنِىْ وَمَنْ اَكْرَمَنِىْ فَهُوَ مَغْفُوْرٌ وَمَنْ اٰذٰى مُؤْمِنًا فَقَدْ اٰذَانِىْ وَمَنْ اٰذَانِىْ دَخَلَ النَّارَ"[2]

☆ ہر آنکه به اہل خود حسن اخلاق نورزند، جهنمی است. ف این حدیث به این الفاظ وارد شده است: بهترین شما آنست که اخلاق وی بهتر است ۱۲ باب الرفق والحیا از مشکوٰة.

☆ آن حضرت صلی الله علیه وسلم از پروردگار حکایت کرده فرمود کسی که احترام مومن کرد، وی احترام من کرد. کسی که احترامِ من کرد، وی بخشیده شده کسی که مومنی را تکلفی رساند، وی مراتکلیف رسانده و کسی که مرا تکلیف رساند، در دوزخ داخل شود.

[1] مخدوم جهانیاں، جلال الدین، سراج الهدایه، دہلی، ۱۹۸۳م، ص ۴۱، ص ۴۲.

[2] همو، همان کتاب، همانجاه همان، ص ۸۰، ص ۸۱

غیبت گفتن

در سراج الهدایه است

"اگر یکی فاسق معلن و مشهور است، ہر چه از عیب او گوئی، غیبت نباشد. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اَلْقٰى جِلْبَابَ الْحَيَاءِ عَنْ وَجْهِهِ فَلا غِيْبَةَ لَهٗ. معنی حدیث چناں باشد ہر که دور کند شرم از خود و ترس از حق، گناه ظاہر کند ذکرِ او در غیبت گفتن باکی نیست. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُذْكُرُوا ☆ الْفَاجِرَ بِمَا فِيْهِ كَيْ يَحْذَرَه النَّاسُ واکثر خلق جاہلانِ مطلق اند، عیب در غیبت گفتن از آن ہریکی غیبت است وہمچنین نیست

جای دیگر حضرت جلال الدین مخدوم جہانیان جہان گشت فرمودند:

"گناہِ غیبت و بہتان نہادن به توبه و نماز وبه صدقه نرود تا خصم خشنود نگردد. مسئله ظالم را غیبت گفتن بزه کاری زیادت از کردنِ ستم و ظلمِ اوست روز قیامت، در خبرست که روایت کند ابوبکر صدیق رضی الله تعالیٰ عنه از پیغامبر صلی الله علیه وسلم اول کسی که در دوزخ در آید، غیبت گوینده و تہمت نہنده باشد. مسئله آخرین کسی که از مومنان از دوزخ بیرون آید، غیبت گوینده و تہمت نہنده باشد."[۲]

☆ ای مسلمان تمسخر نکند گروہی با گروہی احتمال است که آن گروه بہتر باشد از ایشان در نفس الامر.

☆ عیوبی که در فاجر اند، ظاہر کنید تا مردمان ازان بپرہیزند، ۱۳ از جرا الثعبان والشعیبة ص ۷۳.

۱ مخدوم جہانیان، جلال الدین، سراج الہدایه، دہلی، ۱۹۸۳م، ص ۳۸.

۲ ہمو، ہمان کتاب، ہمانجا، ہمان، ص ۱۰۷.

سوگند خوردن

حضرت جلال الدین مخدوم جهانیاں جہان گشتؒ حدیث رسول اکرمؐ نقل کرد۔

"قَالَ النَّبِيُّ ☆۱ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلْقَسَّامُ فِي النَّارِ وَاِنْ كَانَ عَادِلًا ۔معنی حدیث چنان باشد که سوگند خورنده در دوزخ است اگرچه سوگند راست بخورد۔ قَالَ النَّبِيُّ ☆۲ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ حَلَفَ يَمِينًا صَادِقًا ضَيَّقَ اللّٰهُ رِزْقَهٗ وَمَنْ حَلَفَ يَمِينًا كَاذِبًا ضَيَّقَ اللّٰهُ قَبْرَهٗ" ۱

غله اندوزی

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنِ احْتَكَرَ الطَّعَامَ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا لِيَغْلٰى سِعْرُهٗ فَاللّٰهُ بَرِيءٌ مِنْهُ۔ سوال کردم از بندگی قطب العالم دامت برکاتهٗ معنی احتکار چیست؟ به کرم جواب فرمودند: الاحتکار انبار کاه و غله نگاه داشتن، باز قطب العالم دامت برکاته فرمودند: اگر یکی خود را زراعت کند و غله نگاه دارد، به نیت خوردن سالها را جایز و درست باشد. اما چون به بهاء بستاند برایں نیت که چون گراں شود، بفرو شد، وی از دیهها خراجی غله جمع کند تا به گرانی بفروشد محتکر باشد و دراین و عیدہا داخل گردد۔ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنِ ☆۴ احْتَكَرَ الطَّعَامَ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا لِيَغْلٰى سِعْرُهٗ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلَآئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ۔" ۲

☆۱ اَلْقَسَّامُ فِي النَّارِ۔ این در صحاح نیست و اغلب اینکه مراد از قسام تقسیم کننده است.

☆۲ ہر که سوگند صادق خورد، حق تعالی رزق وی تنگ گرداند و ہر که سوگند دروغ خورد، حق تعالی گوروی تنگ کند.(این حدیث یافته نشد)

☆۳ کسی که چہل روز غله اندوزد تا که نرخ بالاشود حق تعالی از وی بری است. ۱۲ باب الحتکار از مشکوۃ.
خراج: بفتح محصول و باجی که از زمین حاصل کنند. ۱۲ غیاث.

☆۴ کسی که چہل روز غله اندوز دتا که نرخ بالا شود بروی لعنت خدا و ملائکه و مردماں است ۱۲ باب الاحتکار از مشکوۃ.

۱ مخدوم جهانیاں، جلال الدین، سراج الہدایه، دہلی، ۱۹۸۳، ص ۴۲.

۲ همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۸۸، ص ۸۹.

مطالب اخلاقی در لطائفِ اشرفی

پرہیز کردن از صحبت بطال

حضرت سید اشرف جہانگیر سمنانیؒ فرمودند:

"از حضرت شیخ علاء الدولہ سمنانی منقول داریم کہ میفرمودند: "درویشانی کہ بہ کار مشغول اند، میباید کہ بطال را درمیان ایشان راہ نباشد کہ یك مرد بیکار صدمرد کاررا از کار باز دارد۔"[1]

خدمتِ مخلوق

در لطائف اشرفی است:

"حضرت سید اشرف جہانگیر سمنانیؒ میفرمودند کہ ہر کہ خدمت از اخوان دریغ میدارد، بسیار حرمان است از مقصود خدمت از ابو عبداللہ نقل کردند مَنْ تَعَدَّدَ عَنْ خِدْمَةِ اِخْوَانِهٖ اَوْرَثَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی ذُلًّا لَا انْفِكَاكَ مِنْهُ لَهٗ اَبَدًا، کہ حرمت و خدمت از یاران دریغ، دارد اور اذلی دہند کہ ہرگز از آن نرہد۔ حضرت قدوۃ الکبر امیفرمودند: خدمت مخلوق نشان سعادت است و کسی کہ در خدمت مخلوق خوئی گیرد، ہر آئینہ در خدمت خالق دلیر بود و بہ نسبت مناظرہ ظہور صفات در مظاہر کائنات کہ مصادر اسماء ذات اند۔ خدمت مخلوق عین خدمت خالق بود۔ تقریباً میفر مودند کہ ابو طالب خزرج بشیر آمد و علت شکم داشت۔ مشایخ گفتند کہ خدمت اورا کہ اختیار میکند؟ شیخ خفیف گفت: من اختیار میکنم۔ ہر شب پانزدہ بار ہفدہ بار برمی خواست۔ یکی از شبہا نشستہ بودم و خیلی از شب گذشتہ بود۔ چشم من گرم شد۔ یکبار آواز دادہ بود۔ نشنیدم دیگر آواز داد۔ نشنیدم دیگر آواز داد برخاستم و طشت پیش بردم۔ گفت: ای فرزند! وقتی کہ خدمت مخلوق ہمچو خود را بنکو نتوانی کرد، خدمت خالق را چگونہ بجائ توانی آورد۔ وقتی غائب بودم کہ آواز داد کہ شیرازی، من نشنودم، دیگر بار آواز دادو گفت: ای شیرازی ہین **لعنک اللہ من بشتافتم** طشت پیش بردم، علی دیلمی از شیخ ابو عبداللہ پرسید کہ تو آن لعنکَ

---

[1] جہانگیر سمنانی، سید اشرف، لطائف اشرفی، کراچی، ۱۹۹۹ م، ص ۵۳

الله چون شنیدی، گفت: چون رحمك الله میفرمودند، فلاح نباشد. مردی را که ذل استاد نکشیده باشد و قفای وی نخورده باشد و لعنك الله وی نشنیده و یرحمك الله برنداشته بودوبه درد و ناکامی زنده نگشته باشد، وی خودرسته بود. حضرت قلوة الکبر امیفرمودند که دور باش از تمیز درخدمت درویشان زیرا که کسانیکه ایشا نرا درخدمت ممتاز گردانی ظاهرنمانده اند. پس همه را خدمت کن تامراد توحاصل گردو مقصود فوت نشود.

حوزش و کنجشك و کبك حمام
که یك روزت افتد همائ بدام
در اوباش پاکان شوریده رنگ
هما نجائ تاریك و لعل است و سنگ

حضرت قلوة الکبرا میفرمودند که بعضی گمان میبرند که نوافل عبادت از خدمت بهتر است، غلط کرده اند. چه ثمرهٔ و نتیجهٔ خدمت محبت و تمکن درد لهاست. چه خدمت احسان است و محبت محسن از لوازم جُبِلَتِ الْقُلُوْبُ عَلٰی حُبِّ مَنْ اَحْسَنَ اِلَيْهَا و محبت ارباب قلوب ظاهر که نتیجهٔ خدمت است، هرگز به اثر و نتیجه نوافل عبادت برابر نه خواهد(نخواهد) بود، مکررا میخواندند: شعر:

خدمت ترا بکنگرهٔ کبریا کشد
این سقفگاه رابه ازین نردبان مخواه

بیت:

ارادت نداری سعادت مجوی
بچوگان خدمت توان برد گوی

شعر

دست بزن در کمر مقبلان
سرمکش از خدمت روشندلان

تقریباً میفرمودند که شیخ ابو علی، فارمدی که قلوهٔ اولیا عصر و زبدهٔ بلغاء دهرخود بود. بعداز تحصیل و تکمیل سبیل سلوك سپردن و راه تصوف پیمودن گرفت و خدمت شیخ

ابو القاسم گرگانی پیش کرده روزی استاد امام در گرما به رفته بود۔ تنها من برفتم ودلو چند آب در گرمابه ریختم۔ چون استاد برآمد و نماز بگزارد، گفت: این که بود که آب در گرمابه ریخت؟ من بلخود گفتم، شاید بیخردی کرده ام، خاموش بودم۔ دیگر بار گفت: نیز جواب ندادم۔ سه بار گفت۔ گفتم: من بودم۔ استاد گفت: ای ابو علی ہرچه که ابو القاسم به ہفتاد سال یافت، توبه یك دلو آب یافتی۔“[۱]

لطافتِ زبان و حُسنِ اخلاق:

حضرت سید اشرف جہانگیر سمنانیؒ در لطائف اشرفی فرموده اند که لطافتِ زبان و حُسنِ اخلاق از صفاتِ اولیا یك صفت است۔ ایشان فرموده اند۔

”ولی باید که ناموزون نبود۔ حضرت نور العین درخواستند که مراد ازا موزولی چیست؟ فرمودند که: مجموع افعال و حرکات او پسندیده و موزون بود به میزانِ شریعت و طریقت که ہیچ امری از امور او خلاف شریعت و روش صوفیه و طایفه علیه نبود۔ حضرت شیخ بہاء الدین نقشبند بسیار این شعر بر زبان خود می راندند و آن این است۔ قطعه:

سه نشان بود ولی راز نخست آن بمعنی
که چون روی او ببینی دل تو بلو گراید
دوم انکه در مجالس چو سخن کند بمعنی
ہمه راز ہستی خود بحدیث می رباید
سوم آن بود بمعنی ولی اخص عالم
که بہیچ عضو اورا حرکات بد نیاید

موزون به این معنی است نه آنکه اشعار مردم موزون خواند و یا اشعار موزون گوید۔

حضرت شیخ مبارك نیز به عرض رسانیدند که چیزی اوصاف اضاف اہل ولایت زیاده فرمایند که

ابو عبدالله شامی را کسی پرسید که اولیاء رادر میان خلق چگونه شناسیم؟ گفت: به لطافت زبان و حسن اخلاق و تازه روی و سخاوت نفس و قلت اعراض و پذیر فتن عذر ہر که عذر خواہش ایشان و تمامی شفقت برہمه خلق نیکو کار ایشان و بدکار ایشان و اکثر سیرت از سیر نبوی بیشتری اوصاف مصطفوی درو موجود بود، چه ولی بجمیع وجوه تابع نبی است۔"[۲]

حضرت غوثِ اعظمؒ از حسنِ اخلاق مرتبه بلند یافت

در لطائف اشرفی دربارۂ حسن اخلاق است:

غوث الثقلین حضرت شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی از دعاء غوث به شرف این منصب مشرف شد۔ نقل از ابو سعید عبدالله بن محمد بن عبدالله بن علی بن ابی عمر تمیمی شافعی که گفت: در ایام شباب به طلبِ علوم در بغداد رفتم و ابن سقا آن روز رفیق من بودو در تعلیم به نظامیه تعبد و تعلم و زیارت صالحان میکردم و درآن ایام در بغداد مردی بود که اورا غوث می گفتند، اگر خواستی از نظر پنہان شدی و اگر خواستی خودرا نمودار کردی۔ پس من و ابن سقاو شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنهم قصد زیارت آن غوث کردیم۔ ابن سقا گفت: امروز از و مسئله می پرسم که از جواب درماند و من گفتم که: یك مسئله پرسم، ببینم تاچه فرمایند؟ شیخ فرمود: معاذ الله که من ازو سوال کنم۔ من پیش او منتظر برکات نظر و رویت او خواہم بود۔ چون ماہرسه کس پیش اورفتیم، اورا در آن مقام نیا فتیم۔ بعداز ساعتی چه بینم که در مقام خود نشسته است۔ از سر غضب نظر به سوی ابن سقا کرد و گفت: وای بر تو از من می خواہی که مسئله میپرسی که جواب آن ندانم۔ سوالِ تو این و جواب تو آن۔ بازروی به سوئی ابن سقا کردو گفت که: ای ابن سقادر تو آتش کفرمی بینم که در تو شعله میزند۔ پس نظر برمن کرد و گفت: ای عبدالله تو میخواہی که مسئله میپرسی، منتظر باش تامن در آن چگویم، سوال تو چنین و جواب تو آنچنان۔ به سبب سوی ادب در دنیا غرق شوی تا نرمۂ گوش۔

۱۔ جہانگیر سمنانی، سید اشرف، لطائف اشرفی، کراچی، ۱۹۹۹م، ص ۸۹، ص ۹۰.

۲۔ ہمو، ہمان کتاب، ہمانجاء ہمان ص ۶۳.

بعداز آن نظربه سوی شیخ عبدالقادر رحمة الله علیه کردو نزدیك خود طلبید و تعظیم کرد و گفت: ای عبدالقادر! خدای تعالی و رسول خدا را خوشنود گردانیدی، بر این حسن ادب که ترامی بینم. در بغداد برمنبر برآی و برملا میگوی **قَدَمِي هَذَا عَلَى رَقَبَةِ كُلِّ وَلِيِّ اللّٰهِ**☆ می بینم که جمیع اولیاء آن وقت برائ تعظیم تو رقاب خود منحنی کنند. پس در حال غائب شداز ما باز او را ندیدم در اندك مدت امارات بزرگی به شیخ عبدالقادر به عنایت حق تعالی در عالم ظهور یافت. بربزرگی او خاص و عام اجماع کردند و یك روز او بالائ منبر آمدو فرمود قدمی **هذه علی رقبة ولی الله** جمیع اولیای آن وقت اقرار کردند، فضل او. اما ابن سقا مشغول شدبه علوم شرعیه تا آنکه بربیشتری علمائ زمانه فائق آمد و مشهور گشت به قطع مناظره در جمیع علوم او را لسانی بود. فصیح و بیانی ملیح. خلیفه را به رسالت بر ملك روم فرستاد. ملك روم چون دید که او ذوالفنون است و فصاحتی عجیب دارد و قسیسان و علماء نصرانی را جمع کرد تا ایشان به یکدیگر بحث کنند و خود ناظر باشد. چون بحث یکدیگر کمال رسید و تمام شد، ابن سقاهمه را در بحث به دلایل الزام دا دو براهین قاطع همه را عاجز گردانید(و) مضطر سلخت. نزدیك ملك روم اور اجاہی و منزلتی حاصل شد تاآنکه نظر او بردختر ملك روم افتاد و مبتلا شد. شعر:

مبتلا شد در زمان جان شریف
بر جمال حسن آن روح لطیف

وازوی درخواست کرد تا آن دختر بلو تسلیم کند. ملك روم گفت: من اور ادختر ندہم مگر آنکه نصرانی شود. او در حال اجابت کرد. غزل:

آتش حسنش درون جان گرفت
در بهائی عشق داد ایمان گرفت
عشق در ملك دلست چون بادشاه
رفت غوغا ملك چون سلطان گرفت

☆ قدم من بر گردن جمله اولیا خدای تعالی است.

بادشاہ عشق را نبود زوال	آفتا بست حل او نتوان گرفت
پنج نوبت میزند بر تخت بخت	عشق تو چون اشرف سمنان گرفت

وآن دختر را درخواست و کلام غوث یاد آورد و یقین دانست کہ این اثر از سبب بی ادبی است۔

قطعہ:

بی ادب ہرگز نباشد رستگار	از ادب گردونست با عزو وقار
گرنہ گردد مار حلقہ از ادب	چون بود بالائی گنجی مہرہ دار

راوی میگویدمن در دمشق آمدم۔ سلطان نور الدین مرا احضار کرد و بہ کرامت ولایت اوقاف داد۔ دنیا بسیار برمن روی آورد و راست شد۔ قولِ غوث برہمہ مایان حضرت ایشان بدیہہ انشاء کردند۔

رباعی:

ہرچہ در تقدیر یزدان رفتہ است	آید از درویش و سلطان برزبان
درمیان دیدۂ و نادیدہ گوئ	ہست فرقی از زمین تا آسمان[1]"

---

[1] جہانگیر سمنانی، سید اشرف، لطائف اشرفی، کراچی، ۱۹۹۹ء، ص ۱۰۱، ص ۱۰۲

مطالبِ اخلاقی در ثمرات الحیات

مطالبِ اخلاقی در ثمرات الحیات دربارۀ ادب، طمع، مال جمع کردن، ایثار، پرہیز از صحبتِ جاهل، حکمت در اجتماع و فائدۀ مصافحه، حقوق ہمسایه و حقوق والدین است. دربارۀ ادب گفته شده است که ہر جا که: ادب نیست، فیض نیست. و دربارۀ طمع و مال جمع کردن گفته شده است که: درویش آن رامی گویند که مال جمع نکند و طمع نکند. یعنی مال جمع نکردن و طمع نکردن از صفت درویشی است. در ضمن ایثار گفته شده است که مارا باید که ایثار را شعار زندگی خود سازیم و از طمع گریز کنیم. حکمت در اجتماع و فائدۀ مصافحه حضرت برهان الدینؒ فرموده است که: از فوایدِ مصافحه این است که در مومنان کسی که مغفور بود، ہر که با او مصافحه کند، وی نیز مغفور گردد. حکمت در اجتماع اهل عالم و مصافحۀ ایشان باہم در ایام جمعه و عیدین و ہنگام طواف حرمین الشریفین این است که مرد مان اتحاد ازلی و ابدی یاد کنند. دربارۀ حقوقِ ہمسایه و حقوق والدین خیلی سخنهای مفید گفته شده اند.

ادب:

در ضمن ادب در ثمرات الحیات است:

”ہر جا که ادب نیست، فیض نیست. چه ابلیس که مذموم است و از فیض نامتناہی الٰهی محروم از ترک ادبست.“

مثنوی:

از خدا خواہیم توفیق ادب
بی ادب محروم گشت از لطف رب
بی ادب خودرانه تنها سوخت بد
بلك آتش در ہمه آفاق زد[1]

1. برهان الدین، شیخ بن کبیر محمدؒ، ثمرات الحیات، گرد آوری عاقل خان، نسخۀ خطی در کتابخانۀ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۴۲۶۴، برگ ۳ برگ، ص ۴ الف.

طمع

دربارۀ طمع حضرت برهان الدینؒ فرمودند:

"درویشی سه چیز است. ترک الطمع والمنع والجمع. یعنی از کسی طمع نکند و اگر چیزی برسد، منع نکند و چون بگیرد جمع نکند."[۱]

ایثار در طعام خوردن

دربارۀ ایثار در طعام خوردن در ثمرات الحیات است:

"حضرت برهان الدینؒ فرمودند: میتواند بود که سه[۳] کس دریک طبق طعام خورند واز ایشان یکی حرام خورد و دیگری حلال و غذای سوم نور بود. بر این تفاوت بنابرین قاعده صورت بندد که هر که را عزیمت آن بود که زبده و خلاصه خوردنی را او خورد و باقی نصیبۀ شرکا شود، لقمه او حرام است و هر که دربرداشتن لقمه منصف باشد یعنی موافق و به انصاف قسمت خورد قوت او حلال است و هر که همت او مصروف آن باشد که مطعومات را باهم کاسه ایثار کند یعنی اسقل را خود خورد و افضل رابه شریک گذارد، غذای وی نور است. ثمره فرمودند که: سلطان ابو سعید ابو الخیر رحمة الله علیه اصحاب خودرا جدا جدا طعام میدادند. یکی سوال کرد که خدمت سلطان را به تمام سلوک اوضاع مطابق قانون سنن نبوی علیه السلام است. مگر این عمل که خلاف سنت است، بدیع می نماید. سلطان علیه الرحمت والغفران در جواب فرمودند: بلی. میدانم که اجتماع بریک سفره و تناول دریک قطعه موافق سنت و مورث برکت است اما در زمان سابق که این عمل معمول بود، از آن که هریکی بر دیگری ایثار می نمود. الحال چون عزیمت ایثار برسبیل ندرت می بینم، طعام رابر مریدان قسمت میکنم. تاہر کدام اکل نصیبۀ خود پردازد و به نیت فاسد لقمۀ حلال را حرام نسازد."[۲]

---

۱. برهان الدین، شیخ بن کبیر محمدؒ، ثمرات الحیات، گرد آوری عاقل خان، نسخۀ خطی در کتابخانۀ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شماره ۴۲۶۳، برگ ۲ الف.

۲. همو، همان، نسخۀ خطی همانجا، همان، برگ ۱۴ ب، برگ ۱۵ الف.

پرہیز از صحبتِ جاہل

حضرت برہان الدینؒ فرمودند:

"خاموشی از تکلم بہتر است و کلام نافع از سلوک اولی و خلوت از صحبت جاہل و اہل غفلت اکمل است و صحبت علمای دین و درویش صاحب تمکین از خلوت افضل۔

نظم: "نار خندان باغ راخندان کند
صحبت مردانت از مردان کند
گر تو سنگِ صخره و مر مر شوی
چون بصاحب دل رسی گوہر شوی"[۱]

حکمت در اجتماع و فایدۂ مصافحہ:

در ثمرات الحیات دربارۂ حکمت در اجتماع و فایدۂ مصافحہ است:

"حکمت در اجتماع اہل عالم و مصافحہ ایشان باہم در ایام جمعہ و عیدین و ہنگام طواف حرمین الشریفین آن است کہ چون ازلاً ارواح باہم بودند و ابداً فراہم خواہند آمد فی مابین نیز در اوقات عزیز مجتمع شوند و اتحاد ازلی و ابدی یاد کنند و نیز فرمودند کہ دیگر از فواید مصافحہ این است کہ در مومنان کسی کہ مغفور بود، ہر کہ با او مصافحہ کند، وی نیز مغفور گردد۔"[۲]

حقوق ہمسایہ:

حضرت برہان الدینؒ فرمودند:

"ہمسایہ کہ کافر است، یك حق دارد و آن حق جاراست۔ اگر ایذا بہ وی نرساند، حق او از ذمۂ ہمسایہ ساقط شدہ باشد و ہمسایہ کہ مسلمان است، صاحب دو حق است۔ یکی: حق ہمسایگی۔ دوم: حق اسلام و ہمسایہ کہ مسلم و خویش است حق وی از ہمہ بیش است۔ زیرا کہ وی راسہ حق است۔ یکی حق قرب جوار دوم: حق اسلام سوم: حق صلہ ارحام"[۳]

---

[۱] برہان الدین، شیخ بن کبیر محمدؒ، ثمرات الحیات، گرد آوری عاقل خان، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شمارہ ۴۲۶۳، برگ ۲۲ب۔

[۲] ہمو، ہمان نسخۂ خطی، ہمانجا، ہمان، برگ ۲۲ب۔

[۳] ہمو، ہمان نسخۂ خطی، ہمانجا، ہمان، برگ ۳۰ب۔

حقوق والدین:

حضرت برهان الدینؒ فرمودند:

”حقوق والدین برذمه فرزند به مرتبه ایست که اگر مادر و پدر کافر باشند و فرزند را فرمایند که برای ما گوشت خوك بیار، بیاردو اگر برطبخ آن امر کنند پخته و مهیا ساخته پیش ایشان بداردو لیکن اگر به اکل آن تکلیف بکنند، نخورد. زیرا که در این صورت مخالفت فرمان ایشان متضمن مطاوعت امر رحمان است. فرمودند شیخ ابو الحسن خرقانی قدس الله سره رابرادری بود. چنانچه شیخ مدام در مراتب طاعت و مجاہده کوشیدی. او علی الدوام در مخادمت والده گذرانیدی. روزی الہام ربانی به شیخ خرقانی رسید که این دولتی که ترا نہاده ایم یعنی مرتبه که به توداده ایم به طفیل آن برادر است که در خدمت مادر است. شیخ چون این پیام شفقت انجام شنید، در مناجات گفت: خداوندا! او خدمت مخلوق اختیار کرده و من به عبادت خالق رو آورده، فکیف احسانی که شامل حال من شود به طفیل او؟ جواب یافت که: مخلوق به خدمت و امداد محتاج است و حضرت الوہیت مااز عبودیت عباد و عبادت مستغنی است و متحقق است که خدمت نیاز مندی از عبادت بی نیاز اہم باشد و فایده آن اتم.

بیت:

طریقت بجز خدمت خلق نیست
به تسبیح و سجاده و دلق نیست[۱]

---

۱ برہان الدین، شیخ بن کبیر محمدؒ، ثمرات الحیات، گرد آوری عاقل خان، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۴۲۶۳، برگ ۳۸ ب، برگ ۳۹ الف.

مطالبِ اخلاقی در نزهة السالکین

مطالب اخلاقی در نزهة السالکین دربارۂ ادب مسجد، اخلاقِ نیکو، فعل حسن، آداب طعام خوردن، اجابتِ دعوت، دست شو یانیدنِ مہمان و لعنت نکردن است۔

ادب مسجد و اخلاقِ نیکو

در نزهة السالکین است:

"در نفحات آورده که یکی را پیش بایزید بسطامی قدس سرهٗ وصفت کردند به ولایت ابویزید قصد زیارت او کرد۔ چون به مسجد او رسید، به انتظار بیرون آمدن او نشست۔ پس بیامد و آب دہن به جانب قبله انداخت۔ چون ابویزید دید برو سلام ناکرده بگر دید و گفت:

"هذا رجل غیر مادون علی ادب من آداب الشریعة فکیف یکون امینا علی اسرار الحق۔"

شخصی به نزدیك شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره آمد و نخست پای چپ در مسجد نهاد۔ اور اگفت: باز گرد که ہر که در خانۂ دوست(با) ادب آمدن نداند، مارانشاید که باوی صحبت داریم۔ باید دانست که پاك شدن از اخلاق بد و تخلق به اخلاق نیکو که از لوازم ولایت است، تقاضاء آن نمیکند که ازوئی فعل قبیح اصلاً صدور نیاید و فعل حسن فوت نشود۔"[۱]

لعنت نکردن

در نزهة السالکین است:

"باید که ہیچ چیزی را لعنت نکند و ہیچ جانداری را نیاز ارد که در دنیا از آفات محفوظ ماند و در عقبی به درجات عالیه رسد و مقرب حضرت عزت جل جلالهگردد۔ برہیچکس دعاء بدنکند اگرچه بروی ستم کرده باشد و تحمل آن نماید و به مکافات وی مشغول نشود، نه به فعل و نه به قول که عند الله و عند الناس مقبول و محبوب گردد و مرتبه آن یا بد که دعاء او مستجاب شود۔"[۲]

۱۔ سعید، میر محمد معروف به سید بهیك، نزهة السالکین، گرد آوری علیم الله جالندهری، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۲۲۱۱، برگ ۷۳ الف.

۲۔ همو، همان نسخۂ خطی، همانجا، همان، برگ ۱۱۲ الف.

آدابِ طعام خوردن

دربارۂ آداب طعام خوردن در نزهة السالکین است:

”چون خواہد که طعام خورد ہر، دو دست تابند دست بشوید. بشستن یك دست یا انگشتان سنت ادائمی شود و از طعام برسفره نهد و اگر سفره سرخ باشد، بهتر است و سفره بر زمین گسترد و در آوند گلین یا چوبین خورد نه در آوند زر و نقره که حرام است و نه در آوند مس وروی که ترك اولیٰ است و نه در آوند خرد که برکت ندارد و سر که و سبزه حاضر کند و به وقت خوردن نعلین از پا کشده برپای چپ بنشیند و پای راست استاده(ایستاده) دارد و ہر دو پا استاده (ایستاده)خوردن و بر ہر دوزانو نشسته خوردن ہم آمده است و تکیه زده طعام نخورد و تکیه برسه نوع است. یکی: آن که پهلو بر زمین نهد. دوم: آنکه مربع نشیند. سوم: آنکه یکدست برزمین نهاده برآن تکیه کند و به دست دیگر طعام خورد و ہر سه مذموم است کذافی سفر السعادة و اگر تکیه زده میوه بخورد روا است و در ابتداء خوردن تسمیه باآواز بلند بگوید. پیران طریقت فرموده اند: ہر لقمه که به غفلت خورده شود، از آن غفلت زاید و اگر بحضور خورند، حضور بر حضور افزاید و گوشتی که از آن روید، عین نور گردد و تاریکی غفلت گرد آن راه نیابد. پس باید که به وقت طعام خوردن نیك حاضر باشند و غفلت را به خود راه ندہند. خصوصاً در ابتداء آن که چون در بنیاد خلل باشد، دیواری که برآن بناکنند، استوار نبود. بنابرآن تسمیه در ابتداء کل سنت شده و گفته اند که در لقمه اول بسم الله گوید و در ثانی بسم الله الرحمن و در ثالث بسم الله الرحمن الرحیم و اگر در ابتداء فراموش شود، وقتی که یاد آید، گوید بسم الله اوله آخره.“[۱]

---

۱. سعید، میر محمد معروف به سید بهیك، نزهة السالکین، گرد آوری علیم الله جالندهری، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۲۲۱۱، برگ ۱۱۵ الف، برگ ۱۵۵

اجابتِ دعوت

دربارهٔ اجابتِ دعوت در نزهة السالکین است:

"اگر کسی اورا دعوت کند، اجابت نماید به قصد اکرام و اتباع پیغامبر علیه السلام، نه به قصد قضا و حاجت شکم، مگر چون دعوت ظالم باشد یا مبتدع یا بخیل یا فاسق معلن و یاصاحب دعوت قصد ریا و سمعه و مباہات کرده باشد و در ذخیره گفته که اجابت دعوت مجوسی و نصرانی مکروه است و از جهته بعد مسافت امتناع نکند از اجابت مگر آن که غیر معتا و باشعور. در "غنیة الطالبین" میفرماید: چون فقیری را دعوت کند و او عیال دار بود وقوت عیال ندارد، باید که اجابت نکند، چه از مروت بعید است که خود خورد و عیال او به افاقه مانند و برداشتن ذله بی اذن در شریعت و طریقت مستقیم نیست و داعی رابابد که دریافت این معنی نموده خاطر اورا شغل عیان جمع سازد و بگوید که برای ایشان طعام خواہم فرستادو مدعو بعد از این معنی اجابت امتناع نیارد از حضور که در این جفا و خطا ست، مگر بعد از ظاہر و اگر بعد از اجابت به خانه خود چیزی خورده رود، روابود."[۱]

دست شویاندنِ مهمان

در نزهة السالکین است:

"پس دست شویاند واولی آن است که صاحب دعوت خوددست شویاند و باید که دست شو یاننده در حالتِ دست شویانیدن استاده باشد(ایستاده) و دست شوینده آب ریزنده را دعا کند که **طهرک الله من الذنوب و براک الله من العیوب** "بدایت" (است که) آغاز دست شستن از خردان و جوانان کنندو "دربستان" گفته قیام آن است که از آخر مجلس آغازند و اگر به صدر آغازند باکی نبود."[۲]

---

۱. سعید، میر محمد معروف به سید بهیك، نزهة السالکین، گرد آوری علیم الله جالندهری، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۶۲۱۱، برگ ۱۱۷ الف.

۲. همو، همان نسخهٔ خطی، همانجا، همان، برگ ۱۱۸ الف.

مطالبِ اخلاقی در خلاصة الفوائد

مطالب اخلاقی در خلاصة الفوائد دربارۀ کار ناشائسته، ایثار، خوش کردن مخلوق خدارا و روزی حلال است، دربارۀ کارناشائسته گفته شده است که از کار ناشائسته اجتناب بهتر است. دربارۀ ایثار واقعۀ یك مولوی صاحب داده شده است که ایشان برای دیگران ایثار می کردند. متعلق خوش کردن مخلوقِ خدا را گفته شده است که اگر مخلوقی از مخلوقی خوشحال شود، حق تعالٰی فرماید که: مرا خوش کردی. دربارۀ روزی حلال گفته شده است که ہمه پیغمبرانِ خدا شبانی کرده اند، تا که روزی حلال خورند. چنانکه در خلاصة الفوائد است.

اجتناب از کار ناشائسته

در خلاصة الفوائد متعلق کار ناشائسته است:

"روزی بعد نماز عصر آنحضرت قبله رضی الله تعالٰی عنه فرمودند که: شیخ فرموده است: که جمله موحدان داخل جنت باشند و فرمودند که: معصیت منافی وحدت نیست. ہر کس که اقرار وحدت به زبان و تصدیق آن به دل دارد دیگر ہیچ امری نیست که موجب زوال وحدت او گردد. در این اثنا میاں غلام علی جیوبه خدمت عرض کرد که کتاب تحفه خوانی دیده اید، خود بدولت فرمودند که: بلی من خوانده ام. به موجب آن کتاب شاید کسی مسلمان ماند والا اوہمه را کافر می گوید و دراصل این است که علمائی زمان محض برا ی تنبیه و ترسانیدن این قدر مبالغه کرده اند و دراصل درست ہم گفته اند که از کار ناشایسته اجتناب بهتر است."[۱]

ایثار

دربارۀ ایثار حضرت خواجه نور محمد مہارویؒ فرمودند:"روزی آنحضرت فرمودند: حضرت مولوی صاحب رضی الله تعالٰی عنه که در زمستان برا ی وضو صبح آب گرم میکنا نیدند. اول به دیگر یاران می دادند که وضو سازندو اگر کسی حاجت

---

۱. مہاروی، نور محمد، خلاصة الفوائد، نسخۀ خطی، گرد آوری قاضی محمد عمر حکیم، کتابخانۀ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۲۰۹۲، برگ ۲۱ ب، برگ ۲۲ الف.

غسل می بود، غسل میکرد، خود بدولت دیگر آب گرم میکردند، آن هم اگر به کسی درویش میشد، ایثار می فرمودند حتّٰی که موجب پاس جماعت نماز آخر وقت میخواندند، نه آنکه خود بدولت وضو ساخته مشغول شوند و کسی دیگر را آب گرم رسد یا نرسد.“[۱]

در خلاصة الفواید است:

”روزی به خاطر مبارك ایشان گذشت که رفتن طرف جهانا باد ضرور است که شیخ صاحب ہم فرموده بود لیکن خانقاه شیخ صاحب را چگونه باید گذاشت؟ پس روزی مولوی صاحب دیدند که شیخ صاحب این بیت میفرمایند:

شاه اقلیم فقرم بیخودیست تخت روان من
نه چو فرہاد مزدورم نه چو مجنون زمیندارم☆

پس حضرت مولوی صاحب معلوم کردند که اجازت شده است به جهانا باد تشریف آوردند و بعد چندی که متوجه پاك پتن شدند. بنده ہمراه بود. چون در پانی پت تشریف آوردند، بر خانقاه شاه بو علی قلندر استقامت داشتند و فرمودند: برای کاری که می رفتیم، بابا صاحب آن کارما، در اینجا کرده دادند. لیکن طواف خانقاه بابا صاحب حصول کرده شود. در این اثنا حضرت خلیفه صاحب به عرض رسانید که از آن کارچه مراد باشد که: حضرت مولوی صاحب فرمودند که کار بابا صاحب اینجا کرده داند؟ خود بدولت فرمودند که این عالم راہم کارہا می باشد که حق تعالٰی می داند. پس فرمودند: که چون حضرت مولوی صاحب از جهانا باد و متوجه پاك پتن شده بودند. پاپیاده مسافت میفرمودند و تاآمدن پانی پت پأی مبارك حضرت را آبله شدند. چهار شب در پانی پت ماندند و طلاء حنا فرمودند. چیزی تخفیف شد. پیشتر متوجه شدند. باز آبله در آبله به روز کردند. خطاب به جانب بنده فرمودند که: کسی سواری کرایه باید کرد که پیاده رفتن نمی توانم. حسب الارشاد یك اسپ کرایه بهم رسانیدم.

---

۱. مهاروی، نور محمد، خلاصة الفواید، نسخهٔ خطی، گرد آوری قاضی محمد عمر حکیم، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۲۰۹۲، برگ ۲۳ الف، برگ ۲۳ ب.

☆ شاه اقلیم فقرم بی خودی تخت روان من نه چون فرهاد مزدورم نه چون مجنون زمین دارم.
بحر ہزج مثمن سالم (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن)

آن شخص کرایه کش چیزی از حساب زیاده خواست. خود بدولت مرا فرمودند که: بده. پس اسپ مذکور همچنان خالی همراه می آمد. خود بدولت پا پیاده می آمدند. مرد کرایه کش چون این احوال بدید که سواری اسپ نفرمودند. به خاطر اندیشید که شاید مزدوری کرایه کم بدهند. از این واسطه بار بار به خدمت برای سواری متعرض می شد. من مبلغ مشخصه مزدوری حوالۀ او کردم و گفتم که ترا غرض به مزدوری خود است. بیشتر بگیر و خاطر جمعدار و خود بدولت همچنان پیاده می آمدند، مگر یك جای قدری سوار شده بودند که در اثنای راه شخصی و یك زن پیره ایستاده دیدند که می گریستند. حضرت مولوی صاحب نزد اوشان (ایشان) توقف فرموده استفسار حالت فرمودند. آن شخص عرض کرد که این زن که مادر من پیره است و راه رفتن نمیتواند. خود بدولت از اسپ فرو آمده، آن زن را سوار فرمودند و خود به همان آزار آبله پیاده پیشتر راهی شدند و شخصی حافظ این ملك بود. سپاهی وش او هم همراه در آن سفر بود. چون معائنه این حال کرد که حضرت مولوی صاحب اسپ به زن که پیر داده خود بدولت پیاده شدند، من بعد اکثر به خدمت حضرت مولوی صاحب آمده می نشست. روزی حضرت مولوی صاحب از بنده پرسیدند که حالاً این شخص چرا بسیار صحبت به ما دارد؟ عرض کردم که والله اعلم. پس من از آن شخص پرسیدم که چه باعث است که تو الحال نزد ما اکثر آمده، می نشینی. او مرا گفت: تو نوکر همین شخص هستی یعنی ذات شریف؟ حضرت مولوی صاحب گفت: بلی. لیکن من هیچ از فضائل ایشان و بندگی خود بیان نکردم که چه واسطه؟ پس آن شخص گفت که: سردار تو خوب شخص می نماید و این چنین شخص عجب می باشند و گفت: روزی که سردار تو آن زن که پیر را سوار اسپ فرموده بودند. همان شب من به خواب دیدم که سواری امیر المؤمنین حضرت امام حسین شهید رضی الله تعالی عنه است و در آن سواری حضرت مولوی صاحب را دیدم که برخوب ترین اسپی سوار بودند و می گفتند که این اسپ بدله اسپ سواری آن پیر زن است. در این جا خود بدولت فرمودند که عمل قبول این است و فرمودند که هر گاه که حضرت مولوی صاحب درمیان راه سبقت می فرمودند و من به بار برداری کتب شریف حضرت پس می آمدم. خود بدولت در راه برای رسیدن بنده توقف می فرمودند. چون من

به خدمت می رسیدم، بیشتر متوجه می شدند.

روزی من پس مانده بودم و خود بدولت بیشتر بودند. آن روز تمام راه حضرت مولوی صاحب راندیدم. به خاطر اندیشیدم که شاید سببی بوده باشد. چون به منزل رسیدم، حضرت مولوی صاحب پیشتر مکان اقامت ہم به کرایه گرفته بودند. مرا فرمودند که: در این مسجد برو و شخصی نشسته است، چیزی خوردنی ازو بپرس. واگر چیزی دیگر درویش داشته باشد، ہم بگوید. حسب الارشاد به مسجد رفتم. مردی بسیار پیر بود. از خوردنی او پرسیدم. گفت: که حقه می کشم. چیزی تنباکو بدهید و خوردنی ہرچه باشد، باشد. حقه و تنباکو حوالۂ او کردم و خوردنی نرم به اور سانیدم لیکن شخص بسیار پیر و بزرگ مرد بود و تادیر وقت به خدمت حضرت مولوی صاحب چیزی گفتگو علم صناعت می کردو معلوم شد که ہمون روز حضرت مولوی صاحب قبله درمیان راه انتظار رسیدن بنده به خدمت برأی ہمین نفرموده بودند که ہمین پیر مرد در راه ملاقی شده و تمام راه اور رابراسپ سوار کرده یکدست به منزل تشریف فرما شدند.“[۱]

مخلوق را خوش کردن

در خلاصة الفوايد است:

”روزی آنحضرت فرمودند که: اگر مخلوقی از مخلوقی خوشحال شود، حق تعالیٰ فرماید که: مرا خوش کردی وہمه بر این قایل اندو میدانند سبحان الله.“[۲]

روزی حلال

در قرآن مجید خدای تعالیٰ جابجا دربارۂ روزی حلال فرموده است که بخورید از چیز ہای حلال. برای روزی حلال پیغمران خدا پیشۂ شبانی و رزید ند. چنانکه در خلاصة الفوايد دربارۂ روزی حلال حضرت نور محمد مہارویؒ فرمودند:

---

۱. مہاروی، نور محمد، خلاصة الفوايد، نسخۂ خطی، گرد آوری قاضی محمد عمر حکیم، کتابخانۂ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۹۲ .۲، برگ ۳۷ ب، برگ ۴۱ الف.

۲. ہمو، ہمان نسخۂ خطی، ہمان شماره، برگ ۲۸ ب.

"حضرت رسالت مرتبت ﷺ بعض زمان در مکه معظمه به اجرت شبانی کرده اند. در این میان مولوی درویش محمد جیو بیان کردند که در کتب نوشته اند که ہیچ پیغمبر نیست که شبانی نکرده باشد."[۱]

بیمار پُرسی

دربارۂ بیمار پُرسی در خلاصة الفواید است:

"روزی آنحضرت به عیادت بیماری متوجه شدند. بنده به رکاب فیضماب ہمراه بود. در اثناء راه فرمودند: که این مریض از چند روز خوردن گذاشته است و تمام ضعف دارد. علاجش دشوار است مگر حیاتی باید. بنده عرض کرد که حق تعالی به ذات مبارك خلاقی داده انشاء الله تعالی عقریب به کرم آنحضرت شفا می شود. مسبب حقیقی اسباب شفا درست کرده، خود بالخیر دست این عاجز گرفته نزدیك سینه مبارك بردند و به تبسم فرمودند که: این ہم من الله است و دعا فرمودند که: الله تعالی او را شفا بخشد."[۲]

ہمه رانیکو گفتن و دعا کردن کار فقرا است

قاضی عمر حکیم فرمودند:

"روزی بعد نماز مغرب بنده مشرف خدمت شد. پیش از آمدن بنده ذکری می رفت از آن تمام اطلاع ندارم. لیکن این قدر بنده ہم از زبان درر افشان مبارك شنیده که خود بدولت می فرمودند:

که کار فقرا ہمه کس نیکو گفتن و دعا کردن است. آینده ہر چونکه کسی شدنی است ہمچنان خواہد شد. در کار خداوند انبیاء و اولیا را دخل نیست. او خداوند است. کار خود به جمال ہم میکند و به جلال ہم میکند."[۳]

---

۱. مہاروی، نور محمد، خلاصة الفواید، نسخۂ خطی، گرد آوری قاضی محمد عمر حکیم، کتابخانۂ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۹۲.۳، برگ ۳۵ ب.

۲. ہمو، ہمان نسخۂ خطی، ہمانجاه ہمان شماره، برگ ۳۵ ب، برگ ۳۶ الف.

۳. ہمو، ہمان نسخۂ خطی، ہمانجاه ہمان شماره، برگ ۵۳ الف.

مطالبِ اخلاقی در در المعارف

اخلاق

دربارۂ اخلاق در "در المعارف" حضرت شاه عبدالله دهلوی مثال اخلاقِ رسول الله ﷺ داده است که ما را باید که طور رسول الله ﷺ را انتخاب نماییم و تمام اعمال و رفتار خود مطابق سنت آن سرور ﷺ زمین و زمان گردانیم چرا که در تبعیت از سنتِ رسولِ اکرم ﷺ حکمتها و اسراری نهفته که کسی از آن خبر ندارد. چنانکه در در المعارف است:

"صوفی را باید که اخلاق و اعمال و ترکِ خود مانند اخلاق و اعمال و ترک آنسرور ﷺ پیدا کند که حضرت انس بن مالک رضی الله عنه ده سال در حضور آنحضرت حاضر بود، حتی یکبار آنحضرت از دستِ ایشان اُف نگفتند. و هر کس به آنحضرت بدی میکرد، در جواب خوبی میکردند، و در شبها قیام می نمودند. روزی نزد آنحضرت درهم سرخ و سفید، هفتاد ہزار آوردند. حضرت همه را به فقرا تقسیم نمودند."[1]

حرص و طمع

دربارۂ حرص و طمع حضرت شاه عبدالله دہلویؒ گفته است که حرص مانع نزولِ ملائکه و رحمتِ خداوندی است و کسی که حرص و طمع و حسد و عجب و تصاویر ماسوی الله دارد، فیض و رحمتِ الٰہی بدان فائز نمی شود و ورود انوارِ تعالیٰ و تقدس نمی گردد. چنانکه در "درالمعارف" است:

"در حضور حضرت ایشان (حضرت شاه عبدالله دهلوی) مذکور آن آمد که حضرت رسول الله ﷺ فرموده اند که در هر خانه که سگ باشد و یا تصاویر و مجسمه ها وجود داشته باشند، نزول ملائکه رحمت نمی شود و ملائکه بدان خانه نمی روند. حضرت ایشان فرمودند که صوفیه علم اعتبار میدانند و از هر آیت و حدیث عبرت گرفته، موافق مطلب خود برمیگر دانند و مدلول به مدعاء خود می سازند. پس من نیز معنی این حدیث بطور خود میگویم، که در هر خانه یعنی در هر دل، که کلب حرص و طمع و حسد و عجب و تصاویر ماسوی الله باشد، فیض و رحمت الٰهی بدان فائز نمی شود و ورود انوار تعالیٰ و تقدس نمی گردد."[2]

---

۱. دهلوی، شاه عبدالله، در المعارف جلد اول، گرد آوری شاه رؤوف احمد، ۱۳۷٦، ص ۲۴۲، ص ۲۴۳.

۲. همو، همان کتاب، همان، ص ۲۵۰.

فصل چهارم

ملفوظات و مطالب مربوط به قرآن

"قرآن کریم گنجینه ی اصول بهترین تربیت اجتماعی، اخلاقی و روحانی انسان است.
آن کتاب عظیم درس اخلاق را به اشکال زیر مطرح می سازد:

(۱) ارائه یك برنامهٔ ی کامل و موثر از او امرو نواهی.

(۲) بیان حکایات انبیاء و مرسلین. و ازاین جهت نمونه ی یك زندگی کامل را درپیش چشما مصور می کند

(الف) از قصهٔ حضرت آدم صفی الله مثال صفای قلب را می یابیم و می آموزیم که از اعتراف خطای خود، چنانکه آدم کرد، مستحق رحمت حق و از لجاجت بر اشتباه خود، چنانکه ابلیس کرد، موجب خِذْلاَن و حرمان ابدی می توان شد و نیز به این نکته پی می بریم که در معاملاتی که میان بنده و حق تعالیٰ باشد، بجای استدلال، استغفار به کارمی آید: آدم گفت: رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْلَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ (۱) (ما بر خویش ستم کردیم و اگر تو مارا نبخشی و به ما رحمت و رأفت نفرمای از زیان کاران شده ایم.) پس سزاوار و عفو و کرم گشت. ابلیس لعین گفت: قَالَ فَبِمَا اَغْوَيْتَنِي لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيْمَ (۲) (گفت: چون مرا گمراه کردی، من نیز بند گانت را از راه راست گمراه گردانم.) پس مستحق طرد و لعنت گردید.

(ب) از قصه های حضرت نوح علیه السلام، حضرت صالح علیه السلام، حضرت شعیب علیه السلام، حضرت لوط علیه السلام، به این نتیجه می رسیم که هر مسلمان باید بازشتی های جامعه مبارزه کندو هر گونه شر و فساد را ریشه کن سازد.

(ج) از قصه های حضرت موسیٰ علیه السلام این درس را می آموزیم که علیه قدر تهای سیاسی طاغوتی جهاد کنیم.

(د) از وقایع حضرت داؤد علیه السلام، حضرت سلیمان علیه السلام و حضرت یوسف علیه السلام، نکته های فراست و سیاست و درس عفو و گذشت و پاکی می یابیم.

(ه) زندگانی حضرت عیسیٰ علیه السلام یك نمونه ی بارز تقویٰ و پرهیز گاری و محبت جهانی می باشد.

---

۱. (القرآن) سوره ۷ آیة ۲۳ ۲. (القرآن) سوره ۷ آیة ۱۶

(و) از وقایع حضرت ابراہیم علیه السلام و حضرت اسماعیل علیه السلام انگیزه ی جهاد علیه شرك و ایثار و قربانی در راه خدا و درس تسلیم و رضا فرامی گیریم.

(ز) زندگانی رسول اکرم ﷺ جامع اوصاف همه ی انبیاء است، زندگانی آن حضرت یك نمونه ی بارز از زندگانی یك انسان کامل و آرمانی است. حضرت رسول اکرمؐ علیه شرك و زشتی های جامعه و در برابر قدرت ہای سیاسی ستمکاران، جهاد را مشخص کرد. حیات ایشان مجموعه ی اوصاف حسنه ی همه ی انبیای اولوالعزم است. فرمان خدا تعالٰی است که این رسول برحق در حقیقت خلق عظیم دارد. (۱) وخود حضرت رسول پاك فرموده است: بُعِثْتُ لِاُ تِممَّ مَکَارِمِ الاخْلَاق (۲)

(۳) قرآن درس اخلاق را به این شکل نیز مطرح می کند که اوصاف و محاسن بندگان خدا را با عبارات اثر انگیز و تمثیلات خوش آهنگ بیان می دارد، بطوری که دل خواننده خود مایل به نیکویی می شود و اہمیت نیکو کاری در دلش غرس می گردد مثلاً این آیات قرآنی "وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِیْنَ یَمْشُوْنَ......تا......حَسُنَتْ مُسْتَقَرًا وَّ مُقَامًا (۳) یا این آیات قرآنی "اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ......اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِیْمٍ (۴)

(۴) قرآن حکیم ذکر جلیل و جمیل ذات و صفات حق را به این نحو موثر بیان می کند که انسان قلباً و وجداناً مایل به پیروی از اخلاق خداوندی می شود.

اساس اخلاق قرآنی در حقیقت ایمان محکم بر توحید می باشد. از نظر دین اسلام ایمان بر توحید سرچشمه ی همه ی اوصاف حمیده و فضائل حسنه است. کسی که به اخلاص به وحدانیت خدا ایمان آرد، همان شخص مؤمن صادق و درستکار است و این چنین انسانی از همه ی عواطف نوع دوستی، احترام آدمیت و عظمت انسانی بهره ور می باشد. خدای تعالٰی رحمان و رحیم است و رسول او رحمة اللعالمین است و قرآن پیام سعادت و سلامت و رحمت است، پس هر مسلمان که از اخلاص دل به توحید الٰہی ایمان راستینی دارد، او برای دیگر همجنسان خود تمام تر رحمت و شفقت می باشد."۵

---

۱. وَاِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ(القرآن) سوره ۶۸، آیت ۴.

۲. من فرستاده ام تا تکمیل اخلاق حسنه کنم (حدیث رسولؐ)

۳. (القرآن) سوره ۲۵ آیات از ۶۳ تا ۷۶

۴. (القرآن) سوره ۴۱ آیات از ۳۰ تا ۳۵

۵. ظهیر احمد صدیقی، پرفسور دکتر، گنجینهٔ معانی، لاہور، ۲۰۰۲م، ص ۴۵ تا ص ۴۷

مطالب مربوط به قرآن در دلیل العارفین

خواجه معین الدین چشتیؒ در دلیل العارفین مجلس ہفتم فرموده است:

روز چہار شنبه دولتِ پای بوس میسر گشت. چند نفر حاجی از خانه کعبه زاد ہا الله شرفاًو تعظیماً آمده بودند. سخن در فاتحه افتاده بود. برلفظ مبارك راند كه: در آثار مشائخ طبقات نبشته دیده ام که فاتحه را از برای برآمدن حاجات بسیار باید خواند. در خبرست از رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم ہر کرامہمی ویاکاری مشکل پیش آید، فاتحة الکتاب براین طریق بخواند: بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله. یعنی میم رحیم رادر لام الحمد کند. دخل وقت آمین سه بار آمین بگوید. حق سبحانه و تعالٰی آن مہم را به کفایت رساند. بعداز آن ہم دراین محل فرمود که:وقتی رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم نشسته بودند. یاران گرد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآلہٖ وسلم بودند. برلفظ مبارك راند که حق سبحانه و تعالٰی بجای من بسیار کرامتہای ارزانی داشت. چنانکه پیش از من برہیچ پیغمبری نبود. آنگاه فرمود که: من نشسته بودم که مہتر جبریل علیه السلام بیامد و گفت: یا محمد صلی الله علیه وآلہٖ وسلم! فرمان می شود نزدیك تو کتابی فرستاده ام. درآن کتاب سورتی فرستاده ام. اگر آن سورت(سورة) در تورات بودی، ہیچ کس از اُمت موسٰی علیه السلام جہود نگشتی واگر این سوره در انجیل بودی، ہیچ کس از امت عیسٰی ترسانشدی واگر سوره در زبور بودی، ہیچ کس از اُمت داؤد مُغ نگشتی و این سوره فرقان از آن فرستادم، تا به برکت این سورة امتیان تو از خدای تعالٰی مظفر باشند. تا روز قیامت از عذاب دوزخ وہول آن برہند از برکت خواندن و مطالعه کردن این سورة. ای محمد صلی الله علیه وآلہٖ وسلم: بدان خدائی که ترابراستی به خلق فرستاده، اگر دریا ہای روی زمین مداد گرددو درختانِ عالم قلم گردند و ہفت آسمان و ہفت زمین کاغذ گردد ، از ابتداء عالم تا انقراض فضل این سوره نبشته نشود. بعداز آن خواجه ادام الله بقاء بر لفظ مبارك راند كه سوره فاتحه جمله دردها را و بیماری ہا را شفاست. ہر بیماری که به ہیچ علاج نیکو نشود. این سوره میان سنت و فریضه نماز به امداد با بسم الله چہل و یکبار بخواند و برروی دمد، حق تعالٰی اور اشفا بد ہد و صحت

بخشد از برکت این سوره. بعد از آن ہم در این محل فرمود که در حدیث است: قال النبی صلی الله علیه وآلہٖ وسلم ''**الفاتحة شفاء کل داء**'' یعنی سوره فاتحه شفاست مر ہر در دہارا. بعد از آن ہم در این معنی فرمود: وقتی ہارون رشید نور الله مرقده را زحمتی صعب بود. مدتِ دو سال بیشتر بود. چون از علاج درماند. وزیر را به خدمتِ خواجه فضیل عیاض رحمة الله علیه فرستاد که از دستِ زحمت من بجان رسیده ام و ہر علاجی که کردم، مرا صحت نشد. الغرض چون وقت در آمده بود، خواجه فضیل عیاض رحمة الله علیه برفور برخاست، به خدمتِ ہارون رشید بیامد، دستِ مبارك خود بر ہارون رشید فرود آورده سوره فاتحه چهل و یکبار بخواند، بروی بد مید، ہنوز نیکو نه دمیده بود که از آن زحمت صحت یافت.

آنگاه ہم در این محل فرمود که: وقتی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه برسر بیماری رسید. فاتحه بخواند، بد مید. در زمان صحت یافت. مردی دیگر به عیادتِ او آمده بود، پرسید که چگو نه شمارا صحت شد؟ گفت: امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بیامدند، ہمین سوره فاتحه خواند، مرا صحت شد؟ ہنوز این سخن نگفته بود، آن مرد را زحمت شد وہم در آن زحمت بمرد واز سببِ بداعتقادی اوبود که مردم راہر کاری که باشد، صدق می باید و عقیدۂ نیك می باید. اگر دست بی فاتحه فرود آرد، ہمه (ہمان) صحت شود. خاصه سوره فاتحه که جملگی درد ہا را شفاست. بعداز آن بر لفظِ مبارك راند که در تفسیر آمده است که: خدای تعالٰی ہمه سوره را یك نام خواند و سورۂ فاتحه را ہفت نام خواند. اول: فاتحة الکتاب. دوم: سبع المثانی. سوم: ام الکتاب. چهارم: ام القرآن. پنجم: سوره مغفرت. ششم: سوره رحمت. ہفتم: سورة الثانیه و در این سوره ہفت حرف نیست و نیا مده است. اول: حرف ث زیر اچه اول ثبور ست، خوانندہ الحمد باثبور کاری نیست. دوم: حرف جیم نیست که جیم از جہنم [ا] ست. خوانندۂ الحمد را با جہنم کاری نیست. سوم حرف زی نیست که زی از زقوم ست، خوانندۂ الحمد رابا زقوم کاری نیست. چهارم: ش نیست که شین از شقاوت است. خوانندۂ الحمد را باشقاوت کاری نیست. پنجم: حرف ظ نیست

که ظء از ظلمت است. خوانندۀ الحمد را با تاریکی کاری نیست. ششم: فاء نیست که فاء از فراق [ا]ست خوانندۀ الحمد را بافراق کاری نیست. ہفتم: خ نیست که خ از خواری [ا]ست خوانندۀ الحمد را با خواری کاری نیست. امام ناصر بستی رحمة الله علیه می نویسد که در این سوره ہفت آیة است. دو تن ہفت اندام آفریده اند. ہر آن بنده که این ہفت آیة بخواند، حق سبحانه و تعالی ہر اندامی را از ہفت دوزخ نگاه دارد. آنگاه ہم در این محل فرمود که: مشائخ طبقات و اہل سلوك می نویسند که حق تعالی در این سوره صد و بستٌ☆ و چہار حرف فرمود و یك لکھ بستٌ☆ و چہار ہزار پیغامبر شد. پس به عدد ہر حرفی که در این سوره است، ثواب یك لکھ بیست و چہار ہزار پیغامبران ست که شادی بد ہد از برکتِ الحمد.

آنگاه این تمثیل کرد که: الحمد پنج حرف است. حق تعالی پنج وقت نماز فرمود در شبا نروزی. ہر آن بنده که این پنج حروف بخواند، ہر نقصی و نقصانی که در این پنج نماز کرده باشد، خدای تعالی ازان بنده پذیرد. آنگاه فرمود که: لله سه حرف است، سه در پنج ضم کنی، ہشت گردد. خدا تعالی ہشت در بہشت بروی کشاده گرداند و ہردری که خواہد درورد. رب العالمین ده حرف [ا]ست ده را باہشت ضم کنی، ہژده باشد. حق سبحانه و تعالی ہژده ہزار عالم آفریده است. ہر آن بنده که ہژده حرف را بخواند، به عدد ہر حرفی که در این ہژده ہزار عالم است، ثواب یابد. الرحمن شش حرف است، شش حرف را با ہژده ضم کنی، بیست و چہار باشد. حق تعالی در شب و روز بیست و چہارم ساعت بیا فریده است. ہر آن بنده که این بستٌ☆ و چہار حروف را بخواند، از گناہان ہمچنان بیرون آید، گوئی که امروز از مادر زاده شده است. الرحیم شش حرف است. شش رابا بیست و چہار ضم کنی، سی باشد. حق سبحانه و تعالی پل صراط راسی ہزار ساله راه بیا فرید. پس ہر آن که این سی حرف بخواند، از سی ہزار سال راه بگذرد، چنانچه برق بگذرد و مالك یوم الدین دوازده حرف است. دوازده را باسی ضم کنی، چہل و دو باشد. حق سبحانه و تعالی ہر سالی دوازده ماه آفریده است. ہر آن بنده که این دوازده

☆ بیست

حرف را بخواند، ہر گناہی که در این دوازده ماه کرده باشد، حق تعالی از گناه وی درگذرد واپاك

نعبد هشت حرف است. هشت با چهل و دو ضم کنی، پنجاه باشد. حق سبحانه تعالیٰ روز قیامت را که به مقابلهٔ پنجاه هزار سال باشد، پیدا کرد. پس هر آن بنده که این پنجاه حرف را بخواند، حق تعالیٰ برآن بنده چنین معامله کند که باصدیقان خدای کرده باشد. وایاك نستعین یازده حرف است. یازده را با پنجاه ضم کنی، شصت و یك باشد. حق سبحانه و تعالیٰ در دنیا و در آسمان شصت ویك دریا آفریده است هرآن بنده که این شصت و یك حرف بخواند، به عدد هر قطره که آن دریا بود، آن مقدار نیکی درنامهٔ اعمال او بنویسند وهمان مقدار بدی ازنامهٔ اعمال وی محو کنند. اهدنا الصراط المستقیم نوزده حرف است، نوزده را باشصت ویك ضم کنی، هشتاد باشد. هر که در دنیا خمر خورد، هشتاد تازیانه بروی واجب آید. پس هر آن بنده که این هشتاد حرف بخواند، حق سبحانه و تعالیٰ از و هشتاد تازیانه ساقط گرداند. انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین. آمین چهل و چهار حرف است. چهل و چهار رابا هشتاد ضم کنی، صدو بیست و چهار حرف باشد، حق سبحانه و تعالیٰ صد و بیست و چهار هزار پیغامبر بر خلق فرستاده است. هر آن بنده که این صدو بیست و چهار هزار حرف بخواند، ثواب صدو بیست و چهار هزار پیغمبر بدهدو بیا مرزد.[۱]

---

[۱] چشتی، معین الدین، دلیل العارفین، گرد آوری خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ، کانپور، مارس ۱۸۸۹ م، ص ۲۸ تا ص ۳۲.

راحت القلوب و مطالب مربوط به قرآن

فضایل سوره ملك و سورهٔ یٰسٓ

شیخ فرید الدین شکر گنجؒ (گنج شکر) فرمودند:

"شنیدم از زبان خواجۂ خود شیخ الاسلام قطب الملت والدین اوشی قدس الله سره العزیز که در خبر آمده است از رسول صلی الله علیه وسلم که سورت الملك در تورات نام ماثوره است. در فارسی ماثوره باز دارنده باشد. تعبیر سورت الملك باز دارندۂ عذاب گوراست. بعد از آن فرمودند که در خبر است: "ہر که شب سوره یٰس بخواند، ہمچنان باشد که شب قدر را دریافته باشد."[1]

فضایل سوره فجر

حضرت بابا فریدؒ فرمودند:

"یاری بود از یاران من از حد صالح و صاحب نعمت و این نماز گذاردی. چنانچه بعد از نقل او را در خواب دیدند. پرسید ند، بر تو خدای تعالیٰ چه کرد؟ گفت: مرا در گذاردن این نماز بیا مرزید. بعداز آن فرمودند که در اوراد شیخ الاسلام معین الدین سجزی قدس الله سره العزیز نبشته [نوشته] دیدم که رسول علیه السلام فرمود: ہر که سورة الفجر در ایام عشره ذی الحجه بخواند، حضرت جل جلاله آن بنده را بیا مرزد. ہر که در جمله روز های ذی الحجه بخواند، از آتش دوزخ خلاص یابد."[2]

فضایل آیات سوره بقره و آیة الکرسی

حضرت بابا فریدؒ فرمودند:

"در اوراد قطب العارفین، برہان العاشقین، زبدة السالکین، سراج الموحدین، تاج المقدمین،

[1] شکر گنج (گنج شکرؒ، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۲۵۵، ص ۳۶.

[2] همو، همان نسخۂ خطی، هماتجا، همان شماره، ص ۳۹، ص ۴۰

حبیب الله معین الحق والدین حسن الحسنی السجزی چشتی نوشته دیده ام به روایت ابن مسعود رضی الله عنه ہر که ده آیت سورة البقر بدین چهار آیت اول آیت الکرسی و چهار آیت بعد آیت الکرسی بخواند. دو آیت سورة البقر بخواند، شیطان در آن خانه نرودتا روز. اگر خواہد

که درویشی نیاید لاحول ولا قوة الا باللهِ العلی العظیم بعد از نماز به امداد صد بار بگوید."[۱]

جای دیگر فرمود:

"آن روز که این آیت الکرسی نازل شد، ہفتاد فرشته که گرد بر گرد کرسی می باشند، برابر مہتر جبرئیل فرود آمدند. حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بشنید و به اعزاز و اکرام برسر و دیده نہاد. آنگاه مہتر جبرئیل علیه السلام فرمود که: یامحمد ﷺ! فرمان می شود، ہر آن بنده که از بندگان من آیت الکرسی بخواند، ہر حرفی که در این آیت است، ہزار ساله عبادت ثواب به نام او ثبت فرمایم. بدل ہر حرفی فرشته که نزدیك کرسی است، ثوابِ آن فرشته خوانندہ این آیت را بدہم. او را به فرمان درکار خود بر گردانم. بعد از آن ہم در این محل فرمودند که: در "فتاوی ظہیری" نبشته (نوشته) دیدم از رسول، علیه السلام ہر که این آیت الکرسی بخواند و از خانه برآید، حضرت عزت فرمان دہد که صد ہزار فرشته آن بنده را نگاه دارند، تا که بیرون بود و برای او آمرزش خواہند.

بعداز آن فرمود که: شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز ہر که آیت الکرسی بخواند در وقت بیرون آمدن از خانه از کرم حضرت عزت از آن بنده درویشی دفع شود. بعد از آن فرمود که: در جامع حکایت نبشته (نوشته) دیده ام که وقتی در بغداد درویشی بود. شبی از شبہا در خانه آن درویش چند نفراز دز دان در آمدند. سر درون خانهٔ درویش کردند. باشد که آن درویش آیة الکرسی خوانده بود و بر آن خانه دمیده. ہمین که دز دان سردرون خانه کردند، ہمه بصر من خدای تعالٰی کور گشتند، آن درویش این حال معاینه کرد و بیرون آمد. پرسید که شما کیان اید؟ ایشان گفتند: مادز دان ایم که به دزدی آمده بودیم، کور شدیم. ای بزرگوار! اگر دعا کنی تا چشم بیا بیم، از این توبه کنیم و به دستِ

---

[۱] شکر گنج (گنج شکرؒ، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، ص ۴۵.

شما مسلمان شویم۔ آن بزرگ چون بشنید، تبسم کرد، فرمود که: چشم باز کنید۔ ہر ہمہ بینا شدند و توبه کردند و مسلمان شدند۔ الحمد للّٰه علی ذلك۔"[1]

فضایلِ آیة کریمه

در راحت القلوب شیخ فرید الدین شکر گنجؒ (گنج شکر) فرمودند که:

"در کتاب فقیه ابو اللیث سمرقندی نبشته(نوشته) است که عجب دارم از چهار گروه که از چهار چیز غافل باشند، اول از آن گروه نیم گرفتار باشند، چگونه **لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحٰنَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ** نگویند زیر آن چه حق سبحانه و تعالٰی در کلام مجید و فرقانِ حمید فرمان داده است۔

فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ وَنَجَّیْنٰهُ مِنَ الْغَمِّ ؕ وَكَذٰلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِیْنَ

بعد از آن فرمودند که: وقتی جوانی را ہارون الرشید به خطائ بند کرده بود۔ در این بود که او را ہلاك کند۔ بزرگی بر سروقت او رسید، او را غمگین یافت۔ از احوال او باز پرس نمود۔ بعدہ ہمین آیت که یاد کرده شد، بیا موخت۔ چند روزی این جوان ملازمت نمود، خلاص یافت و به خلعت خاص مشرف گشت۔"[2]

فضیلتِ آیت حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِیْلُ٥

در راحت القلوب فرمانِ شیخ فرید الدین گنج شکر است که:

"عجب دارم از کسی که از کسی تر سلو نگوید **حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِیْلُ** زیر آن چه

---

[1] شکر گنج (گنج شکرؒ)، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۲۵۵، ص ۵۱، ص ۵۲.

[2] ہمو، ہمان نسخهٔ خطی، ہمانجا، ہمان شماره، ص ۳۵، ص ۳۶

حق تعالٰی در قرآن مجید و فرقانِ حمید خود خبر می دہد که:

"فَانْقَلَبُوْا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ لَّمْ یَمْسَسْهُمْ سُوْٓءٌ۔"

بعد از آن فرمودند که: وقتی ظالمی بادشاہ خویش شده باشد یاوی در سر بود که دعوی

خدای کند۔ خاك در دہن او، گفت: حیله کنم که در من این فن مستقل مستقیم گردد۔ وزیری مکاره داشت۔ او گفت: دو چیز تو رامی گویم۔ اگر بکنی اول باز اندیشه کن که توانی کرد و آنگاه بگویم، فرمود که بگو۔ گفت: در شہر مردمان دانشمندان بسیار اند۔ بگو تا ایشان را ازبرگیرند۔ چون ایشان نمانند، اسلام کسی نداند۔ پس ہر چه تو دعوٰی کنی، استوار دارند۔ بادشاہ ہمچنان کرد۔ ہر جا که مذکری و دانشمندی بود، از میان بر گرفت۔ ہمه را به قطع تیغ به خدای رسانید۔ الغرض چون از ایشان کسی نماند، گفت: اکنون چه کنم؟ گفت: یك چیز دیگر کن تا آنجا که اہل کتب اند که ایشان (معلم) شریعت می نویسند۔ ایشان را نیز از میان دور کن۔ پس تو ہر چه بکنی، رواست۔ آنگاہ این طایفه را به تمام بگرفت۔ مسلمانان به ضلالت مبتلا گشتند و آن بادشاہ از دین بگشت۔ به دعوٰی باطل مشغول شد۔ خاك درد ہن او۔ الغرض بزرگ بود از مکان خواجه حسن بصری رحمة الله علیه۔ ہم در آن نزدیکی میان اہل کتب گرفتار بود۔ او این کلمه بسیار گفتی۔ قضارا آورده بودند۔ برفور بادشاہ فرمود: آن زمان که آن بزرگ را بیا وردند۔ دو مار اژ دہا از پہلوی راست و چپ بیامدند۔ یکی از ایشان برزمین آتش از دہان او می جہید۔ می خواستند که مر او را فروبرند۔ من منع می کردم و گفتم که دست از این بدا ریدو گرنه ہلاك کنم۔ پس آن بزرگ را پر سیدند از چه خلاص شدی؟ او گفت که: این کلمه بسیار می گفتم: "حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ٥" "نِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيْرُ٥"۔ پس ہر که این کلمه را بگوید، او را ہیچ چیزی ضرر نتواند کرد از برکت این کلمه۔"[1]

[1] شکر گنج (گنج شکرؒ)، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۲۵۵، ص ۲۶، ص ۲۷.

فضیلتِ آیتِ وَ اُفَوِّضُ اَمْرِیْ

شیخ فرید الدین مسعودؒ در "راحت القلوب" فرمودند:

عجب دارم که از کسی که ترسد از مردمان و نگوید وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْٓ اِلَى اللّٰهِ ؕ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌۢ

بِالْعِبَادِ زیر انچه حق تعالیٰ فرموده است: **فَوَقٰهُ اللّٰهُ سَيِّاٰتِ مَا مَكَرُوْا**۔ آنگاه شیخ الاسلام فرمودند که: خواجه حسن بصری رحمة الله علیه هروقتی که پیش حجاج یوسف برفتی، این بخواندی و برفتی۔ بعداز آن حجاج سو گند خورد که من از آن ہیچکس چندان در ہر اس نیم(نیستم) که از خواجه حسن بصری۔ آن زمان که در می آید، در من لرزه می افتد که مرا ذره ذره خواہد کرد[۱]

ورد و عمل برای نکیرین

فرید الدین مسعودؒ فرمودند:

"عجب دارم از آن گروه که رغبت کنند به بہشت و نگویند **مَاشَآءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ**☆

زیر آن چه حق سبحانهٗ و تعالیٰ فرموده است:

فَعَسٰى رَبِّيْٓ اَنْ يُّؤْتِيَنِ خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ (۴۰ ک الکهف ۱۸)

بعد از آن فرمودند که: در "آثار العین" نبشته(نوشته) دیده ام که وقتی جوانی بود از حد فاسق پیوسته در معصیتی بودی۔ اما وقت خفتن این کلمه بسیار گفتی۔ بعد از نقل او در خواب دیدند که در بہشت می خرامد۔ خلق را عجب آمد۔ از و سوال کردند که این دولت از کجا یافت؟ جواب داد که: من اگرچه بد مرد[۲] بودم، امایکی کارمی کردم۔ وقتِ صبح و خفتن کلمه ماشاء الله لاحول ولا قوة الا بالله بسیار گفتمی۔ ہر سعادتی که یافتم، از گفتن این کلمه یافتم۔ بعدازآن شیخ الاسلام سخن در ترس منکر و نکیرو تنگی گور بر زبان درو گوہر نثار فرمودند که: مردی از عبدالله رضی الله عنه پرسید۔ گفت: مرترا چیزی آموزم که یکی از ایشان ہیچ نترسی۔ گفت: ہر که در شب جمعه دو رکعت نماز بگزارد و در ہر رکعتی فاتحه یك بار و اخلاص صد بار بخواند، پس از آن سبب امان او باشد از منکر و نکیر۔ بعد از آن شیخ الاسلام فرمودند که: آن مرد دو رکعت نماز چند شب جمعه ملازمت نمود۔ در شرح اولیامی نویسد، آن جوان نقل کرد

[۱] شکر گنج (گنج شکرؒ)، فرید الدین، واحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاوپنجاب، لاہور، شماره ۲۵۵، ص ۴۷.

☆ ۳۹ ک الکهف ۱۸

[۲] مرد بد

اورا در خواب دیدند۔ پرسیدند که خدای تعالیٰ با تو چه کرد و از منکر و نکیر چگونه برستی؟ گفت: آن زمان که منکر نکیر بیامد از سوال ایشان در ماندم۔ می خواستند که عمود آتشین برمن زنند، فرمان آمد که دست از این بدارید که ما از کرم خویش با مرزیدم۔ آنگاه دست بداشتند۔

بعد از آن ہم در این محل فرمودند: وقتی عبداللہ عباس رضی اللہ عنہ را پرسیدند کہ **هل عندک فی حفظ القبر شیء قال نعم** یعنی هست چیزی نزدیك تو کہ ضغطہ قبر را نگاہد ارد؟ گفت: آری. آنگاہ فرمود کہ بگذار ہر شب جمعہ دو رکعت نماز و بخوان بعد فاتحہ **اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ** پانزدہ بار. آن سبب امان تو باشد. آنگاہ مردی دیگر بیامد، ہمین فرمود: ہر کہ این نماز بگذارد، ہمچنان باشد کہ پانزدہ ختم قرآن کردہ باشد و امان تو باشد از ضغطہ گور۔"[1]

فضیلت سورہ مزمل، سورہ الیل و سورہ الم نشرح

شیخ فرید الدین مسعود گنج شکرؒ(شکر گنج) فرمودند:

وقتی بزرگی پیش شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس اللہ سرہ العزیز نشستہ بود. بزرگان و چند عزیز و مشایخان حاضر بودند. حکایت در ترس گورو درویشی می رفت. مولانا شہاب الدین قریشی مفتی دہلی حاضر بودند، فرمود کہ ترکیب دفع آن می نویسد ہر کہ این چند سورہ بخواند، ختم سورہ مزمل و سورۃ الیل و سورہ الم نشرح، امان آنکس باشد از ترس گور و از درویشی. بعداز آن بر لفظ مبارك راندند کہ وقتی درویشی نقل کرد از خاندان چشت. چون آن درویش را در زمین سپردند، فرشتگان سوال کردندو در آمدندو آن درویش جواب بگفت. آنگاہ گور او را روشناسی پیدا شد و فراخی گور آن مقدار کہ تانظر کار کند، پایان نباشد. شخصی او را در خواب دید، پرسید کہ خدای تعالیٰ با توچہ کرد؟ گفت: مرابیا مرزید و بخشش ها کرد کہ آن راحد و نہایت نباشد. فرمان آمد کہ ماترا بیا مرزیدیم. درکارِ آن سورتہا کہ خواندی بخشیدیم۔"[2]

---

[1] شکر گنج (گنج شکرؒ)، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شمارہ ۶۵۵، ص ۴۷، ص ۴۸.

[2] همو، همان کتاب، همان، هماننجا نجاہ همان، ص ۴۸.

عمل برای درازی عمر

در راحت القلوب شیخ فرید الدین مسعودؒ بیان می کنند:

"در احادیث مسطور است از سرور انبیاء محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد

فریضه نماز سه بار سوره اخلاص بخواند و سه بار درود بفرستد و یک بار این آیت بخواند:

وَمَنْ يَّتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًا وَّ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَّتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ اَمْرِهٖ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا

بعدهٔ سوی آسمان بدید، حضرت عزت مرآن بنده راسه نعمت عطا کند، درازی عمر بسیاری مال و برخورداری آن و بی حساب در بهشت رود انشاء الله۔"[۱]

مطالب مربوط به قرآن در فواید الفواد

تلاوتِ قرآن

حضرت امیر حسن علا سجزیؒ فرمودند:

"شنبه بیست و پنجم ماهِ مذکور سعادتِ پای بوس حاصل شد۔ سخن در قرآن خواندن و قیامِ شب افتاده بود و طایفهٔ که در مسجد قیام می کنند(می کند)، بنده عرضداشت کرد که اگر درخانهٔ خود قیام کنند(کُند)، چگونه باشد؟ فرمود که درخانهٔ خودیک سیپاره بخوانند بهتر که در مسجد ختم کنند۔"[۲]

جای دیگر در فواید الفواد فرمانِ حضرت نظام الدین اولیاءؒ است:

"قرآن با ترتیب و تردید باید خواند، یکی از حاضران سوال کرد که تردید چه باشد؟ فرمود از آیتی که خواننده را ذوقی ورقتی حاصل آید، مکرر باید کرد۔ آنگاه فرمود که وقتی رسول علیه السلام می خواست که چیزی بخواند، گفت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ، ہم در تسمیه دل مبارکِ او راحالتی پیدا شده بیست بار مکرر فرمود۔

۱۔ شکر گنج (گنج شکرؒ)، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شمارہ ۶۵۵، ص ۳۸.

۲۔ اولیاء نظام الدین، فواید الفواد جلد اول، گرد آوری حضرت امیر حسن علاسجزیؒ، دهلی، ۱۹۹۲ م، ص ۲۶۲.

بعداز آن فرمود که مراتبِ قرآن ہشت نوع است، پنج نوع از آن بیان فرمود، اول آن است که وقتِ قرآن خواندن باید که دل خواننده را تعلق به حق باشد و اگر آن میسر نشود، باید که آنچه می خواند، معانی آن بر دل بگذراند و اگر آن ہم میسر نشود، باید که در حالتِ قرآن

خواندن جلال و عظمتِ حق بردل بگذراند. یکی از حاضران سوال کرد که این معنی ہمان تعلق به حق است که در مرتبهٔ اُولی فرمودند؟ فرمود که: خیرآن به ذاتِ حق بود این بصفاتست، مرتبهٔ چهارم فرمود که در وقتِ خواندن باید که حیای درو غالب باشد که این دولت چه اول من است و مراچه محلِ این سعادت باشد، واگر آن ہم نباشد، باید که بداند که مجازئ این قرآن خواندن خداست، ہر آئینه مرا جزای بدہد.

دراین میان بنده عرض داشت کرد که ہر بار که بنده قرآن می خواند، بیشتر واضح آن، آنچه معلوم باشد بردل بگذراند، اگر در اثنای تلاوت دل بنده به سودای یا به اندیشهٔ مشغول شود باز با خود گویم که این چه اندیشه است و چه سودا است؟ دل خود به واضح مشغول کنم، ہمان زمان برسرِ آیتی رسم که آن آیت مانع آن سودا و آن اندیشه باشد و یاآیتی در نظر آید که درو حلِّ آن مشکل باشد که در دل گذشته باشد. خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که: این معنی نیکواست. این را نیکو نگه داری!وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ." [1]

یك جای دیگر حضرت امیر حسن علا سجزیؒ از حضرت نظام الدین اولیاء عرض داشت را نیز حظی باشد." [2]

برکاتِ حفظِ قرآن

حضرت نظام الدین اولیاء فرمودند:

شیخ کبیر قدس الله سره العزیز ہر که را قرآن یاد گرفتن فرمودی، گفتی اول سورهٔ یوسف یاد گیر که ہر که سورهٔ یوسف یاد گیرد، به برکتِ آن حق تعالیٰ اور اتمام قرآن روزی کند!

[1] اولیاء نظام الدین، فواید الفواد جلد اول، گرد آوری حضرت امیر حسن علا سجزیؒ، دهلی، ۱۹۹۲م، ص ۲۲۳، ص ۲۲۶.

[2] همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۳۰۳.

ہم ملایم این معنی فرمود که پیغمبر علیه السلام فرموده است: ہر که را نیتِ یاد گرفتنِ قرآن باشد و بدان نرسدو ہم در آن نیت از جهان برود، چون اور را به گور نهند، فرشته بیاید و ترنجی از بهشت بیارد و به دستِ او دہد. آن کس او را ابتلاع بکند. تمام قرآن او را محفوظ شود.

فردا چون حشر شود، او حافظ مبعوث گردد.“[1]

فضیلت سورۂ جمعه

حضرت امیر حسن علا سجزیؒ دهلوی فرمودند:

”سه شنبه بیست و نهم ماهِ رجب سنه مذکور دولتِ پای بوس میسر شد. یکی بیامد و برای انتظامِ احوالِ خویش استمدادی کرد. فرمود که برای دفعِ تنگی معیشت هر شبی سورۂ جمعه بباید خواند. بعداز آن فرمود که شیخ الاسلام فرید الدین قدس سره الله العزیز هر شب آدینه فرمودی، من هر شبی می گویم که بباید خواند و لیکن برای خود هرگز نخوانم. برای آن که هر چگونه که او رامی باید، بدارد.“[2]

فضیلتِ سورۂ یٰسٓ

حضرت امیر حسن علا سجزی دهلوی در فواید الفواد فرمودند:

”دو شنبه هفتم ماهِ ذی القعده سنه مذکور دولتِ پای بوس میسر شد. تفسیرِ امام ناصری رحمة الله علیه پیش بود. از آنجا حکایتِ صاحبِ تفسیر فرمود که این امام را وقتی زحمتی شده در آن زحمت او را سکته افتاد. اقرباء و اولیای او پنداشتند که بمُرد. اورا در گور کردند. چون شب درآمد به هوش باز آمد. معلوم کرد که مرا در گور کرده اند. دراین حیرت و درماندگی اورا یاد آمد که هر که در حالتِ اضطرار چهل بار سورۂ یٰسین بخواند، حق تعالٰی او را از آن تنگی فرجی دهد و مخرجی بخشد. همان زمان یٰسٓ خواندن گرفت، چون سی و نه بار خواند، اثرِ کشادگی پدید آمد، وآنچنان بود که نبّاشی به طمعِ کفن آمده بود و گور بازمی کرد. امام به حس معلوم کرد که

---

[1] اولیاء، نظام الدین، فواید الفواد جلد اول، گرد آوری حضرت امیر حسن علا سجزیؒ، دهلی، ۱۹۹۲م، ص ۲۰۳، ص ۲۰۶.

[2] همو، همان کتاب، همانجا، ص ۳۸۶، ص ۳۸۸.

این نباش است، بارِ چهلم که یٰسٓ می خواند، آهسته خواندن گرفت تا او نشنود و گور به مراد باز کند. القصه چون چهل بار یٰسٓ تمام شد، امام ناصر آهسته از گور بیرون آمد. نباش چون این بدید، در زمانِ زهره در هیبت آورده همانجا هلاک شد. امام در هلاکتِ او تاسف بسیار می خورد و با

خودمی گفت که مرا ساکت می بایست بود تا او کفن من می بُردی، من بعداز آن به ساکتی از گور بیرون می آمدمی! الغرض از آن بیرون آمدن به زودی پشیمانیها می خورد. چون از گور بیرون آمد، اندیشید که مرا اگر ناگاه مردمان خواهند دید، هول خواهند کرد و هریکی را عجبی و حیرتی خواهد آمد. پس هم در شب آهسته آهسته در شهر آمد و آواز می داد که من فلان کس ام و مرا به سببِ سکته به غلط در گور کرده بودند! این می گفت و می آمد تا خلق را به یک بار استحالت نیاید. خواجه ذکره الله بالخیر بر لفظِ مبارک راند که تفسیر بعداز این واقعه نبشته (نوشته)بود."[1]

فضیلت سوره فاتحه

حضرت امیر حسن علا سجزیؒ فرمودند:"سه شنبه دوازدہم ماہ جمادی الآخر سنه مذکور دولتِ پای بوس به دست آمد. سخن در فاتحه اُفتاد که آن را برای برآمدنِ حاجات بسیار خوانند. (حضرت نظام الدین اولیاءؒ) فرمود که: ہر که را مہمی و کاری مشکل پیش آید، فاتحه ہمچنین خواند. اول بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بخواند. میم الرَّحِيْمِ را در لامِ اَلْحَمْدُلِلّٰهِ ادخال کند- همچنین که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ چون اینجا رسد که اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ سه بار بگوید اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ. وچون سوره تمام کند، آمین سه بار بگوید، حق تعالٰی آن مہم اورا به کفایت رساند.

ہم در ذکرِ فاتحه فرمود که آنچه در تمام قرآن موجود است، آن ده چیز است و از آن ده چیز ہشت چیز در فاتحه موجود است. آن ده چیز که در قرآن موجود است کدام است؟ ذات و صفات و افعال و ذکرِ معاد و تزکیه و تخلیه و ذکرِ اعداء و محاربۂ کفار و احکامِ شرع. بعداز آن فرمود که از این ده چیز ہشت چیز در فاتحه ہست. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ذات رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ افعال، اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ صفات، مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ ذکرِ معاد، اِيَّاكَ نَعْبُدُ تزکیه وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ تخلیه، اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ذکرِ اولیاء، غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّآلِّيْنَ ذکرِ اعداء، پس از ده چیز که در جمله قرآن است، ہشت از این در فاتحه یافتیم، ہمین محاربه کفار نیست و احکام شرع."[2]

---

[1] اولیاء، نظام الدین، فواید الفواد جلد اول، گرد آوری حضرت امیر حسن علا سجزیؒ، دهلی، ۱۹۹۲م، ص ۳۸۶، ص ۳۸۸.

[2] همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۴۳۶، ص ۴۳۸

فضیلت سورۂ بروج و سوره نازعات

حضرت نظام الدین اولیاءؒ فرمودند:

"ہر که در سنتِ نمازِ دیگر سورۂ بروج بخواند، حق تعالٰی او را از کُنبل نگاه دارد و چون نارو ہم از آن قبیل است اُمید باشد که از آن ہم نگاه دارد.

بعدازآن فرمود که ہر که بعد از نمازِ دیگر سورۂ نازعات بخواند، خدای عزوجل او را در گور نگذارد و او در گور نباشد مگر مقدارِ یك وقتِ نماز. بعدازآن چشم پُر آب کرد و فرمود که کسی که در گور نماند، چگونه باشد؟ گفت: آنچنان باشد که روح به کمال می رسد. چون روح کامل شد، قالب را جذب می کند."[1]

مطالب مربوط به قرآن در افضل الفواید

حفظِ قرآن:

حضرت امیر خسرو فرموند:

"به تاریخِ بیستم ماه ذی الحجه به روز چهار شنبه دولت پای بوس (حضرت نظام الدین اولیاؒ) حاصل شد. مولانا وجیه الدین پائلی و مولانا برہان الدین غریب و عزیزان دیگر به خدمت حاضر بودند. سخن در یاد گرفتن قرآن افتاده بود. برلفظ مبارك راند که وقتی خواجه امام حدادی رحمة الله علیه درباری نشسته بود، امیر احمد مغزی بیامد و سربرزمین نهاد و گفت: رحمك الله دعای درکاری من کنید تا قرآن برزبان من ہمچنان نرم شود و یاد گردد که **قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ**. خواجه فرمود که دعا از حد نیکو ست، سپاس دارم تا تو قرآن رابخوان که **قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ** را خواندۂ تاہمچنان نرم شود. یعنی تکرار بسیار باید تا قدر علم بدانی که علم نیکو ترین نعمتہاست. بعدازآن خواجه ذکر الله بالخیر بر لفظ مبارك راند که آوازه و کوکبۂ علم امام اعظم رحمة الله علیه جمله جہان را گرفت و ہمه لذتہای علم گرفت چنانچه تا روز آدمِ صفی و پس از انبیاء و اصحاب و کسی را چنان

[1] اولیاء، نظام الدین، فواید الفواد جلد دوم، گرد آوری حضرت امیر حسن عل سنجزیؒ، دهلی، ۱۹۹۲م، ص ۳۶۳، ص ۳۶۲.

یاد نکنند مگر امام اعظم ابو حنیفه را رحمة الله علیه آنہم از نشر کردن علم او بود به قوت رسول علیه السلام. بعدازآن فرمود که خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس الله سره العزیز قرآن یاد

نداشت. در آخر عمر پیر خودرا در خواب دید، فرمود که: ہر روز ہزار بار **قُلْ هُوَ اللّٰهُ** به ترتیب یاد کردن قرآن بخوان. چون روز شد، خواجه فرمود: ہزار بار سورۂ اخلاص بخواند. بعدازآن ہر روز بخواندی. چند روز بگذشت که خلمت خواجه تمام کلام الله یاد گرفت. الحمد لله علی ذالك."[۱]

مطالب مربوط به قرآن در چهل مجلس

خوفِ اولیاء الله

دربارۂ خوفِ اولیاء الله در چهل مجلس است:

"در خوف ورجا سخن برآمده، فرمود که: ہر کز پیش از مرگ اضطراری خوف از بندگان حق تمام برنخیزد. یکی از درویشان سؤال کرد که "**اَلَآ اِنَّ اَوْلِيَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ**ە چون باشد؟

فرمود که: معنی آن این نیست که خوف حق از بندگان برخیزد، بلکه هر که نزدیك تر، خوف او بیشتر. در معنی این آیت آنچه اصحابِ ظاہر اند، گفته که "**لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَاهُمْ يَحْزَنُوْنَ" فِي الآخرة لا فی الدنیا**. ایشان که اہل تحقیق اند، می گویند: از اولیاء خوف مستقبل و حزن ماضی برخیزد تا همه حال گردد. یعنی اولیا رابر آنچه بگذشت یعنی از دنیاوی و آنچه خلق را به حزن آرد و حالِ ایشان مشوش کند، حزن نباشد و در مستقبل به آنچه بلای دنیاوی و ظلم ظالم یا رنج نفسی یا زیان مالی از آنچه خلق را تشویش دهلو حال ایشان منغص کند، ایمن اند. پس معنی این باشد که **لاخوف علیهم بما یمضی ولاهم یحزنون بما یستقبل**.

پس اولیا را ماضی و مستقبل و حال درسه نفس است:

یکی ماضی که بگذشت، هر چند حسرت برند برتقصیری که در آن نفس در آن طاعت کرده باشند، اما محزون نگردند به چیزی از دنیایی که از ایشان کم شود.

[۱] اولیاء، نظام الدین، فواید الفواد جلد اول، گرد آوری حضرت امیر حسن علا سجزیؒ، دهلی، ص ۴۲، ص ۴۴.

دوم: مستقبل که نیامده است، هر چند از خوف خاتمت و حکم ازل ترسان باشند. اما ایمن باشند از مشغولی دل به آنکه فردا چه خوری یاچه پوشی یا بلایی از طرفی خواہد رسید، چگونه

دفع کنی؟

پس چون از این دو مشوش فارغ شدو غم دی و فردا نماند، او ماند و یك نفس حال، داد آن وقت بتواند داد واصل عمر آن است و از اینجا گفته اند که:"الصوفی ابن الوقت" و چون آن وقت بغایت عزیز است و غنیمت و گریزنده به تعجیل، حق تعالیٰ خوف و حزن ماضی و مستقبل را از ایشان برداشت تا داد آن وقت را که "الوقت سیف قاطع" عبارت از آن است، بتوانند داد.[۱]

مطالب مربوط به قرآن در خیر المجالس

تفسیر آیتِ تقویٰ

حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلیؒ سخن در تقویٰ بر گرفت. این آیه فرمودند:

قوله تعالیٰ: **یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰتِهٖ.**

بعد از آن فرمودند: بعد از نزول این آیه صحابه غمگین شدند که حق تقویٰ اندازۀ هیچ کس نیست، تاآنکه این آیه منزل شد: **فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ**. بعضی گفته اند که این آیه ناسخ است و بعضی گفته اند، مبین است یعنی حق تقوٰی مقید به قدر استطاعت است. بعداز آن فرمودند که حق تقویٰ چیست؟: **اَن یطاع ولا یعصی، وان یشکر ولا یکفر، وان یذکر ولا ینسی**. بعده، این آیه فرمودند:

قوله تعالیٰ: **وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًاo وَّیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ**. در بیان این دو آیه دو قول فرمودند. قول اول آن است که عوف بن مالك اشجعی به خدمت رسول علیه الصلوٰة والسلام آمد و گفت: یارسول الله! پسر من سالم نام بود، رفته بود، اسیر کافران شد. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: برو پارسائی و رزو این کلمه بسیار بخوان: **سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم**.عوف بن مالك باز گشت و براین

[۱] سمنانی، علاؤ الدوله، چهل مجلس، تحریر امیر اقبال شاه، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۵۹، ص ۱۶۰.

کلمه مشغول شد و پارسائی ورزید. ناگاه دید که پسر او با صد شتر و غنائم بسیار آید. قصه پرسید. گفت: کافران مراشتر چرانیدن داده بودند و برمن اعتماد کرده، هر روز صبح بیرون آمدمی.

آن روز که گریختم، نیم شب بیرون آمدم و بر شتری دونده سوار شدم و شتران دیگر را مهارها در دم یك دیگر بستم و بیرون آمدم. عوف بن مالك به خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت: یارسول الله! جاء ابنی مع غنائم کثیرة فهل لی مباح. یعنی پسر من آمد با غنائم بسیار، آیا هست مرا مباح؟ **فقال علیه الصلوٰة والسلام: اصنع بها ما تصنع بمالک** یعنی آن غنیمت بگیر و آنچه در مال خود تصرف میکردی بکن. بعدازآن این آیه نازل شد: قوله تعالی: **وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهٗ مَخْرَجًا ۙ وَّيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ** ط. قول دوم آنست که وقتی در مدینه قحط مهلك افتاد و غله نایافت شد. اگر کسی خواستی که غله بخرد یا فروشد، پنهان بفروختی. حبیب کلبی جوانی بود. به طلب غله بیرون آمده بود. شتر سوار پیش در نصرانی گذشت. زن نصرانی جمیله بود. این جوان را بدید. جوان هم خوب صورت بود. فریفته شد.

کنیزك خود را دوانید که برو، این جوان را بگو اگر غله حاجت داری از ما به بها بخر. جوان برفت و در دهلیز خانه بنشست. عورت گفته فرستاد برو، بگو اگر غله بیرون خواهم آورد، شور خواهد شد. در دهلیز درونی بیا، بنشین تا غله وزن کنم ترابدهم. جوان شتر بیرون در بست و خود در دهلیر درونی درآمد، بنشست. کنیزك را فرمود که برو در بیرونی را قفل کن. کنیزك در بیرونی قفل کرد. عورت خود را بیاراست و به مکابره درآمد. جوان دید از پیش او بگریخت، بیامد، چه بیند، در قفل کرده اند. سرخود را در نهاد ایستاده شد. عورت بیامد و گفت: ای جوان! تو جوانی و من جوان و شوهر من در سفر رفته است، بیا ذوقی بگیریم. مال و غله هست، چون شوهر بیاید تو در خانهٔ خود بروی، من در خانهٔ خود باشم. جوان گفت: ای مادر! هرگز آن نشود. عورت گفت: من این زمان کنیز کان را بالای بام خواهم فرستاد تا فریاد کنند که جوانی به مکابره درون خانه درآمده است. واین حکایت پیش رسول خدا خواهد رسید. و تو در مدینه فضیحت خواهی شد. گفت: یك جان من فدای دین محمد باد، من در دنیا فضیحت شوم به که نه در آخرت. عورت گفت: که من ترا از کنیزکان خواهم کشانید والا رضاء من نگاه دار. جوان گفت: هر چه دانی، بکن، من هرگز این کار نکنم. عورت دست در دامن جوان زد. جوان در ماند. گفت: حالا مرا متوضا بنما، حاجت دارم، فارغ شوم، برتو بیایم، عورت متوضا نمود و طشت و

آفتابه فرستاد. جوان درون متوضا رفت، کاردی درمیان داشت، بکشید و بر اندام نهانی خویش یکبار براند که کارد باز گونه شد. آنگاه بار دیگر راند. کاردباز گونه شد. بارسویم راند باز گونه شد. آنگاه خود را گرد آورد و دست بر دعا برداشت و گفت: خداوندا! آنچه در وسع حبیب کلی بیچاره بود، کرد. دگر فضل تو دستگیری کند. در حال دیوار متوضا بشگافت، حبیب کلی بیرون آمد، دید که اشتر غله بار کرده پیش در ایستاده است. شتر در خانه آورد و به خدمت رسول علیه الصلوٰة والسلام آمد و قصهٔ حال گفت. این آیه نازل شد. **وَمَنْ يَّتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًاۙ وَّ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَايَحْتَسِبُ**ؕ. بعداز آن فرمود که قول اول مشهور است. اما این قول دوم مردی یمنی آمده بود ازو شنیدم و این قول شائع تراست، زیرا که تقوی کرد و مخرج یافت و چون بیرون آمد، شتربار غله یافت. **وَمَنْ يَّتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًاۙ وَّ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَايَحْتَسِبُ**ؕ .

وبعد از آن فرمودند: بعد نزول این آیت رسول علیه الصلوة والسلام فرمود: **انی لا اعلم انه یواخذ الناس بما کلفتم**. هم در این باب حکایت دیگر فرمودند که در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مردی بیامدو گفت: مرا ولایت بده. امیر المؤمنین عمرؓ گفت: که [آیا] قرآن خوانده [ای]؟ گفت: نخوانده ام. فرمودند. قرآن بخوان تاترا ولایت بدهم. یعنی عمل بقرآن می باید کرد. چون قرآن ندانی عمل بر کدام چیز کنی. آن مرد رفت و به تعلیم قرآن مشغول شد و پیشتر خدمت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالٰی عنه نیامد. بعد از مدتی امیر المؤمنین عمرؓ درراهی می گذشت. آن مرد پیش آمد. امیر المؤمنین عمرؓ گفت: **یا ابا فلان! لم هجرتنی؟** یعنی چرا ترك دادی مرا؟ **قال یا امیر المؤمنین! لست ممن تهجر**، گفت: ای امیر المؤمنین! نیستی تواز آنها که ترك داده شوی و لکن وجدت آیه من القرآن اغنی عن عمر. ولیکن ای امیر المؤمنین! یافتم آیتی از قرآن که مراغنی گردانید . عمر گفت: کدام آیه هست؟ این آیه خواند: **وَمَنْ يَّتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًاۙ وَّيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ**ؕ. بعدازآن فرمودند: هر که این آیه بخواند، به نیت هر تنگی اخرجه الله من هموم الدنیا **وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ**ؕ یعنی بیرون آرد او را خدای تعالٰی از جمله غمهای دنیا و رزق دهد او را از آنجا که گمان او نباشد.

بعدازآن فرمودند که یکی حق تقویٰ است. قوله تعالٰی: **اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰتِهٖ** ویکی حق عبادت

است. ما عبدناك حق عبادتك ویکی حق تلاوت است، قوله تعالٰی: یَتْلُوْنَهٗ حَقَّ تِلَاوَتِهٖ ط ویکی حق معرفت است، اگر از معرفت، معرفت توحید داری، یمکن ان یعرف الله بالوحدانیة کما ہو، وان ارید به معرفة اسرار الربوبیة و لطائف الا لوهیة فهذا لا یمکن معرفتهما بحقیقتهما والناس یتفاوتون فی ذلك. قال الله تعالٰی: وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖٓ ای ما عرفوا الله حق معرفته یعنی اگر مقصود از حق معرفت توحید داری، ممکن است که بشناسی خدای را به وحدانیت، چنانکه اوست. واگر معرفت اسرار ربوبیت و لطائف الوہیت داری. پس آن معرفت ممکن نیست که حق معرفت شناخته شود. و آدمیان متفاوت اند. در آن حق تعالٰی فرمود: نشناسید خدای را حق شناختِ او. بنده عرضداشت کرد که در توحید ہم شرك خفی ہست، که حق آن ہم به جان توان آورد. فرمودند که: روا باشد حق تعالٰی بنده را به حق توحید برساند که شرك خفی نباشد، چنانکه انبیاء و بعضی مشایخ که ایشان را حق توحید ہست. اما حق معرفت اسرار ربوبیت نیست. وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝[1]

تفسیر آیتِ اتباعِ رسول ﷺ

"حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلیؒ در ذکر اولیاء خدای تعالٰی فرمودند که اتباع پیغمبر علیه السلام می باید کرد، قولاً و فعلاً و ارادةً تا محبت حق تعالٰی بیابند.

زیرا که محبت حق تعالٰی بی اتباع پیغمبر میسر نیست. واین آیه خواند ند. قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ یعنی بگوای محمد! اگر خدای را دوست میدارید، پس اتباع من بکنید. بنده عرضداشت که در آن آیه حق تعالٰی فرموده یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّوْنَهٗ. محبت حق تعالٰی سابق است از محبت بنده باحق و مشائخ جمله برین اند که محبت حق تعالٰی سابق است بابنده از

[1] چراغ دهلی، نصیر الدین محمود، خیر المجالس، گرد آوری مولانا حمید قلندرؒ، علی گره، ص ۲۰ تا ص ۲۵.

محبت بنده باحق و دراین آیه که حق تعالٰی فرمود: قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ. محبت بنده سابق می یابم، چگونه باشد؟ خواجه سلمه الله تعالٰی فائده فرمودند که این آیه در شان

کافران نازل است. ایشان می گفتند **نَحْنُ اَبْنٰٓؤُا اللّٰہِ وَاَحِبَّآؤُہٗ** رسول الله علیه الصلوٰۃ والسلام را فرمان نازل شد: **قل یا محمد ان کنتم تدعون محبة الله فاتبعونی فانی حبیب الله و الحبیب لا یعادی حبیب الحبیب وأنتم عادیتمونی فأنتم أعداء الله.**

بعداز آن فرمودند که کافران می گفتند ما ابناء خدائیم و دوستان خدائیم. فرمان شد. بگوای محمدًا اگر شماد عوی می کنید محبت خدای را، پس اتباع من بکنید.

پس به درستی و راستی که من دوست خدایم و دوست دشمن نگیرد، دوستِ دوست را، و شما دشمن میگیرید مرا، پس شما دشمنان خدائید. بعداز آن فرمودند که علامت محبت خدای تعالٰی اقامت او امر و اجتناب از نواہی و قبائح است. دیگر فرمودند که محبت سه قسم است. یکی: محبت اسلامی. دوم: محبت موهبی، که نتیجه کسب است. سوم: محبت خاص، و آن ثمرۂ ترک ماسوی الله است. بعداز آن فرمودند که مقدمه محبت میلان است، چون کافری مسلمان شود، میل آن به اسلام محبت اسلامی باشد باحق تعالٰی. بعداز آن محبت موهبی است زیرا که مواهب نتیجه مکاسب است. کسب می باید تا محبت موهبی حاصل شود و آن اتباع پیغمبر است علیه الصلوٰۃ والسلام. **قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰہَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللّٰہُ.** بعد از آن محبت خاص است که آن نتیجۂ جذبۂ الٰهی است. بعد از آن فرمودند که جذبة من جذبات الرحمن مثمرآن محبّت است. محبت اسلامی نصیب عام است و محبت موهبی نصیب ابرار است و محبت خاص نصیب مقربان است. **اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ**[۱]

---

۱ چراغ دهلی، نصیر الدین محمود، خیر المجالس، گرد آوری مولانا حمید قلندرؒ علی گره، ص ۲۷، ص ۲۸.

معدن المعانی و مطالب مربوط به قرآن

در معدن المعانی دربارۂ اجر قرآن، اجرتِ قرآن آموختن، حقِ تلاوتِ قرآن، شانِ نزول سورہ الفلق و سورہ والناس بیان کردہ شدہ است چنانکہ درمعدن المعانی است:

اجرِ قرآن مجید:

در معدن المعانی است:

"نقل است از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ فرمود ہر کہ قرآن بخواند در نماز ایستادہ مر اور ابہ ہر حرفی صد حسنہ باشد و ہر کہ قرآن بخواند نشستہ مر او رابہ عدد ہر حرفی پنجاہ حسنہ باشد و ہر کہ قرآن بخواند بیرون نماز اگر باوضو ست بہ عدد ہر حرفی بیست و پنج حسنہ باشد اگر بغیر وضو ست بہ عدد ہر حرفی دہ حسنہ باشد۔ بعد از آن بندگی مخدوم فرمود کہ گفتہ اند مستحب است مرقاری کہ در ہر سالی دوبار ختم کند۔ اگربہ زیادت قادر نبود و امام حسن زیاد از امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ روایت کردہ است کہ ہر کہ در سالی دوبار ختم کند، حق وی ادا کردہ باشد۔ زیرا کہ پیغامبر علیہ الصلوٰۃ والسلام بر جبرئیل علیہ السلام در سالی کہ نقل کرد، دوبار عرض کردہ۔"[۱]

اجرتِ قرآن آموختن

دربارۂ اجرت قرآن آموختن در "معدن المعانی" است:

"تعلم راہم ازینجا فرمود کہ تعلیم قرآن برسہ وجہ است۔ یکی آن است کہ کسی را بیاموزد از برای خداوند و چیزی عوض نگیرد و دوم آن است کہ کسی را بیا موزد بہ اجرت و سوم آن است کہ کسی رابیا موزد بغیر شرطِ اُجرت واگر بدو چیزی بروجہ ہدیہ دہد، اینجا قبول کند۔ اما جائی کہ بیاموزد حبۃ اللہ ما جورو منسب بود و کار او کارانبیاء بود۔ اما جائی کہ بیاموزد [بہ] اجرت

۱۔ احمد، شرف الدین بن یحیٰ منیری، معدن المعانی، گرد آوری زین بدر عربی، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شمارہ PCIV ۴۲۹۱، برگ ۳۰ الف۔

اینجا اختلاف است۔ متقدمان برآن اند کہ گرفتن اجرت روانیست کہ پیغامبر علیہ الصلوٰۃ

والسلام واجب گردانیده است برامت تبلیغ قرآن چنانچه خداوند واجب گردانیده است برو۔ پس چنانکه پیغامبر را گرفتن اجرت درست نیست ہم چنین مرامت را و جماعتی از متاخرین برآن اند که گرفتن اجرت روا باشدلان المسلمین توارثوا ذلك واحتاجو علیه اما وجه سوم چون بیاموز د بغیر شرط و اگر چیزی بروہدیه دہد، بروجه ہدیه قبول کند۔ این در قول ہمه درست است که پیغامبر علیه الصلوٰة والسلام معلم بودو معہذا ہدیه قبول کردی۔"[۱]

حق تلاوتِ قرآن

دربارۂ حقِ تلاوت قرآن در معدن المعانی است:

"بندگی مخدوم فرمود: حق تلاوت قرآن باشد که درخواندن قرآن زبان و عقل و دل شریك باشند۔ نصیب زبان درست کردن حرف است۔ نصیب عقل گرفتن معانی و تفسیر قرآن و نصیب دل پند گرفتن به امرها، حق تلاوت این بود۔"[۲]

شان نزولِ سوره الفلق و سوره الناس:

در معدن المعانی است:

"در نزول قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس افتاد۔ بندگی مخدوم فرمود که در آنچه رسول علیه الصلاة والسلام راسحر کرده بودند و آن براین شکل بود که صورتی سلخته بودو ہفت گره برآن زدہو درہر گرہی سوزنی فرود بُردو از این سحر در اندام مبارك رسول ﷺ اثر پدید آمده بود۔ بعده رسول علیه الصلوٰة والسلام در حاله غنودن و بیداری بودند که دو فرشتگان فرود آمدند۔ چنانکه حضور علیه السلام بشنود، میان خود حکایت آغاز کردند۔ یکی مر دیگر راپرسید که این مرد راچه زحمت شده است؟ فرشته دوم جواب گفت: که سحر کرده اند۔ آن اثر کرده است۔ باز گفت: پس علاج این چه باشد؟ گفت: صورتی ساخته اندو ہفت گره در آن انداخته و درہر گرہی سوزنی زده در فلان چاه فرود برده اندو بالای آن سنگی نہاده[اند]۔ اگر آن را بیرون آرند وَقُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ وَقُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ بخوانند و برہر گرہی بدمند، صحت پدید آید۔ بدین گونه آن ہر دو فرشتگان میان خود

---

۱ احمد، شرف الدین بن یحیٰ منیری، معدن المعانی، گرد آوری زین بدر عربی، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۱ PCIV ۴۲۹، برگ ۱۳۱ الف۔

۲ ہمو، ہمان نسخۂ خطی، ہمانجا، ہمان شماره، برگ ۳۱ الف۔

گفت و شنید کرده باز گشتند۔ ہمچنان رسول ﷺ بیدار شدند، برخواستہ نشستند۔ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ طلب فرمودند و گفتند کہ دو فرشتہ برمن فرود آمدہ بودند و چنین علاج گفتہ اند۔ برو، رفتہ آن صورت را از چاہ فلان برون آر۔ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ برفت واز آن چاہ بیرون آوردہ دید، ہمچنان بود۔ ہفت گرہ درآن انداختہ و سوزنی در ہر گری زدہ [بود]۔ ہم در آن حال این ہر دو سورہ معوذتین نازل شد۔ بعدہ بر ہر گرہی آن ہر دو سورہ میخواندندومی دیدند۔ گرہ باز میشد و چنانچہ گرہ کشادہ میشد، اندام مبارک رسول اللہ ﷺ بہتر میشد تا ہمچنین ہفت گرہ کشادہ شد و اندام مبارک بہ کلی نیکو شد۔“[1]

معنی موعظہ حسنہ در آیت قرآنی:

در معدن المعانی دربارہ موعظہ حسنہ است:

”حاضری عرضہ داشت کہ معنی موعظہ حسنہ کہ در این آیۃ است، چیست؟ **اُدْعُ اِلٰی سَبِیْلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ** بندگی مخدوم فرمود: کہ گفتہ اندالدعا الی سبیل اللہ برانگیختن مردمان است برطاعت حق و منع کردن ایشان است از مخالفت حق و دعا بہ حکمت آن است کہ مخالف نباشی بہ فعل آنچہ می فرمای۔ مردمان را بدان بہ قول و موعظہ حسنہ آن است کہ صادر شود از علم و صواب و حاصل شود برفق و نرمی و دروی تصنعّی نبود و تغیری نبود و خجلتی نبود و گفتہ اند دعوت خلق از بہ طاعت حق نیابت نبوت است۔“[2]

---

1. احمد، شرف الدین بن یحیٰ منیری، معدن المعانی، گرد آوری زین بدر عربی، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شمارہ PCIV ۴۲۹۱، برگ ۳۵ الف۔
2. ہمو، ہمان نسخۂ خطی، ہمانجا، ہمان شمارہ، برگ ۲۲۶ ب۔

مطالب مربوط به قرآن در جامع العلوم

فضیلت سورۂ ملك

در جامع العلوم است:

"خبر میت غائب رسید (سید جلال الدین حسین بخاریؒ) سورۂ ملك خواند ند با اصحاب برائ آسانی سوال گورو ثواب برائی میت بخشید ند۔ این حدیث خواند ند۔ **مَنْ مَاتَ☆غَرِيْبًا فَقَدْ مَاتَ شَهِيْدًا**۔ حدیث صحاح است یعنی ہر که بمیرد در غریبی بدرستی که مرده باشد شہید۔ یعنی درجه شہید او رادہند۔"[۱]

ختم قرآن در تراویح

در جامع العلوم دربارۂ ختم قرآن در تراویح است:

سخن در ختم تراویح افتاد برلفظ مبارك راندند۔ آن طرفہا ہر شبی نمازِ تراویح از قرآن یك سیپاره و دانگی میخوانند۔ شب بیست و ہفتم ختم میکنند و این معمول مخدوم بود۔ بعدازآن فرمودند: رسول علیه السلام سه شب تراویح گذارده است۔ ازآن من سه شب **مُتَّبِعًا لِلرَّسُوْلِ اللّٰهِ** نیت میکنم و باقی خلفاء راشدین گذارده اند۔ از آن من **مُتَابِعًا لِلْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِيْنَ** نیت میکنم، بعدازآن فرمودند: این طریق نیت خاصه من است۔ در ہیچ کتابی این طریق نیست۔ شما یافته اید۔ حاضرانِ مجلس گفتند که در ہیچ کتابی نیافته ایم، بعدازآن فرمودند: مقصود از تراویح ختم است۔ اگر یکی در دویك شب ختم قرآن کرد، اگر تراویح شبہاء دیگر نگذارد، آثم نگردد۔ زیر انچه ختم مطلوب است، بعدازآن فرمودند: نزدیك بعضی ختم تراویح واجب است ولیکن صحیح قول این است که سنت است۔ دراین میان عزیزی پرسید اگریکی ختم تراویح کرد، سنت از گردن او ساقط شد۔ اگر

۱۔ **مَنْ مَاتَ**: حدیث ثابت اینست ہر که در واہ خدا مرد، شہید مرد۔ ۱۲ کنوز الحقائق۔

۲۔ مخدوم جہانیاں، جلال الدین، جامع العلوم، گرد آوری سید علاء الدین چشتیؒ، دہلی، ۱۹۸۷م، ص ۳۱۱۔

ختم دیگر در تراویح آغاز کند، باری مستحب باشد و جماعتی دیگر برو اقتداء میکنند۔ از ایشان ختم تراویح محسوب سنت باشد؟ جواب فرمودند: محسوب باشد زیر انچه سنت و مستحب قریب حکم اندو نفس تراویح درو حاصل است وآن طرفها محدثان و مشائخ میکنند و می فرمایند جماعتی که ختم نکرده باشند به امامی که دوم بار ختم تراویح آغاز کرده باشد۔ واین معنٰی شیخ جمال الدین اچی رحمة الله علیه ہم میکردومی فرمودند دیگران را۔"[1]

مطالب مربوط به قرآن در سراج الهدایه

حضرت جلال الدین مخدوم جہانیان جہان گشتؒ در سراج الهدایه بسیار مسایل فقہی بیان کرده اندو حواله های احادیث داده اند و بر مسایل مختلف توضیح کرده اند۔ ذکر دربارۂ آداب تلاوت قرآن ہم کرده اند۔ چنانکه در سراج الهدایه است:

آداب تلاوت قرآن

حضرت جلال الدین مخدوم جہانیان جہان گشتؒ فرمودند:

"مسئله مومنی تلاوتِ قرآن می کند۔ در آمدنِ غیری تعظیم بدان حال کند۔ جایز باشد یانی؟ جواب آن است که در آمدن پنج نفر تعظیم کند لیکن زبان از خواندن بدارد و مصحف را بپیچد۔ اول مادر و پدر و دوم استاد که علم حدیث از وی آموخته باشد و سوم پیری که بیعتِ او کرده باشد و چہارم فرزند علی کرم الله وجهه و پنجم بادشاه روئی زمین فَحَسْبُ۔"

اجرتِ قرآن خواندن

در سراج الهدایه است:

"مسئله در شاہان مذکور است، اجرتِ خواندنِ قرآن برسرِ گورِ مرده ستدن نشاید که حرام است و چنین خواندن، نه آن مرده را ثواب است و نه ثواب خواننده را، ضائع کردنِ عمر است وآن بدعت مذموم است۔ قطب العالم دامت برکاته می فرمایند: جز در ہندوستان جائی نمی کنند۔"[2]

---

1. مخدوم جہانیان، جلال الدین، سراج الهدایه، دہلی، ۱۹۸۳م، ص ۱۰۳.
2. ہمو، ہمان کتاب، ہمانجاء ہمان، ص ۲۸.

تفسیر آیت ولَا تُسْرِفُوْا

حضرت جلال الدین مخدوم جہانیاں گشتؒ فرمودند:

"مسئلہ مال خرج کردن دربازی اسراف کردن است و ہر کہ اسراف کند روزِ قیامت در آتش در آید۔ ملک علی خواہر زادہ سلطان سلاطین فیروز شاہ ہم دراین محل از سید السادات پُرسید کہ اسراف چیست؟ قطب العالم دامت برکاتہٗ فرمودند: کہ اسراف آن است کہ بغیر رضای خدای تعالٰی کاری کند کہ در این ہیچ مستحقِ ثواب نباشد و چون یکی بہ رضای حق تعالٰی کوہہای دنیا زر شدہ بدہد، اسراف نیست۔ در تفسیر امام الزاہد مذکور است۔ روزی ثابت ابن قیس یار پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم ہزار درخت خرمای پختہ بہ درویشان صدقہ داد۔ آیت بہ **پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم آمد۔ وَلَا تُسْرِفُوْا[☆] اِنَّهٗ لَايُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ** زیرا کہ بدین صدقہ دادن اورا مطلوب شہرت و نیک نامی بود۔ از ثواب محروم ماند۔"[1]

تفسیر آیت او کالذی

در سراج الہدایہ است: "**قوله تعالٰی: اَوْ كَالَّذِيْ[☆1] مَرَّ عَلٰى قَرْيَةٍ وَّهِيَ خَاوِيَةٌ عَلٰى عُرُوْشِهَا**" یعنی عزیز پیغامبر علیہ السلام برگذشت سوار در دیہی برمرکب الصالحین[☆2] وبیست سالہ پسرش برابر بودو نام آن[☆3] دیہ دیر قل خوانند۔ پیش از آن برآن ساکنان دیہ قہر ایزدی عذاب نازل شدہ بود۔ سقفہا بر ایشان افتاد و جملہ زیر سقف ہلاک و تلف شدند و مدت صد سالہ بدان گذشتہ بود۔ آنجا فرود آمد و گفت: خدایا! چگونہ خلق این مقام را زندہ کنی؟ ہم در آن حالت خواب دروی گماشتند تا صد سال دنیا بہ خواب بودو بروی آب صاف شربت انجیر بہ جہت افطار بود و آندر مرکب الصالحین وی دریک[☆4] پا ایستادہ بود۔ چون بیدار شدہ بدید کہ موی سرو ریش پسرش تمام سپید شدہ است و موی سروریش

☆1 آی ندیدی آن شخصی را کہ گذشت بر دیہی وری افتادہ بود برسقفہای خود ۱۲ سورہ بقرہ آیت ۲۵۹۔

☆2 مرکب الصالحین یعنی خر۔

☆3 در تفسیر مدارک نام آن قریہ بیت المقدس گفتہ و آنرا بخت نصر خراب کردہ بود۔

☆4 دریک پا بقول ابن عباس خرعزیز ریزہ ریزہ شدہ بود۔

1 مخدوم جہانیاں، جلال الدین، سراج الہدایہ، دہلی، ۱۹۹۳، ص ۲۱۳۔

از آن مهتر عزیز چنانکه سیاه بود همچنان واین از گاه مهتر آدم تاغایت چنین کس ندید که پدر جوان و پسر پیر، و آفتاب بدید در محلی که بود همچنان بما نجاست. فرمان شد کَمْ لَبِثْتَ جواب گفته لَبِثْتُ يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ[1] وآن شربت انجیر از مزه نه گشته بود وآن مرکب را هنوز حاجت در آب و چرا نبود.

ابن عباس رضی الله عنه می گوید: لاشهٔ او مرده بود. گوشت و پوست او ریخته شده بود و زمین در خورده استخوانها مانده بود. فرمان شد ای عزیز! نگاه کن ماچون رویا نمش و باز زنده کنمش؟ حق تبارك و تعالی باد را فرمان داد تا جمله عالم طواف کند و خاك اعضای او هر کجا افتاده بود، یك جای جمع کند و زمین را فرمان شد، آن مقدار تری که از اعضای او خورده بود، باز به‌وی دهد و مغز دروی باز آید و استخوانها را دربی استوار کرد و رگهای راز پی مستحکم بکرد، پوست را زیر گوشت آورد تا در نظر بندگان زیبا نماید. بعد فرمان داد تاجان در تن وی درآید. چنانکه ذره غلط نرفته مرتب شد. لاشه برخاست بانگ بکرد. مهتر عزیز را فرمان شد. چنانکه به نظرِ خود دیدی، چنین هژده هزار عالم را زنده به قدرت خویش کنم."[2]

مطالب مربوط به قرآن در لطایف اشرفی

در توضیح آیت كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهٗ. در لطایف اشرفی بیان کرده شده است: "حضرت قدوة الکبرا میفرمودند که این طائفه را اهم است که خودرا به لباس فقر آرایند. اگر فقر او موجب درجات اخروی بود، بهتر باشد از هرچه گویند و لهذا حضرت رسول ﷺ فقر را اختیار کرده درجات عالیهٔ فقراو مقامات متعالیهٔ غربا از این جا توان دانست که به جهت اندك اعتراض از ایشان حضرت رسول الله ﷺ معاتب آمد. كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهٗ لاجرم تایکی از اصحاب صفه در مجلس حاضر بودند. آنحضرت ﷺ جز به ایشان در مکالمات و محادثات به هیچ کس متوجه نمی شوند. چشم از ایشان برنمی داشتند. چه این آیت در شان ایشان نازل شده و آن

---

1. چه قدر درنگ کردی، گفت درنگ کردم یك روز یا پاره از روز ۱۲ سوره بقره آیت ۲۵۹.
2. مخدوم جهانیان، جلال الدین، سراج الهدایه، دہلی، ۱۹۸۳م، ص ۲۱۹، ص ۲۲۱.

چنان است که صنادید قریش را این معاملۂ حضرت مادۂ حسد شده پیش حضرت نبوی ﷺ آمده گفتند که اگر شما از این جماعه مسلمانان که غیر ارادت وجه باقی کاری نداشتند، مصلحت ندیدند، چون کافران از این معنی مایوس شدند، گفتند: چون قطع نمیکند باری در مجالست صحبت و زمان خطاب مستطاب متوجه به ایشان نشوید که مسلمان شویم۔ این معنی را قبول کردند و راضی شدند که در مجلس متوجه جز به ایشان نشوند تا این جماعه که ہمیشه خاطر شریف متوجه اسلام ایشان بود مسلمان شوند۔ این آیت معاتباً به نسبت ایشان نازل شد۔ یکی از اصحاب صفه حبیب رومی بود، گاہی که وقتش خوش میشد، می گفت: منم آن که به وجود من پیغامبر خدا معاتب گشتند۔ حضرت دُرّ یتیم به عرض علیم رسانیدند که بعضی افاضل فضل غنا که برفقر مید ہند، چگونه بود اگر فضلی غنا بر فقر بودی؟ حضرت رسالت ﷺ پناه چگونه به حلیۂ مَازَا غَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰی محلی شدی کَمَا جَاءَ فِیْ اٰدَابِ الْمُرِیْدِیْنَ وَاَجْمَعُوا علی اَنَّ الْفَقْرَ اَفْضَلُ مِنَ الْغِنٰی اِذَا کَانَ مَقْرُوْنًا بِالرِّضَا فَاِنِ احْتَجَّ مُحْتَجٌّ بِقَوْلِ النَّبِیِّ عَلَیْہِ السَّلَامُ اَلْیَدُ الْعُلْیَا خَیْرٌ مِّنَ الْیَدِ السُّفْلٰی قِیْلَ لَهٗ اَلْیَدُ الْعُلْیَا تَنَالُ الْفَضْلَ بِاِخْرَاجِ مَا فِیْهَا وَالْیَدُ السُّفْلٰی تَجِدُ الْمُنَقَصَتَه بِحُصُوْلِ الشَّیْءِ فِیْهَا فَهِیَ تَفْضِیْلِ السَّخَاوَتِ وَالْعَطَاءِ دَلِیْلٌ عَلٰی فَضْلِ الْفَقْرِ فَمَنْ فَضَّلَ الْغِنٰی لِلْاِنْفَاقِ وَالْعَطَاءِ عَلَی الْفَقْرِ کَانَ کَمَنْ فَضَّلَ الْمَعْصِیَةَ عَلَی الطَّاعَةِ لِفَضْلِ التَّوْبَةِ قَالَ ذُوالنُّوْنِ عَلَیْکَ بِالْقَصْدِ وَاَنَّ الرِّضَا بِقَلِیْلِ الرِّزْقِ یُزَکِّیْ لَسِیْرُ الْعَمَلِ[1]

☆[1] چنانکه فرمود الله تعالی و ثابت دار نفس خود را ہمراه کسانیکه میخوانند پروردگار خود را با مدادو شب کانگاه میخواہند روی اورا.

☆[2] میل نکرد نگاه و از حد نگذشت.

☆ چنانکه آمده است در آداب المریدین که اتفاق کرده اند برآنکه فقر افضل است از دولت وقتی که باشد نزدیك به رضا پس. اگر حجت کند حجت کننده به قول نبی صلعم که دست بالا بہتر است از دستِ زیرین گفته شود برای او که دست بالا می رسد فضیلت رابه بیرون نمودن آنچه درواست دوست زیرین می باید نقصان را به حصول چیز در آن. پس در فضیلت سخاوت و بخشش دلیل است برفضیلت فقر. پس کسی که تفصیل داد دولت مندی رابه سبب خرج کردن و بخشیدن برفقر باشد، مانند کسی که فضیلت داد معصیت رابر طاعت به جهت فضیلت توبه فرمود ذوالنون لازم گیر میانه روی را وراضی بودن.

[1] جهانگیر سمنانی، سید اشرف، لطائف اشرفی، کراچی، ۱۹۹۹م، ص ۸۶.

مطالب مربوط به قرآن در خلاصة الفواید

فضیلت سورۂ اخلاص

"در خلاصة الفواید دربارۂ فضیلت سورۂ اخلاص است:

"روزی آنحضرتؒ فرمودند که شخصی بود زندان بان و جلاد. چون جان به جان آفرین سپرد، ہمه خلق بر جنازۂ او حاضر آمدند. مگر حضرت شیخ جنید رضی الله عنه برجنازۂ او خیر☆ آمدند که او ظالم و فاجر بود. بعد چند گاه شیخ صاحب را معائنه احوال شد. دیدند که در بہشت خورسند و محفوظ است. ازو پرسیدند که باعث نجات توچه شد؟ عرض کرد که دو سبب یکی: اعراض آن صاحب از جنازۂ بنده فرموده بودند. دوم: لیکن سوره اخلاص بسیار میخواندم آن پذیرندۂ راندگان عفو فرمود."[۱]

مطالب مربوط به قرآن در فواید ضیائیه

شان نزول آیت فادخلی فی عبادی

حضرت مولانا سید ضیاء الدین محمد فرمودند:

"روزی حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه از رسول الله صلی الله وعلیه وآله وسلم سوال نمود که به روزِ حشر اول از کدام کس آغاز حساب خواہد شد؟ پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که از امت من اول از شما. به استماع این معنی آن جناب متفکر در آمد ند واز اندیشه و تردد چهره مبارکش زرد شد و عرق برجبین آنجناب برآمد. حضرت پیمبر خدا حال تفکرات آنجناب دریافته منتظر وحی شدند. بعد یکدم جبرئیل علیه السلام معه این آیت رسیدند. **يٰٓاَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِيْٓ اِلٰى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِيْ فِيْ عِبٰدِيْ وَادْخُلِيْ جَنَّتِيْ**" یعنی ای نفس آرام گیرنده ساز باز گردی سوی پروردگار خود خوشنودی تو وخوشنود است از تو. پس در آی دربندگان خاص من و در آیٔ در بہشت من."[۲]

---

۱ مہاروی، نور محمد، خلاصة الفواید، نسخۂ خطی، گرد آوری قاضی محمد عمر حکیم، کتابخانۂ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۳۰۹۲ برگ ۱۵ب، برگ ۵۲ الف.

۲ محمد، سید ضیاء الدین، فواید ضیائیه، گرد آوری مہدی علی حسین الحسینی، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاه پنجاب، شیرانی کلیکشن، لاہور، شماره ۵۶۳۶، برگ ۳۸ الف.

☆ نیامدند.

مطالب مربوط به قرآن در دُر المعارف

صبر

در "درالمعارف" دربارۂ صبر است:

"بعد از آن مذکور صبر در حضور آمد۔ حضرت فرمودند که بزرگی بود صابر و تمام بدن مبارکش، مجروح بود، حتّٰی که از موی سر تا ناخنِ پاء کرمها افتادند و گوشت جسد می خوردند، روزی از مرید خود، آن بزرگ پرسید که در بدن من جای بی کرم مانده یانه؟ مرید گفت نه، الازبانِ مبارك، شیخ فرمود شکر که لسان برای اداء شکر باقی مانده است و گفت: که همچنین در باطن بی قلب جائی برای کرم نمانده است۔ شکر است که دل برای ذکر باقی است و باز فرمود که حضرت ایوب (علی نبینا و علیه الصلوة والسلام) **وَاَيُّوْبَ اِذْ نَادٰى رَبَّهٗۤ اَنِّىْ مَسَّنِىَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِيْنَ** فرمودند و من تاحال نگفته ام۔"[1]

اولی الامر

حضرت شاه عبدالله دہلویؒ دربارۂ توضیح آیتِ قرآن (**اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِى الْاَمْرِ مِنْكُمْ**) فرموده است که اولی الامر ذات مرشد است۔ چنانکه در توضیحِ اولی الامر فرموده اند:

متابعت مرشد

بعدازآن، در حضور مذکور متابعت مرشد آمد۔ حضرت ایشان فرمودند که کار خلافِ رضای پیر رہبر، نسبت باطن را خراب و پست ترمی کند۔ پس فرمودند که شخص بی اجازت من خربزه، بحضور نواب برد، باطن او سیاه گردید۔ او ندانست که سببش این است۔ استغفار و توبه از گناهان خود کرد۔ هیچ اثرش ظاہر نگشت۔ بعداز آن گفت: که این جرم بردن خربزه که نامرضی

---

[1] دهلوی، شاه عبدالله، در المعارف جلد اول، گرد آوری شاه رؤوف احمد، ۱۳۷۶، ص ۴۳، ص ۴۳.

مرشد سرزده است، از این توبه می نمایم. فی الحال انبساط پیدا شد و نسبت باطنش به طور سابق ظاہر گردید. پس بدان ای عزیز که پیروی کردن از مرشد مانند متابعت از رسول است. اگر چیزی فرمود در ظاہر مغایر عُرف و عقل هم بود، تو آن را قبول کن با جان و دل بپذیر که صلاح مملکت را خسروان دانند. اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ وَ اُوْلِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ.

روز پنج شنبه: در محفل فیض منزل حاضر گردیدم. حضرت ایشان فرمودند که ہر کس از یاران من راهِ صبر و توکل و قناعت و تقوی پیش گیرد و حضور و جمعیت و انوار و کیفیات در قلب دارد، از جانب من او را اجازت است که طالبان را بیعت نماید و در هر کس که از این صبر و توکل و غیره فتوریست، او رابیعت ساختن و مرید ساختن قصوریست. اگرچه از اجازت یافتگانِ من باشد. حقیقت از من مجاز نیست.[1]

روزی حلال

در قرآن مجید جابجا ذکر روزی حلال کرده شده است و گفته شده است که "بخورید از چیز های حلال" در "در المعارف" است که حضرت شاه عبدالله دهلویؒ فرموده است که سالك باید طعامِ قلیل خورد و آنهم بدون شبهه باشد و حلال. چنانکه در در المعارف است:

احتیاط لقمه

"حضرت ایشان فرمودند که ما طعام خانه کسی نمی خوریم. روزی اتفاقاً چند لقمه ای خورده بودم در عالم مشاہده. روحِ طیب جناب مرشدنا را دیدم که استفراغ می فرمایند و خطاب به این بنده کرده، ارشاد می کنند که طعام هر کس و ناکس را نباید خورد و احتیاط در لقمه ضرورتست که از لوازم درویشی است. پس سالك باید طعام قلیل خورد و آنهم بدونه شبهه باشد و حلال."[2]

---

1. دهلوی، شاه عبدالله، در المعارف جلد اول، گرد آوری شاه رؤوف احمد، ۱۳۷۶، ص ۱۹۳.
2. همو، همان کتاب، همان، ص ۱۴۹.

فصل پنجم

مطالب دینِ اسلامی و تصوف در ملفوظات

تصوف در ادبیاتِ فارسی

پرفسور دکتر ظهیر احمد صدیقی در "گنجینهٔ معانی" گفته است:

"تاثیر تصوف در ادبیات فارسی بسیار عمیق و بی نهایت و وسیع است و تمامی رشته های ادبی تقریباً تحت تاثیر تصوف قرار گرفته اند. در شعر اگرچه رابعه قزداری (قرن چهارم) اولین "شاعرهٔ زاہد و صوفی به شمار می رود و شعر زیر بارنگِ عرفانی از وست:

چورهبان شد اندر لباس کبود　　　بنفشه مگر دین ترسا گرفت"[1]

ولی ابو المجد مجدود بن آدم سنائی (۵۳۵ھ)[2] نخستین شاعر فارسی می باشد که مطالب عرفانی و اخلاقی را در ضمن اشعار خویش مرتباً بیان نموده است. بیشتر شعرای فارسی زبان از قبیل عطار، رومی، خاقانی، سعدی، اوحدی، حافظ و دیگران در آوردن مطالب عرفانی و اخلاقی در ضمن آثار خویش از سنائی پیروی نمودند اند.

شعرای زبان فارسی مطالب اخلاقی و حکمی را در همه انواع شعری یعنی مثنوی و قطعه و رباعی و غزل و قصیده بیان نموده اند. و این بیان مطالب اخلاقی و حکمی در همه انواع شعری فارسی، بیشتر تحت تأثیر تصوف رواج یافته است. در نثر فارسی مشایخ کرام و صوفیان عظام در تألیفاتِ خویش در ضمن ذکر مسائل تصوف و عرفان [و] مطالب اخلاقی و حکمی را نیز آورده اند و تالیفات ایشان برچند قسم است:

(الف) کتب تصوف و عرفان یعنی تالیفاتی که صوفیه دربارهٔ مسائل تصوف و عرفان و عقاید و رسوم و آداب صوفیه نوشته اند، مثل کشف المحجوب علی هجویری، مرصاد العباد نجم الدین رازی و مصباح الهدایة عزالدین کاشانی وغیره.

(ب) ملفوظاتِ صوفیه: ملفوظات مجموعه سخنهایی است که شیخ یا مرشد در مجالس مریدان درموضوعات مختلف می گوید. در تصوف این سنت از زمان قدیم رایج است که مریدِ باوفاء اقوال و تقریرات مرادبا صفای خود را جمع آوری کرده است. در این ملفوظات یا مجالس یا امالی مرشد یا شیخ، آیاتِ قرآنی و احادیث رسول اکرم ﷺ و مسایل شرعی و مطالب

---

1. صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، تهران، ۱۳٦٧ ه ش، صفحه ۳۵۱.
2. همو، همان کتاب، جلد دوم، همانجا، همان، صفحه ۵۵۹.

تصوف از قبیل صبر و رضا و توکل و توبه و احترام پیرو آداب مریدی را توضیح می دهلو ضمناً نکاتِ حکمت آمیز و حکایات صوفیه را نیز بیان می کند. مقصود فقط تعلیم و ارشاد مریدان و سالکان بوده است. این ملفوظات نه تنها موضوعاتِ تصوف را شامل می شوند بلکه مطالبِ تاریخی و اجتماعی و فواید اخلاقی و حکمی را نیز دربر دارند.

(ج) تذکره های صوفیه: تذکره های صوفیه در فارسی نیز نه فقط احوال و آثار صوفیه را مطرح می کنند. بلکه علاوه بر مطالب تاریخی و اجتماعی و سیاسی [و] مطالب اخلاقی و حکمی را در بردارند. کشف المحجوب را اولین تذکره فارسی می توان گفت. این کتاب حضرت علی هجویریؒ علاوه برمبانی تصوف دارای احوال صوفیه نیز می باشد.

(د) مکاتیب صوفیه: مشایخ بزرگ به مریدان و فرزندان و نیز به ملوک و سلاطین و وزیران و دیگر صوفیه ی عهد خود نامه هایی نوشته اند و در این نامه ها بیشتر به مسایل علمی تصوف پرداخته اند. این نامه ها از مطالب سیاسی و اجتماعی و تاریخی و اخلاقی و حکمی خالی نبوده اند."[1]

فرق میانِ تصوف اسلامی و غیر اسلامی

فقیر محمد ارشد قادری در رسالۂ خدام الاولیاء فرمود:

۱. تصوفِ اسلامی مطالبات جایزِ جسم و روح ایفاء می کند ویك یو گی و راہب مذہب عیسائی ہمه خواہش ہای خود را دور داشته در تنہائی می نشیند و می گوید که دنیا جسم است و چیزی که به جسم تعلق دارد، شراست و در حصول ولایتِ معنوی حایل است.

۲. صوفیان کرام محبتِ الٰہی، خدمتِ خلق و تعلیم اخلاق را تصوف می گویند و برای حصولِ این مقاصد مشائخ زندگی خود را وقف کرده اند و در نتیجه صورت ارتقاء روحانی رونما شد. در حقیقت آن قانونِ ارتقاء که ابن مسکویه وڈارون دریافت کرده اند، فقط محدود به جسم مخلوقات است. ولی آن ارتقاء که نبی اکرمِ ﷺ ما بیان کرده است، از روی آن بلون شبهه، بعد به رسیدن مرتبۂ انسانیت ارتقاء جسمانی ختم می شود و آغاز ارتقاء روحانی می شود و جسم حیوانی رابعد از لختیار کردن

[1] ظهیر احمد صدیقی، پرفسور دکتر، گنجینۂ معانی، لاہور، ۲۰۰۲م، ص ۳۲۹، ص ۳۳۰.

ہیکل انسان ہم برای رسیدن مرتبۂ انسانِ کامل و ترقی کردن، باقی می ماند۔ خدای تعالٰی ارشاد می فرماید: **وَاِذَا قِيْلَ انْشُزُوْا فَانْشُزُوْا يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَالَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ ۭ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ** o (۱۱م، المجادلۃ ۵۸)

و چون گفته☆ شود بر خیزید۔ تابلند کند مرتبہ ہا برای آنان کہ ایمان آوردہ اند از شما و آنان کہ عطا کردہ شدہ است، ایشان را علم و خدا بہ آنچہ می کنید، خبردار است۔"[1]

---

[1] ولی اللہؒ، شاہ، قرآن مجید مترجم، لاہور، ۲۰۰۳م، ترجمۂ آیۃ ۱۱م، المجادلہ ۵۸۔

[2] قادری سروری، محمد ارشد، رسالہ خدام الاولیاء، جلد دوم، شمارہ ۳، پناہگرے (فیصل آباد)، محرم الحرام تا صفر ۱۴۰۲ھ، ص ۳۷، ص ۳۹۔

انیس الارواح و مطالبِ دین اسلامی و تصوف

در انیس الارواح است:

خواجه عثمان هرونیؒ فرمود که معین الدین ہمه ترغیب کردم از برای کمالیت حال ترا. پس می باید که آنچه گفتم بدو جان به گرد رسانی تا فردای قیامت شرمنده نمانی. آنگاه فرمود که فرزند خلف آن است که ہر چه از زبان پیر خود بشنود، ہوش و گوشِ او بدان متعلق باشد و آن را به گرد رساند تا فردای قیامت شرمنده نماند. آنگاه فرمود که فرزند خلف آن است که ہر چه از زبانِ پیر خود بشنود، درمیان شجرۂ خویش نویسد، شرمنده نگردد و ہمین که خواجه ادام الله بقاؤه دراین حرف رسید، عصا پیش بود، برداشت، به دعا گو داد و خرقه و نعلین چوبین و مصلا نیز داد. آنگاه فرمود این ہمه یادگار پیران ماست که از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم به ما رسیده است و ما تو را دا دیم. باید که چنانچه ما داشتیم ہمچنان داری. ہر که را مردیابی، این یادگار مابدو بدہی. چون این بگفت، بنده را در کنار گرفت و گفت: که تورا به خدای سپردم. ہمین که این بگفت، در عالم تحیر مشغول شد. دعا گو باز گشت الحمدلِلّٰه علی ذلك.[۱]

مطالب دین اسلامی و تصوف در گنج الاسرار

معرفت خداوندی

در گنج الاسرار است:

"مقام خدا آن است یعنی پیوستن باحق تعالٰی بیگانگی ظاہر و باطن اطاعت متابعت حضرت رسالت ﷺ در عبادات خفیات استقامت در دل که در آن ہیچ شکی و شرکی و غفلتی نیاید. یعنی در معرفت سوی الله مقام خدا است."

شرابِ حقیقی:

معرفت شرابِ حقیقی از روی حقیقت پیوستن ملازمت سیرفی الله در صافی دل است که در آن غفلت نبود.

---

۱. ہرونی، خواجه عثمان، انیس الارواح، گرد آوری خواجه معین الدین چشتیؒ، نکھنو، ص ۱۰، ص ۱۱، ص ۱۲.

شراب طـهورا:

شرابِ طهورا آن است که فیض الوہیت بردلہاء صدیقان نازل می شود۔ اگر محبت حق تعالٰی در اطاعت باطن در دل صاف است، قابل نیست۔

وَسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا۝ (۲۱ م الدهر ۷۶)

و شرابا طہورا در استقامت پاسبانی قرب حضرت بود۔

امروز مرا مونس و غم خواره شرابست
روزی که شرابی نبود تن به عذابست[۱]

فواید السالکین و مطالب دین اسلامی و تصوف

انبیاء معصوم و اولیاء محفوظ

خواجه قطب الدین بختیار کاکی رحمة الله علیه فرمود:

”وقتی من و قاضی حمید الدین در شهری رسیدیم۔ دوازده نفر آدمی از جماعت متحیران دیدیم که ایستاده و دو چشم سوی ہوا داشته شب و روز متحیر ماندند۔ مگر آن که چون وقت نماز می شدی، نماز ادامی کردند۔ بازہم چنان متحیر می ماندند۔ آنگاه خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برلفظ مبارك راند که:”آری انبیاء معصوم اند و اولیاء محفوظ۔ ہمین باشد که ایشان اگرچه شب و روز متحیر می بودند، اما نماز ایشان راوقت فوت نشدی۔“[۲]

مرید و صدقِ راسخ و صادق

خواجه قطب الدین بختیار کاکی رحمة الله علیه فرمود:

”وقتی به خدمت شیخ معین الدین رحمة الله علیه حاضر بودم و اہل صفه نیز حاضر

۱۔ چشتی، معین الدین، گنج الاسرار، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۱۲۷۷ ms. برگ ۲۹ الف.

۲۔ بختیار کاکی، قطب الدین، فواید السالکین، گرد آوری حضرت فرید الدین شکر گنجؒ، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شیرانی کلیکشن، برگ ۱۲ الف، برگ ۱۲ ب.

بودند. حکایت اولیاء می رفت. در این میان مردی از بیرون بیامد و به نیت بیعت سردر قدم نهاد. خواجه فرمود: بنشین. بنشست. گفت: که من به خدمت شیخ به جهت آن آمده ام تامرید شوم و خدمتِ شیخ در وقتِ خود بود. فرمود: ہر چه من ترا بگویم، بکنی و بجا آری. پس بدان شرط تورا مرید می گیریم. گفت: بد آنچه فرمان شود. گفت: چنانچه تو کلمه می گوئی که **لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ الرَّسُوْلُ اللّٰهِ**. اگر یك بار بدین طریق بگوئی **لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ** چشتی رسول الله. او ہم چنان گفت. خواجه اور ابیعت کرد و خلعت و نعمت داد و به شرفِ بیعت مشرف گردانید. آنگاه آن مرد را گفت: بشنو من که ترا گفتم که کلمه بدین نوع از برای امتحان عقیده ترا فرموده ام والا نه من کیستم و کدامم؟ یکی از کم ترین بندگانِ محمد الرسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم ام و کلمه ہمان است. فاما از برای کمالیت حال ترا ہمین کلمه گویا نیدم. چون تو [برای]مرید شدن آمدی و به من صدق داشتی و راسخ بودی، برفور ہم چنان گفتی. مرید صادق شدی و مرید را صدق ہم چنین می باید که به خدمت پیر خود راسخ و صادق باشد."[۱]

مطالب دین اسلامی و تصوف در اسرار الاولیاء

اقسام قلب

شیخ فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه در اسرار الاولیاء فرمان حضرت علی علیه السلام این طور بیان کرده است:

"قال علی کرم الله وجهه:"القلوب ثلاثة: قلب سلیم و قلب منیب و قلب شهید. اما قلب **السلیم فهو الذی لیس فیه سواء معرفه اللّٰه تعالی و اما قلب المنیب فهو الذی تاب منکل شئ الی اللّٰه تعالی واما قلب الشهید فهو الذی شاهد اللّٰه فی کل شئ** فرمود که:"ای درویش چون دل آنکس را این ہر چیز پیدا شد و براین قرار گرفت، حقیقت بدان که او سلیم و منیب و شهید شد. پس توبۂ او توبه نصوح گشت واگر ہنوز در شغل دنیا و به شهوت و مالو فانه آن آلوده باشد، آن دل مرده است و اگراز این جمله صیقل یافته است، از ازل تا ابد زنده ماند.[۲]

۱۔ بختیار کاکی، قطب الدین، فواید السالکین، گرد آوری، حضرت فرید الدین شکر گنجؒ، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاه پنجاب، لاہور، شیرانی کلیکشن، شماره ۱/ ۳۸۸۸/۸۵۵، برگ ۱۸ب، برگ ۱۹ الف.

۲۔ شیخ فرید الدین شکر گنجؒ (گنج شکر)، اسرار الاولیاء، گرد آوری بدر اسحق، کانپور، مارس ۱۹۱۷م، ص ۲۳.

مقامِ حافظِ قرآن

در اسرار الاولیاء شیخ فرید الدین شکر گنجؒ(گنج شکر) متعلق مقام حافظ قرآن بیان کرده است:

"چون حافظ کلام الله نقل می کند، جان او را قندیل نور می کنند و نزدیک عرش می آویزند و ہر روز ہزار بار انوار تجلی بر او میکنند. ہر گاه فرمود که: ای درویش! فردا قیامت چون آمنا و صدقنا شود، حافظ کلام الله را فرمان شود که در بہشت بروید. نفری را علیحده تجلی کنند[1]

نومید شدن

شیخ فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه در اسرار الاولیاء از نومیدشدن منع کرده است و فرموده است:

"ای درویش! چون مہتر موسیٰ علیه السلام و ہارون علیه السلام را فرمان آمد که برفرعون طاغی بروید، دعوت کنید. اما باید که بروی به نرمی و آہستگی سخن کنید تا اونرنجد. این زمان که شیخ الاسلام ادام الله برکاته براین حریف رسید، چشم پُر آب کرد، بگریست و گفت: کسی که دعویٰ خدائی کند برولطفت چنین بود که انار بکم الاعلی گوید. پس ای درویش! امیدوار باش که این کس که به خمس اوقات **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى** میگوید، دَمِ محبت او میزند. حاشا و کلا که او نومید نباشد از رحمت او. ببین تاچه کردم. واو درباب توچه خواه کرد!"[2]

شان رسالت و پیر:

شیخ فرید الدین گنج شکرؒ(شکر گنج) رحمة الله علیه فرمودند:

"ای درویش! وقتی امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله تعالیٰ عنه و عبدالله در نماز نوافل بودند. رسول علیه السلام برای مصالح کاری ایشان را آواز داد. چون ایشان در نماز بودند، جواب نگفتند. چون از نماز فارغ آمدند، بر پیغامبر آمدند. رسول خدای گفت: من شمارا آواز دادم، نشنیدید. گفتند: یارسول الله! مادر نماز بودیم، از سبب آن جواب نگفتیم. رسول علیه السلام

1. گنج شکر، فرید الدین، اسرار الاولیاء، گرد آوری بدر اسحٰق، کانپور، مارس ۱۹۱۷م، ص ۳۱، ص ۳۲.
2. همو، همان کتاب، همانجاء همان، ص ۵۲.

فرمود: ای یاران من! آن زمان که رسول خدای شمارا آواز دہم، اگر در نماز باشید، ترک نماز نفل دہید۔ در جواب من مشغول شوید که این جواب فاضل تراز نماز شماست۔ آنگاه فرمود که: ای درویش! وقتی دعا گوی به خدمت خواجه قطب الدین بختیار رحمة الله علیه اوشی حاضر بود۔ شیخ علی سنجری (سجزی) نام درویشی بود، نماز می گذارد و خدمت شیخ اورا آواز داد۔ شیخ علی ترک نماز گرفت، برفور گفت: لبیك۔ شیخ فرمود که: چرا بعد نماز جواب نگفتی که از سبب جواب ترک نماز دادی؟ گفت: جواب مخدوم فاضل تراز نماز نفل بود، زیر انچه در سلوك است چون پیر مرید را آواز دہد، مرید برفور جواب دہد۔ از آن جواب یك ساله عبادت به نام آن مرید بنویسند۔ پس ای مخدوم! چرا بود که بدین جواب نگفتن خود را ضایع کند۔"[1]

مقام مصطفٰی صلی الله علیه وآلہٖ وسلم

حضرت فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه فرمودند:

"ای درویش! حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآلہٖ وسلم گفت: مہتر موسٰی صلٰوة الله علیه بر کوه طور برآمد۔ فرمان شد که نعلین ازپای بیرون کن تاگرد کوه برپای تو برسدو تو آمرزیده شوی۔ اما چون رسول ﷺ در شب معراج نزدیك عرش رسید، فرمان شد که یا محمد ﷺ نعلین پوشیده برآئی تاگرد نعلین تو بر عرش رسد واز جنبش قرار گیرد۔"[2]

۱۔ گنج شکر، فرید الدین، اسرار الاولیاء، گرد آوری بدر اسحق، کانپور، مارس ۱۹۱۴م، ص ۸۷.

۲۔ همو، همان کتاب، همانجاه همان، ص ۳۹.

راحت القلوب و مطالب دینِ اسلامی و تصوف

نمازِ جنازۂ غایب

شیخ فرید الدین مسعودؒ فرمودند:

"شیخ عبدالله محمد بلخی که یکی از واصلانِ حق بود، برابر جماعتِ صوفیان بیامد. روی برزمین آوردو بنشست. شیخ الاسلام در مراقبه بودند. هم در آن در ذکر شدند. چندان ذکر کردند که بیهوش شدند و بیفتادند. خرقۂ شیخ الاسلام خواجه قطب الدین بیاوردند. برشیخ الاسلام انداختند. الغرض تادیری افتاده بود. چون به هوش باز آمدند. روی سوی شیخ الاسلام شیخ عبدالله محمد احمد بلخی کردند که دیدی شیخ شهاب الدین سهروردی از این عالم فنا سفر کرد، به خدارسید. گفت: دیدم فرمودند: چگونه دیدی؟ گفت: ہزار فرشته پس و پیش شیخ شہاب الدین درمیان بالا بردند، اما نمی دانم این چه ماجرا است. شیخ الاسلام فرمودند که ہمین زمان نقل کرده است. بیائید تا نماز جنازۂ او بگزاریم. آنگاه شیخ الاسلام و حاضران نماز بگزاردند. بعد از آن فرمودند که در خبراست رسول الله صلی الله علیه وآلهٖ وسلم که بر جنازۂ غایب اگر نماز بگزارند، درست باشد. زیر انچه در جنگِ احد یاران که کشته شدند، رسول صلی الله علیه وآلهٖ وسلم برای ہر یك نماز علاحده بگزارند. پس واجب شد که بگزارند."[۱]

نمازِ تہجد

شیخ فرید الدین مسعود گنج شکرؒ (شکر گنج) فرمودند:

"نمازِ تہجد بر رسول صلی الله علیه وآلهٖ وسلم فریضه بود. برما سنت است و آن نماز ہشت رکعت است. نزدیك سحر ہر چه داند، بخواند قرآن معین امادر این کوشد که قرأت در از خواند که مصطفیٰ صلی الله علیه وآلهٖ وسلم قرأت در از خوانده اند. آنگاه ملایم این معنی فرمودند که: وقتی بزرگی بود از بزرگان دین شیخ الاسلام قطب الدین یحیٰی شیرازی رحمة الله علیه.

---

[۱] مسعود، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاهِ پنجاب، شماره ۲۵۵، ص ۵۸، ص ۵۹.

گفتندی از حد مردی بزرگ بود۔ وقتی نماز تہجد فوت شد۔ خدمت ایشان را درد زانو شد۔ چند روز در آن مبتلا بود۔ در گرد خود برآمد که این درد از کجا است؟ در سر آن بزرگ فروخواندند که نماز تہجد فوت شده بود۔ ہمین بار آورد که بدین بلا مبتلا شدی۔ آخر معلوم شد که پیش از این به آن که نماز تہجد فوت شده بود۔"[1]

فضایل درود فرستادن

حضرت بابا فریدؒ فرمودند:

"در آثار مشایخ کبار آمده است و نبشته دیده ہر که یک بار صلوٰة برسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم فرستد، ہمچنان پاک گردد از گناه گوی این زمان از مادر زاده است و صد ہزار نیکی درنامۂ اعمالِ او بنویسند۔ بعد از آن بر لفظ مبارک راندند که صحابه بالیقین و مشایخ این طبقات تا این غایت که مشایخان اند۔ یکی برخویش از آن وظیفه کرده اندو اگر شبی ایشان را وظیفه فوت شدی، خودرامیان مردگان تصور کردی و ماتم خود داشتی که امشب ما مرده ایم۔ اگر مازنده می بودیم، صلوات بر خواجه عالم فوت نشدی۔

بعد از آن ہم در این محل فرمودند که وقتی خواجه یحیٰی معاذ رازی رحمة الله علیه در شبی وظیفۂ اوسه ہزار بار درود بود، فوت شده بود۔ الغرض چون روز شد، ماتم خود داشت۔ چنانچه مرده را تعزیت کنند۔ مردمان بیا مدند و از آن سوال کردند که از کجاست که ماتم خود بدارید؟ فرمود: که امشب وظیفه درود از من فوت شده است۔ این ماتم از آن است که از آن سعادت محروم مانده ام۔ خواجه یحیٰی معاذ رازی رحمة الله علیه در این سخن بود که ہاتف آواز داد که یحیٰی ہر روز ہر شبی که از گفتن درود تورا ثواب می دادم، امروز تورا صد چندان ثواب دادم و نامِ تواز جمله بندگان درود گوی ثبت فرمودیم۔ آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کردو بگریست و این حکایت ہم در این محل فرمودند که:

"خواجه ثنائ رحمة الله علیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآلہٖ وسلم را در خواب دید که روی مبارک خود از وی بگردانیدند و به آستین پنہان کردند۔ خواجه ثنائ بدویدو در پای مبارک رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم بوسه دادو گفت: یارسول الله جانِ من فدای توباد، از کجا آمده است که روی مبارک خود را ازمن بگردانیدی؟ رسول صلی الله علیه وآلہٖ وسلم خواجه ثنائ را به کنار گرفت و گفت:

---

[1] مسعود، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، شماره ۲۵۵، ص ۳۵.

"ای ثنائ تو چندان درود بر من فرستاده و مدح گفته که من از روی تو شرم کننده ام که به کدام چیزی عذر تو خواہم نمود؟" بعداز آن شیخ الاسلام ہای ہای بگریست و فرمودیکی آن چنان بنده اند که از بسیاری فرستادن تحفۂ درود از ایشان ہمچو رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شرم کننده است و صد ہزار رحمت بر آن کسان باد که بدین نوع باشند وہم در این بمیرند.[1]

خلاصة العارفین و مطالبِ دینِ اسلام و تصوف

صوفیۂ شبه قاره در ملفوظاتِ خود شان بسیار مسایل دینی و علمی بیان کردند. چنانچه در خلاصة العارفین است:

"(شخصی) پرسید که مجاہده چیست؟ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین فرمود: مجاہده آن است که هر چه نفس آرزو کند، تابیست سال آن آرزو بلو نرساند. آنگاه فرمود که: مدت سی سال است که مجاہدۂ کمینۂ مبتدیانه که پیش شما بیان کردم، اما نزدیك خود می دانم که هنوز ہیچ نمی کنم زیرا که نزد مبتدیان ہیچ در ہیچ است که ایشان هفتادگان سال نفس را آب و طعام نداده اند و نفس را در عذاب داشته اند. واین مشقت ظاہری به محبت خداوند کعبه احترام مجاہده کردم تا به کعبة الله رسیدم و حج گزاردم. در عرفات بامہتر خضر علیه السلام ملاقات کردم و سه سال در بندگی مہتر خضر علیه السلام بودم و صحبت علم و درس و ورث از او گرفتم. بعده احرام جدید بسته به حضرت روضۂ منوره و ریاض مطہرۂ احمد مجتبیٰ صلی الله علیه وآله وسلم زیارت کردم و سه سال در مشاہدۂ ظاہر و باطن شدم و مرا اشاره به حضرت سلطان العارفین و امام المحبوبین قطب العالمین و غوث الثقلین شیخ شہاب الدین سہروردی رحمة الله علیه کرده سپس برای خدمت احرام جدید بسته به حضرت شیخ شہاب الدین آمدم.[2]

---

1. مسعود، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاء، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، شماره ۶۵۵، ص ۳۸ تا ص ۵۱.

2. زکریا ملتانی، بہاء الدین، خلاصة العارفین، تصحیح و تحشیه بانو دکتر شمیم محمود زیدی، راولپندی، ۱۹۷۳ میلادی، ص ۱۳۰، ص ۱۳۱.

دست بوسیدن

دربارۂ دست بوسیدن در خلاصة العارفین است:

"نقل است از شیخ فرید الدین گنج شکر رحمة الله که روزی من و برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الحق زکریا رحمة الله علیه یکجا در بخارا بودیم نزدیك علماء. تاسخن در دست بوسیدن افتاد. شیخ بهاء الدین فرمود که:"شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه را رسم بود، هر کجا در مجلس یا در جماعت بگذشتی، تا دست نبوسیدی، از آنجا نگذشتی. دعای خیر بطلبیدی" آنگاه فرمود که. چون مردم فارغ شوند، دست یکدیگر ببوسند، از برای خیریت دین و دنیا.

نقل است شیخ فرید الدین فرمود که: وقتی جوانی در ملتان نقل کرده اما از حد فاسق بود. بعداز نقل او را در خواب دیدند و پرسیدند، که خدای تعالیٰ باتوچه کرد؟ گفت: "بیا مرزید"، گفتند: سبب آمر زیدن تو چه بود؟ گفت: روزی شیخ بهاء الدین در راهی میگذشت. من دست او بوسیدم: و به برکت دست بوسیدن ایشان خدای عزوجل مرا بیامرزید."[1]

کیمیا

دربارۂ کیمیا در خلاصة العارفین است:

"نقل است شیخ فرید الدین فرموده که: من و برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا در دهلی پیش شمس والی نشسته بودیم، با جمله آئمه کبار و مشایخ نامدار از خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین سؤال کردند و پرسیدند که نظر مردم اولیاء کیمیاست. چون است کیمیاء؟

شیخ بهاء الدین پاره زر از توبره کشیده مرا داده و فرمود که برو از بازار اسیران و فرزندان کافران کوه الوند درهند زنجیر بسته آورده اند، می فروشند. یکی از آن اسیران این زر داده خریده بیار. من برفتم ویکی از آن خریده آوردم. در آن مجلس شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین او را پیش

---

[1] زکریا ملتانی، بهاء الدین، خلاصة العارفین، تصحیح و تحشیه بانو دکتر شمیم محمود زیدی، راولپندی، ۱۹۷۴ میلادی، ص ۱۲۴.

خود نشاند. وی را کلمهٔ توحید عرض کرد. کته او رابر زبان راند و مسلمان شد. شیخ دست و پنجه برپشت وی زد و گفت: وی را که این دانشمندان از علمی سؤال از تومی پرسند. جوابی فرمای. بعداز آن خود، ازیشان سؤال کن. تو دانشمند مائی. آن کته استاده [ایستاده] شد، در محل خود نشست. آن دانشمندان سؤالها پرسیدند. کته از هر علمی که سؤال کردند، جوابها داد. بعده آن کته سؤال کرد از نهایت دانشمندان بدایت کرد. تمامی دانشمندان عاجز ماندند و حیران شدند و شاگردی وی قبول کردند. آن کته چند سال در دهلی آن دانشمندان را درس گفت. بعده شیخ الاسلام بهاء الدین فرمود که نظر مردان این طریق کیمیا خوانند.“[1]

فواید الفواد و مطالب دین اسلامی و تصوف

وَلایت و وِلایت

حضرت خواجه امیر حَسن علا سجزیؒ دهلوی فرمودند:

”پنجشنبه هفتم ماه مذکور دولتِ پای بوس حاصل شد. سخن در وَلایت و وِلایت افتاد (حضرت نظام الدین اولیاءؒ) می فرمودند که: شیخ را هم وَلایت باشد وهم وِلایت. وَلایت آن است چون تائب شود و طاعت کند، هر آئینه از طاعت باذوق گیرد، ممکن آن است که مریدان را به خدا رساند و آدابِ طریقت تعلیم فرماید و آنچه میان او و میان خلق است، آن را وَلایت گویند. اما آنچه میانِ او و میانِ حق است، آن وِلایت است و آن خاص محبت است و چون شیخ از دُنیا نقل کند، ولایت باخود ببرد. اما وَلایت به کسی تسلیم کند، بدهد. آن کس را که او خواهد واگراوند هد، روا باشد که حق عزوجل آن وَلایتِ او به دیگری دهد. اما وِلایت که همراهِ او باشد، آن را با خود ببرد.“[2]

---

[1] زکریا ملتانی، بهاء الدین، خلاصة العارفین، تصحیح و تحشیه بانو دکتر شمیم محمود زیدی، راولپندی، ۱۹۷۳ میلادی، ص ۱۴۹، ص ۱۵۰.

[2] اولیاء، نظام الدین، فواید الفواد جلد اول گرد آوری حضرت امیر حسن علا سجزیؒ دهلوی، دهلی، ۱۹۹۲م، ص ۲۲۸.

طاعتِ لازمه و طاعتِ متعدیه

حضرت خواجه نظام الدین اولیاءؒ دربارۂ طاعتِ لازمه و طاعتِ متعدّیه فرمودند:

"طاعتی است لازمه و طاعتی است متعدیه. طاعتِ لازمه آن است که منفعتِ آن ہمان یك نفس طاعت کننده را باشد و آن نماز است و روزه و حج و اوراد و تسبیحات و آنچه بدان ماند. اما طاعتِ متعدّیه آن است که ازو منفعتی و راحتی به دیگری رسد، به اتفاقی و به اشفاقی و بدانچه دسترس شود، لطف در حقِ غیری کند. آن را طاعتِ متعدیه گویند و ثوابِ آن بیحد و اندازه است و در طاعتِ لازمه اخلاص می باید، تا قبول شود. اما در طاعتِ متعدیه ہر گونه که باشد و بکند مثاب باشد والله الموفق."[۱]

متقی و تائب:

در فواید الفواد است:

"تائب با متقی برابر است زیرا که متقی آن است که مثلاً در ہمه عُمرِ خویش شرب نکرده باشد یا معصیتی به وجود نیا ورده و تائب آن است که گناه کرده باشد و انابت آورده. بعد از آن فرمود که ہر دو برابر باشند به حکمِ این حدیث که **اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَّا ذَنْبَ لَهٗ** واین معنی ہم دراین محل فرمودند که آنکه معصیت کرده باشدو از معصیت ذوقها گرفته چون تائب شودو طاعت کند، ہر آئینه از طاعت نیز ذوقها گیر دو ممکن است که یك ذره از ان راحت که در طاعت یابد، آن ذره خرمن ہای معاصی را بسوزد."[۲]

---

۱. اولیاء، نظام الدین، فواید الفواد جلد اول گرد آوری حضرت امیر حسن علا سجزیؒ دهلوی، دهلی، ۱۹۹۲م، ص ۲۲۶.

۲. همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۱۸۸.

چهل مجلس و مطالبِ دینِ اسلامی و تصوف

سعید و شقی

در چهل مجلس است:

"روز دوشنبه در باغ صوفی آباد نشسته بود. در حالی که بالخی محمد دهستانی رحمة الله علیه عتابی (می کرد) و می فرمود که مردمان از چهار طبقه بیرون نیستند: یا سعید یا شقی یا اسعد السعداء یا اشقی الاشقیاء. سعید آن است که آخرت دارد و از دنیا نصیب ندارد.

وشقی آن است که دنیا دارد و از آخرت نصیب ندارد.

اسعد السعداء آن است که ہم دنیا دارد و هم آخرت

واشقی الاشقیاء آن است که نه دنیا دارد ونه آخرت نعوذ بالله من ذلك."[۱]

مراقبه

حضرت علاؤ الدوله سمنانیؒ فرموده اند:

"مراقبه آن است که نگهبان احوال خود بود، تا از غیب چه مدد می رسد، قبض یا بسط، زیان یا سود، آن را بداند و محاسبه کند، آنگه چون احوال خود بدید، باز گردد و حساب اوقات و انفاس گذشته بکند و پیدا کند که آن حال نتیجهٔ کدام فعل است؟ اگر نیك است زیادت کند و اگر نقصان است به توبه و به تدارك آن مشغول شود. پیوسته باید که درویش در این کار باشد."[۲]

مرد، نیم مرد و نامرد

نمونهٔ کلامِ حضرت علاؤ الدوله سمنانیؒ دربارهٔ مرد. نیم مرد و نامرد عبارت است از:

"در دنیا سه طایفه اند: مردان اند و نیم مردان اند و نامردان اند. مردان ایشان اند که

---

۱. سمنانی، علاء الدوله، چهل مجلس تحریر امیر اقبال شاه، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۲.

۲. همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۱۲۱.

سخن حق بگویند و نترسند و اگر سخن حق بشنوند، نفسند. و نیم مردان ایشان اند که سخن حق بتوانند گفت، اما چون بشنوند بتفسند. و نامردان ایشان اند که از سخن حق گفتن بترسند و اگر بشنوند، بتفسند. حق تعالیٰ ما را و تورا از نامردی نگاه دارد.[1]

شیخ همچو صیاد است

حضرت علاؤ الدوله سمنانیؒ دربارۂ شیخ (پیر) گفته است که برای شیخ این لازم نیست که ہمه مریدان را مقام بلند و مطلوب و مقصود رساند، بلکه فرموده اند:

"شیخ همچو صیاد است که دام می نهد. لازم نیست که همه شاہباز در دام افتد و اگر به دست صیاد بودی، همه شاہباز گرفتی. اما آفتاب این سعادت از روزن تقدیر درمی تابد و صیاد گاه باشد که مرغکی هست که شاہین و چرغ و باز به گرفتن او نیك حریص باشند. اول اورا بگیرد. واز گرفتن او مقصود نه آن مرغك است. مقصود آن است که به سبب او مرغ شکاری در دام اندازد تا او را بر دام بندد. چون شاہین و چرغ و باز به گرفتن او نیك حریص باشند، اول او را بگیرد. باز چون شاہین او رابینند، به قصد او آید و در دام افتد."[2]

فقر بر دو نوع است:

در چهل مجلس دربارۂ فقر حضرت علاؤ الدوله سمنانیؒ فرموده اند:

"**الفقر سوادالوجه في الدارين**" این خود روشن است از این فقر مذموم می خواهد و فقربر دونوع است: محمود و مذموم.

محمود آن است که حق تعالیٰ می فرماید در صفت ایشان "**لِلْفُقَرَآءِ الَّذِيْنَ اُحْصِرُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ضَرْبًا فِي الْاَرْضِ ز يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ اَغْنِيَآءَ مِنَ التَّعَفُّفِ**."

---

1. سمنانی، علاء الدوله، چهل مجلس تحریر امیر اقبال شاه، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۲۴.

2. همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۱۸۱.

ورسول الله می فرماید:"الفقر فخری" وهر که این فقر صفت او گردد والغنی بالله باشد، در هر دو سرای سفید روی بود.

وفقر مذموم آن است که در قرآن می فرماید: "اَلشَّيْطٰنُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَآءِ.

ودر حدیث آمده که "کاد الفقران یکون کفراً" هر که این فقر صفت او گردد، درهر دوسرای سیاه روی باشد. نعوذ بالله.

پس "**الفقر سواد الوجه فی الدارین**" در حق اور است باشد، چه جماعتی این را تأویلها کرده اند خواسته اند که مذموم را در کسوت محمود آورند. اما نه معنی او این است به تکلف حاجت نیست. تکلف جایی کنند که فسادی را از لفظی دفع کنند. در این لفظ و معنی روشن هیچ فسادی نیست.

دیگر آنکه گفته: **اذاتم الفقر فهو الله** معنی فقر تمام و کامل آن باشد که من کل الوجه از غیر حق مستغنی شوند و این از بشر محال است و استغنای کلی از غیر حق جُز ذاتِ حق را ثابت نیست. چه صفات حق نیز محتاج ذات الله اند. به قیام یابه فعل و اثر چه رسد؟

پس او که گفته: اذاتم الفقر فهو الله او نفی کمال و تمامی فقر کرده است و از آن این خواسته که هرگز این کار را تمامی نیست. نه فقیر را خدای گفته است.

پس معنی این سخن آن باشد که همچنانکه محال است که فقیر خدا باشد. محال است که فقیر خدا تمام شود و به استغنای حقیقی رسد. چه هرگز ممکن از احتیاج خالی نباشد."[۱]

انبیاء معصوم و اولیاء محفوظ

حضرت علاؤ الدوله سمنانیؒ فرموده اند:

"معنی معصومی و محفوظی آن است که انبیاء معصوم انداز آنکه به قصد گناه کنند آنچه ایشان را افتد. به سهو و نسیان افتدو مأخوذ نباشند و بریشان ننویسند.

---

۱ سمنانی، علاء الدوله، چهل مجلس تحریر امیر اقبال شاه، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۸۹، ص ۱۹۰.

و اولیاء محفوظ اند از آنکه مصر باشند و گناه بر گناه جمع کنند. چه حالی که از ایشان گناه صادر شود، حق تعالٰی ایشان را توفیق توبه و عذر خواستن معایب کرامت کند و آن را از جریدۂ اعمال ایشان محو گرداند.“[۱]

منصف و محقق

حضرت علاؤ الدوله سمنانیؒ فرموده اند:

”مرد منصف و محقق آن است که ہر سخن که بشنود، راست را راست داند و خلاف را خلاف، وبه آن نظر نکند که خصم می گوید یا موافق تقلید او نیست. ہر که تحقیق خود را برای تقلید دیگری بگذارد، پس احمق باشد.“[۲]

متاع چیست؟

در چهل مجلس فرمانِ حضرت علاؤ الدوله سمنانیؒ است. ایشان دربارۂ نفس گفتگو می فرمودند. در این حال لفظِ متاع را این طور معرفی کردند. چنانچه فرمودند:

”این نفس حال چنان لطیف است که مشخص نمی توان کردیا در رفتن است یا در آمدن. پس حیات دنیا بنگر که چه اندك باشد که مشخص نمی شود و از اینجا حق تعالٰی او رامتاع خوانده است. و متاع در لفظ عرب آن را گویند که طعام بخورند و کاسه بلیسند. بر کناره کاسه چیزی که بماند آن رامتاع گویند.“[۳]

---

۱ سمنانی، علاء الدوله، چهل مجلس تحریر امیر اقبال شاه، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۹۳.

۲ همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۲۰۳.

۳ همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۲۲۵.

خیر المجالس و مطالبِ دینِ اسلامی و تصوف

مقلد و جرت

دربارۂ مقلد و جرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلیؒ فرمودند:

"درمیان درویشان دو دشنام است. یکی آن است که مقلد گویند و دوم آن است که جرت گویند. بعداز آن فرمودند: مقلد کسی را گویند که او را پیر نباشد. و جرت کسی بود که او از خلق سوال کند، خرقه مکلف پوشد و کلاه صوفیانه برسر نهد، وبر امرا و سلاطین برود که چیست؟ من مرد درویش ام، چیزی بدہید. این چنین کس را درویشان جرت گویند. زیرا که این دین فروختن است. "**لاتا کل من دینک**"این باشد. بعد از آن حدیث تمام فرمودند، قال علیه الصلوٰة والسلام: **کل من کدیمینک و عرق جبینک ولا تاکل من دینکبعد** از آن فرمودند که کدیمین عوام است و کدیمین خواص. کدیمین عوام آن است که چون حاجتی باشد، در بازار رود و کاری بکند و کدیمین خواص آن است که چون حاجتی باشد، درِ خانۂ خود محکم بر بندد و در گوشۂ خانه رود و دست دعا به درگاہِ خدا بر آرد و از خلق نخواہد اگرچه به وی ہزار حاجت باشد."[۱]

صوفی ابن الوقت

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلیؒ حکایت متعلق به صوفی ابن الوقت بیان کردند:

"عورتی بود، او را بی بی فاطمه گفتندی. او صوم بر طریق دوام گرفته بود. ہرگز روزه افطار نکردی. کنیز کی داشت. آن کنیزك که مزدوری کردی، وقت افطار دو نان جوین خشك و یك کوزه آب بیاوردی، و پیش مصلای بی بی فاطمه نهادی و باز رفتی، دنبال دوك و پنبۂ خود شدی. شبی از شبها بی بی فاطمه نماز شام گزارده بود و فارغ شده، آب و نان پیش آورد تا بخورد. بر خاطر گذشت که ای فاطمه! اگر امشب آخرین شب حیات تو باشد، افسوس باشد که حظ دنیا بر گرفته باشی. نانها را پیچیده در طاق نهاد و کوزۂ آب دور کرد. نانها به درویش

۱۔ چراغ دهلی، نصیر الدین، خیر المجالس، گرد آوری مولانا حمید قلندرؒ، علیگره، ص ۸۰.

دهانید و خود به نماز مشغول شد. نیم شب خواب غلبه کرد. باخود گفت: ای فاطمه! اگر امشب آخرین شب حیات تو باشد و ملک الموت بیاید، ترا خفته یابد، افسوس باشد. ہمه شب بیدار. چون خواب آمدی، برخاستی و چند رکعت گزاردی. تا دوم شب شد. کنیزک دو نان و کوزۂ آب آورد، پیش مصلا نهاد. فاطمه خواست تا وقت افطار نان بخورد. باز آن اندیشه به خاطر مستولی شد. با خود گفت: ای فاطمه! که داند امشب آخرین شب حیات تو باشد؟ پس افسوس باشد که حظ دنیا بر گرفته باشی. آن شب ہم نان به درویش داد و خود به عبادت مشغول شد. تا چهل روز و چهل شب نان نخورد و هر شبی این سخن می گفت: که داند تا امشب آخرین شب حیات تو باشد؟ تا چهلم شب بیدار بود. چون روز شد، دید، مردی باہیبت در صحن خانۂ ایستاده است. گفت: تو کیستی؟ گفت: ملک الموت. گفت: کجا آمدۀ؟ گفت: به قبض روح تو. گفت: زمانی فرصت بده تا تجدید وضو بکنم و تحیۂ وضو بگزارم. ملک الموت فرصت داد. برخاست،وضو ساخت و تحیت وضو گزارد و سر به سجده نهاد. ملک الموت جان او قبض کرد. بعداز آن فرمودند که: الصوفی ابن الوقت، همین باشد که وقت خویش را غنیمت دارد. که داند وقت دگر یابد (یا) نیابد؟ **وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ**."[1]

نیّت و طوافِ تربت

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلیؒ فرمودند:

"می باید که خلوص نیات [نیّت]باشد. **وصحة النية أن لا تحرک بدون نية ولا تكلم بدون نية.** اگر یکی نمازی گزارد و نیت او آن است که دیگری ببیند. بعضی گفته اند که نماز او روا نیست. و بعض گفته اند، کافر شود، زیرا که در عبادت شرک می آرد: **وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهٖ اَحَدًا** بعدازآن فرمودند که: پیش مخلوق سربر زمین نهادن روا نیست. اما بوسیدن به لب آمده است و تعظیم گورهم نیامده است اما طواف بر تربت بزرگی از بزرگان دین آمده است."[2]

۱۔ چراغ دهلی، نصیر الدین، خیر المجالس، گرد آوری مولانا حمید قلندرؒ، علیگره، ص ۱۳۸.

۲۔ همو، همان کتاب، همانجا، ص ۱۵۷.

مقاماتِ توبه

در خیر المجالس است:

توبه را سه مقام است. اول توبه است. بعدازآن انابت. بعداز آن او به. توبه از معاصی باشد. **تُوبُوْا اِلَی اللّٰہِ تَوْبَۃً نَّصُوْحًا** ۔ بعدازآن انابت است. "منیبین الی اللہ." انابت از مناجات باشد. یعنی این از قبیل مناجات است. از آن باز آید. بعد از آن او به است. اما از جهت لغت هر سه لفظ یك معنی دارد وهو الرجوع من الذنب. قال اللہ تعالیٰ: **نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّہٗ اَوَّابٌ** o مهتر داوٗد است صلوۃ اللہ و سلامه علیه، این مقام انبیا و اولیا است. نماز اوا بین که اوابین گویند، هم از این جهت و او به از خیر تا خیر تر رفتن است و از حسن تا احسن."[۱]

صفتِ جنت و دوزخ

در خیر المجالس است:

"حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلیؒ اول صفت دوزخ فرموده بودند و در بهشت رسیده. بنده رسیده بود. فرمودند: چون بهشتیان در بهشت روند، نوری در بهشت طالع شود که بر هشت بهشت از آن نور روشن شود. جمله بهشتیان سجده کنند و گمان برند مگر نور باری تعالیٰ است. فرمان آید: **یا عبادی لیس الامر کذلک، هذا نور جاریة تبسمت علی وجه صاحبها** یعنی ای بندگان! همچنین نیست که شما گمان می برید. کنیزك از کنیزکان بهشت تبسم کرده است بروی صاحب خویش. این نور از دهن او طالع شده است. دیگر فرمودند: بادشاهانی که اہل بهشت اند، چون قصر های بهشت ببینند، آن قصرها که در دنیا داشتند، همچنان نمایند که مزبله.

بعداز آن فرمودند که: صفت دوزخ همچنان، و صفت بهشت همچنین. بنده عرضداشت کرد که وقت بیان صفت دوزخ بنده حاضر نبود. خواجه فرمودند: این زمان صفت دوزخ بشنو،

---

[۱] چراغ دهلی، نصیر الدین، خیر المجالس، گرد آوری مولانا حمید قلندرؒ، علیگره، ص ۲۱۷.

آن گذشت۔ باز برای خاطر بنده چند سخن اعادت فرمودند که اگر دوزخیان در دوزخ آتش دنیا یابند، دراین آتش خواب خوش کنند و اگر سر سوزنی به کوه ها افتد، جمله کوه ها بسوزد و خاکستر گردد واگر سر سوزنی در دریا ها افتد، همه آبہا خشک شود واگر بنده را در شرق عذاب کنند، بندۂ دیگر در غرب از تعب آن هلاک شود۔"[۱]

معدن المعانی و مطالبِ دین اسلامی و تصوف

در معدن المعانی بسیار مطالب علمی و دینی بیان کرده شده اند۔ برای نمونه دربارۂ تواجد و وجد بیان کرده شده است۔

تواجد و وجد

دربارۂ وجد و تواجد در معدن المعانی است:

"عزیزی عرضه داشت که تواجد چیست؟ بندگی مخدوم فرمود که: در شرح تعرف آورده است: و جدست و تواجدست۔ ہر اندوہی که به آن سوزش والم باشد، این طائفه آن را وجد گویند و این بر انواع است۔ شاید که ازبیم عذاب باشد، یا از درد فراق باشد و شاید که از شورش شوق و محبت باشد و آنچه بدین ماند۔ اگر معنی سوزنده و درد کننده، پس ہر وقتی که از این معانی دردل کسی پدید آید و درونش بسوزد این طائفه گویند که او را وجد پدید آمده است واین است معنی آنکه امیر حسن گفته است:

بازار حسن گرم است از آتش دود او
این دود کجا خیزد از آتش خامان

وچون این وجد در دل پدید آید و غلبه گیرد و مضطرب به بانگ و ناله آید، این بانگ و اضطراب را تواجد خوانند۔ هم دراین محل این بیت برزبان مبارک راند:

کفتی تراچه درد وچه سوزست در سماع
این آن سوالها ست که آنرا جواب نیست[۲]

---

[۱] چراغ دهلی، نصیر الدین، خیر المجالس، گرد آوری مولانا حمید قلندرؒ، علیگره، ص ۱۱۹، ص ۱۸۰.

[۲] احمد، شرف الدین بن یحیٰی منیری، معدن المعانی، گرد آوری زین بدر عربی، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره pc iv ۳۲۹۱ برگ ۲۷۰ الف.

مطالبِ دین اسلامی و تصوف در جامع العلوم

انواع ذوق

سید جلال الدین حسین بخاریؒ فرمودند:

"ذوق دو نوع است۔ یکی ذوق روحانی و دیگر ذوق جسمانی۔ ذوق روحانی وعظ و نصیحت است و ذوق جسمانی اکل است۔ بعدازآن بر لفظ مبارک راندند که دعاگوی در مکه مبارک از مشایخ سماع دارم بیان۔ این حدیث که ذوق گفت، اکل نگفت۔ زیر انچه ذوق عبارت از چشیدن است، خواه ذوقِ معنوی یعنی روحانی خواه ذوقِ نفسی یعنی جسمانی۔ امااکل فی الجمله خوردن مراد است۔ پس روی مبارک بر این فقیر آوردند و فرمودند: فرزندِ من این ہر دو وجه که تقریر کردم، ازآن ذوق بنویس غریب است۔ پس چون خراسانی دانشمند برشیخ رکن الدین رفت، گفت: من بر شیخ نظام الدین بوده ام۔ او گفت که: شیخ رکن الدین آوق روحانی میدہد ومن ذوق جسمانی میدہم۔ بعده شیخ رکن الدین گفت که: برادرم نظام الدین تواضع کرده است۔ درو این معنی ہر دو ہست ہم ذوقِ روحانی میدہدوہم ذوق جسمانی۔"[۱]

نماز جنازۂ غایب

"عزیزی از سید جلال الدین حسین بخاریؒ پر سید **صَلٰوةُ الْمَيِّتِ الْغَائِبِ** درست است؟ جواب فرمودند: بر قول شافعی درست است۔ حجت آنکه چون نجاشی بادشاه حبشه وفات یافت رسول اللہ ﷺ یارا نرا گفت: **اِنَّ اَخَاكُمْ**☆ **قَدْ مَاتَ فَقُوْمُوْا فَصَلُّوْا عَلَيْهِ** حدیث صحاح است۔ یعنی ای یاران! برادر شما نجاشی وفات یافت۔ پس برخیزید و نماز گزارید بر جنازۂ او۔ فا مّا امام اعظم میگوید که برایشان حجاب برداشته بودند و غائب به مشابه حاضر بود و امام شافعی میگوید فی الجمله غائب بود۔"[۲]

۱۔ حسین بخاری، جلال الدین، جامع العلوم گرد آوری سید علاء الدین چشتیؒ، دہلی، ۱۹۸۷م، ص ۸۱، ص ۸۲۔

۲۔ همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۸۹، ص ۹۰۔

☆ اِنَّ اَخَا باب ماجاء فی الصلوٰة علی النجاشی۔ ۱۲ جامع ترمذی، ج ۱۔

سراج الهدایه و مطالب دینِ اسلامی و تصوف

حضرت جلال الدین مخدوم جهانیاں جهان گشت، در "سراج الهدایه" بسیار نکاتِ علمی بیان کرده اند. مثل حقیقتِ شهد، حقیقت صبر چیست و دیگر مسایل فقهی و فضایل درود فرستادن برذاتِ نبی کریمﷺ فضایل داشتن اسم محمدؐ پوشیدن لباس حریر وغیره. مختصراً چند نکاتِ دینی و علمی به طور نمونه این طور اند.

حقیقت شهد

در "سراج الهدایه" بیان کرده شده است:

"در خبر است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: روزی جبرئیل علیه السلام برمن آمد. پرسیدم. ای جبرئیل علیه السلام: شهد از شکم زنبوران از کجا می شود؟ مهتر جبرئیل علیه السلام گفت: گیاهی است در روئ زمین تلخ تر از زهر است. زنبوران عسل آن را می خورند. نخست درود برتومی فرستند. از برکت آن، تلخی گیاه در شکمِ آن زنبوران شهد شیرین می گردد."[۱]

صبر چیست؟

حضرت جلال الدین مخدوم جهانیاں جهان گشتؒ فرمودند:

"اَلصَّبْرُ☆ حَبْسُ النَّفْسِ عَلٰی مَا تَكْرَهُهُ عِنْدَ الْعَامِ وَ عِنْدَ الْخَاصِ هُوَ تَجَرُّعُ الْمُرَارَاتِ مِنْ غَيْرِ عَبَسٍ وَعِنْدَ اَخَصِّ الْخَوَاصِ الصَّبْرُ التَّلَذُّذُ بِالْبَلَايَا"[۲]

☆ صبر نزد عوام نفس را قائم کردن است بر ناپسندید گیها و نزد خواص صبر نوشیدن تلخیهاست بغیر ترش روئی و نزد اخص الخواص صبر از مصیبتها لذت گرفتن است.

۱. مخدوم جهانیاں، جلال الدین، سراج الهدایه، دہلی، ۱۹۸۳م، ص ۲۸.

۲. همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۱۰۸.

علامات آن که مومن از دنیا باایمان رفت

حضرت جلال الدین مخدوم جهانیاں جہاں گشتؒ فرمودند:

"در حدیث پیغامبر صلی الله تعالیٰ علیه وآله وسلم آمده است: چشم دارید مرده را چون از این یك علامت در مومن به وقتِ مردن ظاہر شود، عاقبت او بخیر باشد. اول مومن را پیشانی چون خوی کند، دوم لبهای مومن و چشمهاتر باشد وسوم چون چشم فراز باشد، این سه علامت نزولِ رحمت و مغفرت است. اگر مومن را به وقتِ مردن چون خفه کرده فریاد کند و آنکه لبها سیاه وام شود و آنکه روی خاکستر گون شود عَیَاذًا بِاللّٰهِ مِنْهَا.

غافل مباش ار عاقلی دریاب گر صاحب دلی
باشد که نتوان یافتن دیگر چنین ایام را

این نشانی او رفتن بی ایمان شده است که عذاب نازل به وی شده است فِي الْمَدَارِكِ قَالَ ابْنُ عَطَاءٍ ☆ يَتَبَيَّنُ الصِّدْقُ مِنَ الْعَبْدِ وَ كِذْبُهُ فِيْ اَوْقَاتِ الرَّخَاءِ وَالْبَلَاءِ فَمَنْ شَكَرَ فِيْ اَيَّامِ الرَّخَاءِ وَصَبَرَ فِيْ اَيَّامِ الْبَلَاءِ فَهُوَ مِنَ الصَّادِقِيْنَ وَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ فِيْ اَيَّامِ الرَّخَاءِ وَوَجَعَ فِيْ اَيَّامِ الْبَلَاءِ فَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِيْنَ۔[۱]

آداب اسم محمد ﷺ

در "سراج الهدایه" است: مسئله: اگر محمد☆[۲] نامی را یکی گوید، لعنت خدای تعالیٰ برتو باد، کافر گردد. در خبر است: روز قیامت امتی از امتیان مرا سبب عصیان خواہند به دوزخ در آرند. مالكِ دوزخ گوید: چه نام داری؟ گوید: محمد نام دارم. فرمان شود. ای مالك! باز گردان از دوزخ و در بهشت برسان، این بندۀ گنهگارِ من نامِ دوستِ من دارد، روا ندارم که ہم نامِ دوستِ خویش را در آتش در آرم و عذاب بکنم.[۳]

☆۱ ابن عطاء فرمود صدق و کذبِ انسان به وقتِ نرمی و سختی ظاہر شود. پس ہر که به وقتِ فراخی شکر و درتنگی صبر کرد، وی از صادقین است و ہر که به وقتِ فراخی شکر نورزید و در تنگی و دشواری درد محسوس کرد، وی از کاذبین است.

☆۲ اگر وی از لفظ محمد اسم مبارك سرداو دو عالم صلی الله علیه وآله وسلم مراد داشته است در تکفیر وی کلام نیست.

۳ مخدوم جهانیاں، جلال الدین، سراج الهدایه، دہلی، ۱۹۸۳م، ص ۱۵۸.

لطائف اشرفی و مطالبِ دینِ اسلامی و تصوف

ولایت بالکسر و ولایت بالفتح

در لطائف اشرفی است:

"ولایت اول (ولایت بالکسر) آن است چون مرید را به خدا و رسول رسانیدن و آداب طریق آموختن اما ولایت دوم (ولایت بالفتح) محبت حق و قرب حضرت محمد مصطفیٰ ﷺ است۔ چون از دنیا نقل کند ولایت اول به ہر که خواہد، بخشد و اگر اوند ہد، روا باشد که حق تعالیٰ به یکی از دوستان خود آن ولایت رابخشد۔ اما ولایت ثانی ہمراو او باشدو بلخود ببرد۔

اگر زینجا سفر درپیش گیرم
زعشقت زاد راه خویش گیرم"[1]

ولی عزلت و ولی عشرت

در لطائف اشرفی "حضرت سید اشرف جہانگیر سمنانیؒ از خواجه بہاؤ الدین نقشبند نقل کردند۔ که روزی در ملازمت خواجه نشسته بودیم۔ جمعی از اوصاف اولیاء از ایشان استفسار کردند۔ فرمودند: اولیاء به حسبِ روش دو قسم اند۔ ولی عزلت و ولی عشرت۔ ولی عزلت را مرتبۂ ندماست تا اورابه حضرت سلطنت قرب در آرند، بار نیابدو ولی عشرت را مرتبه وزرا است که حضرت سلطنت او را نائب مناب و خلیفه جناب خود ساخته است و در تنفیذ تصرفات در ملك برو مفتوح گردانیده او را صاحب اختیار و مطلق العنان گردانیده۔ پس ولی عشرت را حال از زوال ایمنی بودو ہر گاه که خواہد، به لختیار از صفتی به صفتی و از حالتی به حالتی منتقل گرددو باوجود آنکه براحوال باطنی خود متصرفست۔ اما ادب نسبت او آن است که احوال خود رامیزان شرع سنجد۔ گر موافق قواعد شریعت بود، برآن اعتماد کند و به ظهور آرد و اگر نه اعتماد را نشاید۔"[2]

---

1. جہانگیر سمنانی، سید اشرف، لطائف اشرفی، کراچی، ۱۹۹۹م، ص ۳۵.
2. ہمو، ہمان کتاب، ہمانجا، ہمان، ص ۲۵.

عارف

در لطائف اشرفی است:

"ابو تراب نخشبی میگوید کہ: عارف آن است کہ ہیچ چیز را تیرہ نکند وہمہ چیز ها باوی روشن شود۔"[1]

درویش

در لطائف اشرفی دربارۂ درویش است:

"حضرت شیخ ابو القاسم گرگانی پرسید ند کہ درویش را کمترین چیز چہ باید تا اسم فقر را سزاوار بود؟ گفت: سہ چیز بایدتا اسم فقر سزاوار بود۔ گفت: سہ چیز وکم از سہ چیز نشاید۔ یکی باید کہ پارۂ است بداند دوختن و دیگر سخن راست بداند گفتن و شنودن۔ دیگر پائ راست برزمین داند نہادن۔ گروہی از درویشان بامن حاضر بودند کہ این سخن بگفت۔ چون بہ منزل خود باز آمدیم، گفتم، بیائیدتا در این سخن ہر کسی را چیزی بگویم۔ ہریکی چیزی بہ گفتند۔ چون نوبت بہ من آمد، گفتم پارہ راست دوختن آن بود کہ بہ فقر دو زند، نہ بہ زینت۔ چون رقعہ بہ فقر دوزی اگر ناراست دوزی، راست باشلو سخن راست آن باشد کہ بہ حال شنود، نہ بہ معنیت و بحق و جد درآن تصرف کند نہ بہ ہزل و برزندگانی مر آن رافہم کند، نہ بہ عقل و پای راست برزمین زدن☆ آن باشد کہ بہ وجد برزمین زند، نہ بہ لہو۔ این سخن را بعینہ پیش آن بزرگ نقل کردند، گفت: اَصَابَ☆ عَلٰی اَجْرِ اللّٰہِ تَعَالٰی میفر مودند کہ این نسبت کسی است کہ بہ حقیقت فقر رسیدہ است بہ خلاف فقراء رسمی۔"[2]

☆ سخن راست بر اجر حق تعالیٰ۔

1. جہانگیر سمنانی، سید اشرف، لطائف اشرفی، کراچی، ۱۹۹۹م، ص ۴۲۔

2. ہمو، ہمان کتاب، ہمانجاء ہمان، ص ۸۵، ص ۸۲۔

فرق میان فقر و زهد:

در لطائف اشرفی دربارۂ فقر و زهد بسیار توضیح داده شده است۔ چنانکه حضرت سید اشرف جہانگیر سمنانیؒ فرمودند:

"ابو العباس نہاوندی رحمۃ اللہ علیہ میگوید **اَلْفَقْرُ بِدَایَۃُ التَّصَوُّفِ**☆ فرق میان فقر و زہد آن است که فقر بی وجود زہد ممکن بود۔ ہمچنانکه کسی ترک دنیا کند نه به عزم ثابت از سر یقین و ہنوز رغبت اندر آن باقی بود۔ ہمچنین زہد بی فقر ممکن است ہمچنانکه کسی باوجود اسباب رغبتش از آن منصرف بود۔ فقر را رسمی است و حقیقتی رسم او عدم املاک است و حقیقۃ او عروج از صفات و سلب اختصاص چیزی به خود و رسم فقر صورت زہد است و امارت آن و معنی زہد صرف رغبت از دنیا حق سبحانه و تعالیٰ۔ چون خواہد که بعضی از اولیاء خود رادر تحت قباب عزت از نظر اغیار محجوب گرداند، ظاہر ایشان را به لباس غنا که صورت رغبت است، بپوشاند تا اہل ظاہر ایشان را از جمله راغبان دنیا پندارند و جمال حال ایشان از نظر نامحرمان پوشیده ماندو این حقیقت فقر و زہد وصف خاص و لازم حال صوفی است۔ تقریباً میفرمودند که حضرت شیخ مجد الدین بغدادی را قدس سره ہر سال خرج سفرۂ خانقاه ہزار دینار زر سرخ بوده است و من حساب می کنم، پانصد ہزار دینار را املاک وقف می کرد بر صوفیه که برطریق ماباشد۔"[1]

صفت غوث

در لطائف اشرفی دربارۂ غوث بسیار تفصیل داده شده است و گفته شده است که شخصی که امی بود می تواند که بر مرتبۂ غوث فایز شودو مثالہای چند شخص در توضیح این بیان ہم داده شده است۔ چنانکه در لطائف اشرفی است۔

حضرت قدوۃ الکبرا میفرمودند که بعضی از اولیاء خدای که امی بوده اند، به شرفِ غوثی مشرف شده اند۔ چناتچه حضرت شیخ ابو العباس قصاب که وی قبله زمان خود بودو غوث روزگار و لیکن امی بوده اند۔

---

[1] جہانگیر سمنانی، سید اشرف، لطائف اشرفی، کراچی، ۱۹۹۹م، ص ۸۶، ص ۸۷۔

[2] فقر ابتداءِ تصوف است۔

مبدأ و معاد و مطالبِ دینِ اسلامی و تصوف

در مبدأ و معاد مطالبِ دینی و علمی دربارۀ مقامِ مرید و پیر، مقام رضا، قرب، حقوق پیر، اعتدال در محبتِ پیر و مقامِ رضا جمع مقاماتِ ولایت است.

مقامِ رضا

در مبداء و معاد است:

"منها تمامی این طریق وصول نهایة النهایة مربوط به طی مقامات عشره مشهور است که اولش توبه است و آخرش رضا. هیچ مقامی در مراتب کمال فوق مقام رضا متصور نیست. حتی که رؤیت اخروی نیز و حقیقت مقام رضا کما ینبغی در آخرت ظهور خواهد یافت و حصول مقامات دیگر در آخرت متصور نیست. توبه آنجا معنی ندارد و زهد گنجائش ندارد و توکل صورت نه بند دو صبر احتمال ندارد. آری شکر هر چند در آنجا متحقق است. اما آن شکر از شعب رضاست نه امر مباین از رضا. اگر پرسند که در کامل مکمل گاه هست که رغبتی در دنیا مفهوم می گردد و منافی توکل چیز ها دیده میشود و بیطاقتی که منافی صبر است، مشهود میگردد و کراهته که ضد رضا است، یافته میشود. وجه آن چه باشد؟ در جواب گویم که: حصول این مقامات مخصوص به قلب و روح ست و نسبت به اخص خواص. این مقامات در نفس مطمئنه نیز حصول می یا بد، اما قالب ازاین معنی خالی و بی نصیب است. هر چند از سورة و شدت میماند. شخصی از شبلی پرسید که: تو دعوای محبت میکنی و این فربهی تو منافی محبت ست؟ شبلی در جواب او این شعر خواند:

احب قلبی و ما ادری بدنی
ولوادری ما اقام فی السمن

پس منافی آن مقامات اگر در قالب کاملی ظهور کند، ضرر ندارد. در حصول آن مقامات نسبت به باطن آن بزرگ و در غیر کامل نقائص آن مقامات در کلیه ظهور میکند. به باطن و ظاهر راغب دنیا می گرد دو منافی توکل صورت و حقیقت اور اشامل میشود. به قلب و قالب بی طاقتی و اضطرار ظهور می نماید و به روح و بدن کراهت ظاهر میگردد. همین چیز هاست که

حضرت حق سبحانه و تعالیٰ قباب اولیای خود ساخته است و اکثر مردم را از کمالات این بزرگواران محروم داشته اند و در ابقای آن چیز بهادر اولیاء حکمتی است غامض و آن عدم امتیاز حق است از باطل که از لوازم این دارست که محل ابتلا ست و حکمت. دیگر در ابقای این اشیا در اولیا اگرچه به حسب صورت باشد، ترقی ایشان است. اگر این اشیا از اولیا بالکل مرفوع شود، راه ترقی مسدود می گردد و در رنگ ملك محبوس می ماند "**وَالسَّلٰمُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی**o والتزام متابعة المصطفٰی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها."

مقامِ رضا فوق جمیع مقاماتِ ولایت است

دربارۀ مقامِ رضا جای دیگر در مبدأ و معاد است:

"مقامِ رضا فوق جمیع مقاماتِ ولایت است و حصول این مقام عالی بعد از تمامی سلوك و جذبه است. اگر پرسند که رضا از ذات حق سبحانه واز صفاتِ او تعالیٰ و از افعالِ او سبحانه واجب [۱]ست و در نفس ایمان ملحوظ. پس عامه مومنان را ازآن چاره نبود. پس حصول آن را بعد از تمامی سلوك و جذبه معنی چه باشد؟ در جواب گوئیم که رضا را صورتی است و حقیقتی در رنگ سائر. ارکان ایمان در اوائل تحقق صورت است و در نهایت تحقق حقیقت و چون منافی رضا ظاهر نشود، ظاهر شریعت حکم به حصولِ رضا می فرماید. در رنگِ تصدیق قلبی که چون منافی تصدیق یافته نشود، حکم به حصول تصدیق می کنند **وما نحن بصدده حصولِ حقیقة الرضا لا صورته والله سبحانه اعلم**"[۲]

قرب

در مبدأ و معاد است:

"منها براین فقیر ظاهر ساختند که لفظ قرب و معیت و احاطه حق سبحانه که در قرآن مجید واقع شده است، از جمله متشابهات قرآنی است در رنگ ید ووجه و همچنین است لفظ اول و آخر و ظاهرو باطن و امثال آن. پس حق سبحانه و تعالیٰ را قریب گوئیم. اما معنی قرب ندانیم که

---

۱. الف ثانیؒ، مجدد، مبدأ و معاد، گرد آوری محمد صدیق بدخشی الکشمی، دهلی، ص ۲۵، ص ۲۶.

۲. همو، همان، همانجا، ص ۳۸.

چیست؟ و ہمچنین اول گوئیم اماندانیم که مراد از اول چه باشد؟ و معنی قرب و اولیة که در حیطه علم و فهم مادر آید، حق سبحانه و تعالیٰ از آن منزه و برتر است و آنچه در کشف و شهود ما گنجد، او تعالیٰ از آن متعالی و پاك است و قرب و معیت او تعالیٰ که بعضی از متصوفه به طریق کشف دریافته اندوبه آن معنی کشفی حق را سبحانه قریب و مع می داند، مستحسن نیست. قدمی در مذہب مجسمه دار دو آنچه بعضی از علما در تاویل آن گفته اند و از قرب، قرب علمی مراد داشته اند. در رنگ تاویل یدست به قدرت ووجه است به ذات و مجوز است نزدیك مجوزان تاویل و ما تجویز تاویل نمی کنیم و تاویل آن را به علمِ حق سبحانه حواله می نمائیم العلم عندالله سبحانه وَالسَّلٰمُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰیo"[1]

حقوقِ پیر:

دربارهٔ حقوق پیر حضرت مجدد الف ثانیؒ فرمودند:

"باید دانست که حقوق پیر فوق حقوق سائر ارباب حقوق است. بلکه نسبت ندارد حقوق پیر به حقوق دیگران. بعد از انعامات حضرت حق سبحانه و احسانات رسول او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بلکه پیر حقیقی ہمه رسول الله است صلی الله تعالیٰ علیه وآلهٖ وسلم. ولادت صوری ہر چند از والدین است. اما ولادت معنوی مخصوص به پیرست. ولادت صوری راحیات چند روزه است. ولادت معنوی راحیات ابدی [ا] ست. نجاسات معنویه مرید را پیراست که به قلب و روح خود کناسی می نماید و تطهیر اشکنبه او می فرماید. در توجهات که نسبت به بعضی مسترشدان واقع شود، محسوس می گردد که در تطهیر نجاسات باطنه ایشان تلوثی به صاحب توجه نیز می دود و تازمانی مکدر می دارد. پیر است که به توسلِ اوبه خدا میر سند عزوجل که فوق جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است. پیر است که به وسیلهٔ او نفس اماره که بالذات خبیث است، مز کی و مظهرمی گردد و از امارگی به اطمینان میر سدو از کفر جبلی به اسلام حقیقی می آید.

گر بگویم شرح این بیحد شود

پس سعادت خود را در قبول پیر بایدد انست و شقاوت خود را در رد او. نعوذ بالله سبحانه

---

[1] الف ثانیؒ، مجدد، مبدأ و معاد، گرد آوری محمد صدیق بدخشی الکشمی، دهلی، ص ۲۷.

من ذلك. رضای حق سبحانه را در پس پرده رضای پیر مانده اند تا مرید در مراضی پیر خود را گم نسازد، به مرضیات حق سبحانه نرسد، آفت مرید در آزاد پیرست. ہر ذلتی که بعد آن باشد. تدارک آن ممکن است. اما آزار پیر را ہیچ چیز تدارک نمی توان نمود. آزار پیر بیخ شقاوت است. مرید را عیاذ باللہ سبحانه من ذلک خللی در معتقدات اسلامیه و فتوری دراتیان احکام شرعیه از نتائج و ثمرات آنست از احوال و مواجید که به باطن تعلق داردچه گوید و اثری از احوال اگر با وجود آزار پیر باقی ماند از استدراج باید شمرد که آخر به خرابی خواہد کشید و غیر از ضرر نتیجه نخواہد داد والسلام علی من اتبع الہدی."[1]

اعتدال در صحبت پیر

حضرت مجدد الف ثانیؒ فرمودند:

"باید دانست که اعتقاد مرید بافضیلة پیر و اکملیة اواز ثمرات محبت است و از نتائج مناسبت که سبب افاده و استفاده است. اما باید که پیر رابر جماعۂ که افضل آن ہا در شرع مقرراست، فضل ندہد که موجب افراط است. در محبت و آن مذموم است. شیعه را خرابی از افراط محبت اہل بیت آمده و نصاری از افراط محبت حضرت عیسٰی را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ابن الله خوانده اندو درخسارت ابدی مانده لیکن اگر برما سوای اینہا فضل بدہد، مجوز است. بلکه در طریقت واجب واین فضل دادن نه به اختیار مرید است بلکه اگر مرید مستعدست بی اختیار دروی این اعتقاد پیدا می گردد و به وسیلۂ آن کمالات پیر را اکتساب می فرماید اگر این فضل دادن به اختیار مرید باشد وبه تکلف پیدا کند. مجوز نباشدو نتیجه نبخشد."[2]

مقام مرید:

در مبدأ و معاد است:

"کسی گمان نکند که مرید مساوی پیر خود نباشد. نه چنین است بلکه مساوات مجوزست بلکه واقع لیکن فرق درمیان حصول آن مقام و وصول به آن مقام بسیار دقیق است. ہر

---

۱ الف ثانیؒ، مجدد، مبدأ و معاد، گرد آوری محمد صدیق بدخشی الکشمی، دہلی، ص ۲۸، ۲۹.

۲ ہمو، ہمان کتاب، ہمانجا، ص ۳۵.

مرید به این دولت مهتد نیست. کشف صحیح والهام صریح در این فرق در کاراست والله سُبۡحَانَهٗ اَعۡلَمُ بِالصَّوَابِ وَالسَّلٰمُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الۡهُدٰی[1]

نمازِ وتر از تاخیر ادا کردن

در مبدأ و معاد است:

"منها این فقیر نماز وتر را گاہی در اول شب ادامی کرد و گاہی به آخر شب میگزاشت. در شبی از شبها نمود ند که در صورت تاخیر ادای نماز و ترچون مصلی به خواب رود و نیت دارد که در آخر شب و تررا ادا خواہد نمود، کتبه اعمال حسنات او تمام شب حسنات را به نامِ اومی نویسند تا زمانی که وتررا ادا نماید. پس ہر چند وتر را به تاخیر ترادا نماید، بهتر باشد مع ذلك. این فقیر رادر تعجیل و تاخیر وتر غیر از متابعت سید البشر علیه و علی آلہٖ الصلوت والتسلیمات ہیچ خیر منظور نیست و ہیچ فضیلت را به متابعة عدیل نمی انداز دو حضرت رسالت وتر را گاہی اول شب ادا فرموده اندو گاہی آخر شب. سعادت خود را در آن می داند که در امری از امور تشبه به آن سرور نماید علیه و علی آلہٖ الصلوٰۃ والسلام اگرچه آن تشبه به حسب صورت باشد. مردم در بعضی سنن در نیت احیای لیل و مثل آن را دخل می دہند، عجب می آید از کوته اندیشی. ایشان ہزارا حیای لیالی به نیم متابعت نخریم. عشره اخیره ماه رمضان را اعتکاف نشستیم و یاران را جمع کرده گفتیم که غیر از متابعت نیت دیگر نکنید که تبتل وانقطاع ما چه خواہد بود؟ صد گرفتاری را به حصول یك متابعت قبول داریم. اما ہزار تبتل وانقطاع را بی توسل متابعت قبول نداریم.

آنرا که در سرای نگاریست فارغ ست
از باغ و بوستان و تماشای لاله زار

رزقنا الله سبحانه کمال متابعته علیه و علی آله الصلوت والتسلیمات اتمهاو اکملها"[2]

---

[1] الف ثانیؒ، مجدد، مبدأ و معاد، گرد آوری محمد صدیق بدخشی الکشمی، دهلی، ص ۱۷.

[2] ہمو، ہمان کتاب، ہمانجا، ص ۲۷، ۲۸.

مطالبِ دینِ اسلامی و تصوف در ثمرات الحیات☆

مطالبِ دینی و علمی در ثمرات الحیات دربارهٔ اقسام سهو در نماز، فضایل **یَاحَیُّ یَا قَیُّوْمُ** و آیهٔ کریمه، نماز قلاقل، اقسام تکبیر، تعین کردن مسجد برای نمازِ جمعه، مجذوب، محجوب و عارف، صفاتِ درویش، صورتِ حیرت و اقسامِ فیض است.

چنانکه در ثمرات الحیات است:

اقسام سهو در نماز

"در نماز سهوی که از مصلی واقع می شود، بردو قسم است، عامه و خاصه. سهو عام نتیجه آن است که دل ایشان از ذکر تعلقات و فکر اسباب و آلات پریشان می شود. این معنی باعث انعدام حضور و استلزام قصور نماز اینها می شود و سهو خاص ناشی از آن است که چون باطن ایشان در حالت نماز از غایت نیاز مستغرق شود، اصول عشق بر فرغ عقل غالب می آیدو قلب التفات به حرکات قالب ننماید. آن سهو محض غفلت است و این سهو عین صحو. آنجا لهو در لهو و اینجا محو در محو.

بیت:

در نمازم خم ابرویتو تا یاد آمد☆
حالتی رفت که محراب بفریاد آمد"[۱]

فضایل آیة کریمه و یاحیی و یاقیوم

حضرت شیخ برهان الدینؒ فرمودند:

"تسبیح **یَا حَیُّ یَاقَیُّوْمُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحٰنَکَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ** مداومت نمائیدو هر روز سیصد و شصت مرتبه می خوانده باشید. در هر وقتی از اوقات روز که توانید یا آنچه مقدور

۱۔ برهان الدین، شیخ بن کبیر محمدؒ، ثمرات الحیات، گرد آوری عاقل خان، نسخهٔ خطی در کتاب خانهٔ دانشگاهِ پنجاب، لاہور، شماره ۲۶۳/۴، برگ ۲ ب، برگ ۷ الف.

☆ در نمازم خم ابروی تویا یاد آمد   حالتی وفت که محراب به فریاد آمد

☆ دربارهٔ معرفی "ثمرات الحیات" این مقاله را صفحه ۵۳ رجوع کنید.

باشد، جامع حصول مرادات دارین است و قیام تمام مکونات از آثار صفات این دو اسم است و آن بردو قسم است، روحانی و جسمانی۔ اما حیات روحانی از تاثیر صفات اسم حی است و ثبات جسمانی از تاثیر صفات اسم قیوم است۔ پس کسی که پیوسته بدین دو اسم حق را یاد کند، بدان ماند که به زبان تمام موجودات روحانی و جسمانی تسبیح گفته باشدو در احادیث صحیح الاسناد مسطور است که اسم اعظم در این کلمات فایض البرکات مذکور است۔"[۱]

نماز قلاقل

حضرت شیخ برهان الدینؒ فرمودند:

"به نماز قلاقل مواظبت نمائید۔ اگر کسی خواہد، کوه را به ناخن تراشد، ہر چند محال است اما به طفیل این نماز ممکن باشد و نماز قلاقل چهار رکعت است، به یك سلام، مابین مغرب و عشاء به نیت نفل باید خواند۔ در ہر رکعت با فاتحه چهار قل ضم باید کرد و بعد از سلام سربه سجده نهاده ہفتاد و یکبار باید گفت، **یاحی یا قیوم برحمتک استغیث**۔[۲]

اقسام تکبر

دربارۂ تکبر در ثمرات الحیات است:

"تکبر بردو نوع است۔ تکبر عام و تکبر خاص۔ تکبر عام آن است که ایشان از وجود تنعمات دنیوی و تکلفات صوری مسرور و مغرور کردند و بدان افتخار کنند و تکبر خاص آن است که ایشان سخن حق بشنوند و اقبال ننمایند و بر قایل نظر به استحقار اندازند۔ کما قال علیه السلام الکبر بطلاء الحق و غمض علی الناس یعنی کبرآن ست که باطل گرداند حق را و محقر کند برخلق۔"[۳]

۱۔ برهان الدین، شیخ بن کبیر محمدؒ، ثمرات الحیات، گرد آوری عاقل خان، نسخۂ خطی در کتاب خانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۴۲۶۳، برگ ۷ ب، برگ ۸ الف۔

۲۔ همو، همان نسخۂ خطی، همانجا، همان، برگ ۸ الف۔

۳۔ همو، همان نسخۂ خطی، همانجا، همان، برگ ۱۵ ب، برگ ۱۶ الف۔

تعیّن کردن مسجد برای نمازِ جمعه

در ثمرات الحیات است:

"ہر که برای ادای نماز جمعه متوجه شود و مسجدی تعین کند که در آن جا قاری قرآن به الحان خوش میخواند یا خطیبی خطبه رابه صورت دلکش به مستمعان رساند یا درویشی در آن مکان میگزراند، وی در تعین مسجد این بود که آن اصوات حسنه استماع نماید یا درویشی معتکف را زیارت کند، نمازش مکروه شود. مراد آن است که سعی و توجه مصلی به مساجد خالصاً للصلوات☆ باید و نشاید که شایبه اغراض بیالاید."[۱]

مجذوب، محجوب و عارف

حضرت شیخ برهان الدینؒ فرمودند:

"ہر که حق را بیند، خلق را نبیند، مجذوب است. کرا دلالت کند و کسی که خلق را بیند و حق را نبیند، محجوب است. او چگونه راه نماید؟ آنکه حق را با خلق بیند، او عارف است."[۲]

محترز بودن از صحبتِ مجاذیب

در ثمرات الحیات است:

"ہر که مذہب او مخالف مذہب شما نماید، صحبت و اختلاط را نشاید. زیرا که در آن مصاحبت مداہنت نموده آید و به قاعده اہل نفاق گراید فرد.

نخست موعظت پیر صحبت این حرفست☆
که از مصاحب نا جنس احتراز کنید

فرمودند که: از صحبت مجاذیب نیز محترز باید بود. اما از ہر گونه امداد و اعانت این جماعه باید نمود زیرا که در خدمت مجذوب فایده است و در صحبتش نقصان نماید:

مثنوی:

زانکه آن مجذوب مطلق ابترست
صورت او زہرو معنی شکر است
اوز مستی گشت از خود بی خبر
دیگر انرا چون شود او راہبر"[۳]

---

۱ برهان الدین، شیخ بن کبیر محمدؒ، ثمرات الحیات، گرد آوری عاقل خان، نسخهٔ خطی در کتاب خانهٔ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۴۲۶۳، برگ ۲۵الف، برگ ۲۵ ب.

۲ همو، همان نسخهٔ خطی، ہمانجا، همان، ص ۳۳ الف.

۳ همو، همان نسخهٔ خطی، ہمانجا، همان، ص ۷ الف.

☆ للصلوٰة

☆ صحیح مصراع به این شکل است:. نخست موعظهٔ پیر صحبت این حرف است(خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی نسخهٔ خانلری/ قزوینی.)

صفات درویش

حضرت شیخ برهان الدینؒ فرمودند:

"درویشی منحصر برہشت صفت است۔ کم خوردن، کم خفتن، کم با خلق بودن، دوام صوم، دوام طہارت، نفی خواطر، ذکر ارتباط قلب به مرشد۔ پس در ذات ہر که این صفات موجود است، اگر از آیمۂ دنیا است، محمود است۔ و در ہر که صفت ہای مذکوره معدوم است اگرچه فقیر و مرتاض است، از ثمرۂ فقر محروم است و فرمودند که حضرت شیخ از این صفات ثمانیه دو صفت انتخاب کردند که درویش را کافی است و علل را شافی۔ یکی نفی خواطر دوم ربط قلب به مرشد۔ زیرا که چون دل پیرِ کامل قابل مقبول تجلی حق جل و علا است، دل مرید نیز به طفیل ارتباط بدان عکس آن تجلی را سزاست۔ چنانچه نیر منیر چون بر آب مصفامی تابد، دیوار مکدر نیز به سبب قرب جوار آب عکس تابش می یا بدو فرمودند این مصراع که:

دو دل یك شود بشکند کوه را

مبنی بر این معنی است که چون دلِ مرید بادلِ مرشد یکی باشد، کوه نفسا نیت رابشکند۔ فرمودند: طریقه شطاریه درویش رایك صفت باید فقط و آن اشتغال است، بدین شغل که الله الله ولا سواه نه ماسوا بیت:

ہرچه بینی یار است اغیار نیست
غیر حق جزوہم و جز پندار نیست"[۱]

صورت حیرت

در ثمرات الحیات است:

"خوف ورجا عبارت از مقام عابد است و قبض و بسط اشارت از مقام عاشق و ہیبت وانس کنایت از مقام عارف است۔ فرمودند: حیرت را دو صورت است۔ یکی مذموم دوم محمود۔ آنکه مبتدی را پیش آید، مذموم است وآنکه منتهی را رونماید، محمود است۔ زیرا که حیرتِ مبتدی مستلزم انسداد راه است و حیرت منتهی مستجوب استغراق فی الله است۔ آن باعث زوال طریقت است و این نتیجه کمال معرفت۔"[۲]

۱۔ برهان الدین، شیخ بن کبیر محمدؒ، ثمرات الحیات، گرد آوری عاقل خان، نسخۂ خطی در کتاب خانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شماره ۴۲۶۳، برگ ۲۶الف، برگ ۲۶ب.

۲۔ ہمو، ہمان نسخۂ خطی، ہمانجا، ہمان، برگ ۲۷ب.

اقسامِ فیض

دربارۂ فیض در ثمرات الحیات است:

"فیض دو قسم است که دلهای سالکان از آن مستفیض می شود۔ یکی فیض نبوت دوم فیض ولایت۔ فیض نبوت آن است که جلوت مستلزم جمعیت باشدو فیض ولایت آن است که خلوت مستوجب حلاوت گرددو رباعی:

ہمسایہ و ہمنشین و ہمرہ ہمہ اوست
دردلق کداواطلس شہ[☆۱] ہمہ اوست
در انجمن فرق و نہان خانۂ جمع
باہمہ[☆۲] اوست ثم باللہ ہمہ اوست"[۱]

مطالب دینِ اسلامی و تصوف در فخر الطالبین

مطالبِ دینی و علمی در فخر الطالبین دربارۂ نمازِ تہجد، نمازِ تراویح قبل از عشاء، تشریحِ اشعارِ حافظ، نوم رسول اللہ ﷺ ناقضِ وضو نبود، نماز جنازۂ غائب، سزای نکاح بامرد در دوره خلفاء راشدین و حق تعالی بالای آسمان مقیم است چنانکه در فخرالطالبین است:

تشریحِ اشعار حافظ

در فخر الطالبین سید نور الدین حسین فخری بیان کردند:

"در اثنای راه به امیر قمر الدین المتخلص المشهور به میان منت مخاطب شده فرمودند که: شعری که شما از خواجه حافظ خوانده بودید و صاحب تذکره برو قدح کرده بخوانید، ایشان خواند ند۔ بیت:

زچشم بدرخ خوب ترا خدا حافظ
که کردهٔ ہمه نیکی بجان ما حافظ

---

[۱] برہان الدین، شیخ، ثمرات الحیات، گرد آوری عاقل خان، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۴۲۶۳، برگ ۱۵۳.

☆۱ شه ☆۲ بازهم

لفظ حافظ دریك مصرعه بیکار می گویند۔ فرمودند: معنی چنین بخاطر می گذارد که حافظ خودرا در مصرعهٔ ثانی غائب شمرد و خطاب کرده که برای جان مانیکو کرده ایحافظ۔ پس رخ خوب ترا خدا حافظ۔ در این صورت ہمه آری گفتند و خوشنود شدند که تقریر بطور شاعر فرمودند و احتیاج به تاویل نشده و الفاظ ہمه به حال مانده۔ بعد آن میان منت به عرض رسانیدند که دریك شعر خواجه حافظ که مشہور است، نیز شعرا می گویند که قافیه درست نیست۔

بیت:

صلاح کار کجا و من خراب کجا
ببین تفاوتِ ره از کجاست تا بکجا

پس قافیه خراب تاب اگر می شد، درست می شد۔ اینجا تابه قافیه واقع شده و این چه طور جائز باشد؟ بعد از ساعتی از وضو فراغت کرده فرمودند که: معنی این بیت ہمچنین باید گفت:

بیت

صلاح کار کجا و من خراب کجا
ببین تفاوت ره از کجاست

مدعا اینجا تمام شد۔ پس می گوید که اگر حال چنین است تاب کجا ہمین لفظ تاب در قافیه واقع شده۔"[۱]

نومِ رسول الله ﷺ ناقض وضو نبود

سید نور الدین حسین فخری فرمودند:

"امروز حضرت این نکته فرمود ند۔ من بعد کتاب "سفر السعادت" رابرداشتند۔ در آن عبارتی برآمد۔ فرمودند که: تحریر شیخ عبدالحق بسیار به احسن طرق است و ماله و ما علیه راہمه واضح می نویسند و احتمالات و اشکالات ہمه بیان میکنند۔ چنانچه نوشته عبارت آن بود که نوم رسول الله ﷺ ناقض وضو نبود و این خاصهٔ آنحضرت بود و در روایتی آمده که خاصهٔ ہمه انبیاء علیہم

[۱] چشتی دهلوی، فخر الدین، گرد آوری سیّد نور الدین حسین فخری، ۱۳۱۵ھ، دهلی، ص ۱۸۔ ص ۱۹.

السلام است و تمسك بر این، این است که اِنِّیْ اَرٰی فِی الْمَنَامِ اَنِّی اَذْبَحُکَ وحدیث نیز آوردند که آن حضرت محمد ﷺ فرموده اند که آنچه شما میگوئید، من در نوم می شنوم و حال آن که چشم من به خواب است و دل من بیدار۔“[۱]

نمازِ جنازۂ غائب

حضرت مولانا فخر الدین چشتی دهلوی فرمودند:

”نزدیك اهل حدیث دربارۂ جنازه بسیار تقید است بلکه نوشته اند که شخص رامی باید که هر روز بعد نماز مغرب صلوٰۃ جنازه بخواند و نیت بکند که دراین روز هر که از امت جناب نبوی ﷺ و اصحابه اجمعین وسلم امروز فوت شده چه زن و چه مرد برآن نماز می خوانم۔ برای اینکه اکثری از امتیان می میرند و صلوۃ برآنها خوانده نمیشود۔ پس این شخص که خواند، ثواب صلوٰۃ حاصل شد و آنحضرت ﷺ بر غائب بیشتر نماز جنازه خوانده اند۔ وقتی که خبر واقعه نجاشی آمد، آنحضرت ﷺ امام شد ند و اصحاب صفۂ بستند و تکبیرات نماز جنازه خواندند۔ در این اثنا تکبیر جنازه شد۔ فرمودند که: غنیمت عجب شخصی است که درمذکور حدیث تکبیر شد۔ حق تعالٰی مغفرت کند بر جنازه آن یار متوفی آمده نماز خواند ند و اراده نبود که تابه مدفن همراه روند۔ این وقت فرمودند که: مرابه این ربط بودتا به مدفن می باید رفت۔ تشریف بردند و مرا رخصت کردند۔ فقیر عرض کرد که همراه جنازه رفتن ثواب است۔ فرمودند که: در حدیث است که در نماز ثواب است و در رفتن همراه جنازه مضاعف ثواب است۔“[۲]

۱۔ چشتی دهلوی، فخر الدین، فخر الطالبین، گرد آوری سید نور الدین حسین فخری، ۱۳۱۵ھ، دهلی، ص ۱۹.

۲۔ همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۳۶، ۳۷.

حق تعالیٰ بالای آسمان مقیم است

دربارۂ حق تعالیٰ در فخر الطالبین است:

”در ذکر حدیث شریف دولت مشاہدہ میسر شد۔ در سبق حقائق مشغول بودند۔ من بعد ذکر این آمد که در حدیث شریف واقع شده است که ملك نزول میکند به آسمان دنیا باہر کسی که استغفار کرده باشند الی آخر الحدیث۔ پس در این صورت گویا حق تعالیٰ بالای آسمان مقیم است که از آنجا ملك به موجب حکم نزول میکند۔ در این صورت مکان بحق تعالیٰ لازم می آید۔ حضرت مولانا فرمودند که: این اعتراض شیعه ہم ہست و ابن تیمیه ہمین مذہب دارد که حق تعالیٰ بالای آسمان است و در حدیث دیگر ہم آمده است که یك عورت را پیش جناب رسالت صلوات الله علیه آوردند۔ حضرت فرمودند که تو مسلمانی؟ گفت: آری۔ قسم می خورم بخدای که بالا است و اشاره به طرف آسمان کرد۔ حضرت از وی در گذشتند۔ این ہم دلالت میکند به طرف بودن حق بالای آسمان لیکن شما جواب این را بیاد دارید که در اکثر مسائل بکار خواہد آمد۔ جواب این است که ہر مرتبه مقتضی برای شان است۔ مثلاً بادشاه که حاکم تمام مملکت خود است و از ہر جا بخواہد، حکم خودرا در تمام مملکت روان کند۔ لیکن قاعده چنین است که برای عدالت کرسی و دیوان عدل لازم می افتد۔ پس اگر حکم و احکام که متعلق به طرف زمین دارد، از آسمان نزول کندتا ملك از آنجا بیاید، مضائقه ندارد که شان حکم مقتضی مکان است۔ پس حق اگر من حیث الاحکام تعلق به مکان گیرد، منعی نیست۔ مراتب او بسیار است۔ این شان گر مقتضی این مکان باشد، ہیچ تنافی نیست۔“[1]

---

[1] چشتی دہلوی، فخر الدین، فخر الطالبین، گرد آوری سید نور الدین حسین فخری، ۱۳۱۵ھ، دہلی، ص ۴۳.

خلاصة الفوايد و مطالب دینِ اسلامی و تصوف

طعام یا کلام بخشیدن جایز است

در خلاصة الفواید است:

"روزی حافظ محمد ناصر به جناب حضرت قبله عالم عرض کرد که طعام یا کلام که نیت روح کسی معین کرده خوانده شود، بعده به ارواح دیگر ان آن کلام بخشیدن جایز ہست یا نه؟ خود بدولت فرمودند که اگر کلام به نیت کسی که تعین کرده خوانده است. بخشد، درست است و اگر به ارواح دیگران ہم ببخشد نیز درست است. لیکن حضرت مولوی صاحب که به نیت شخصی تعین کرده میخواند ند، به روحِ آن شخص مخصوص کرده می بخشیدند. در این اثنا میان حافظ عبدالله جیو عرض کرد که درود به نیت کسی خواندن چون است؟ می گویند درود ملك نبی ﷺ است. بمجرد خواندن به جناب رسالت پناه ﷺ راجع می شود. خود بدولت فرمودند: حضرت مولوی صاحب چنان می فرمودند: درود از جانب موتی نیابتاً باید خواند."[۱]

وجۀ تسمیۀ حمید الدین سوالی

حضرت خواجه نور محمد مہارویؒ فرمودند:

"سوال نام قریه ایست قریب ناگور و حضرت سلطان التارکین در آنجا استقامت می داشتند. از این واسطۀ ایشان (قاضی حمید الدین ناگوریؒ) را حمید الدین سوالی ہم می نویسند و میگویند."[۲]

---

۱. مہاروی، نور محمد، خلاصة الفواید، نسخۀ خطی، گرد آوری قاضی محمد عمر حکیم، کتابخانۀ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۹۲.۳، برگ ۵۲ ب.

۲. همو، همان نسخۀ خطی، همان، همانجا، همان، برگ ۵۷ الف.

آمدن روح موتی در خانۀ خودش

در خلاصۃ الفواید است:

"روزی در مجلس آنحضرت شخصی گفت: روح موتی تا ده سال به خانۀ خود می آید و آنچه کسی به ارواح موتی چیزی می دہد، حق تعالٰی به او میرساند۔ شخصی دیگر گفت: شاید ارواح صالحان به خانه توانند آمد و کسانیکه گرفتار باشند، چگونه خواہند آمد؟ خود بدولت فرمودند: که ارواح ہمه کس می آیند و فرمودند که کلام به ارواح مرغوب است لیکن نان ہم آنجا بسیار مطلوب است که عوض آن شتاب و خوب به اوشان (ایشان) می رسدو این ہم تبسم نموده فرمودند۔ جاہلان کلام خواندن نمی دانند و عالمان نان دادن نمی توانند۔ خیریت ارواح را جای که خاطر آید، بکردند۔"[۱]

مطالبِ دین اسلامی و تصوف در انوارِ جمالیه

مطالبِ دینی و علمی در انوارِ جمالیه دربارۀ خارقِ عادت است۔

خارقِ عادت

در گلزارِ جمالیه است:

"خارقِ عادت این است که فرق و خلافِ عادتی از عاداتِ خود کسی پس این دو وجه دارد۔ یکی آنکه ظہور خلافِ عادت از تو بدله مجاہده تو باشد که ریاضت کشیدی و این مذموم است۔ نشانِ اعزاز و اکرام نیست۔ عاقبت نیکو ندارد حال آن که مردمان به آن فریب می خورند و کرامت می شمارندش و صاحب آن را ولی و بزرگ خدا میدانند۔ حال آن که این قسم حاصل میشود ہر مجاہده کننده و ریاضت کش گو کافر باشد یا مومن فاسق یا عامی ریاضت کش۔ دیگر آنکه نباشد به بدله ریاضت کشی بلکه رفیع و بلند کند حق سبحانه مرتبه ترا به سبب نفس کشی تو به خلافِ عادت آن و برتر ولایت رساند و معرفت و فقیری محموده باشد۔ صدور خلافِ

---

[۱] مہاروی، نور محمد، خلاصة الفواید، نسخۂ خطی، گرد آوری قاضی محمد عمر حکیم، کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۴۲۰۳/۹۲، برگ ۵۹ الف.

عادت **کالیه فی الهوا** مثلاً تابع آن رفعت و ولایت برای اعزاز و اظهار شرافتِ[2] تو در مخلوق و این قسم بس خوب و از این قسم است معجزات انبیاء کرام علیه الصلوة والسلام است۔ حضرت مولف میفر ماید: نمی گویم که این کلام حضرت فداه روحی از اسرار و نکات علمهاست که میباید نوشتن آنهانه به سیاهی ظاہری بل به سیاہی چشم ها۔"[1]

فوایدِ ضیائیه و مطالب دینِ اسلامی و تصوف

مطالب دینی و علمی در فواید ضیائیه دربارهٔ زنان ہم است و گفته شده است که برای زیارت قبول اہل الله رفتن زنان جایز است، دربارهٔ وقت صبح گفته شده است که وقت صبح وقت حصول مطلوب است، دربارهٔ احوالِ باطن تفصیل داده شده است که احوالِ باطن چگونه بر خلق ظاہر می شود، دربارهٔ زنان گفته شده است که پیری و مریدی از زن درست نیست۔ دربارهٔ ابدالان گفته شده است که ابدالان چه کارمی کنند؟ در فواید ضیائیه مراتبِ ولایت ہم نوشته شده اند۔ درباره عمل ہمزاد گفته شده است که عمل ہمزاد چگونه است؟ طریقهٔ عمل ہمزاد نوشته شده است۔ شان پنجتن پاک و چہار یار بیان کرده شده است۔ دربارهٔ تمباکو گفته شده است که تمباکو حرام است۔ دربارهٔ انواع خواب، محاسبه، حج مسکین، حج ہزارا، حج اکبرو آداب اذان ہم بیان کرده شده است۔ دربارهٔ زن و شوی گفته شده است که بعداز فوت شدن زن برای شوہر جایز است که میت زن را غسل دهد و گفته شده است که حضرت علی کرم الله وجهه میت حضرت فاطمه رضی الله عنها را غسل داده بود۔ چنانکه در فواید ضیائیه است۔

زیارت قبور اہل الله برای زنان جایز است

در فوایدضیائیه است:

حضرت مہدی علی حسین الحسینی از سید ضیاء الدین سوال پر سید که اکثر علمای

---

1. برخوردار، فقیر محمد، گلزارِ جمالیه، ترجمهٔ اردوی انوارِ جمالیه، لاہور، ص ۱۹، ص ۲۰.
2. شرافتِ

ظاہری میگویند که زیارت قبور اہل الله عند المسئله ہمه را منع است، خصوصاً زنان رازیاده تر۔ وقتی که زن برای زیارت از خانۂ خود بیرون می شود، از وقت رفتن تاباز آمدن فرشتگانِ خدا برآن زن لعنت می گویند۔ این معنی چگونه ہست؟ فرمودند که: این سخن از دلیل عقلی و نقلی بیرون است و نیز از قال الله وقال الرسول خارج قوله تعالیٰ **اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ** یعنی به درستی که ہر که اولیاء خدا اند، نیست برایشان خوفی و ہیچ اندوہی۔ حدیث شریف **اَلَااِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا يَمُوْتُوْنَ بَلْ يَنْتَقِلُوْنَ مِنَ الدَّارِ اِلٰی دارِ** یعنی آگاه باش بدرستیکه اولیاء خدا نمیرند بلکه نقل میکنند و میگردند از این خانه بدان خانه۔ چون مردن اولیاء الله کسی نوع اثبات نمیشود و رجوع آوردن از ایشان از کلام قدسی ثابت یعنی **جَعَلْنَا الشَّيْخَ الكامِلِ نَافِعُ الْاِنْسَانُ كَمَا جَعَلْنَا نَبِيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامِ** گردانیدم شیخ کامل نفع دہنده انسان را چنانکه گردانیدم نبی علیه السلام را ("اولیاء راہست قدرت ازاله تیر جسته باز گرداند ز راه"[1] ☆) بلکه از این حدیث شریف خواستن اعانت از قبور یافته میشود **اذا تَحِيرُوا فِي الْاُمُوْرِ فَاسْتَعِيْنُوا بِاَهْلِ الْقُبُوْرِ** یعنی(ہر گاه که در حیرت شوند شما در کاری پس اعانت خواہند شما از صاحب به قبور[2]☆)۔ چون از کلام الله و کلام رسول الله صلی الله سراسر فایده و رتبه و بزرگی اولیاء الله یافته شدو به کسی نوع به زیارت مزار ایشان ممانعت یافته نمی شود، علماء ظاہر خدا داند که چگونه ممانعت می نویسند دوم اگر زنان رابر مزار بزرگان رفتن منع می آمدی، اغلب که پیری و مریدی زنان جایز نشدی واین معنی از وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم والی آلان جاریست و نیز بزرگان این خانه رضوان الله تعالیٰ ہمه عالم بوده آمده اندو ہم محدث لیکن کسی زنان را از زیارت قبور منع نفرموده است۔ خصوصاً مولانا محمد فخر الدین قدس سره را دیدم که وقتی که به جہت زیارت مزار خواجه قطب الدین بختیار کاکی و خواجه نظام الدین اولیاء و خواجه نصیرالدین چراغ دہلی رحمة الله علیهم به دہلی کہنه تشریف فرما می شدند، اکثر زنان مریدان ہم در آنجا می رفتند۔ اگر کسی نوع ممانعت می دیدند، جناب ممدوح زینہار آنہا رفتن نمی دادند۔ چون ما مریدان که غلام این خانه ایم، مایان رامی باید که پیرو[ی] خواجه خود باشم۔ بنا علیه بدانست من زیارت قبور اہل الله مر زنان رامنع نیست مگر آن زنان را که از خالق حقیقی غافل بوده در پرستش قبور مشغول ہستند و یقین دارند که مطلب من از ہمین قبور حاصل خواہد شدو روزو شب اوقات خود رادر طلب زرو فرزند از آن قبور ضائع می نمایند۔ ہمچنین زنان را این قدر البته گفتن شاید که کار

---

[1] ۔اولیا راهست قدرت ازاله تیرجسته، باز آوردش زواه (مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی ثم الرومی دفتر اوّل بیت ۱۶۶۹ .)

[2] ہروقت درکار ہای حیران شوید پس کمک خواهید از اہل قبور (معنی درست عبارت عربی چنین است)

جهان به حکم خداوند حقیقت است۔ آن چه که شد نیست از و خواهد شد از قیود ہیچ نخواہد گردید به موجب آیت که إِنَّ اللّٰهَ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللّٰهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ یعنی بدرستی خدا مر او راست بادشاہی آسمانہا و زمین زندہ کنندہ و میرانندہ و نیست شمارا جزاز خدای ہیچ دوستی و نہ یاری دہندہ۔ لیکن سعی از اولیا اللہ خواستن بہتر است که مردان راہ خدا، خدا نشوند لیک ہم از خدا جدا نشوند۔“[1]

وقت صبح وقت حصول مطلوب است

مولانا سید ضیاء الدین محمد فرمودند:

”وقت صبح وقت حصول مطلوب است۔ در آن وق درود و سورہ اخلاص بخوانند که آن وقت کمال وقت برکت است۔ بعد نماز فجر وظیفه راخوانده دو چہار ساعت مشغول باشند۔ بعده وضو جدید کرده صلٰوۃ الاشراق خوانند۔ بعداز آن درود و سورہ اخلاص۔ بعداز آن قرآن شریف من بعد آن نماز چاشت خوانند در خانه از درود و سورہ اخلاص دیگر کسی دعا افضل نیست۔ از خواندن آن فیضان از طرف آن سید العالمین صلی الله علیه وآله وسلم می رسد۔“[2]

احوال باطن چگونه برخلق ظاہر می شود؟

در فواید ضیائیه است:

”معہوده درد الان کلاہی تجلیس فرمودند۔ مریدان و معتقدان و مرد مان شہر و بیرونی را دولت قدم بوس دست دادو از بندہ استفسار فرمودند که در صوبۂ بہار کدام بزرگ صاحب ولایت ہستند؟ عرض نموده شد که حضرت مخدوم شاه شرف الدین احمد یحیٰی منیری اہل ولایت آن ملک ہستند رحمة الله علیه۔ سوال نمودم که احوال باطن چگونه برخلق ظاہر میشود که فلان کس صاحب ولایت فلان جاشد؟ ارشاد فرمودند که: چون الله تعالٰی بنده خود را مرتبه می بخشد، اول نام او و خطابش را بر فلك از زبان ملایکان می گویاند۔ بعداز آن در دنیا مشتہر می نماید۔“[3]

---

[1] محمد، ضیاء الدین، فواید ضیائیه، گرد آوری مہدی علی حسین الحسینی، نسخۂ خطی در دانشگاه پنجاب، شیرانی کلیکشن، لاہور، شماره ۵۶۳۲، برگ ۲۹ ب، برگ ۳۰ الف، برگ ۳۰ ب.

[2] محمد، ضیاء الدین، فواید ضیائیه، گرد آوری مہدی علی حسین الحسینی، نسخۂ خطی در دانشگاه پنجاب، شیرانی کلیکشن، لاہور، شماره ۵۶۳۲، برگ ۳۱ ب، برگ ۳۲ الف.

[3] ہمو، ہمان نسخه خطی، ہمانجا، ہمان شماره، برگ ۳۲ ب، برگ ۳۷ الف.

پیری و مریدی اززن درست نیست

در فوایدضیائیه است:

عرض نموده شد که زنان راہم مرتبه ولایت میشود. فرمودند که: نی چراکه پیری و مریدی از زن درست نیست."[۱]

کار ابدالان چیست؟

در فوایدضیائیه است:

"مردان را عرض رسانیدم که ابدالان از قسم آدم ہستند یا جنات؟ فرمودند که: آدم خورش و پوشش ہم دارند مگر به قدر ضرورت. از ابدالان تعلیم و تلقین نیست. فقط کارِ آنہا ہمین قدر است که در روز و شب صدہا و ہزارہا گروه روند و ہر جا که آفت ہا رسیدنی است، به حکم خدا حفاظت آنجا نمایند و دعا خیر طلبند وہم اختیار دارند که باہر کسی که خود خواہند، ملاقی شوندیا نشوند."[۲]

مراتب ولایت

سید ضیاء الدین محمد فرمودند:

"از ابدالان مرتبۀ غوث افضل است واز غوث درجه قطب فاضل تر واز قطب رتبه قطب الاقطاب زیاده واز قطب الاقطاب مقام قطب المدار بالاتر. ابدالان و غوث و قطب و قطب الاقطاب در دنیا بسیار و چند باشند مگر قطب المدار درحین حیات خود یکی می ماند. یکی حاضران سوال نمود که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی و حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمة الله علیهما ہم عصر بودند. در این ہر دو بزرگوار قطب المدار که بود؟ حضرت صاحب فرمودند: که حضرت سید عبدالقادر جیلانی قدس سره قطب المدار بودند و خواجه غریب نواز قدس سره قطب الاقطاب."[۳]

---

۱. محمد، ضیاء الدین، فواید ضیائیه، گرد آوری مهدی علی حسین الحسینی، نسخۀ خطی در دانشگاه پنجاب، شیرانی کلیکشن، لاہور، شماره ۵۶۳۲، برگ ۳۸ ب.

۲. محمد، ضیاء الدین، فواید ضیائیه، گرد آوری مهدی علی حسین الحسینی، نسخۀ خطی درکتابخانۀ دانشگاه پنجاب، شیرانی کلیکشن، لاہور، شماره ۵۶۳۲، برگ ۳۸ ب.

۳. همو، همان نسخۀ خطی، همان، همانجا، ہمان شماره، برگ ۳۸ ب.

عمل همزاد چگونه است

در فوایدضیائیه است:

"بعدهٔ یکی از حاضران عرض کرد که عمل ہمزاد که اکثران می نمایند، چگونه است؟ جناب حضرت صاحب فرمودند که: مردی بود چاکر پیشه، اور اعمل ہمزاد خوب بود. روزی که نوبت چوکی و پہره او میشد، حربه و پوشاك خود رابه آن ہمزاد می پوشانید و بردرِ آقای خود میفرستاد. چنانچه او میرفت و انجام کار متعلقه ذات آن سپاہی می نمود. لیکن کسی نمی دانست که این ہمزاد است یا خود. گویا به جنسهٖ صورت سپاہی و ہمزاد یکسان بود. بنده کمینه ملتمس شد که آسیب از قسم ہمزاد است یا از عالم جنات؟ فرمودند که: وقتی که مردم می میرد، فرشته اول ہمزاد را ذبح میکند. بعداز آن قبض روح می سازند. ہمزاد آسیب نمی شود. این حرکات جنان است که نام میت کرده بریکی مسلط می گردد و از جانب آن مرده سخنان می نماید و می گوید که من فلان ابن فلان ام. چنانچه شنیده باشند که اکثر جا مردم فوت شده است و او را در قبر داشته اند. بعداز آن از قبر آواز می برآید که من زنده ام، مرا بیرون سازند. این چنین فعل جنات است. عند الشرع از شنیدن آواز قبر و انمودن نمی شاید."[۱]

حرمتِ تمباکو

مولاناسید ضیاء الدین محمد فرمودند:

در حرمت تمباکو اختلاف است نزد بعضی حرام و نزد بعضی نه مگر حقیقت حال این است که از تمباکو روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم البته انحراف می نماید. چنانچه دوسه بار دراین خانه آزموده شده است. اول این که دادا پیر حضرت مولانا شیخ کلیم الله صاحب رحمة الله علیه در اوایل حال تمباکو می نوشیدند روزی در مکاشفه دیدند

۱۔ محمد، ضیاء الدین، فواید ضیائیه، گرد آوری مہدی علی حسین الحسینی، نسخهٔ خطی در دانشگاه پنجاب، شیرانی کلیکشن، لاہور، شماره ۵۶۳۲، برگ ۳۹ الف.

که من دروازه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رسیدم و دربان اندر مکان بحضور آنجناب رفتن نمی دہد واز اندرہم ہمین آواز می آید که اوتمباکو می نوشد۔ اورا اندر آمدن ندہند۔ چون چنین خواب دیدند، صبحی از نوشیدن تمباکو توبه فرمود و قریب صد روپیه را پشتاره تمباکو خشک که موجود بود، ہمه را بسوزا نیدو ازان روز بسلسله خود منع فرمود و بار دوم یکی از پیر بهائی این جانب پنجه حقه در دہن داشته می نوشید۔ در آن حالت بخواب رفت، دید که سواری پیغمبر صلی الله علیه میرو دوخواست که حاضر شده قدمبوسی نماید۔ چوبداران مزاحمت رسانید ندو گفتند که: تو تمباکو می نوشی، ترا بحضور پیمبر صلی الله علیه وسلم رفتن نخواہم داد۔ دراین ضمن یك به یك نظر او بر مولانا حضرت فخر الدین رحمة الله علیه که ہمراه سواری پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند، افتاد۔ سلام کردو سر گذشت خود بیان نمود۔ جناب مولانا صاحب رحمة الله علیه در حضور پیمبر علیه السلام رفته عرض نمودند که این کس مرید من است و از نوشیدن تمباکو توبه کرد، قصورش عفو شود۔ حکم شد که اندر قافله آمدن دہند۔ چنانچه اوہم از صبحی در سلسلهٔ خود منع نمود۔ غرض نوشیدن تمباکو از آن روز در این سلسله منع است.“[۱]

انواع خواب

در فوایدضیائیه است:

”خواب برسه نوعه است۔ یکی: رحمانی دوم: وہمی سوم: شیطانی۔ خواب رحمانی آن است که بی خطره دل ہر چه در خواب بیند، نیك باشد۔ خواه بلو آن راست آید فی الفوریا بعد زمانه چند زینهار دروغ نشود و خواب شیطانی ہرگز راست نیاید که دروغ را فروغ نیست و وہمی آن را گویند که دردل ہرچه خیال بسته است، ہمان در خواب بیند و آن خواب بعضی راست و بعضی دروغ میشود۔“[۲]

۱۔ محمد، ضیاء الدین، فواید ضیائیه، گرد آوری مہدی علی حسین الحسینی، نسخهٔ خطی در دانشگاه پنجاب، شیرانی کلیکشن، لاہور، شماره ۵۶۳۲، برگ ۵۶ ب، برگ ۵۷ الف.

۲۔ ہمو، ہمان نسخهٔ خطی، ہمان، ہمانجا، ہمان شماره، برگ ۲۷ ب.

محاسبه

مولانا سید ضیاء الدین محمد دربارۂ محاسبه فرمودند:

"چون صبح شود، از آن وقت و تا وقت دوپهر روز که وقت خفتن است هر قولی و هر فعلی که از شما واقع گردد، پیش دل خود عرض کنید. آنچه مطابق مرضی حق و شرع جناب محمد رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم یافته شود، از آن شکر کنند و هرچه برخلاف امر حق تعالیٰ و شرع باشد، از آن توبه و استغفار نمایند و از فعل ذمیمه و کارهای ناقص پرهیز باشند و وقت خفتن دوپهر نیت در دل کرده باشند که الٰهیا برای عبادت و شب بیداری در این وقت می خوابم. غرض همین طور به روز و شب هر کاری که کردن شود، مقصود از آن نیت لِلّٰه داشته باشند. چون محاسبه روز و شب درست خواهد شد، همه افعالِ ذمیمه از خود دور خواهد گردید. مناسب است که در درستی محاسبه کوشش بلیغ دارند. کسی که اینجا محاسبه دارد از محاسبۂ آخرت خلاصی یافته و برای آنها که خود را از حرص و هوا اینجا باز داشته است، [مقامِ ایشان در] بهشت است. قوله تعالیٰ **وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰىۙ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاْوٰى** (آیت) یعنی هر که تهی کند نفس خود را از هوا و هوس به درستی که مقام او دربهشت است."[1]

حج مسکین، حج اکبر و حج هزارا[☆]

مولانا سید ضیاء الدین محمد فرمودند:

"حجی که به روز دوشنبه می شود، آن را حج مسکین می گویند و حجی که به روز پنج شنبه می افتد آن را حج هزارا[☆] می گویند و حجی که به روز جمعه می افتد، آن را حجِ اکبر می گویند."[2]

مفسد صلوٰة

حضرت مهدی علی حسین الحسینی از سید ضیاء الدین محمد عرض کرد:

---

1. محمد، ضیاء الدین، فواید ضیائیه، گرد آوری مهدی علی حسین الحسینی، نسخۂ خطی در دانشگاه پنجاب، شیرانی کلیکشن، لاهور، شماره ۵۶۳۶، برگ ۶۸ الف.
2. همو، همان نسخۂ خطی، همان، همانجا، همان شماره، برگ ۷۰ الف.

☆ هزاره.

"دیروز حافظ محمد عظیم در نماز عصر امامت می کردند. افغانی ہم اقتدا کرد. بعد ادای دو رکعت از جماعت علحدہ☆ بوده از سر نو ہر چہار رکعت تنہا ادا کرد. بعد ادای نماز سبب این معنی از و پرسیدم. او ظاہر کرد که بعدا دای دو رکعت مگس برروی امام بنشست و امام گردن و سرخود راجنبش داد و این معنی بد انست من مفسد نماز شد. از این باعث از جماعت علیحدہ بوده، از سر نو ہر چہار رکعت نماز ادا کردم. به استماع این معنی حضرت صاحب ارشاد فرمود که عندالمسئله از حرکت قلیل که ہرگز فعل کثیر یافته نشود. خصوصاً از یك دفع مفسدِ صلوٰۃ نیست الا اگر متواتر سه بار یا فعل کثیر یك بار شده باشد البته مفسد صلوٰۃ است"[1]

برای شوی غسل دادن میتِ زنِ خودرا جایز است

مولانا سید ضیاء الدین محمد فرمودند:

"اکثر عوام الناس می گویند که بعد فوتیدن زن شوہرش نامحرم می شود. بنابر شوہرش رانمی شاید که به زنِ خود غسلِ میت بدہد. این سخن دروغ است. حضرت امیر عرب علی کرم الله وجہه جناب بی بی فاطمه رضی الله عنہا را از دست خود غسل میت داده اند. اگر چیزی منع بودی، جناب ممدوح زینہار این چنین نمی فرمودند."[2]

آداب اذان

مولانا سید ضیاء الدین محمد فرمودند که در حدیث است:

"چون موذن اذان بدہد، اگر کسی ایستاده است، بنشیند و اگر در راه می رفته باشد، ایستاده شود و اگر خفته است، برنشیند. اگر وظیفه می خواند، خاموش شود. حتی که اگر کسی قرآن شریف خوانده باشد، تاہم خاموش بودن شاید و اذان را از دل شنیدن می باید و ہر لفظی که موذن بگوید، سامع ہای ہم ہچنان گویند. اگر مطابق آن نخوا ہند گفت و ادب اذان بجا نخواہند آورد، زبان او به روز حشر گنگ خواہد گشت. نعوذ بالله منہا."[3]

---

1. محمد، ضیاء الدین، فواید ضیائیه، گرد آوری مہدی علی حسین الحسینی، نسخهٔ خطی در دانشگاه پنجاب، شیرانی کلیکشن، لاہور، شماره ۵۲۳۶، برگ ۷۰ الف.
2. ہمو، ہمان نسخهٔ خطی، ہمان، ہمانجا، ہمان شماره، برگ ۱۸۸ ب.
3. ہمو، ہمان نسخهٔ خطی، ہمان، ہمانجا، ہمان شماره، برگ ۱۸۹ الف.

☆ علیحدہ

در المعارف و مطالبِ دینِ اسلامی و تصوف

طائفِ سبعه

در درالمعارف است:

"حضرت شاه عبدالله دهلویؒ فرمود که لطائف پنج از عالم امراند و دو از عالم خلق. وآن پنج که از عالم امراند، قلب و روح و سرو خفی و اخفی و آن دو از عالم خلق، نفس و قالب است، موضع لطیفۂ قلب زیر پستان چپ به فاصله دو انگشت و موضع لطیفه روح زیر پستان راست به فاصله دو انگشت و موضع لطیفۂ سر برابر پستان چپ نزدیك و سط سینه و موضع لطیفه خفی برابر پستان راست نزدیك وسط سینه به فاصله دو انگشت و موضع لطیفۂ اخفی در وسط سینه، و موضع لطیفۂ نفس در پیشانی (سر) است. این شش لطائف شدند و هفتم لطیفه قالب است که مرکب از عناصر اربعه (خاك، باد، آب، آتش) و به اعتبار عناصر ده لطیفه میشوند. چنانکه لطائف عشره می گویند."[1]

اقسامِ تقدیر

در در المعارف است:

"حضرت عبدالله دهلویؒ فرمودند که: تقدیر سه قسم است. یکی تقدیر معلق است که حق تعالی موقوف ساخته است آن را به دعائی یا به دوائی. دوم تقدیر مبرم (۱) است که، موقوف به کسی نیست، آنچه نوشته است، به وقوع می آید، سوم تقدیر به علم الهی است (جل شانه) که آن به لوح محفوظ به طور تعلیق نوشته است و ابرام خاصان خدارا در آن عرض نمودن رواست، وقول (**الرجل من ینازع القدر لا من یو افقه**) در حق همین تقدیر است."[2]

---

1. دهلوی، شاه عبدالله، در المعارف جلد اول گرد آوری شاه رؤوف احمد، ۱۳۷۲، ص ۵۱.

2. محکم باستوار، فرار گرفته شد　　　۲. معلق کردن و آویزان نمودن

اقسامِ مردمان

حضرت شاه عبدالله دهلویؒ فرمودند:

"جمله مردمان چهارم قسم اند. یکی نامردانند و ایشان طالب دنیا هستند و دنیا را برعقبیٰ برگزیده اند. دوم: مردانند و ایشان طالب عقبیٰ هستند و آخرت رابر دنیا ترجیح می دهند. سوم: مردانند وایشان طالب عقبیٰ هستند با لقای خدا. چهارم: جوانمردانند که ایشان فقط طالب دیدار خداوند رحمان هستند وبه دنیا و عقبیٰ کاری ندارند.

ما در دو جهان غیر خدا، کار نداریم
ما یاربه جز حضرت جبار نداریم
مستان خدائیم، سروپای برهنه
حاجت به کس وجبه و دستار نداریم

فرقِ میانِ ولایت و امامت

در در المعارف دربارۂ ولایت و امامت بیان کرده شده است که:

"ولایت عام است و امامت خاص. هر امام ولی است واماهر ولی به درجۂ امامت نمی رسد. ولایت عبارت از حضور مع الله است و امامت منصبی است که هر کس رابه آن سرفراز نساخته اند بلکه کاملان را عطا می فرمایند. چنانچه خلفای راشدین وائمه اثنا عشر و غیر و ذلك من اولیاء الکرام (رضی الله تعالٰی عنهم)."[1]

اجزاء شریعت

در در المعارف است:

"شریعت راسه جزء است. علم، عمل، اخلاص. تا این سه مرتبه متحقق نشوند، شریعت متحقق نشود و چون متحقق شود، رضای حق سبحانه حاصل گشت که فوق جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است" وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ اَكْبَرُ."[2]

---

[1] دهلوی، شاه عبدالله، در المعارف جلد اول، گرد آوری شاه رؤوف احمد، ۱۳٤٦، ص ۲۳۸.

[2] همو، همان کتاب، همان، ص ۲۳٤، ص ۲۳۸.

فصل ششم

ملفوظات و مطالبِ مربوط به معاش و اقتصاد

دینِ اسلام ضابطه حیاتِ کامل است و به مطابق فطرتِ انسان است. اسلام از زکوٰة، سخاوت و صدقه توازنِ معاشرتی قایم کرده است. برای دور کردن افلاس زکوٰة و صدقات را رواج داد. بزرگان دین این تعلیم را شعارِ زندگی خود ساختند.

زکوٰة از ارکان اسلام است. پیش از اسلام مردمان هم زکوٰة می دادند ولی اجازه استعمال نبود. بعد از اسلام امت محمدیهؐ را این رعایت نصیب شد که اجازه خرج کردن مالِ زکوٰة میسر گرد. پیش از اسلام مردمان انبارِ مالِ زکوٰة در ویرانه می کردند و بسیار از ان دستخوش صاعقه و بلیات آسمانی می شد و آن اموال در نتیجهٔ صاعقه می سوخت که این خود علامتِ قبولِ آن مال می شد. زکوٰة و صدقات رادر دین اسلام اہمیت بسیار است. از آن روی که با رواج صدقات مساوات برقرار می شد و مال و دولت دریك جا انخار نمی شد. در قرآن مجید جابجا حکم زکوٰة و صدقات و مصارف زکوٰة آمده است و کسی که زکوٰة و صدقات می دهد، اجر و ثواب بسیار وعده داده شده است.

اقسام زکوٰة

حضرت مولانا سید ضیاء الدین محمد فرمودند:

"زکوٰة برسه نوع است. زکوٰة شریعت وآن معلوم است که در صد درم نقره دونیم آمده است و زکوٰة طریقت است که در صد درم دو نیم دارد وهمه به راهِ خدا صرف نماید و زکوٰة حقیقت است و آن چنان باشد که در صد ہیچ ندارد همه براه خدا دهد. اگر صاحبِ نصاب زکوٰة شریعت ندہد، معاصی شود وہم اہل طریقت و اہل حقیقت زکوٰة خود را که [در] بالا مذکور شد، اگر ندہد ملزم گردند واین حدیث ارشاد فرمود که زکوٰة المال احد من اربعین و زکوٰة البدن یمنع جوارح البدن من جمع الحرام و زکوٰة الایمان فناء الجسد فی التوحید الرحمان."[1]

---

[1] محمد، ضیاء الدین، فواید ضیائیه، گرد آوری مہدی علی حسین الحسینی، نسخهٔ خطی در دانشگاه پنجاب، شیرانی کلیکشن، لاہور، شماره ۵۶۳۲، برگ ۳۷ الف، برگ ۳۷ ب.

انیس الارواح و مطالب مربوط به معاش و اقتصاد

در انیس الارواح است: سخن در صدقه دادن افتاده بود. برلفظ مبارک راند که در فتاوی خواجه یوسف چشتیؒ نوشته دیده ام به روایت ابو ہریرہؓ که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را پرسیدم مَا اَفْضَلُ الْاَعْمَالِ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمْ؟ قال صدقه. یعنی فاضل ترین اعمال کدام است؟ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: صدقه دادن پرده بود در آتش دوزخ تا ایمن باشد.

آنگاه فرمود که وقتی دیگر پرسیدند که پس آن صدقه فاضلتر چیست؟ گفت قرآن خواندن. آنگاه فرمود که عبدالله مبارکؒ گفت: که ہفتاد سال بر نفس خویش مجاہده کردم یعنی کارزار کردم. ہمین می دانم که عقوبتها دیدم به حضرت دولت باز نشنود و در گشاده ہمین که گرد خود برآمدم، ہر چه در ملکِ خود مال داشتم، در راهِ خدای صرف گرد انیدم. ہمه دوست از آن خود شد و ہر چه ملک دوست بود، از آن خود شد. آنگاه فرمود: ابراہیم ادہمؒ در "آثار اولیا" نبشته است که یکدرم صدقه بهتر از عبادت صد سال است که شب قیام کند و روز روزه دارد.

امیر المؤمنین علیؓ پرسید یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قرآن خواندن فاضلتراست یا صدقه دادن؟ گفت: صدقه. زیرا که ایمن کند صدقه از آتش دوزخ. آنگاه فرمود: وقتی جهودی در راه ایستاده نان پاره سگ گرسنه رامی داد، قضارا خواجه حسن بصریؒ برسر وقت او رسید. اورا پُرسید یگانه یا بیگانه. گفت: این مرد بیگانه. گفت: پس این چه چیز است که میکنی که قبول نیست؟ گفت: اگر قبول نیست، یاری می بیند که چه میکنم؟ الغرض بعد از مدتی خواجهؒ در کعبه معظمه رسید. از زیر ناو دان کعبه آواز آمد که ربی. از سر اوقات غیب آواز بر می آید: لبیك عبدی. خواجه را حیرتی پیدا شد که بروم، بینم، نیك بختی بنده خواهد بود. ہمین که آنجا رسید، مردی را دید سربه سجده نهاده ربی میگوید. زمانی ایستاده شد. چندانی که آن مرد سربر آورد، خواجه را گفت: مرامی شناسی؟ گفت: خیر. گفت: ہمان مردم که می گفتی، خیر تو قبول نیست: دیدی که خیر مرا قبول کرد و مرا بخواند.

آنگاه فرمود که در "آثار اولیا" نبشته دیده ام. صدقه نوری است و صدقه پیرایه حوران و صدقه فاضلتر از ہزار رکعت است که نماز کند. آنگاه فرمود که چون روز قیامت باشد، قومی از صدقه دہندگان راجای زیر عرش باشد و آن قومی که پیش از مرگ صدقه داده اند، پس مرگ قبه گردد آنکس را که درد نیا داده باشد. آنگاه فرمود که صدقه راه راست سوی بهشت است و ہر که صدقه دہد، از رحمت خدای عزوجل دور نباشد. آنگاه فرمود که در جماعت خانه خواجه حاجیؒ ہرگز ندیدم که ہیچکس از آیند گان از صبح تا شام ناخورده چیزی برفت و آن زمان اگر چیزی نبودی، خادم را اشاره شدی تا آب بگرداند. باری امروز از دادن روز خالی نرود. آنگاه فرمود که ای درویش! زمین فخر کند برسخیان و ہر روزی و شبی سخی دروی نگذرد مگر نیکی در اعمال او بنویسند. آنگاه فرمود که سخیان ہزار سال پیش از ہمه بوی بهشت یا بند وہر روز ثواب پیغامبری بنویسند.[۱]

آنگاه سخن در آب دادن افتاده بود. فرمود ہر که تشنه را آب دهد، در آن ساعت از گناہان بیرون آید گوئ این زمان از مادر زاده شده است و بی حساب در بهشت رودو اگر در امروز بمیرد، شهید مرده باشد. آنگاه فرمود ہر که گرسنه را طعام دہد، خدای عزوجل ہزار حاجت او روا گرداند و از آتشِ دوزخ آزاد کند و در بهشت به نام او قصری بنا کند. آنگاه فرمود دختران ہدیۂ خدای اند عزوجل. پس ہر که ایشان را دوست دارد، خدای و رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم ازوی خوشنود باشد.[۲]

آنگاه فرمود که قوت از حلال کنید و بپوشید جامه از حلال و توبه کنید و نپوشید جامه از حرام. پس چون چنان بکردی، بر تو بگشایند دری از درهای ہفت بهشت و قبول کند نماز شمارا خدای تعالیٰ.[۳]

---

۱. هروني، خواجه عثمان، انيس الارواح، لکهنؤ، ص ۱۳، ص ۱۵، ص ۱۲

۲. همو، همان کتاب، همانجاء ص ۱۳، ص ۲۲

۳. همو، همان کتاب، همانجاء ص ۲۳

گنج الاسرار و مطالب مربوط به معاش و اقتصاد

در گنج الاسرار فضیلتِ سخاوت این طور است:

"روایت می کند امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه. روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآلهٖ وسلم در صحنِ مسجد نشسته بایاران اصحابِ اهلِ سخاوت [و] ہمت وعظ [و] نصیحت [و] تربیت می فرمود. مهتر جبرئیل علیه السلام آیة کلام ربانی وحی آورد. گفت: یارسول الله فرمان می شود، تفسیرات باطن، استفهام معانی باطن اظهار تربیات[و] اختصار را از آیت کلام من بر اهلِ سخاوت و ہمت دل به فهم معانی رموزات [و] بشارات از مردمانِ امتِ خود بگوتا به سخاوت[و] ہمت [و] خیرات دل، معرفت من دریا بند و مرا در دل بشنا سندو به من رسند. آیت این است:

قوله تعالیٰ: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوْا مِمَّا تُحِبُّوْنَ ؕ وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ شَيْءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِيْمٌ ٥

حضرت رسالت فرمود:"ای یاران! فرمان حق تعالیٰ رسیده است یعنی سخاوت [از] ہمت دل کنند از برای رضایٔ خدای تعالیٰ بغیر از خود آن چیز به سخاوت ہمت دل صرف کنند که آن را از دل و جان دوست می دارند و در دل عزیز ترمی دانند تا سخاوت ہمت خیرات دل از مردمان امت تو قبول کنم." مردی برخاست. گفت: یارسول الله اینکس مبلغ را بسیار دوست می دارد زیرا که بزرگی اغنیا از مال است اگر مبلغ موجود است. ہمه چیز موجود است اما از تجارت مبلغ چند لکه جمع کرده ام. برایٔ رضای خدای تعالیٰ به تصرف و خیرات در سخاوت صرف کنم."مردی دیگر برخاست. گفت:"یارسول الله اینکس دوزن و چهل کنیزك سری دارد. ہر یك جوان، با جمال، خوش طبیعت [و] در صورت و سیرت نیکو صلاحیت به ہمه باب آراسته است. بغایت دوست می دارد. زیرا که بزرگی اغنیا از بسیاری عیال است از برایٔ رضایٔ خدای تعالیٰ ہمه کنیزکان را سخاوت همت خیرات بخشش کنم تا حق تعالیٰ سخاوتِ خیراتِ بنده قبول کند. مردی دیگر برخاست. گفت: یارسول الله! اینکس اسپانرا دوست می دارد. برایٔ تجارت صد چند سراسپان در پائگاہ اند. این جمله سی ودو سراسپان تازی بیش بهاء پیش بسته اند، بغایت دوست می دارد. از خود علا حده نمی کند. برای رضایٔ خدای تعالیٰ اسپان تازی را به سخاوت [و] ہمت [و] خیرات به تصرف بخشش

کنم تا حق تعالٰی ہمتِ خیراتِ بندہ قبول کند. مردی دیگر برخاست. گفت: "یارسول اللہ بندہ برائ تجارت جامہائ بیش بہای از صوف و سقلاط و خزو کمخاب و عطلس☆ و جز آن انواع و اجناس اصناف و قماش و حبوبات برائ قوت و لباس و لذت بشریت جمع آوردہ است. کل اسباب برائ رضائ حق تعالٰی بہ فقراء و مساکین و شکستگان و غریبان بہ سخاوت [و] ہمت خیرات تصرف کنم، تا حق تعالٰی سخاوت، ہمت، خیرات بندہ قبول کند.

اما درآن مجلس در دایرۂ چہل و دو تن از مردمانِ اہل سخاوت حاضر بودند. ہریکی سخاوتِ ہمت از دل بستگی خود تعریض نمود. قال النبیؐ.

"السخی حبیب اللہ ولو کان فاسق و البخیل عدو اللہ ولو کان زاھدا دریغا"[۱]

دلیل العارفین و مطالب مربوط بہ معاش و اقتصاد

خواجہ معین الدین چشتیؒ "در دلیل العارفین" حکایتِ درویشی بیان کرد کہ:

"درویشی این است ہر آیندہ کہ بیاید اور ا محروم نگذارد و اگر گرسنہ باشد، طعام سیر خوراندو اگر برہنہ باشد، جامہ نفیس در برِ او کند. می باید کہ بہ ہمہ حال آن کس را محروم نگذارد و از حالِ اوپرسان باشد کہ ہمین ست. آنگاہ فرمود: وقتی دعاگو و شیخ عثمان ہارونی [ھرونی و] درویشی مسافر بودیم. شیخ بہاؤ الدین بختیار اوشی را دریافتم. از حد مرد بزرگ بود ویکی از واصلانِ حق مشغول بود امّا در خانقاہِ آن درویش رسم بودی[کہ] ہر آئندہ وروندہ کہ می آمدی، محروم از خانقاہ ایشان نرفتی و اگر برہنہ بیامدی، جامۂ نفیس خویش بلو دادی و ہنوز نیك ندا دہ بودی کہ جامہ ہای دیگر از عالمِ غیب برسیدی. الغرض چند روز بہ خدمتِ ایشان ملازمت کردیم و آن درویش فرمود کہ آن نصیحت این بود. ای درویش! ہر چہ تراپیدا شود، درراہ خدای تعالٰی بدہی و فلوسی نگاہ نداری و طعام بربندگانِ خدای برسانی تا تواز دوست باشی. آنگاہ فرمود کہ ای درویش! ہر کہ نعمت یافت، ازین یافت. بعدازان ہم درین حکایت فرمود کہ درویشی بود ازحد فقر امّا اور ارسم بودی اگر چیزی از فتوح بروی رسیدی، ہمہ را بہ درویشان دادی و آیندگان

---

[۱] ہرونی، خواجہ عثمان، گنج الاسرار، گرد آوری حضرت خواجہ معین الدین چشتی، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور شمارہ ۱۲۷ ms، برگ ۲۷ ب، برگ ۲۸ الف.

☆ اطلس

رانیز نصیب کردی و خود درخانه گذرانیدی. چنانچه وقتی دو نفر درویش صاحب ولایت برسر وقتِ او رسیدند. آب طلب کردند. آن درویش اندرون رفت. دو نانِ جوین موجود بود. کوزه آب پیش آورد که آن درویشان گرسنه بودند دو تای نان تناول کردندو آب بخوردند. روی به یك دیگر کردند که این درویش کارِ خویش کرد. مارا نیزمی باید کردیکی گفت: دینار دہیم. دوم: گفت: از سبب دنیا این در ضلالت افتد. آغاز کرد که درویشان بخشندگا نند دنیا بآخرت دادیم.دعاء کردند، بگذشتند. آخر حال آن چنان درویش کامل حاصل شد که روزی در مطبخ او ہزار من طعام موجود شدی که خلق خدای را خورانیدی."[۱]

صدقه دادن

در دلیل العارفین است:

"سخن در صدقه افتاده بود. بر لفظ مبارك راندہر که گرسنه را سیر گرد اند، حق سبحانه و تعالٰی روزِ قیامت میان اوو میانِ دوزخ ہفت حجات پیدا آرد که بزرگی ہر حجاب پانصد سال راه باشد.[۲]

اسرار الاولیاء و مطالب مربوط به معاش و اقتصاد

حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر (شکر گنج) رحمة الله علیه فرمودند:

"ای درویش! بنده صادق دو راه بود، شریعت و طریقت. کسی است که اواز برای روزی دل آویخته ندارد وبه دلِ فارغ به طاعت خدای مشغول باشد. حقیقت بداند آنچه مقدور از رفته است، آن چیز بدو خواہد رسید و ذره از آن کم نخواہدشد. پس ای درویش! اگر سالہا به دیده روئی یا بلوئی رزق درازل تقدیر برای تو نوشته اند. ناخواسته به تو خواہند داد. اما ای درویش! در راه فقر ثابت قدم کسی است که دل را از برای رزق آویخته ندارد که امروز خورده ام، فرد اچه خواہم خورد؟ پس ای درویش! چنین کسان را که از این شرائط بگذرند اصحاب طریقت بد دین

---

۱. چشتیؒ، معین الدین، دلیل العارفین، گرد آوری خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ، کانپور، مارس ۱۸۸۹، ص ۱۲.

۲. ہمو، ہمان کتاب، ہمانجا، ص ۲۸.

و بددیانت می گویند. آنگاه فرمود که. ای درویش! در سلوک که اہل سلوک می نویسند که چنانچه مرگ جویان است و بر کتف اونشسته، رزق نیز او ہمچنان جویان است و ہر جا که این کس می رود، رزق برابر اوست واگر نشسته است رزق در پہلوی اوست. آنگاہ فرمود که ای درویش! بی غم باش که رزق تو بر کتف نوشته است و کار خدای به فراغ دل بکن که ہر چه نصیب تست، بالعین والراس درپیش است.

بعدازآن فرمود که: ای درویش! تو طالب مولیٰ باش، تاہرچه در ملك و مولیٰ است، در طلب تو باشد. زیر اچه در "آثار اولیاء" نبشته دیده ام، چون از مسلمانان کسی در طلب دنیا باشد، دنیا ہرگز گردِ اونگردد و از و گریزان بود. چنانچه مسلمانی از مرد وہر که طلب مولیٰ بود، التفات به دنیا نکند. پس دنیا به ہزار آرزو خودرا بدان کس بیاراید و بنماید باشد که به گوشه چشم اورا ببیند واواز دنیا چنان بگریزد چنانکه تواز مردار آنگاہ فرمود که: ای درویش! چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است"**الدُّنْیَا مَزْرَعَةُ الآخِرَة**"می دانی به سبب چه چیز گفته است؟ یعنی در دنیا زراعت به سخاوت است یعنی صدقه دہند و جزای آن پیش فرستند ودانه سخاوت بکارند تافر دا از آن تخم نعمت برآرند که ہیچ چیز فاضل تردر دنیا از صدقه و از سخاوت بالاتر نیست. ہر که کار خود پیش برد، از سخاوت برد. آنگاہ فرمود: ای درویش! چندین متوکلان این راہیچ غم و اندیشه رزق و جزآن ندارند. ہم دراین سبب که آنچه در روز ازل مقسوم شده است، خواہد رسید. پس چرا اندیشه مند باشد؟ آنگاہ فرمود: ای درویش! تو در کار خدای تعالیٰ باش و به دل فراغ طاعت کن، ببین از حق تاچه نعمتہا برای توپیدا خواہند آورد. بعدازآن فرمود که: ای درویش! درمیان اہل سلوک کسی راکه ببینند، از برای رزق اندوہگین است. درویشان را فرمان دہد تا گردن او بگیرند و از خانقاہ بیرون کنند که این درویش بد اعتقاد است و صدقی ندارد. آنگاہ فرمود که: ای درویش! از بزرگی شنیده ام که یکی از گناہ کبیره این است که برائی نوق اندوہگین بود که امروز ہست که فرداچه خواہیم خورد؟ آنگاہ فرمود که: ای درویش! اگر صد سال در عالم سیاحت بپاہردی و یا به دیده قدم زنی، برای نوق ذره از آن مقدار تو که مقدر کرده اند، زیاده ندہند. آنگاہ فرمود که: ای درویش مردی برای روزگار و زیادت شدن رزق سالہا مسافر بود. ازشہر به شہری می رفت واز مقامی به مقامی می گشت. از آنچه روزی می یافت، ذره زیادت نشد. چنانچه آن شخص باز گشته ہم در شہر خود آمد. برآن حال که رفته

بود بلکه از آن بدتر. خلق پرسید ند کیف حالك؟ گفت: ای مسلمانان! ہم بدان جائی که رفته بودم که چیزی رزق زیاده شود، مقسوم که در ازل به نام من رفته بود، ذره زیاده نشد. آنگاه شیخ الاسلام چشم پُرآب کردو این بیت برلفظ راند:

بیت:

گر کشی صد ہزار ہادی چست
نخوری پیش از انکه روزی تست

ہمین که شیخ الاسلام این بیت بر زبان مبارك راند، عزیزی اہل صفه حاضر بود. او روی برزمین آورد، عرض داشت کرد. اگر فرمان شود، بیت آمده است، عرض دارم؟ فرمود: بگو. آن عزیز گفت: نظم:

به شغل جهان رنج بردن چه سود
که روزی به کوشش نباید فزود
به دنبال روزی چه باید دوید
توبنشین که روزی خود آید پدید

آنگاه فرمود: ای درویش! اگر صد ہزار سال کوشش زیاده کنی، برای روزی که زیاده شوی، ہرگز ہرگز زیادت نشود. پس ای درویش! به ہمه حال درکاری که ہستی، مردم راباید صادق باشی و بعضی نادانان نیز که می گویند از این شهر بد رویم، رزق زیاده شو دیاروزگار نیکو شود، آن یکی از گناه کبیره است وبی صدقی این کس است که از این باب اندیشه می کند و این اندیشه بد او را پریشان می کند. پس ای درویش! اینجا ہمه جا که بردی وبباش، پروردگار ہمون است و ہرچه مقدار است، به تو خواہد رسید. آنگاه ہم دراین محل فرمود که: ای درویش! وقتی مردی از دست تنگ و عسرت روزگار می خواست که از شهر خود به شهری دیگر رود. بدین نیت که روزگار من نیکو شود. بزرگی بود درآن شهر براورفته به وداع آن بزرگ پرسید که چرامی روی؟ گفت: ازدست روز بدان. بزرگ گفت: ای چون بروی در آن شهر سلام من خدای آن شهر برسانی. آن مرد راتعجبی پیدا شد. پرسید که ای خواجه! درآن شهر چگونه خدای دیگر؟ ای نادان! چون این مقدار میدانی که درآن شهر و دراین شهر

و آنجا آنچه مقدار برای تو کرده اند، خواهد دادو ذری☆ کم نخواهد شد، به ہر چه از کمی رزق رنجه می شوی؟ برو به فراغ دل در کار خدای مشغول باش، ببین تاچه پیدا خواہد شد؟ آنگاه فرمود: ای درویش! وقتی و اصلی رادوازده روز برآمد، ہیچ قوت پیدا نشد. فرزندان از برداشت به ستوه آمدند تا دست در دامن خواجه زدند که ای خواجه به در رویا برای ماقوت پیدا کن یا از دست خود مارا ہلاك کن که مادر عذاب گرسنگی عاجز و مضطر شدیم. خواجه آہسته با فرزندان گفت: امروز صبر کنید، فردا به مزدوری خواہم رفت. برای شما قوت خواہم آورد. الغرض چون روز شد، خواجه تجدید وضو کرد وبه نماز مشغول شد تابه وقتِ نماز دیگر. پس از آن جا بازگشت. در خانه درآمد. فرزندان بیامدند و دست به دامنِ پدر زدند که چیزی آوردی. خواجه از برای دفع ایشان را گفت: در خانه کسی که برای مزدوری رفته بودم، خصم آن خانه گفت: که فردا بیائی مزدوری دو روز یکجا بدہم. الغرض چنانچه براین منوال دو روز برآمد، کود کان فریاد کردند و گفتند: ای پدر بی مہر! مارا نزدیك بشو که بمیریم. تدبیر نمی کنی که مارا قوت بود. پس آن بزرگ آن روز نیز وعده کرد ودر آن خرابه به نماز مشغول شد. ہمین که وقت نماز دیگر درآمد، فرشتگان را فرمان شد تا دومن آردمیده و دو سبوی شهدا نگبین و دو ہزار دینار زر سرخ از بہشت ببرید و درخانه آن بزرگ رسیده بگوئید بر فرزندان او. در خانه که دو روز پدر شمابه مزدوری رفته بودو خصم آن خانه مزدوری دو روزه فرستاده است واین ہم گفته است که اگر تو در خدمت ماتقصیر نخواہی کرد، ماہم در دادنِ تو ہیچ تقصیر نخواہیم کرد. آنگاه چون آن بزرگوار در خانه بیامد، چه بیند که در مطبخ دودی ورواجی و شادی درون خانه آمده و خردگان شاد پیش آمده و آن ماجرا تمام گفتند. خواجه نعره بزدو گفت: خدای تعالی صد چندان کرم دارد، اگر مادر کار اوراسخ باشیم. آنگاه فرمود: ای درویش! ہر که در طاعت حق تعالی به فراغ دل طاعت کند و ہیچ اندیشه برای رزق معہوده نکند، ہمچنان رزق بدورساند که بدان بزرگوار رسانید ند."[1]

---

1. گنج شکر، فرید الدین، اسرار الاولیاء، گرد آوری بدر اسحق، کانپور، مارس ۱۹۱۷م، ص ۱۵ ص۱۶، ص۱۷.

☆ ذرّه ای

توکل

شیخ فرید الدین گنج شکر (شکر گنج) فرمودند:

"ای درویش ! توکل آن بود که خواجه قطب الدین بختیار اوشی داشت۔ بعدازآن فرمود که وقتی ندیدم که فتوح کسی قبول کند یاتوقع بکسی بکشادی۔ اما این زمان که برای حلوای صوفیان خادم را چیزی بایست بودی بیامدی، التماس خدمت کردی۔ خواجه دست زیر مصلا کردی چند دینار سرخ بدو دادی واز صبح تا شام پس کردی وچون آینده بیامدی از جماعت خانه محروم نرفتی وآن مقدار مائده می بودی، ذره از آن کم نشدی۔"[1]

در اسرار الاولیاء شیخ فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه فرمودند:

"ہر که در عالم توکل باشد و اعتماد برکرم حق کند۔ برای او لقمه از عالم غیب موجود شود۔ ہرچه بطلب پیش او پیدا شود۔"[2]

راحت القلوب و مطالب مربوط به معاش و اقتصاد

شیخ فرید الدین مسعود گنج شکرؒ (شکر گنج) فرمودند:

"درویشی پرده پوشی است و خرقه پوشیدن حق اوست که عیب برادر مسلمان بپوشد و پیش کسی مکاشفه نکند و ہر چه از مال دنیا و جُز آن بدو رسد، در راه خدا تعالیٰ صرف کند و آن را به صرف رساند۔ ذره نگاه ندارد و بعد از آن لفظ مبارك راند که اصحاب طریقت و مشایخ کبار در فواید خویش می نویسند که زکوٰة برسه نوع است۔ زکوٰة شریعت و زکوٰة طریقت و زکوٰة حقیقت۔ پس این تمثیل فرمود که: شریعت آن است که چون دویست درم موجود باشد، از آن پنج درم درراه خدا تعالیٰ بدہد و زکوٰة طریقت آن است که از دو یست درم پنج درم نگاه دارد، باقی در راه خدا دہد و زکوٰة حقیقت آن است که از دویست درم ہیچ نگاه ندارد۔ یعنی تمام در راه خدا تعالیٰ بدہد۔ زیرانچه درویشی خود فروشی است۔

---

1. گنج شکر، فرید الدین، اسرار الاولیاء، گرد آوری بدر اسحق، کانپور، مارس ۱۹۱۷م، ص ۲۶.
2. ہمو، ہمان کتاب، ہمانجاء ہمان، ص ۲۳

آنگاه ملایم این معنی فرمود که: شیخ شہاب الدین ابو عبدالله سہروردی قدس الله روحه را دعا گوی دیده است و سعادت پای بوس حاصل کرده است۔ چند روز به خدمت ایشان بودم۔ الغرض ہیچ روزی نبود که قیاسًا ده ہزار دینار کم یا بیش والله اعلم فتوح در خانقاه ایشان نرسیدی۔ بعد از آن فرمودی که: به تمام در راه خدای تعالیٰ بدادی و فلوس تاشب نگاه نداشتی و این سخن گفتی: اگر از این جزوی نگاہدارم، درویش بگویند که فلان درویش مالدار است۔"[۱]

وظیفه برای تنگی معاش

شیخ فرید الدین مسعودؒ فرمودند:

"وقتی به خدمت شیخ الاسلام قطب الحق والدین بختیار اوشی رحمة الله علیه حاضر بودم۔ آینده بیامد۔ روی برزمین نہاد۔ فرمان شد۔ بنشین۔ بنشست۔ عرض داشت کرد که در معاش به غایت تنگ حال ام۔ شیخ الاسلام برفور فرمودند که: کلمه لاحول نمیگوی؟ گفت: می گویم۔ آنگاه فرمودند که: از رسول صلی الله علیه وسلم روایت است که ہر که این کلمه بسیار گوید، حق سبحانهٗ تعالیٰ او را از آفتِ درویشی نگاه دارد۔ پس بر تو باد که این کلمه بسیار گوئ تا از این آفت برہی۔"[۲]

زکوٰة و صدقات

دربارۂ زکوٰة شیخ فرید الدینؒ فرمودند:

"وقتی در ملتان بودیم، بزرگی صاحب نعمت حاضر بود۔ حکایت دردعامی رفت۔ آن بزرگ آغاز کرد: ہر که چہار چیز باز گیرد، ایزد تقدس شانه ازوی چہار چیز باز گیرد۔ اول: ہر که زکوٰة مال باز گیرد، ایزد تعالیٰ نگاه داشت مال از وی باز گیرد۔ دوم: ہر که صدقه باز گیرد، ایزد تعالیٰ عافیت ازوی باز گیرد۔ سوم: ہر که نماز باز گیرد، ایزد تعالیٰ به درِ مرگ ایمان از وی باز گیرد۔ نعوذ بالله منہا۔ چہارم: ہر که دعای باز گیرد، ایزد تعالیٰ اجابت دعای ازوی باز گیرد۔"[۳]

۱۔ گنج شکر، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاهِ پنجاب، لاہور، شماره ۲۵۵، ص ۳، ص ۳۔

۲۔ گنج شکر، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دان شگاهِ پنجاب، لاہور، شماره ۲۵۵، ص ۳۵۔

۳۔ همو، همان نسخۂ خطی، همانجا، ص ۳۷

سراج الهدایه و مطالب مربوط به معاش و اقتصاد

در سراج الهدایه است:

"مسئله ید علیا کدام است وید سفلی کدام است؟ جواب: ید علیا ازانِ مُعطی است قال النبی صلی الله علیه وآلہٖ وسلم **اَلْیَدُ الْعُلْیَا**۔☆[۱] **یَدُ الْمُعْطِیْ** لیکن مشائخِ سلف فرمودند که ید علیا ید فقیر است زیرا که آنچه معطی می دہد، به دنیائی فانی است و از آن دادن ثواب که حاصل شود، باقی است۔ پس ید علیا از انِ سائل باشدوبہم از این سبب مشائخ **طَابَ مَرْقَدُهُمْ** به وقت دادن صدقه دست خویش فرود آورده اند و دست ستانندۂ را بالائ دستِ خود کرده اند وبه روایتی ید علیا دست طالب است از بیت المال که آن از رعیّت می ستاند، آن گروہِ مُلوکِ دنیا و در فقیر این معنٰی یافته می شود زیرا که فقیر را در بیت المال حقّی لازم وواجب است واغنیاء را ہیچ حقی نیست۔ من حیث الشرع و اغنیاء را واجب است که زکوٰۃ فقیران رابدهند۔ پس فقیری از بیت المال یا از اغنیاء نصیبِ خویش می ستاند۔ پس ید علیا یدِ فقیر باشد۔ **قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَضَائِلُ الصَّدَقَاتِ عَلٰی** ☆[۲] **سِتَّةِ اَوْجُهٍ** اول: آنکه تاباتو بود ترا نبود۔ چون بدادی تُرا گشت☆[۳] **وَمَا تُقَدِّمُوْا لِاَنْفُسِکُمْ مِّنْ خَیْرٍ تَجِدُوْهُ عِنْدَاللّٰهِ** دوم: تاآنکه تا باتو بود، فانی بود۔ چون بدادی، باقی گشت قوله تعالٰی **مَا عِنْدَکُمْ**☆[۴] **یَنْفَدُ وَمَا عِنْدَاللّٰهِ بَاقٍ** و سوم: آنکه تاباتو بود، اندك بود۔ چون بدادی، بسیار گشت☆[۵] **قَوْله تَعَالٰی فَیُضٰعِفَهٗ لَهٗ اَضْعَافًا کَثِیْرَةً** چهارم آنکه تاباتو بود، تو پاسبان بودی۔ چون بدادی، حق تعالٰی نگہبان گشت۔ **قَوْلُهٗ تَعَالٰی اِنِّیْ حَفِیْظٌ** ☆[۶] **عَلِیْمٌ** پنجم آن که تاباتو بود، دشمن تو بود۔ چون بدادی دوستِ تو گشت۔ **قَوْلُهٗ تَعَالٰی لَنْ تَنَالُوْا الْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوْا** وششم آنکه تاباتو بود چون بدادی و ام دار تو گشتی۔ **قَوْلُهٗ تَعَالٰی یُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا**"[۷]

☆[۱] دست بالا بهتر از دست زیر دستِ بالا دستِ عطا کننده است۔ ۱۲ الصحیح للبخاوی باب لا صدقه الاعن ظهر غنی۔

☆[۲] به این ترتیب این حدیث یافته نشد۔

☆[۳] وآنچه پیش می فرستید برائی خویشتن از عملِ نیك آن را بهتر خواہید یافت نزدیكِ خدا۔ سورۂ مزمل آیت ۲۰۔

☆[۴] آنچه نزدیك شما است، فانی شود و آنچه نزدیك خدا است، پائنده است۔ النحل آیت ۹۶۔

☆[۵] پس دو چند ساز دخدا آن مال را برائی او به مراتبِ بسیار۔ سوره بقرة آیت نمبر ۲۴۵۔

☆[۶] ہر آئینه من محافظت کننده[و] دانا ام ۱۲ سوره یوسف آیت ۵۵

[۷] مخدوم جہانیاں، جلال الدین، سراج الهدایه، دہلی، ۱۹۸۳ء، ص ۱۰۳، ص ۱۰۵، ص ۱۰۶۔

ثمرات الحیات

در ثمرات الحیات دربارۂ زکوٰۃ است:

"روزی درویشی از اہل تجرید به خدمت حضرت ایشان (حضرت برہان الدین بن کبیر محمد) باز نمود که چنانچه زکوٰۃ اغنیا مقرر و مبین است زکوٰۃ فقرا نیز مشخص و معین است. معمول اغنیا این است که از چہل درم یکی دہند و مذہب فقرا آن است که اگر یك درم نگاه دارند، برخود یك داغ نہند، در جوابش فرمودند: ہر کسی چنانچه خود رابه ہمگنان فرا نماید. فی الحقیقت نیز ہمچنان باید. یعنی آنکه دم تجرید زند، اگر یك درم ذخیره کند، مستحق داغ است وآنکه چون سایر مردم معیشت نماید، در حق او نگاہداشت اسباب به قدر حاجت مباح است. چنانچه در خبر آمده که یکی از اصحاب صفه ودیعت حیات به موکلان قضا و قدر باز سپرد و یکدرم از و ترکه ماند. چون این صورت به جناب حضرت نبوت مآب باز نمودند، فرمودند که: آن درم راتافته برلاش او داغ نہند. بعداز آن یکی دیگر از اصحاب صفه رحلت کرد از ودو درم ترکه ماند به حکم آن سرور والا که ہر دو داغ برو نہاد ندو از محاسبه یوم الحساب اور افراغ دادند. اما حضرت علیه السلام به نماز جنازه میتین مذکورین حاضر نشدند. صحابه نماز خواندند. یکی از اصحاب سوال نمود که یارسول الله بعضی از یاران اند که مال فراوان دارند و میراث متکاثر گذاشته و می گذراند، در حق ایشان ہرگز این حکم شرف منشور نیافت. فرمودند که: آنان آنچه دارند، در صرف معیشت به ظہورمی آرند و دعوت تجرید نکرده و نمی کنند و بروصول نعم متناہی الٰہی در این سرای قابل اند. لاجرم معاتب نمی شوند و اینان چون آستین ہمت از حطام ناعدم انجام دنیوی افشانده بودند و نسخه فقر از صفحه روزگار خوانده لا جرم آنچه داشتند و گذاشتند اگرچه قلیل بود، بر کلورت معامله ایشان دلیل بود."[۱]

---

۱. برہان الدین شیخ بن کبیر محمدؒ، ثمرات الحیات، گرد آوری عاقل خان، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۴۲۶۳، برگ ۱۸ ب، برگ ۱۹ الف، برگ ۱۹ ب.

فصل ہفتم

ملفوظات و سماع

در فرہنگ فارسی دکتر محمد معین آمده است: "وجد و سرور و پای کوبی و دست افشانی صوفیان منفردًا یا جمعًا باآداب و تشریفاتی خاص"[۱] را سماع می گویند. "در اصطلاح صوفیان و عرفا آوازی است که حال شنونده را منقلب گرداند و همان صوت بر ترجیح است. در "شرح تعرف" گوید: مقدمان نفس را بسیار قهر کردند و چندان ریاضت دارند☆ که ترسید ند از کار فرو مانلو برای تقویت نفس چیزی طلب کردند و دو بیتی سماع می کردند. البته موافقِ حال، حافظ گوید:

یار ماچون سازد آهنگ سماع
قدسیان در عرش دست افشان کنند

تا آن که به وجد می آمدند و از خود بیخود می شدند. می دانستند و می گفتند که ہر که از آواز خوش لذت نیابد، نشانِ آن است که دلِ او مرده است یا سمع باطنش باطل گردیده.

جنید در محلی که صوفیه سماع می کردند، نشسته بود، تصور کردند که مگر رقص پیش او حرام است. پرسیدند؟ فرمود:

"وتری الجبال تحسبها جامدة وہی تمر مرالسحاب"

و گفته اند:

"الصوت الطیب ملك الموت"

از آن جہت که انسان را از خود بیخود می کند و سماع را دعوتِ حق دانند و بعضی گویند سماع غذای روح است و ذکر غذاء قلب و بعضی گویند که سماع موجب می شود که سالك واصل شده و توجہی به علل و مبادی نداشته باشد و نبیند مگر خدارا و حقیقتِ سماع انتباه است و توجه است به سوی حق، وبعضی گویند اہل سماع دو گروه اند، یکی "لاہی" و دیگری "الہی" لاہی از جہت فتنه باشد والہی برای ریاضت و مجاہدت و به انقطاع دل از مخلوق و حضرت رسول فرمود:

"ان من الشعر لحکمة."

ومعلوم می شود که در سماع باید از اشعار بیہوده و لغو خوانده نشود. ذوالنون گوید:

"السماع وارد الحق مزعج القلوب الی الحق" وبعضی گویند:

"السماع نداء من الحق الارواح والوجد عبارة عن اجابات الارواح."[۲]

☆ دادند.

۱. معین، دکتر محمد، فرہنگ فارسی جلد دوم، تہران، ۱۳۶۲، در ذیل کلمه سماع.

۲. دہخدا، علی اکبر، لغت نامه دہخدا جلد ۲۹، تہران، ۱۳۳۵ ش، در ذیل کلمه سماع.

گنج الاسرار و سماع

سماع در گنج الاسرار عبارت است از:

"پیوستن مستی سماع کمالیت سکر محبت در استغراق محو از شوق غلبات عشق [و] محبت که از معرفت جذبه اصلاحِ باطن و استقامت پاسبانی عالم جبروت در دل سالک سکرِ محبت حاصل آید واز غلبات شوق عشق معشوق برخیزد [و] رقص کند، درست آید و ہر چند که عاشق از قوال آواز خوش بشنود و فهم کند. زیاد تر در دل افزاید. اما سماع در عالم ناسوت حرام باشد و در عالم ملکوت مکروه بود. یعنی چون مومن متقی در استقامت صحبت مرشدِ کامل [و] تربیت جذبهٔ اصلاح باطن [و] تلقین [و] سالکِ مجذوب از معرفت پاسبانی [در] عالمِ جبروت رسد، در دلِ سالک سکر محبت حاصل آید. به قدرِ استعدادِ ملازمت [و] حفظ قلوبِ سالک در استغراق کمالیت [و] مقام محو مرشد بر اندازهٔ مبالغت [و] مستی [و] عشق [و] محبت، بعضی سالکان را سماع حلال باشدو بعضی را مباح بود.

اما از معرفت اطاعت عالم ناسوت و ملکوت در دل سالک صادق حالتی پد ید آیدو در سماع ایستادن و رقص پیوستن جز استقامت عالم جبروت ولاہوت جائز نبود. اما معرفت ذکر رود و سرود و مطرب عبارت از آواز خوش و موزون است زیرا که "**الاصوات محرک القلوب**" در انجیل مسطور است:

"**عینا کم فلم تطربوا وزمرنا کم ترقصوا**"

یعنی برای شما سرود گفتم در طرب نیا مدید و مزامیر نواختیم، رقص نکردید. حضرت رسول علیه السلام فرمود.

"**علیکم بالاصوات الحان وزینوا اصواتکم بالقرآن**" یعنی بیارائید قرآن را به آواز خوش خواندن. حضرت رسول علیه السلام فرمود، اندر اخبار مسطور است یعنی در بهشت مراہل بهشت را سماع باشد از صوتی ولحنی که اندر آن لذتی عظیم بود. اما رود عبارت از این است اہل تصوف گفته اند: سرود بی رود نیکو نباشد. صحیح است زیرا که لفظِ وجد از روی معنی سرودی رود

نیکو نیست. رود لازمۀ سرود است. اما طرب عبارت از دار فرح است، در دل که صوفی را در عالم بسط اندازد. از دنیائ و عقبائ و در شطحیات افگند و در شطحیات عبارت از قولی است که "در شرع از روئ ظاہر مقبول نبود، اما در حقیقت معتبر و مقبول بود" و در "جامع الصغیر" مسطور است که "غنا حرام است. چون بی مزامیر بود یعنی اغانی از سماع چیزی است کم درو ذکر خوانی باشد و غوانی خوبان را گویند که حسن خو داز تربیت معنی بوند."

در"قوۃ القلوب" مسطور است که "اغانی عبارت از زبانِ خوب است که حق تعالٰی در نغمات طیبه و اصوات حسنه بسیار اسرار تعبیر کرده است. یعنی درهر آوازی رازی و در ہر صوتی موتی و در ہر نوائ دوائ و در ہر تاری کاری و تاری و در ہر رودی سرودی و در ہر نمی چشمہا نمی و در زیری دلہا را غمی و ماتمی. اما این معنی با که گویند و دوائ این معنی آنکه جویند.

اقسام سماع

سماع بر دو نوع است. یعنی آنچه از شنیدن در گیرد، آن را سماع باجم گویندو آنکه اول بشنود و سخن فہم کندو در گیرد، بعده وجد پدید شود. آنگاه وجود در حرکت آید. آن را سماع غیر با جم گویند. امام صوفی راباید ہر چه تغیر و نقصان است، آن را در حق خود فہم کند و ہرچه در معنی حقیقت کمالیت جلالت است، سوئ حق تعالٰی فہم کند.

از کاسۀ رباب مرا نعمتی رسید
شد آفتاب ہر که ازو ذرّه☆ چشید

وہر که این علم نداند، در کفر افتد. اگرچه عالم، زاہد، علامه روزگار به ریاضات [و] مجاہدات به عالم فنا رسیده باشد از معرفتِ حق تعالٰی غافل بود. اما اگر معنی حقیقت به دل فہم کند، به مجرد شنیدن حالت نیستی و یگانگی در دل تازه گردد. یعنی به کلی از خود غافل بود و از این عالم انسانی بی خبر گردد. به حدی که اگر بر آتش افتد، خبر ندارد.

☆ ذره‌ای چشید.

علمِ سماع آموختن برای صوفی واجب است:

در گنج الاسرار است که:"صوفی را واجب است که علم سماع آموز دتا شایسته مقام حال بود:

صوفی تراچه سوز و چه شور است در سماع
گفت این سوالها است که آنرا جواب نیست
شتر راکه شور و طرب در سراست
اگر آدمی رانبا شد خراست☆[۱]

بر کدام اشخاص سماع حرام است؟

چون متکبری از اہل دنیا حاضر بود و یازاہدی متکبر در مجلس باشد که به تکلف حالت آیدو رقص کند، در حالۂ (حالتِ) ہوشیاری سماع حرام باشد. یاقوالی از اہل غفلت [و] بی وضو ویا تارک صلوٰۃ حاضر بود و یا خلایق ہر جای می نگرد و یازنان نظاره کننده ویا جوانان [و] کودکان درمیان قوم باشند، [یا] از اہل غفلت که شہوت برایشان غالب بود، سماع حرام باشد.

زیرا که [وقتی]آتشِ شہوت جانب مردان و زنان غالب آید، فسق و فساد روی نماید. این چنین سماع مضر باشد.

آداب سماع

باید که اہلِ سماع [به طرفِ] یکدیگر ننگرندو درمیان سماع سخن حرام است. نخورند و سر نجنبا نندو به تکلف ہیچ حرکت نکنند بلکه چنانکه در شہد بنشیند و دل با حق تعالٰی دارنده منتظر آن باشند تاچه فتح در دل پدید آید از غیب به سبب سماع و خود را سماع نگاه دارد، تابه اختیار خود برنخیزد.

بیت:

مردان چو در سماع قدم با خدا زنند
داند خدا نفس ز کجا تا کجا زنند"[۲]

---

[۱] هرونی، خواجه عثمان، گنج الاسرار، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۲۸ Pciv، برگ ۶۹ الف تا ۷۰ الف.

[۲] همو، همان نسخۂ خطی، همانجا، همان شماره، برگ ۷۰ ب.

☆ دو بیت جدای ازهم هستند. اولی در بحر مضارع بیت دوم در بحر متقارب مثمن است. بنابراین به گونه نباید نوشت که شائبه ی غزل یا قطعه پیش آید بلکه باید باعلامت دو بیت را جدا کرد.

فواید السالکین و سماع

در فواید السالکین دربارۂ سماع آمده است:

"سخن در سماع افتاده بود. برلفظ مبارك راند که نزدِ دعا گویٔ (حضرت خواجه بختیار کاکی رحمة الله علیه) در سماع چنان ذوق است که به ہیچ چیز آن ذوق حاصل نمی شود که دعا گو را در سماع. آنگاه فرمود که: اصحابِ طریقت و مشتاقان حقیقت را این چنین ذوق در سماع است، گویٔ آتش درو میزند. اگر آن نبودی، لقا کجا بودی و لقا را چه ذوق بودی! بعد از آن فرمود که: من و قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه وقتی در خانقاه شیخ علی سنجری قدس الله سره العزیز بودیم. آنجا سماع بود. گویندگان این قصیده می گفتند."

بیت: کشتگانِ خنجر تسلیم را
ہر زمان از غیب جانِ دیگر است

چنانکه دعا گوئی و قاضی حمید الدین رحمة الله علیه این بیت در گرفت. سۂ شبانروزی در این بیت مدہوش و متحیر بودیم. آنگاه من و قاضی حمید الدین رحمة الله علیه در خانه آمدیم. ہمین بیت از گویندگان می گویا نیدیم. چنانچه سۂ شبانروز دیگر متواتر در این بیت حال بودیم که خبر از خود نداشتیم. اما نماز را به وقت ادامی کردیم. باز در عالم سماع مشغول می شدیم. ہم چنین ہفت شبانروز دیگر در این بود. ہر بار که گویندگان این بیت می گفتند، حالتی و حیرتی پیدا می شد که شرح آن نتوان کرد."[۱]

---

[۱] بختیار کاکی، قطب الدین، فواید السالکین، گرد آوری شیخ فرید الدین شکر گنج، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاهِ پنجاب، لاہور، شیرانی کلیکشن، شماره ۲/ ۸۵۵/ ۳۸۸۸، برگ ۱۳ ب، برگ ۱۴ الف.

اسرار الاولیاء و سماع

شیخ فرید الدین گنج شکر (شکر گنج) رحمة الله علیه فرمودند:

"درسه وقت نزول رحمت است. اول: وقت سماع که بدان وقت نزول رحمت است بر اہل سماع و اصحاب آن. دوم: در وقت ماجرای درویشان که بدان وقت نزول رحمت است. سوم: در وقت فروشدن عاشقان بر عالم انوار تجلی که بدان وقت نزول رحمت است برایشان. آنگاه ہم در این محل فرمود که: ای درویش! وقتی دعا گوی در مجلس باخواجه قطب الدین بختیار اوشی و خواجه حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه حاضر بودم، در وقت سماع درداده بودند. آن ہر دو بزرگوار در سماع بودند. یك شبانروز در عالم رقص بودند. امادر وقت نماز، نماز ادا میکردند. در این میان خدمت ایشان دست دعاگوی بگرفتند[و] در ہو اشدند. ہم در ہوا رقص می کردندو قصیده این بود که گویندگان می گفتند در عالم وجد. ابیات:

من آن نیم که زعشق تو پای پس آرم
اگر به تیغ کشندم درِ تونگذارم
مپرس از شب ہجران چگونه میگذرد
مباد ہیچ کسی را قوی است دشوارم
من از جمال توای سرو باغ تادیدم
ہوس نشد که گہی دل رود به گلزارم
اگر دہند به فردا بہشت باہمه چیز
به حبه ای نخرم من که مست دیدارم[1]

---

[1] مسعود، فرید الدین، اسرار الاولیاء، گرد آوری بدر اسحق، کانپور، مارس ۱۹۱۷م، ص ۹.

راحت القلوب و سماع

نمونهٔ مطالبِ سماع در راحت القلوب عبارت است از:

"سخن در سماع افتاده بود. ہر کسی چیزی می گفت. چنانچه شیخ الاسلام و جمال الدین ہانسوی فرمود که: سماع راحتِ دلها است و جنبش اہل محبت است که در بحر آشنائی آشنا ها می کنند. ہم در این محل شیخ الاسلام فرمود:

"آری که رسم آشنایان است که چون نام آشنایان شنوند، آشنائی نمایند" بعد از این شیخ بدر الدین غزنوی عرض داشت کرد که بیہوشی از کجا است؟ شیخ الاسلام برلفظ مبارک راند که: آن روز باز که ایشان نداء "الست بربکم" شنیده اند، بیہوش شدند. از آن روز باز این بیہوشی تا غایت در ایشان اثرمی کند، بیہوش می گردند.

آنگاه شمس الدین سر وروی برزمین آورد. عرض داشت کرد که آن روز که نداء "**اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**" برآمد، ارواح ہمه جمله یك جابودند. فرمودند: آری، باز عرض داشت کرد. چون ہمه بلی گفتند، ہندو و جہود و ترسا چگونه شدند؟ شیخ الاسلام بر لفظ مبارك راند که امام محمد غزالی رحمة الله علیه می نویسد که چون حق سبحانه تعالی نداء "الست بربکم" در داد. جمله ارواحہا چہار صف شد. اول صف به دل و زبان گفتند: بلی ہستی پروردگار ما. در آن زمان (آنان که) سجده کردند آن صف اولیاء، انبیاء و صدیقان و اہل صلاح بودند. اما دوم صف به دل گفتند و به زبان نگفتند و در سجده شدند. این طایفه آن بود که اول ہندوان می باشند و آخر خدای تعالی ایشان را دولتِ ایمان روزی کند و مسلمان می شوند. اما سوم صف به زبان گفتند و به دل اقرار نکردند، سجده کردند. این طایفه اول مسلمان می باشند، آخر از جہان کافرمی روند. اما چہارم صف ایشان بودند که نداء "الست بربکم" شنیدند و بلی گفتند و سجده نکردند. این طایفه اول و آخر بیگانه ماندند. شیخ الاسلام چون بدین حرف رسید ند که اہل سماع در سماع بیہوش می گردند، ایشان ہمه ندای "الست بربکم" شنیده اند که بیہوش می شوند. پس آن بیہوشی تا غایت روز از ایشان مرکب است. ہمین که نام دوست می شنوند، حرکت و جذب و ذوق و بیہوشی در

ایشان پیدا می آید. آن چهارم جزو از معرفت است یعنی تاآن زمان شناخت درمیان نباشد. اگر یکی ہزار سال عبادت کند، ذوق طاعت نیابد زیر آنچه چون ندانی که این طاعت برای که می کنی که مقصود این طاعت ہمین است که این سخن اہل عشق و مشایخ طبقات گفته اند زیر آنچه در کلام الله فرمان می شود.

وَمَا خَلَقْتُ[2] الْجِنَّ وَالْإِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنِ

و در این آیت امام زاہد می نویسد که معنی آن است که نیا فریدم پری و آدمی رامگر از بهر بندگی. اما اہل سلوك می نویسند که الا لِيَعْبُدُون ای لِيَعْرِفون از این عبارت شناخت و دوستی ہست تا اول او را نشناسی، ذوق طاعت نیابی. زیر آنچه در عشق مجازیه ہم چون بریکی محبت شود تا آن زمان که اور انمی یا بتلو نمی شناسند، محبت نمی شود تا اورا و آشنایانِ او را آشنائی نمی کند، آشنائی گردد. پس درحقیقت و طریقت نیز ہمین حکم دارد تا آن زمان که خدای تعالٰی رانشناسی و با اولیای او در نسازی یعنی به پلهٔ ایشان خود را نپنداری حاشاو کلا که در طاعت ذوق نیابی.

بعد از آن خدمت شیخ الاسلام ذکر الله بالخیر فرمود که: اہل معرفت را مقصود نداء "الست بربکم" ہمین شناخت است. یعنی تاخدای عزوجل نشناسی، ذوق پرستش او نیابی. بعداز آن محمد بیرم گوینده بود که او پیش شیخ اوحد الدین کرمانی سرود گفته است. آن روز با یاران خود آمده بود که او پیشِ شیخ مذکور سرو روی بر زمین آورد. فرمان شد. بنشین. فقیر نشست. شیخ جمال الدین ہانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی رحمة الله علیهم اجمعین حاضر بودند. فرمان شد که سماع در دهند. چون گویندگان سماع دردادند، شیخ الاسلام و شیخ جمال الدین ہانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی از جای برخاستند و در رقص شدند که ہفت شبا نروز در رقص بودند. چون وقت نماز درآمدی، نماز می گذاردند، باز در عالم سماع مشغول می شدند."[1]

---

[1] مسعود، فرید الدین، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاء، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شماره ۲۵۵، ص ۱۵، ص ۱۶.

[2] و نیافریده ام جن و انس را مگر برای آنکه بپرستند مرا.(۵۶ك الذاریات ۵۱).

فوایدالفواد و سماع

حضرت نظام الدین اولیاءؒ دربارۂ سماع فرمودند:

”در نود ونُه نام آنجا که می خوانند الواجد الماجد، معنی الواجد یعنی الغنی بعد از آن فرمود که معنی الواجد از وجدہم آمده است یعنی بخشندۂ وجد. چنین که شکور اسم اوست، شکور آن را گویند که شکر گوید. اما این جا به معنی آن است که پذیر ندۂ شُکرِ بندگان، ہم چنین الواجد ظاہر آن را ماند که صاحبِ وجد باشد و این در حقِ باری تعالیٰ و تقدس درست نیاید. پس این جاوا جد به معنی معطی الوجد است.

بعداز آن ذکرِ شیخ شہاب الدین سہروردی رحمة الله علیه اُفتاد که او سماع نشنیدی. بر لفظِ مبارک راند که شیخ نجم الدین کُبریٰ علیه الرحمة والرضوان گفتی که ہر نعمتی که در بشر ممکن است، شیخ شہاب الدین را دادند اِلا ذوقِ سماع!

بعدازآن سخن در استغراقِ شغلِ شیخ شہاب الدین افتاد. فرمود که: وقتی شیخ اوحد کرمانی رحمة الله علیه بر شیخ شہاب الدین آمد، شیخ مصلای خود پیچید وزیر زانو نہاد واین معنی نزدیکِ مشائخ غایت تعظیم داشته باشد. الغرض چون شب درآمد، شیخ اوحد سماع طلبید. شیخ شہاب الدین قوالان را طلب فرمود و مقامِ سماع مرتب کرد و خود به گوشۂ رفت و به طاعت و ذکر مشغول گشت. شیخ اوحد وآنہا که اہلِ سماع بودند، به سماع مشغول شدند. چون با مداد شد، خادمِ خانقاه به خدمتِ شیخ شہاب الدین رحمة الله علیه آمد و گفت: که شب را سماع بود، ہر آئینه آن جماعت را نہاری باید. شیخ فرمود: شب را سماع بود؟ خادم گفت: بود. شیخ گفت: من خبر ندارم. بعدازآن خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که: غایتِ استغراقِ وقتِ شیخ شہاب الدین نگرید که چنان در ذکر مشغول بوده است که: از غلبۂ سماعِ او خبرنداشته و ہر بار که سماع فروداشت می کردند و اہلِ سماع قرآن خواند ندی، شیخ می شنیدند و شیخ سماعِ ایشان با چندین غلبه نمی شنید. بباید دانست که تاچه حد مشغول بوده باشد!“[۱]

---

[۱] اولیاء، نظام الدین، فواید الفواد جلد اول، گرد آوری حضرت امیر حسن علا سجزیؒ، دہلی، ۱۹۹۲م، ص۳۰۶.

افضل الفواید و سماع

حضرت امیر خسروؒ فرمودند:

"به تاریخ ہفتم ماه شوال روز پنجشنبه دولت پای بوس (حضرت نظام الدین اولیاؒ) حاصل شد. سخن در سماع و اہل سماع افتاده بود. در این میان شخصی بیامد، حکایت گفت که: جماعتی اکنون در فلان مقام از یاران مخدوم جمعیّتی کرده اند و مزامیر ہم درمیان است. خواجه ذکر الله بالخیر این معنی شنیده فرمود: من منع کرده ام که مزامیر و محرمات درمیان نباشد. ہرچه کرده اند، نیکو نکرده اند. در این باب بسیار غلو فرموده تابدین حد که گفت: کف دست بر کف نزنند که آن بلهومی ماند."[1]

جای دیگر فرمودند:

"سخن در سماع افتاده بود. عزیزی از خانوادهٔ چشت حاضر بود، عرض کرد این چه حالت است که مردم آر میده باشد؟ چون سماع می شود، در و اضطراب پدید می آید. خواجه ذکر الله بالخیر بر لفظ مبارک راند که چون حق تعالیٰ آدم علیه السلام را در خلعت کردن میثاق کرد که **اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**، ہمه ارواح مستغرق شدند، این خطاب گردید. پس چون این زمان در عالم اضطراب می آید و این جنس سماع از آنجا است. بعدازآن حکایت در آن افتاد که بعضی از درویشان که در مجلس سماع می باشند، در وقت رقص نعره می زنند و بانگهائی بی ہنجاری بر می آرند، خواجه ذکر الله بالخیر بر لفظ مبارک راند. سخت بد می کنند. اہل سماع این چنین نکرده اند و این کار کاملان نیست. ہر جا که بُلهوسانِ فضول بوند، از ایشان چنین در وجود آید زیراچه خواجه حسن بصری رضی الله عنه فرموده است که در سماع ہر که بانگ برآرد، یعنی فریاد و نعره زند، حقیقت بدانید که آن شیطانی است که از شیطان میزاید اما آنچه روحانی است او در عالم ملکوت است که در وقت سماع به حرکت و حس حرمت نیست در بحر آشنائی شناہائی می کنند و ازہژده ہزار عالم در آن وقت اورا خبر نیست چنانچه زر در بوته می گدازد اہل سماع

---

[1] اولیاء، نظام الدین، افضل الفواید جلد اول، گرد آوری حضرت امیر خسروؒ، دهلی، ص ۱۲۶، ص ۱۲۷.

ہمچنان در عالمِ تحیر بگدازند۔"[۱]

رقص در سماع

دربارۂ واقعۂ سماع و رقص در "افضل الفواید" است:

"حضرت نظام الدین اولیاءؒ رو سوی حسن قوال کرد که عزیزان حاضر اند، چیزی بگو۔ چون حسن سماع آغاز کرد، خواجه عثمان سیاح و شیخ جمال الدین ہانسوی بر جستند و در رقص شدند۔ از چاشت تا نماز پیشین در رقص بودند۔ چون فارغ شدند، ہر کس را جامه عطا شد۔ در این میان بنده نیز کلاه سفید یافت و آن نظم این بود که گویندگان می گفتند:

نظم:

عشقت خبر زعالم بیہوشی آورد
اہل صلاح رابه قدح نوشی آورد
عشق توشحنه ایست که سلطان عقل را
موی جبین گرفته بچاؤ شی آورد
من ناتوان ز باده کشی گشتم ای طبیب
آن داروم بده که فراموشی آورد[۲]

---

۱ اولیاء، نظام الدین، افضل الفواید جلد اول، گرد آوری حضرت امیر خسروؒ، دهلی، ص ۸۷، ص ۱۲۲ .

۲. همو، همان کتاب، همانجا، ص ۱۴.

خیر المجالس و سماع

دربارۀ سماع حضرت شیخ نصیر الدین محمود عراغ دهلیؒ فرمودند:

"کجا روا باشد که مزامیر در جمع باشد، دف و نای و رباب، و صوفیان رقص کنند؟ خدمت خواجه فرمودند که مزامیر با جمع مباح نیست. اگر یکی از طریقت بیفتد، باری در شریعت باشد، اما اگر از شریعت ہم افتد، کجا رود؟ اول در سماع اختلاف نزدیك علماء با چندین شرائط مباح مراهل آن را اما مزامیر با جمع مباح نیست. چون سخن در سماع افتاده بودو اهل سماع خدمت خواجه این حکایت فرمودند که بادشاہی بود. پسری داشت وهمان یك پسر بود. آن پسر را سخت دوست داشتی. ویك زمان از نزدیك خود نگذاشتی. دل بلو داده بود. ناگاه آن پسر را زحمت شد. ہر جا که طبیبی و حکیمی بود، طلب کردند. ہر چند که نبض گرفتند و دلیل دیدند، ہیچ معلوم نشد که چه زحمت دارد. چون زحمت معلوم نَشَوَد، علاج چه کنند؟ جمله اطباو حکما گفتند که زحمت او ہیچ معلوم نمی شود. نه زحمت می نماید و نه اثر آسیب. پسر طعام گذاشت و آب گذاشت و سخن گذاشت. مبهوت و متحیر بود. چون بخود آمدی باز همین سخن گفتی که درونه میسوزد. باز بیهوش شدی. چون به ہوش آمدی. باز گفتی که درونه میسوزد. سخن دیگر نه گفتی. چنان شد که آن پسر در آن زحمت نقل کرد. بعد از نقل بادشاه فرمود که شکم او پاره کنند و ببینند که درون شکم او چه علت بود؟ زیرا که او همین گفتی که درونه میسوزد و چندین اطبا و حکما دلیل و نبض دیدند، هیچکس ندانست که چه زحمت دارد؟ همچنان کردند. شکم آن پسر پاره کردند. از درون شکم سنگی بیرون آمد. باز جمله طبیبان و حکیمان را نمودند که این چه علت است؟ همه گفتند که ما را این علت معلوم نیست و در ہیچ کتاب طب نیامده است. بادشاه چون آن پسر را دوست میداشت، فرمود که ازآن سنگ دو انگشتری بسازند، تا از و یادگاری باشد. از آن سنگ دو انگشتری آمد، فرمودیکی را در خزانه نهادند ویکی در دست پوشید. چون طعام پسر داد و از ماتم خاست، روزی قوالان پیش بادشاه

سرود میگفتند. بادشاه در شنیدن سرود بود، خبر از خود نداشت. انگشتری در گداز آمد و گداخت و خون شد. چون تیری برست☆ رسید، نظر کرد، دید که انگشتری بگداخت و جامه پر خون شد. حیران ماند که این چیست؟ حکمای آن وقت را طلبید و گفت: این چه سراست؟ قوالان سرود میگفتند، انگشتری بگداخت و خون شد. حکما گفتند. بادشاه این پسر شما عاشق بود. ماندانستیم وگرنه می فرمودیم که پیش او سرود بگویند. آن سنگ هم در شکم بگداختی و او را صحت شدی. برای زیادت تاکید فرمود تا انگشتری دوم از خانه بیاور دند. در انگشت پوشید و قوالان را فرمود: سماع دردهند. چون سماع در دادند، پادشاه و خلق در آن انگشتری نظر می کردند. در گداز آمد و هم در نظر ایشان گداخت و خون شد. مقصود آن که اهل سماع را سماع داروی همه درد ها است.

بعداز آن در کرامت اهل سماع حکایت دیگر فرمودند که: وقتی بادشاہی بود. پیش او غلامی مقرب شده بود و آن غلام اعتقاد بر مشایخ نداشت و ہر بار به بادشاه گفتی که این طائفه در شهر نباید. ایشان را فرمان می باید داد تا در قصبات و قریات باشند. تا روزی بادشاه را وقتی ناخوش بود. آن غلام این سخن در آن محل بگفت. بادشاه فرمان داد: بروهم توئی این فرمان برسان تا جمله مشایخ از این شهر بروند و در هیچ شهری معظم نباشند و در دیه ها و قصبات سکونت کنند. چون این فرمان به مشایخ رسید، ایشان فرمان قبول کردند و گفتند ما می رویم. اما بادشاه را بگوئید که مار ایك سماع بدهید تا سماع بشنویم و یکدیگری را وداع کنیم و کناری بگیریم. بعد ازآن روان شویم. بادشاه فرمود: نیکو باشد. چون بادشاه فرمان دهد، می توان دانست در حال اسباب موجود کردند و طعامی بساختند و بارگاه نصب کردند. وجامه خانه بگستردند. مشایخ حاضر شدند. بادشاه از بالای قصر می دید. چون طعام خرج کردند، قوالان در آمدند و سماع در دادند. درویشان در سماع بودند. ناگاه پسر بادشاه در کنار نشسته بود. آنجا دریچه بود. خاست تا در آن دریچه ببیند از. بلندی فرود بیفتاد. قصری رفیع بود. از بالای قصر که بیفتد، معلوم است که چه حال باشد! چون برزمین رسید، دست و پای و سر جدا شده بود. بادشاه خواست که خود را نیز بیرون اندازد. او رابر گرفتند. گفت: قدم این درویشان در این خانه شوم آمد. بزرگی از آن جمع برسر کودك رسید و گفت: میزری بیارید. یك میزری آوردند. فرمود که اعضاء این کودك

☆ در نسخهٔ دیگر "بادشاه" است.

در این میزری کنند. بعد از آن در آن جمع آوردند. فرمود که: سماع در دهید. بادشاه فرود آمد و حیران بایستاد که چه خواهد شد؟ سماع دردادند. درویشان در تواجد شدند. همان بزرگ نزد کودك آمد و گفت برخیز. در حال برخاست صحیح و سالم. بادشاه در پای درویشان افتاد و معذرت کردو فرمود که: شما برجای خود بباشید. مانمی دانستیم بر غلط بودیم. شما ببخشید.

بعدازآن حکایت دیگر فرمودند: اول گفتند که شیخ الاسلام شیخ قطب الدین قدس سره العزیز در آن وقت در حیات بودند. باز تفکر کردند و فرمودند که در حیات نبودند. قاضی حمید الدین ناگوری بود. در آن وقت استسقا شد. بادشاه کسان را بر درویشان فرستاد و گفت: حرب و قتال حق ماست، ما آن میکنیم. دعا حق شما است. شما دعا بکنید تا باران ببارد. قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه بربادشاه گفته فرستاد که درویشان را دعوتی بدهند. باران خواهد بارید. بادشاه چون شنید که قاضی حمید الدین سماع طلبیده است. گفت: حقیقت باران خواهد بارید. در حال فرمود: ساختگی دعوت کردند و درویشان آن وقت حاضر شدند. باران آغاز شد. چندان بارید که خلق میگفت اگر بماند خوب باشد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ. "[۱]

معدن المعانی و سماع

در معدن المعانی دربارهٔ اقسام سماع، سماع وقتِ شادی، سماع از عورت بیگانه یا از کودك یا از مرد، سماع غذا است، وقت سماع و جای برای سماع بیان کرده شده است.

اقسامِ سماع

در معدن المعانی از حواله بعضی کتب مشایخ گفته شده است که:

"در بعضی کتب مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین سماع رابر چهار نوع قسمت کرده اند

۱۔ چراغ دهلی، نصیر الدین، خیر المجالس، گرد آوری مولانا حمید قلندرؒ، علیگره، ص ۳۲ تا ص ۳۵.

حلال و حرام و مباح و مکروه. سماع که درشنیدن آن دل به کلی سوی حق مشغول است و به مجاز مشغول نیست، این حلال است. سماع که از شنیدن آن دل به کلی مشغول به مجاز است وبه چیز های دیگر از فسق و فجور، آن حرام است و سماع که درشنیدن آن دل چیزی مشغول به حق است و چیزی بغیر برطریق مساوات این مکروه است و سماع که در شنیدن آن دل هم مشغول به حق است وهم به مجاز، اما مشغولی به حق زیاده از مشغولی به مجاز است، این قسم مباح است."۱

سماع غذای است

در معدن المعانی است:

"بعضی را سماع غذا گشته بود و طعام و شراب ایشان شده بر این نسبت این حکایت فرمود که از مولانا احمد روم رحمة الله علیه نقل است که فرموده است: پیر مرا بیست سال سماع غذا گشته بود. در این مدت به شراب و طعام حاجت نیفتاد. در این سخن بندگی مخدوم فرمود که: وقتی اگر برای موافقت خورده شدی اما طبعاً میل نبود. در این میان بیچاره عرضه داشت که آن قوت از قوت دل می شود. فرمود که آری به صفای دل این قوت می باشد."۲

سماع وقت شادی

در معدن المعانی است:

"حاضری عرضه داشت که سماع در وقت شادی حلال است یا حرام؟ بندگی مخدوم فرمود که: هم در احیاء آورده است که اگر آن شادی مباح است و سماع موکد اوست، سماع نیز مباح است. چنانکه سماع [و] سرود در ایام عید و در عروسی و دروقت آمدن غایبی و وقت زادن فرزند و وقت خطنه☆ و حفظ قرآن و دلیل براین نقل است که چون پیغامبر ﷺ از غزوی باز گشته بود وبه کرانه مدینه رسید، پیش وی یکی دف میزد واین بیت به الحان میگفت:

۱۔ احمد، شرف الدین، بن یحیی منیری، معدن المعانی، گرد آوری زین بدر عربی، نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاهِ پنجاب، لاہور، شماره ۴۲۹۱ pciv، برگ ۲۶۸ ب.

۲۔ همو، همان نسخهٔ خطی، همانجا، همان شماره، برگ ۲۷۳ الف.

☆ ختنه.

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا من ثَنِيَاتِ الوداع
وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا ما دَاعَی اللّٰهُ دَاعِی[۱]

سماع در وقتِ خوفِ فتنه

در معدن المعانی دربارۂ "سماع از عورت بیگانه یا از کودك یا مرد" است:

"قاضی اشرف الدین عرضه داشت که سماع از عورت بیگانه یا از کودك یا مرد چگونه است؟ فرمود که: اگر در سماع از وی خوف فتنه است، اینجا گفته اند، حرام است و ہمچنین از کودك یا مرد نیز حرام است. ہم برین معنی و آنچه روایت کرده اند از حضرت رسالت مآب ﷺ که درخانۂ عائشه رضی الله عنها از آن کنیزك که سرود می گفت، شنیده است و آنچنان بود که عائشه رضی الله عنها روایت می کند که: کنیز کی سرود میگفت. پیغامبر ﷺ در آمدو آن کنیزك ہم برآن حال خود بود. پس عمر خطاب رضی الله عنه درآمد، کنیزك بگریخت. حضرت رسالت تبسم کرد. عمرؓ گفت: یا رسول الله چه میخندی؟ پیغامبر ﷺ فرمود: از سرود گفتن آن جاریه و گریختن او از دیدن عمر. باز گفت: نروم تانشنوم آنچه رسول خدای شنیده است. پس پیغامبر علیه الصلوٰۃ والسلام مرآن جاریه را فرمود که: تا سرود گفت و عمر خطاب رضی الله عنه بشنیدو این محمول است. بر عدم خوف فتنه یعنی او را خوف فتنه نبود. پس جماعت آہنگران را به ملائکه قیاس نتوان کرد. شیخ ابو طالب مکی ذکر کرده است که بزرگی بود که او راعطا گفتندی. دو جاریه داشت که سرود می گفتند و یاران و اصحاب اواز ایشان می شنید ندوہم شیخ گفته است که ابو مردان قاضی را در یافته ایم که مر او را کنیزك سروده گوی بود که علاحده مرصوفیان را ساخته داشتی.[۲]

۲؎ احمد، شرف الدین بن یحیٰی منیری، معدن المعانی، گرد آوری زین بدر عربی، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شماره ۴۲۹۱ pc iv برگ ۲۶۸ب، برگ ۲۶۹ الف.

۲؎ همو، همان نسخه خطی، همانجا، همان، برگ ۲۶۹ ب، ص ۲۷۰ الف.

جامع العلوم و سماع

دف و طبل زدن

حضرت سید جلال الدین حسین بخاریؒ فرمودند: "در سماع اختلاف است فاما ضرب دف به ہر چهار مذہب حرام است مگر در نکاح **لِقَوْلِهٖ عَلَيْهِ السَّلَامُ** ☆۱؎ **اَعْلِنُوا النِّكَاحَ وَلَوْ بِالدَّفِّ**. ترجمه: آشکارا کنید نکاح را اگرچه به دف باشد و این اختیار بعضی اصحاب ماست و اختیار امام مالك رحمهم الله نیز است و طبل زدن روانیست مگر دروقت جنگ درست است تا گم شده به آوازِ طبل بیاید و برسد."۱؎

حضرت سید جلال الدین حسینی بخاریؒ فرمودند:

"در مکه مبارك و گازرون و شهر دیگر ہمه پنج وقت نوبت زنند. نیکو است تا اوقات معلوم شود در غیم یعنی ابر. عزیزی پرسید از طاس ہیچ نفرمودند. بعداز آن فرمودندشعرؤ

ضَرْبُ الْمَزَامِيْرِ كَذَا اِسْتِمَاعُهَا وِزْرٌ سِوٰى طَبْلِ الْحِرَابِ فِي الْوَغَا

ضَرْبُ ☆۲؎ **الطَّبْلِ اَيْضًا وِزْرٌ اِلَّا فِي الْوَغَا وَالْقَافِلَةِ** یعنی زدن مزمارو شنیدن آن گناه است و زدن طبل نیز گناه است مگر در حرب و قافله که به منزله عبادت است. بعداز آن فرمودند: **ضَرْبُ النَّاءِ لَا يَجُوْزُ خِلَافًا لِّلشَّافِعِيِّ**. نائی زدن روانیست. بعده فرمودند **ضَرْبُ** ☆۱؎ **الدَّفِّ لَا يَجُوْزُ** ☆۳؎ **وَقَالَ بَعْضُ اَصْحَابِنَا وَ مَالِكٌ رَحِمَهُمُ اللّٰهُ يَجُوْزُ ضَرْبُ الدَّفِّ عِنْدَ النِّكَاحِ لِقَوْلِهٖ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَعْلِنُوا النِّكَاحَ وَلَوْ بِالدَّفِّ** یعنی روانیست مطلقاً برصحیح قول و بعضی گفته اند و امام مالك نیز روا باشد، زدن دف نزدیك نکاح زیر انچه رسول گفت: آشکارا کنید نکاح را اگرچه به دف باشد بعدازآن فرمودند: از این دف عرف مراد است برآنچه در آن شهرت باشد و لیکن قضاة وائمه و فرمان دہان رانمی شاید زیر انچه ایشان صلورند در حق ایشان دف زدن وغیر آن منع است."۲؎

☆۱؎ **اَعْلِنُوا**: ۱۲ باب ماجء فی اعلان النکاح از جامع ترمذی.

☆۲؎ **ضَرْبُ**: امام غزالیؒ فرمود سماع از سه عوارض حرام میشود. عارض اول این است که مغنیه نامحرم یا مغنی امرد باشد. عارض دوم این است که اشعار مشتمل برفحش و ہجو و دروغ باشد. ۱۲ نهایته الادب، ج ۴ و کسی که دراین مسئله تفصیل خواہد نهایته الادب للنویری، ج ۴ وایضاح الدلالات فی سماع الآلات للشیخ عبدالغنی نابلسی ورساله فی اباحته السماع لابی المواہب ورساله قرع الاسماع از شیخ عبدالحق مطالعه کند.

☆۳؎ **اَعْلِنُوا**: ۱۲ باب **مَاجَاءَ فِي اِعْلَانِ النِّكَاحِ** از جامع ترمذی، ج ۱

۱. حسین بخاری، جلال الدین، جامع العلوم، گرد آوری سید علاء الدین چشتی، دهلی، ۱۹۸۷م، ص ۱۸۴.
۲. همو، همان کتاب، همانجا، همان، ص ۲۹۴، ص ۲۹۵.

سراج الهدایه و سماع

حضرت جلال الدین مخدوم جهانیان جهان گشت از حوالهٔ حدیث فرموده اند که: شنیدن آواز بربط و چنگ و رباب و آواز جلاجل و مزامیر و مثل و مانندِ این جمله حرام است و ایشان گفته اند که کسی که بدین آواز ذوق گیرد، کافراست. چنانچه در سراج الهدایه است:

در ترغیب الصلوة حدیث مذکور است که شنیدن آواز بربط و چنگ و رباب و آواز جلاجل و مزامیر و مثل و مانند این جمله حرام است و تلذذ گرفتن یعنی ذوق گرفتن بدین آواز ها محض کفراست. فی الاسئلة حرامست عورتان نا محرم را که درپیش مرد مان بیگانه آیند و نامحرم کسی است که عقدِ مناکحت باوی شرعاً پیوندد."[۱]

سماع در نزهة السالکین

در نزهة السالکین است:

"مشایخ صوفیه فرموده اند، خاصیت سماع آن است که هرچه برولایت بشریه سلطنت دارد، آن راتقویت کند و غالب تر گرداند. پس در حق طایفه که سرایشان به محبت حق مشغول و متعلق بود، سماع مدد و معاون باشد. برطلب کمال و در حق بعضی که ضمیر ایشان به هوا ممتلی بود، موجب هلاک ووبال گردد. زیرا که قبل از حالت سماع افعال و اقوال قبیحه را که به قوت عقل و سلطان حب مخفی می داشتند و در این حال که هوائی که درباطن ضمیر مرکوز بود، قوت گرفت و عقل و حیاء را مغلوب خود ساخت. آن افعال و اقوال رابه حسب مراد خود بی تحاشه اظهار می کنند و ازاین جا است اختلاف ایمه در تحریم و تحلیل سماع شیخ ابو طالب مکی گفته: اگر انکار سماع کنیم، علی سبیل الاطلاق والاجمال بی تقیید و تفصیل بر هفتاد صدیق انکار کرده باشم و صاحب عوارف المعارف می گوید که منع و تحریم سماع و انکار مستمعان علی الاطلاق نباید کرد."[۲]

۱. مخدوم جهانیان، جلال الدین، سراج الهدایه، دہلی، ۱۹۸۳م، ص ۱۵۱.
۲. سعید، میر نور معروف به سید بهیك، نزهة السالکین، گرد آوری علیم الله جالندهری، نسخهٔ خطی در

کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شمارہ ۶۲۱۱، ص ۱۱۹ ب.

سماعِ شعوری و سماعِ لاشعوری

در نزہة السالکین سماعِ شعوری و لاشعوری عبارت است از:

از علماء رسوم نزد شیخ ما شیخ مودود آمده بود، می گفت حال اہل رقص و سماع از دو بیرون نیست. در آن وقت شعور دارند یا ندارند. اگر شعور دارند باوجود شعور حرکت در رقص و اظہار بیخودی نہایت قبیح است و اگر شعور ندارند، بعد از شعور طہارت ناکردہ نماز میگزارند از آن قبیح تر. شیخ در جواب آن دانشمند گفت کہ: از اسباب نقص وضویکی آن است کہ عقل مسلوب می شود. چنانچہ مجانین را واقع است و دیگر آن کہ عقل مستورمی گردد. چنانچہ در حال اغمامی باشد. امابی شعوری این طایفہ در حالِ رقص و سماع نہ مسلوب شدن عقل است و نہ مستور شدن آن، بلکہ این بی شعوری در جہتہ آن است کہ در آن محل عقل کلی از عالم الٰہی بر این جزوی فایض می گردد و در مملکت وجود سالک حاکم و غالب می شود."[۱]

وجد در سماع

در نزہة السالکین است:

"سلوک بغیر سماع نتو اند کردو در "احیاء العلوم" می گوید کہ وجد عبارت از حالتی است کہ از سماع حادث شود و اثرش در ظاہر پیدا شود. خواہ ضعیف باشد یا قوی و اگر اثر در ظاہر پیدا نبود، آن را وجد نگویند و آن حالت یا راجع است بہ مکاشفات و مشاہدات کہ از قبیل علوم و تنبیہات است یا راجع است بہ تغیرات واحوال کہ از قبیل علوم این است. چنانچہ شوق و خوف و خرق و قلق و سرور واسف و ندم و بسط و قبض و این احوال از سماع حادث می شوند."[۲]

فواید ضیائیہ و سماع

مہدی علی حسن الحسینی "مؤلف فواید ضیائیہ" می نویسد:

"در مکان صندلی بہ تنہائی دولت پای بوس بہ دست آمدہ وقت خوش و متوجہ حال خود

---

۱. سعید، میرمحمد معروف بہ سید بہیک، نزہة السالکین، گرد آوری علیم اللہ جالندھری، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شمارہ ۶۲۱۱، برگ ۱۲۰ الف.

۲ھ همو، همان نسخهٔ خطی، همانجا، همان شماره، برگ ۱۲۵ ب.

یافته این سخن جرأت آمیز عرض نمودم که به چه سبب در وقت سماع چه به روز عرس و چه غیر بهما و در مشغولی بین الوقتین که حضور توجه به غلامان خود می دہند؟ مریدان دیگری را وہم مردمانی که مرید این خانه نیستند، آمدن و ماندن نمی دہند، ہر چند به غلام یقین است که پیران این سلسله بی حکمت این معنی مقرر نداشته باشند. لیکن از آنجا که عوام از این معنی بی خبر اند. لہٰذا طعنه زنی می نمایند، امیدوار است که غلام را از این معنی آگہی بخشند. ارشاد فرمودند که: شنیدن سماع به چند شرایط جایز است. مکان زمان اخوان یعنی مکان بی خلش و قید بند باشد که زینہار زنان و طفلان آنجا نرسند و وقت فرصت باشد یعنی خطرهٔ قضای نماز فرایض و سنت موکده و واجبات نبود وہم مریدان سامع سماع چنان مستعد شوند که درحالهٔ [حالتِ] سماع اگر طعام نفیس پیش آنہا بدارند، آنہا زینہار ملتفت به طعام نشوند. اگرچه از شب فاقه باشند و از استماع سماع بجز محبت خدا دیگر وسوسه به خاطر آنہا راه ندہد وبا ید که به ادب تمام به طور عبادت شنوند یعنی باوضو و دوزانو نشینند و وقتی که کسی را حال آید، باید که همه کس تعظیم صاحب الوجد سازند و اگر اینہمه شرایط بجا نیارند، سماع حرام گردد و ضرر آردو ادا شدن این ہمه شرایط از عوام الناس و مریدان شیخ دیگر دشوار است. بنابر آن بزرگان این خانه همچنین طور و رویه داشته اند. غور سازند که اگر قید این معنی نمی داشتند، یکان یکان بسیار کسان جمع می شدند. چون ممانعت نمی دیدند، زنان و ہم طفلان می آمدند و بشریت و وسوسهٔ شیطان باہریك موجود است. در آن ضمن خدانخواسته از دیدن زنان خواه طفلان به خاطر کسی وسوسه شیطانی راه دہد و خیال نوع دیگر آید. پس در آن حال سماع حرام بود، این است سبب مجلس قید بند که گفته شد، مگر این ہم یاد دارند که ہر نقشی و رسمی که از پیران خود رضوان الله تعالٰی عنہم جاری است، ما مریدان را شاید که بی شك و شبهه بجا آورده باشیم، اگرچه دیگران ہرچه خواہند.“۱ھ

۱ھ محمد، ضیاء الدین، فواید ضیائیه، گرد آوری مہدی علی حسین الحسینی، نسخهٔ خطی در دانشگاہ پنجاب،

شیرانی کلیکشن، شماره ۵۶۳۶، برگ ۱۳۲ الف، برگ ۳۲ ب، برگ ۳۳ الف.

سماع در دُر المعارف

در دُر المعارف دربارۀ سماع است که:

"سماع آوازی را گویند که بی آلات باشد و "غنا" مع آلات است. پس اختلاف هیچ یکی از علما به حرمت غنا نیست که از نص (**وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ**) حرمت (حرامی) غنا ظاهر است. که مفسرین، هو الغنا نوشته اند. و آیه کریمه **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ** هم از این قبیل است و احادیث هم در حرمت غناء بسیار اند. چنانچه (**الشَّيْطَانُ اَوَّلُ مَنْ نَاحَ وَ اَوَّلُ مَنْ تَغَنّٰى** و همچنین (**اَلْغِنَا يُنْبِتُ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقَلَةَ**.) پس اختلاف علماء در حرمت سماع است نه در غناء و شنیدن آواز نساء و امارد، هم داخل همین قسم است. پس سماع یعنی آوازی که از نساء و امارد نباشد و مزامیرهم نبود، اهل قلوب را که ذوق و شوق ووجد و بیخودی و اضطرابی و انوار و اسرار و ترقیات می بخشد. بشروطیکه متصوفین نوشته اند. جائز است والافلا.(و گرنه، جائز نیست")[1]

اهل سماع

حضرت شاه عبدالله دهلویؒ فرمودند:

"اهل سماع آنها اند که **متوجه الی الله و معرض عمّن سواه اند**، هرچه میشنوند از حق می دانند. غیریت از نظر ایشان مرتفع شده است ومی فرمودند (شاه عبدالله) که حضرت نظام الدین اولیاءؒ می فرمودند که: ای کاش من در سماع مُرئمی و بهچنین فرمودند (شاه عبدالله) که حضرت نظام الدینؒ تا آخر عمر در این حسرت ماندند که حضرت فرید الدین گنج شکرؒ روزی از راه عنایت و توجه بی غایت به من ارشاد فرمودند که:آنچه می خواهی از مابطلب، من استقامت طلبیدم، و مردن در سماع رانخواستم. افسوس که وقت از دست رفت."[2]

---

1. دهلوی، شاه عبدالله، در المعارف جلد اول، گرد آوری شاه رؤوف احمد، ۱۳۲۶، ص ۱۷، ص ۱۸

۲۔ همو، همان کتاب، همان، ص ۱۵.

فرق میانِ تواجد و وجد

حضرت شاه عبدالله دهلویؒ فرمودند:

"تواجد و وجد باهم فرق دارند. وجد بی اختیار رقص کردن است و تواجد به اختیار و همچنین فرمودند که تواجد به درستی نیت نیز در صوفیه جائز است. چنانچه در مجلس حضرت نظام الدین (قدس الله سره) بود. در مجلس شریفِ حضرت نظام الدین سماع بوده، بلا مزامیر[۱☆] و بدونه حضورِ نساء و امارد[۲☆] و بلکه دست بردست زدن هم نبود. پس اینچنین سماع در شرع هم جائز است.

چنانچه در "فوائد الفواد" و "سیر الاولیاء" نوشته است و همچنین فرمودند که حضرت قطب المحققین، خواجه بختیار اوشی کاکی (قدس الله بسره الاقدس) در سماع به ترنمِ این بیت از دار فانی به مکان جاودانی رحلت فرمودند

کشتگانِ خنجر تسلیم را
هر زمان، از غیب جانِ دیگر است[۱]

۱☆ نی ها (مزمار) و جمع (مزمور): ترانه و سرود.

۲☆ اشخاص بی ریش (م. امرد)، جوانان تازه رسیده.

۱. دهلوی، شاه عبدالله، دار المعارف جلد اول، گرد آوری شاه رؤوف احمد مجددی، ۱۳۷۶، ص ۱۵.

فصل ہشتم

ملفوظات و مطالبِ تاریخی

خلاصة العارفین و اشارهای تاریخی

"ارزش تاریخی این رساله ہم زیاد است. چون وقایع دوران زمان سلطان شمس الدین التتمش متوفی ۱۲۳۶ م پادشاه دهلی را تذکر داده و دربارهٔ ناصر الدین قباچه متوفی ۶۲۵ھ ق هم حکایت ہائی آورده که آنها را نیز کتابهای تذکره و کتابهای تاریخ نقل کرده اند و تاریخ فرشته و تاریخِ فیروز شاہی مهم ترین آنهامی باشند. همین طور از چگونگی وسائل و وسایط حمل و نقل در آن زمان و این که در قرن هفتم هجری قمری در ملتان قحطی شدید روی داده و یا اینکه مغولها تا ملتان رسیده بوند"[۱] این مطالب در این کتاب یافته می شود.

یك بار ناصر الدین قباچه متوفی ۶۲۵ھ بطور امتحان شیخ بہاء الدین زکریا را پرسید که نشانِ اولیاء چیست؟ این واقعه در خلاصة العارفین اینطور است:

"نقل است فرموده که وقتی قباچه به خدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا بیامد، خواست که شیخ را امتحان کند. روی سوی حضرت شیخ آورده گفت:"نشانِ اولیاء چیست؟ در این سخن بود و آخر نکرده، تایك مگسی آمده بربینی آن مدعی نشست. قباچه آن را براند، نمی رفت و بینی اورا محکم گرفت، نمی رفت. اگر براند، چناچه چند کرت راند، نمی رفت. آنگاه قباچه باز پرسید که "نشان اولیاء چیست؟" شیخ فرمود "باری مگسی بربالای بینی اولیاء ننشیند" برخاست و اقرار کرد.

بعد از آن فرموده که شنیدم از بزرگی که از ابتدا تا انتها، که شیخ در حیات بود، مگسی برروی و بربینی و بر جامه حضرت بہاء الدین ننشستی."[۲]

دربارهٔ سفرِ سمرقند شیخ بہاء الدین زکریا در خلاصة العارفین است:

"نقل است فرموده که وقتی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین در سمرقند مسافر بود، بیرون سمرقند طایفهٔ سیستان مجذومان بودند. قضا را گذر شیخ بر سر ایشان افتاد. هر همه پیش آمدند، از حال خود تضرع نمودند و گفتند که دعایی درکار ما کن که خدای تعالی ما را از رنج بینی صحت دهد. چون وقت درآمده بود و شیخ دست بر دعا برداشت. صحت ایشان درخواست

۱. محمود زیدی، بانو دکتر شمیم، مقدمهٔ "خلاصة العارفین" (ملفوظاتِ بہاء الدین زکریا ملتانی)، ۱۹۷۳ م، ص ۱۱۷، ص ۱۱۸.

۲. زکریا ملتانی، بہاء الدین خلاصة العارفین، تصحیح و تحشیه بانو دکتر شمیم محمود زیدی. راولپندی، ۱۹۷۳

میلادی، ص ۱۶۰.

کرد، آواز هاتف برآمد که ای بهاء الدین خشم بر ایشان میرود. بگذار شیخ باز دعا کرد. فرمان شد که بگوتا در این حوض در روند، غسل کنند، فرمود: "درین حوض در آئید، غسل کنید" در آمدند، غسل کردند، هنوز بیرون نیامده بودندهر همه از آن بیماری صحت یافتند."[۱]

دربارهٔ سفرِ بخارا در "خلاصة العارفین" است:

"نقل است شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا جانب بخارا مسافر بود و در آنجا ایام قحط سال صعب بود که مر آدمی را بخورد آدمی، هر کس از بزرگان شهر باتفاق می گفتند، درویشی در شهر ما غریب و بیکس رسیده است، او رابگوئیم تا دعای باران کند. جملهٔ خلق شهر یکجا شده، بر سر نماز گاه آمدند. به خدمت شیخ عرض کردند. بندگی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا برسر منبر برآمد وطاقیه ز سر خود فرود آوردی، روی سوی آسمان کرد، و گفت:"الٰهی! اگر شیخ شهاب الدین سهروردی طاقیه به صدق دل برسر من نهاده است، ومن نیز به صدق قبول کرده ام، سعادت دنیا و دین پنداشته ام، باران ببارد" هنوز این سخن تمام از دهن بیرون نکرده بود که باران به حکم رب العالمین پیدا شده چند ان ببارید، که سه شبان روز ازان شهر آب کم نشده."[۲]

دربارهٔ قحط در ملتان در خلاصة العارفین این طور است:

"فرمود: وقتی والئ ملتان را در غله حاجت شد، از خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا التماس کرده، شیخ فرمود: غله بدو بدهید. والئ ملتان متعلقان خود را فرستاد، تاانبار بگشایند، اندران غله سبوی نقره پیدا شد، والی را خبر کردند، والی گفت، شیخ مارا غله فرموده است، نه سبوی نقره، آنرا بخدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین باز آوردند، شیخ فرموده فرستاد که "زکریا را از آن حال خبر است، ترا آن غله باسبوی نقره بهم دادیم."[۳]

---

۱. زکریا ملتانی، بهاء الدین، خلاصة العارفین، تصحیح و تحشیه بانو دکتر شمیم محمود زیدی، راولپندی، ۱۹۷۳ میلادی، ص ۱۲۲.

۲. همو، همان کتاب، همانجاء همان، ص ۱۲۳.

۳. همو، همان کتاب، همانجاء همان، ص ۱۲۲.

اشارۂ تاریخی در دلیل العارفین

در مجلسِ دوازدہم دلیل العارفین است:

"روز پنج شنبه مجلس آخرین ہمه بود. در مجلس جامع اجمیر دولت پای بوس حاصل شد. درویشان و عزیزان اہل وضع و مریدان برابر بودند. سخن در حکایت ملك الموت بود. بر لفظِ مبارك راند که دنیا بی ملك الموت چه نیرزد؟ گفتند چرا گفت از آن که در حدیث مسطور است "قال النبی صلی الله علیه وآلهٖ وسلم الموت جسیر یوصل الحبیب." مرگ پلی است که دوست را بدوست می رساند. آنگاه فرمود که: دوستی آن است که اور ابه دل یاد کنی که دلہای آفریده شد، خصوصاً از برائی آنکه تا گرد عرش طواف کند که در کتاب محبت آمده است که حق سبحانهٗ و تعالٰی می فرماید که: ای بندۂ من! چون ذکرِ من بر تو غالب شود، من عاشق توشوم و عشق به معنی محبت است. آنگاه فرمود که: عارفان آفتاب صفت اند بر جملگی عالم می تابند که از انوارِ ایشان ہمه عدد باقی. چون خواجه این فوائد تمام کرد، بگریست. فرمود که: ای درویش! مارا که اینجا آورده اند، مدفنِ ما اینجا خواہد بود. میانِ چند روز ماسفر خواہم کرد. شیخ علی سنجری حاضر بودند. او را فرمان شد که مثال بنویس بردست شیخ قطب الدین بختیار کاکی مابده تادر دہلی رود که خلافت اورا دادیم که دہلی مقامِ اوست. بعدازآن مثال تمام شد. بردست دعا گو داد. روی برزمین آوردم. فرمان شد که نزدیك بیآ. نزدیك ترشدم. دستار باکلام برسرِ من به دستِ خود نہاد و عصاءِ شیخ عثمان ہارونی[ہرونیؒ] و دراع دربر دعاگو کرد و مصحف و مصلا نیز داد. فرمود این امانتی است از رسول الله صلی الله علیه وآلهٖ وسلم از خواجگان چشت به مارسیده است، من ترادادم وروان کردم. باید که چنانچه ایشان وما بجا آوردیم، شمانیز حقِ این بجا آرید تا فردای قیامت میان خواجگان مارا شرمنده نگردانی. دعاگو سربر زمین آورد و دوگانه نماز گذارد. فرمود: برو به خدای سپردم و ترابه منزل گاوِ عزت رسانیدم. بعد از آن سخن فرمود که چہار چیز از گوہر نفس است. اول: درویشی که توانگری نماید. دوم: گرسنه را سیر گرداند. سوم: اندوہگین که

شادی نماید۔ چهارم: مردی که با او دشمن بود، دوستی نماید۔ آنگاه فرمود که: مرتبۂ اہلِ محبت چنان است که اگر پر سند، شب نماز گزاردی، گوید که مارا فراغت نیست اما گردِ ملك الموت می گردیم و ہر جا که درمانده است، اورا دست می گیریم۔ چون خواجه در این فوائد بود، دعاگو می خواست سر در قدم آرد، روان شود۔ ضمیر روشن که در سخن بود بر فور فرمان شد: بیا۔ برخاستم، سر در قدم آوردم۔ فاتحه خواند۔ گفت: روی نه خراشی و مرد شده بباش۔ باز روی برزمین آوردم، باز گشتم۔ در حضرت دہلی آمدم و سکونت کردم۔ جملگی عالم از اہل صُفه و آئمه و جزآن بر دعاوی نهادند۔ چهل روز میان دہلی گذشته بود که آینده بیامد۔ خبر آورد که شیخ [بعد] ازروان کردن بیست روز در حیات بود که به رحمت حق پیوستند۔“

فوایدالسالکین و مطالبِ تاریخی

خواجه قطب الدین بختیار کاکی رحمة الله علیه فرمود:

”شیخ الاسلام دہلی بر برادر شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه دروغ رفع می کرد که نظر بر امارد دارد و دعوٰی درویشی می کند۔ چنانچه این خبر به سمع شمس والی رسید۔ هیچ برروی شیخ جلال الدین نگفت۔ چنانچه شیخ الاسلام دہلی کارداشت۔ کار به حدی کشید که محضر کردند۔ اشارت شمس والی شد که شیخ جلال الدین را گفته فرستاد که در این دعوٰی منصفی باید۔ شیخ الاسلام دہلی گفته فرستاد که در این دعوٰی منصفی باید– شیخ الاسلام دہلی گفته فرستاد که شیخ بهاؤ الدین زکریاؒ درمیان ما منصف باشد۔ شیخ الاسلام گفته فرستاد که فردا به وقت فجر محضر خواہد رسید۔ الغرض روز دوم آن محضر شد۔ جمله صدور و آئمه مشایخ ہر ہمه حاضر شدند۔ شیخ جلال الدین رحمة الله علیه بہم بیامد۔ در صفِ نعال بنشست۔ شمس والی ہر چند معذرت نمود که جلال الدین از ہمه بالاتر بنشیند۔ شیخ جلال الدین رحمة الله علیه فرمود: این زمان مقام دعوٰی است۔ مقام من ہمین است۔ بعداز آن ہر کسی از آیمه و صدور و شیخ الاسلام حدیثی و روایتی به مناسب حال شیخ جلال الدین می گفتند۔ یك

۱؎ در نسخهٔ اصل "شیخ بهاؤ الدین ذکریا" است.

زمانی شد که شیخ بهاؤ الدین زکریا قدس الله سره العزیز رسید. ہمه خلق متعجب بماندند. بایك دیگرمی گفتند که خدمت شیخ بهاؤ الدین را که خبر کردو ایشان از ملتان کی روان شدند و کی این جا رسیدند؟ وهم چنین که شیخ بهاؤ الدین زکریا رحمة الله علیه به وقتِ محضر رسید و در آن مجلس در آمده تا آنجا که خلق نعلین کشیده بودند، بایستاد و نظر کرده نعلین شیخ جلال الدین رحمة الله علیه را بشناخت و از زمین بر گرفت و ببوسید و برسر و دیده نهاد و فرود آورد و در آستین مبارك کرد و سلام گفت. نزدیك شیخ جلال الدین بنشست. ہمین که شمس والی را این خبر معائنه شد، روی سوی خلق کر دو گفت: بزرگی شیخ جلال الدین تبریزی معلوم شد. منصفی که آمده بود ہمچو مولانای بهاؤ الدین نعلین شیخ جلال الدین بوسید و در آستین کردو بااوچه دعویٰ! پس معلوم شد که این سخن دروغ است که شیخ الاسلام دہلی در باب شیخ جلال الدین رفع کرده است. این فعل در ایشان نیست. جمله صدور و آئمه و شمس والی به معذرت بسیار عذر خواستند. الغرض شیخ جلال الدینؒ و شیخ بهاؤ الدین ہر دو باز گشتند و در کنارهٔ جوی آمدند و شب ہمانجا کردند. چون روز شد، شیخ بهاؤ الدین وداع کرده جانب ملتان روان شد و شیخ جلال الدین جانب ہندوستان طرف لکهنو روان شدند. مدتی در حیات بماند. بعده نقل کرد الغرض بسی بر نیامد که شیخ الاسلام دہلی به بلای درد شکم مبتلا شده ہم در آن بمُرد۔[۲]

۲؎ بختیار کاکی، قطب الدین، فواید السالکین، گرد آوری شیخ فرید الدین شکر گنج، نسخهٔ خطی، در

کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شمارہ ۱/ ۸۵۵/ ۳۸۸۸، برگ ۲۵ الف، برگ ۲۵ ب۔

اشارات تاریخی در چہل مجلس

حضرت علاؤ الدولہ سمنانیؒ فرمودند:

"روزی سلطان محمود در ایاز نظر کرد۔ او به جانب دیگر مشغول بود، براوخشم گرفت، فرمود که: من در تومی نگرم، تو در که می نگری که حاضر نیستی؟ ایاز مستغفر شد۔ گفت: سزاوار عقوبتم۔ و او را موی بس پاکیزه بودی۔ نغوله از بنا گوش فرو گذاشته، سلطان فرمود که: به گناہکاری موی تو بریدنی است۔ ایاز هر دو نغوله را ببرید۔ پیش سلطان نهاد۔ چون خشم سلطان قرار گرفت، به غایت اندوهناك شد تا بغایتی که در خانه رفت و در فراز کرد۔ فرمود که: هیچ کس برمن نیاید۔ چون سه روز برآمد، گفت و گوی در لشکر افتاد که در سلطان خوفی ظاہر شدہ [است] و نزدیك بود که به فساد امرا انجامد۔ خواجه حسن نیز نمی توانست که به خدمت سلطان در آید۔ عنصری گفت که: اگر من چنان سازم که سلطان بیرون آید، چه باشد؟

گفت: ہزار دینارت بدهم۔

عنصری رودی خوش زدی، برفت بردر خانه که سلطان بوده است وروود بنواخت و این رباعی می گفت:

گر رانندن معشوق به موکاستن است   چه جای به غم نشستن و خاستن است
وقت طرب و نشاط و می خواستن است   که آراستن سرو به پیراستن است

چون سلطان بشنید، فرمود که: درون آی، همچنین بیت بگوی، چون بگفت، در سلطان فرحی پیدا آمد۔ ایاز را طلب داشت۔ چون در او نظر کرد، حسن تمام مشاہدہ کرد۔ خرم گشت و بیرون آمد و بار داد۔"[۱]

ـلـ سمنانی، علاؤ الدوله، چهل مجلس، تحریر امیر اقبال شاه، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۸۳، ص ۱۸۴

حکایتِ ابو علی سینا

حضرت علاؤ الدین سمنانیؒ در حکایت بو علی سینا فرمودند:

در حکایت ابو علی سینا فرمود که: شیخ مجد الدین بغدادی قدس روحه فرموده است که در واقعه ای حضرت مصطفیٰ را صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم که: **ماتقول فی حق ابن سینا؟ قال: علیه السلام: هو رجل أراد ان یصلی الی اللّٰه تعالیٰ بلا واسطتی فحجته بیدی هکذا فسقط فی النار** من این حکایت را پیش استاد خود مولانا جمال الدین حلی می گفتم، او گفت: عجب!

بعداز آن حکایت کرد از ابتدای کار، فرمود که لشکر هلاکو خان او را از حلب اسیر آورده بود و گفت: چون مرا به بغداد آورند، از آن کس که مرا داشت، بگریختم و لشکر از بغداد برفت و در آن وقت حاکم بغداد علاء الدین صاحب دیوان بود، آن میر کس به بغداد باز فرستاد مرا طلب داشتند، ناگاه بگرفتند و آن شب در زندان کردند. یکی درآمد شمعی در دست مرا گفت: بیرون آی، بیرون آمدم و با ایشان می رفتم تا به خانۂ علاء الدین صاحب دیوان، چون در آمدم برپای خاست و اعزاز کرد و گفت: مرحبا یا ابن رسول الله ﷺ.

گفتم: **ما أنا ابن رسول الله وما أنا سید.**

گفت: عجب ترا هیچ نسبت نیست به سادات؟

گفتم: نه

گفت:در زندان بغیر از تو کسی بود؟

گفتم: نی

گفت: در خواب دیدم، امشب رسول را علیه السلام که مرا گفت: توخفته و یکی از فرزندان من در زندان!

گفتم: آن فرزند نسبی نبوده است، حسبی بوده است.

گفت: چون؟

گفتم: قرآن حفظ دارم و از فقه حظی تمام دارم، بدین اعتبار فرموده باشد.

صاحب دیوان را بغایت این سخن خوش آمد. دیگر روز مرا باز خرید و به مستنصریه فرستاد و مرسوم ثبت کرد و من به تحصیل مشغول شدم. چون از هر نوع علوم حظی یافتم مرا میل افتاد به حکمت و اشارات ابو علی سینا، چند گاه در آن بسر بردم. ـلـ

1- سمنانی، علاء الدوله، چهل مجلس، تحریر امیر اقبال شاه، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۸۴، ص ۱۸۵.

حکایت امام علی بن موسی الرضا

در چهل مجلس است:

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام حکایت کنند که چون با مأمون درباغ رفت و قدری انگور بخورد، دانست که زهر خورده است و همان روز فوت خواهد شد. پسر او جواد در بغداد بود. به یك ساعت او را از بغداد به طوس آورد و وصیت کرد که مرفلان جای خاك را باز کن، چون سنگی پیدا آید، برآن خطی نوشته مرا در برآن سنگ دفن کن، بعد از آن چون به بلوغ رسی، امانتی نهاده ام، در فلان درخت، برو بردار و آن امانت کتاب جفر جامع بود که امیر المؤمنین علی علیه السلام نوشته است و اسرار غیب بیان کرده و هیچ کس آن را نبیند الا آنکه امام باشد، وامام لازم نیست که همه وقت باشد. اما آن کتاب موقوف باشد تا یکی از فرزندان حسین به درجه ای رسد که امام باشد. و امام جز حسینی نباشد. واین ساعت آن کتاب و چند چیز از انبیا ودیعت است و پنهان است تاآنگاه که مهدی علیه السلام ظاهر شود، بدو رسد.

می گویند: چون هارون الرشید نماند، مأمون خلیفه کس فرستاد پیش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که امامت حق شماست، قبول کن و نام جملهٔ بزرگان در آن ثبت کرد و او چون مکتوب بخواند، جواب نوشت که شما هرچند که ادب نگاه داشتید و مکتوب فرستادید **اما الجفر و الجامع یدلان علی خلاف ذلک**.

و فرمود که درویشان جهد نمایند تا در وقت لقمه خوردن نیك حاضر باشند که تخم اعمال در زمین قالب انسانی لقمه است. چون به غفلت تخم اندازند، ممکن نیست که هرگز جمعیت خاطر حاصل شود و اگرچه لقمه حلال بود.[2]

[1] سمنانی، علاؤ الدوله، چهل مجلس، تحریر امیر اقبال شاه، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۲۳، ص ۲۲۴.

اشارهٔ تاریخی در خیر المجالس

حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلیؒ حکایتِ خربنده بیان کردند و فرمودند:

"قبید بادشاه مغل بود. چون او مرد، پسر اورا خربنده می گفتند، این خربنده نه که میانِ خلق معروف است خربندهٔ قدیم. شبی از شبهادر خواب دید که پیش شیخ سیف الدین باخرزی مسلمان شده است. بیدار شد و این خواب با حرم خود گفت که من در خواب دیدم گوئی پیش شیخ سیف الدین با خرزی مسلمان شدم. حرم او چون شنید، در حال کلمه گفت و مسلمان شد. فرمودند که: اثر صحبت خواب ببیند. [او] چهار زن داشت. ایشانرا هم طلبید. این خواب باایشان گفت. ایشان هم در حال مسلمان شدند. پسران را طلبید و این خواب با ایشان گفت. پسران هم در حال مسلمان شدند. بعداز آن به تدریج ارکان دولت و مقربان را طلبید. بعد از آن با جمله لشکر خود این خواب گفت. همه مسلمان شدند. وآنکه خربنده شیخ سیف الدین را در خواب دیده بود، جبهٔ صوف پوشیده و دستار مصری برسر بسته دیده بود. چون همه لشکر مسلمان شد، گفت: پیش آنکس که در خواب مسلمان شدم او در بخارا است و در حیات است بروم او را دریا بم. با چند هزار سوار بهم روان شد. اہل بخارا شنیدند که خربنده می آید. ایشان بترسیدند. خربنده کسان به خدمت شیخ فرستاد و گفت: من به زیارت شمامی آیم. خلق بخارا را استظهار بدهید تا ایشان هراس نکنند. شیخ اہل بخارا را استظهار داد. خربنده حوالئ بخارا لشکر فرود آورد و خود با حرم و پسران به خدمت شیخ آمد. خبر کردند که خربنده آمده است. شیخ گفت: خربنده مگوئید. خدای بنده بگوئید. بعدازان او را خدای بنده می گفتند. بعدازآن شیخ فرمود: جبهٔ صوف و دستار مصری بیارید. تا بپوشم. گفتند: او کیست که برای او تکلف می کنید؟ شیخ گفت: ذن شب که مرا در خواب دید، جبهٔ صوف پوشیده و دستار مصری برسر بسته دیده است. برای آن می پوشم تا چون ببیند، در حال بشناسد که همان است."[1]

۱ چراغ دهلوی، نصیر الدین، خیر المجالس، گرد آوری مولانا حمید قلندر، علیگره، ص ۱۸۱.

اشارۂ تاریخی در سراج الہدایه

حضرت جلال الدین مخدوم جہانیاں جہان گشتؒ فرمودند:

"روزی کوتوال بقعه شریف ملتان به نظر ملک المشائخ رکن الحق والدین آمد و این فقیر حاضر بود۔ سوال کرد: چون زاہدی یا عالمی غیری را گوید، تو خلیفه منی، دست بیعت خلقان رابده و اورا رخصت و فرمان از پیری نبوده باشد، جایز باشد، یانی؟ به کرم جواب فرمودند: لایجوز۔ ☆۱ باز عرضداشت کرد شرعاً این چنین شخصی چه باشد؟ فرمودند: کافر باشد "لِاَنَّ هٰذَا الْفِعْلَ اِفْتِرَاء" عَلٰی شَیْخِهٖ ☆۲ وَیَعْلُوْ کَابِرًا عَنْ کَابِرٍ اِلٰی نَبِیِّنَا عَلَیْهِ السَّلَامُ وَالْاِفْتِرَاءُ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ مَحْضِ الْکُفْرِ در "بدرالسعادت" مذکور است۔ اگر مومنی دستِ بیعت بغیرِ اذنِ پیری می دہد، کافر شود ویا از پیری بر پیری دیگر ارادت آرد۔ پس مومنان را طلبِ استقامت به کارِ دینی جہد باید، نه به چنین کارِ لایعنی قطب العالم ہم در این محل فرمودند: مثنوی:

ہر که نداند شجرِ خویش را
لاف زند اُو گوہرِ☆ خویش را

و مریدان را شجرہ پیر دادن یکی از سنن اولیاء است که از پیری صحیح رسیده باشد و اگر بغیر منشور خلیفه گیرد، غیری را بجہتِ شہرت در غرقابِ دوزخِ سعیر، اسیر گردد و خلیفه نگردد۔"۲

☆۱ جائز نیست

☆۲ این کار بہتان است برشیخ خود و مرتفع می شود درجه بدرجه تانی صلی الله علیه وآله وسلم بہتان برنبی کفر محض است۔

۳ مخدوم جہانیاں، جلال الدین، سراج الہدایه، دہلی، ۱۹۸۳م، ص ۱۸۸، ص ۱۸۹.

☆ گہر

اختتامیه

برخی از مشایخ صوفیه بنابر سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که اُمی بوده و حضرت ایشان خود آیات کریمهٔ قرآن کریم را در قلم نیاورده و نگارش آن را به کاتبان وحی احاله فرموده اند، معتقد به نوشتن اصولِ اعتقادات و اساس تعلیمات خود به سالکان طریقت نبوده اند. بدین جهت مریدان در مجلس تعلیماتی آنان حضور می یافتند و کلام آنان را در مباحث مختلف که در حکم دستور العمل سلوک صوفیانه بود، به تحریر در می آوردند و از این رهگذر اصولی عمیق را در تصوف طرح افگندند و نام آن را "ملفوظات" نهادند.

از آن جا که مورد خطاب پیران و مشایخ صوفیه مرد می بوده اند عامی و دل ساده مانند صلاح الدین زر کوب که از کار زرگری امرار معاش می کرد، در تنفیذ اعتقادات پیران صاحبدل خود سعی بلیغ مبذول می داشتند. بنا براین ملفوظات از اعتباری خاص و اهمیتی ذیشان در تصوف اسلامی برخوردار بود.

گروهی از سالکان طریقت که از نعمت خواندن و نوشتن بهره مند بودند، نه تنها به ضبط و ثبت کلام پیران خود همت درمیان می آورند بلکه بسیاری از کشف و کرامات و خوارق عادات پیران این طایفه را و مباحث و مسائل تصوف را که پیر طریقت مطرح نموده تحریر می کردند تا آیندگان را به خواندن و مطالعه و بکار بستن آن اعتقادات راسخ تر کنند.

ملفوظات صوفیه به عنوان دستور العمل زندگی خانقاہی از اعتباری ویژه ای و جنبهٔ تعلیمی آن در طریقت ہر طایفه از مشایخ صوفیه اہمیت خاصی دارد.

بانگرش به این که کلام صوفیه جنبهٔ تعلیمی دارد، تکرار کلمات، جملات و حتّی ظرایف موضوعات در ہر مبحث فراوان به نظر می آید.

مبحث تعلیمی از آن جهت در خور تکرار است که در تهذیب نفس از ضروریات سلوک صوفیانه است زیرا چله نشینی و خاکساری جزبا اجرای فرایض مقدماتی سلوک امکان پذیر نتواند بود. درحقیقت این صوفیه اند که ایشان احیاء سنتِ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کرده اند و پیروی اعمال مقدسه کردند و نتیجتاً در ایشان پیروی اعمال نبوی صلی الله علیه وآله وسلم راسخ

شدہ، حُسنِ اخلاق بدون تزکیۂ نفس نمی تواند که پیدا شود و تزکیۂ آن وقت پیدا می شود که اعمال مطابق شریعت شوند۔ چنانکه علی هجویریؒ فرموده است که معرفت بی پذیرفتِ شریعت درست نیاید و ورزش شریعت بی اظہار مقامات راست نیاید[1] دربارۂ اخلاق اعلی و پاکیزۂ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در قرآن پاک است:

وَاِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ

"چون رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اشرف الناس بودند برای این در خلق ہم از ہمه احسن و اعلی بودند۔ شیخ مجاہد می گوید که مراد از خلقِ عظیم☆ "علی دین عظیم" است و دین مجموعه ای اخلاقِ حسنه و اعمال صالحه است۔ دربارۂ اخلاق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از حضرت عائشه رضی الله تعالی عنہا دریافت کرده شد، ایشان فرمودند: "خلقِ ایشان قرآنِ کریم است۔"[2]

بیشتر مؤرخینِ ہندی قرونِ وسطی از مسائل تودۂ مردم اعتنا نمودند و فقط احوال شاہان آن زمان را نوشته اند۔ البته صوفیه از اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم آن دوره را در ملفوظاتِ خویش جاداده اند۔ بطور مثال:

در راحت القلوب شیخ فرید الدین مسعود گنج شکرؒ(شکر گنجؒ) فرمودند:

"درویشی پرده پوشی است و خرقه پوشیدن حق اوست که عیب برادر مسلمان بپوشد و پیش کسی مکاشفه نکند و ہر چه از مال دنیا و جُز آن بدو رسد، در راه خدا تعالی صرف کند و آن را به صرف رساند، ذره نگاه ندارد و بعد از آن لفظ مبارك راند که اصحاب طریقت و مشایخ کبار در فواید خویش می نویسند که زکوٰة برسه نوع است زکوٰة شریعت، زکوٰة طریقت و زکوٰة حقیقت۔ پس این تمثیل فرمود که: شریعت آن است که چون دویست درم موجود باشد، از آن پنج درم در راه خدا تعالی بدہد و زکوٰة طریقت آن است که از دویست درم پنج درم نگاه دارد، باقی در راه خدادہد و زکوٰة حقیقت آن است که از دویست درم ہیچ نگاه ندارد۔ یعنی تمام در راه خدا تعالی بدہد۔ زیرانچه درویشی خود فروشی است۔

---

[1] علی بن عثمان ہجویریؒ، کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، تہران، ۱۳۸۳، ص ۲۵.

[2] شہاب الدین شہروردی، عوارف المعارف، مترجم ادیب شہیر حضرت شمس بریلوی، کراچی، ۱۹۷۷م،

ص ۳۸۰

☆ یعنی ایشان بر دینِ عظیم اند.

آنگاه ملایم این معنی فرمود که: شیخ شهاب الدین ابو عبدالله سهروردی قدس الله روحه را دعا گوی دیده است و سعادت پای بوس حاصل کرده است. چند روز به خدمت ایشان بودم. الغرض ہیچ روزی نبود که قیاسًا ده ہزار دینار کم یا بیش والله اعلم فتوح در خانقاه ایشان نرسیدی. بعدازآن فرمودی که به تمام در راه خدای تعالیٰ بدادی و فلوس تاشب نگاه نداشتی و این سخن گفتی: اگر از این جزوی نگاہدارم، درویش بگویند که فلان درویش مالدار است.“[1]

خواجه عثمان ہرونیؒ در انیس الارواح حدیث رسول الله ﷺ نقل کردند و فرمودند:

”روایت کرد ابو ہریره از رسول الله صلی الله علیه وآلہٖ وسلم ہر که مومن را بیا زارد ہمچنان دان که مرار نجانیده باشدو ہر که مرا رنجانیده باشد، خدای تعالیٰ را آزرده کرده باشد. در سینۂ ہر مؤمن ہشتاد پرده اند که در ہر پرده فرشته ایستاده است. ہر که بیازارد مؤمن را ہمچنان باشد که ہر ہشتاد فرشته را رنجانیده باشد.“[2]

وجای دیگر در انیس الارواح است:

”ہر که مؤمن را دشنام دہد، چنان است که یاری کرده فرعون را به حربِ موسیٰؑ. آنگاه فرمود: ہر که مؤمن رادشنام دہد: دعای او مستجاب نشودتا چند روز. اگر بی توبه بمیرد، عاصی شده باشد.“[3]

در شبه قاره صوفیای عظام و عرفای کرام در ملفوظاتِ خویش دربارۂ مسائل اجتماعی دینی و علمی و اقتصادی زمان خویش مطالب خیلی مفید نگاشته اند. و ہمین سبب است که ملفوظاتِ صوفیه اہمیت و ارزش خاصی دارند.

---

[1] فرید الدین مسعودؒ، راحت القلوب، گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاءؒ، نسخۂ خطی در کتابخانۂ دانشگاه پنجاب، لاہور، شماره ۲۵۵، ص ۳۵.

۲۔ عثمان ھرونیؒ، انیس الارواح، گرد آوری خواجہ معین الدین چشتیؒ، لکھنؤ، ص ۱۰.

۳۔ ھمو، ھمان کتاب، ھمانجا، ص ۱۷، ص ۱۸.

فهرست ملفوظاتِ عارفان در شبه قاره

نمبر شمار	اسم های ملفوظات	اسم های صاحب ملفوظات	اسم های گرد آوردگان	حوالهٔ کتاب	تاریخ وفاتِ صاحبِ ملفوظات	اسم کتاب خانه
۱.	انیس الارواح	خواجه عثمان پرونیّ	خواجه معین الدین چشتیّ	فهرستِ مشترک پاکستان جلد سوم از احمد منزوی ص ۱۲۹۵	۵ شوال ۶۱۷ھ ۱۲۲۰ م	لاہور: پنجاب پبلک لائبریری (نسخهٔ خطی) ۲۹۷.۴۲. سرگودها: انجمن ربوه (نسخهٔ خطی) اسلام آباد، گنج بخش نسخهٔ خطی. ۲۳۱۴، راولپنڈی، کترهی افغانان، واه کینت، (نسخهٔ خطی)
۲.	گنج الاسرار	// // //	// // //	ص ۱۸۲۸	// //	لاہور: دانشگاه پنجاب ذخیرهٔ شیرانی (نسخهٔ خطی) ۳۳۸۲/۳۷۸، دانشگاه آذر (نسخهٔ خطی) 8۲۹۳۱/۷۴.T عالمگیر شجاع چوک وزیر خان (نسخهٔ خطی). دانشگاه آذر (نسخهٔ خطی) ۸۲۹۳/۹۵T اسلام آباد: کتابخانهٔ گنج بخش (نسخهٔ خطی) ۲۲۳۰–۳۶۵ سیالکوت: بدو ملهی کهنه کتابخانهٔ فخر الاطباء (نسخهٔ خطی)
۳.	بحر الحقایق	خواجه معین الدین حسن سجزیّ	خواجه قطب الدین بختیار کاکیّ	ص ۱۳۱۴	۱۲۳۵ م/ ۶۳۲ھ	اسلام آباد کتابخانهٔ گنج بخش (نسخهٔ خطی)، ۸۳۲۲
۴.	دلیل العارفین	// // //	// // //	// //	// //	۱. کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، Pciv ۸۳، PCIV ۳۲(کتابِ طبع شده) ۲. کتابخانهٔ گنج بخش اسلام آباد شماره ۱۱۱۸۱، ۱۷۷۱۹، ۱۹۳۷۳. ۱۷۱۰۳
۵.	فواید السالکین	خواجه قطب الدین بختیار کاکیّ	فرید الدین گنج شکرّ	مخطوطاتِ شیرانی ص ۲۸۸		کتابخانهٔ گنج بخش اسلام آباد (کتابِ طبع شده) شماره ش ۱۷۷۲۰ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاہور. ذخیرهٔ شیرانی (نسخه های خطی) (۱) ۱۳۲/۲ ۵۱۳۳/۲ (۲) م/ ۴۳۲۵ (۳) ۳۸۸۸/۸۵۵/۱

۶.	اسرار الاولیاء	شیخ فرید الدین مسعودؒ	بدر اسحق	فہرست مشترک پاکستان ص ۱۲۵۱	۵ محرم ۶۴۳ھ/ ۱۲۴۵م	کتاب خانۂ دانشگاہ جی سی لاہور (کتاب طبع شدہ) شمارہ ۲۱۸۸، کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب (کتابِ طبع شدہ)Pciv II ترجمۂ اردو اسرار الاولیاء، کتابخانہ دانشگاہ جی سی بخش فارسی شمارہ ۱۷۳۰.
۷.	راحت القلوب	شیخ فرید الدین مسعودؒ	حضرت نظام الدین اولیاءؒ	ص ۱۳۴۹	// //	کتاب خانۂ دانشگاہ پنجاب (کتابِ طبع شدہ) ۳۴ Pc iv، ترجمۂ اردو راحت القلوب کتابخانۂ زبان و ادبیاتِ فارسی دانشگاہ جی سی (کتابِ طبع شدہ) شمارہ ۱۲۸۸، ۱۷۳۰، نسخہ ہای خطی در لاہور: فقیر سید مغیث الدین نستعلیق سید قلندر شاہ
۸.	گنج اسرار وزیر نسخہ	شیخ فرید الدین مسعودؒ		فہرستِ مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۳۱	// //	راولپنڈی، مسجد رود مستانہ دکتر حکیم محمد اصغر مستانوی (نسخۂ خطی)
۹.	خیر الاذکار	شیخ فرید الدین گنج شکرؒ		فہرستِ مخطوطاتِ شیرانی جلد ۳ ص ۲۱۶	// //	کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور ذخیرۂ شیرانی، نسخۂ خطی، ۴۲۷۰/۲
۱۰.	خلاصۃ العارفین	حضرت بہاؤ الدین زکریا ملتانیؒ		ص ۲۵۷	۶۶۲ھ/ ۱۲۶۴م	کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور (کتابِ طبع شدہ) ۱۳۶ pfII کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور (نسخۂ خطی) ۱۸۸۵/ ۳۸۹۹
۱۱	سرور الصدور	شیخ حمید الدین ناگوریؒ	شیخ فرید الدینؒ	فہرستِ مشترک پاکستان از احمدی منزوی ص ۱۵۵۱، ۱۵۵۲	۶۷۳ھ	کراچی (پاکستان) ہسٹاریکل سوسائٹی ہمدرد.
۱۲.	ملفوظاتِ لعل شہباز قلندرؒ	لعل شہباز قلندر	خضر علی بن فاضل بن شیخ علی	فہرستِ مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۳۴	۷۲۴ھ/ ۱۳۲۴م	کراچی، استاد پیر حسام الدین راشدی (پرفسور روشن بیگم)

۱۳.	فواید الفواد	حضرت نظام الدین اولیاءؒ	خواجه حسن دهلوی	فهرست مشترك پاکستان از احمد منزوی ص ۱۷۴۹	۷۲۵ھ / ۱۳۲۵م	کتابخانهٔ دانشگاو پنجاب، لاہور (کتابِ طبع شده) شماره ۱۳۲۶ IV ۱–pc کتاب خانهٔ دانشگاو جی سی: (۱) ذخیرهٔ کتب سردار کریم نواز ۸۰۵ SKN (۲) ذخیره کتب مقبول بیگ بدخشانی شماره ۳۳۸–MMB، ۳، ۲۹۷/ف وا ۳. ذخیرهٔ کتب عبادت بریلوی: ۱۱۲ EBI ۳۳۹۳، ۸۹۱ اف وا کتاب خانهٔ دانشگاه جی سی (فارسی) ۱۷۷۸
۱۴.	افضل الفواید	حضرت نظام الدین اولیاءؒ	حضرت امیر خسروؒ	فهرست مشترك پاکستان از احمد منزوی ص ۱۷۴۹	۷۲۵/ ۱۳۲۵م	کتابخانهٔ دانشگاو پنجاب، لاہور (کتابِ طبع شده) شماره (۱) ۴ PCIV (۲) ۱۱۹۱ Pe
۱۵.	دورِ نظامی	حضرت نظام الدین اولیاءؒ	علی بن محمود جاندار	دانشنامه ادبِ فارسی ص ۱۲۶۸	//	
۱۶.	چهل مجلس	علاؤ الدوله سمنانی	امیر اقبال	فهرست مشترك پاکستان از احمد منزوی ص ۱۴۰۳	۷۲۶ھ/ ۱۳۲۶م	کتابخانهٔ دانشگاو پنجاب، لاہور (کتابِ طبع شده) (۱) شماره ۱۲۳ Pc III (۲) ۱۱۹۱ Pe
۱۷.	اورادِ نصیریه	شیخ نصیر الدین محمود چراغؒ	ناشناس	// // ص ۱۳۰۸	۷۵۷ھ	
۱۸.	خیر المجالس	// // //	حمید شاعر قلندرؒ	ص ۱۴۴۳	//	کتابخانهٔ دانشگاو پنجاب، لاہور (کتابِ طبع شده) (۱) شماره ۱۳۱ Pciv
۱۹.	ده مجلس	// // //	ناشناس	ص ۲۰۳۶	//	کتابخانهٔ پنجاب پبلك، لاہور، نسخهٔ خطی ۲۹۷.۶۲ نصر
۲۰.	آداب الطالبین	// // //	شیخ حسن محمد	فهرست کتابهای فارسی چاپسنگی و کمیاب ص ۱۵۹		کتاب خانهٔ گنج بخش اسلام آباد (کتابِ طبع شده) شماره ۱۳۶۱/ ۱۷۵۷
۲۱.	مفتاح العاشقین	// // //	حضرت محب الله		//	

۲۲.	معدن المعانی	شرف الدین احمد بن یحیٰ منیری	زین بدر عربی	فهرست مشترك پاکستان از احمدی منزوی ص ۱۹۴۴	۷۸۲ھ/ ۱۳۸۰م	لاہور. کتابخانهٔ الریاض، جی معین الدین ۱۲۵ برگ (دکتر ظہور الدین احمد.) پشاور: (۱) مشرقیه دارالعلوم الاسلامیه (نسخهٔ خطی) (مولوی عبدالرحیم ۱: ۱۷۲) (۲) پشتو اکادمی (نشخهٔ خطی) ۳۰۳: ۱ (۳) دانشگاه، کالج اسلامیه (نسخهٔ خطی) شماره ۳/ ۱۰۳۱
۲۳.	مخ المعانی	// // //	فقیر خیر الدین	// // ص ۲۰۳۶	//	نامعلوم
۲۴.	ملفوظ الصغر	// // //	ناشناس	دانشنامهٔ ادب فارسی ص ۱۲۶۸ و تصوف برصغیر میں ص ۹۹	// //	کتابخانهٔ بلخیه ندوه (ہندوستان)
۲۵.	ملفوظ کبری	شرف الدین احمد بن یحیٰ منبری		تصوف برصغیر میں او متن اردو ص ۹۹	۷۸۲ھ/ ۱۳۸۰م	کتابخانهٔ آصفیه (ہندوستان)
۲۶.	خوانِ نعمت	// // //	زین بدر عربی	دانشنامهٔ ادب فارسی ص ۱۲۶۸	// //	نامعلوم
۲۷.	بحرالمعانی/ فواید غیبی/ کنز المعانی	// // //	// // //	// // //	// //	نامعلوم
۲۸.	گنج لایفنی	// // //	// // //	دانشنامهٔ ادبِ فارسی ص ۱۲۶۸	// //	نامعلوم
۲۹.	مؤنس المریدین	// // //	داود خانی	// // ص ۱۲۶۹	// //	نامعلوم

۳۰.	اسباب النجات	// // //	اشرف بن رکن	// // //	// //	نامعلوم
۳۱.	راحت القلوب	// // //	زین بدر عربی	دانشنامۂ ادب فارسی ص ۱۲۲۹	// //	//
۳۲.	جامع العلوم (خلاصة الالفاظ)	سید جلال الدین حسین مخدوم جہانیاں جہان گشتؒ	سید علاؤ الدین علی لاہوریؒ	فہرست مشترک پاکستان از احمد منزوی، ص ۱۳۸۱	۷۸۵ھ/ ۱۳۸۳م	کتابہ خانۂ دانشگاہ جی سی (فارسی) (کتاب طبع شدہ) (۱) شمارہ ۱۷۸۹ ۲. شمارہ ۳۲۸ (ع) (۳) شمارہ ۳۹۹ (ع) (۴) شمارہ ۳۲۷ (ع) (۵) شمارہ ۴۰۰ (ع)
۳۳.	خزانہ جواہر جلالی	// // //	فضل اللہ بن ضیاء العباسی	// // ص ۱۴۲۵	// //	کتابخانۂ دانشگاہ جی سی، ذخیرۂ کتب مقبول بیگ بدخشانی شمارہ ۵۵، ۸۹۱/ م ح م) ۵۱۱– MMB
۳۴.	تحفۃ الاسرار	// // //	فخر محمود غزنویؒ	// // ص ۱۳۳۶	// //	کتابخانۂ پنجاب پبلک، لاہور، (نسخۂ خطی) شمارہ ۴۲، ۲۹۷
۳۵.	خزانۃ الفواید الجلالیہ	// // //	احمد مدعو بن بہا بن یعقوب	// ص ۱۳۲۶	// //	۱. اٹک، مکھڈ (نسخۂ خطی) مولانا محمد علی (پرفسور ملک محمد اقبال) ۲. اسلام آباد: گنج بخش (نسخۂ خطی) ۲۵۵۷ (گنج ۲: ۲۰۳)
۳۶.	سراج الہدایہ	// // //	احمد برنی	فہرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۱۵۳۸	// //	۱. کتابخانہ دانشگاہ پنجاب، لاہور (کتاب طبع شدہ) شمارہ ۳۳ Pciv (۲) کتابخانۂ زبان و ادبیات فارسی دانشگاہ جی سی، شمارہ ۱۷۸۸۰
۳۷.	مظہر جلالی	// // //	صلاح الدین شاہؒ	// ص ۱۹۳۷	// //	(۱) ملتان، سید شاہ عباس گردیزی ۱۹، ۷۸ ص ۱۱ س، (۲) لاہور کتابخانۂ فقیر سید مغیث الدین (پایان نامہ دکتر خالدہ صدیقی: ۲۲۷)

۳۸.	ملفوظاتِ بہاؤ الدین نقشبندی محمد بن محمدؒ الحافظی خواجہ پارساؒ	بہاؤالدین نقشبندی	خواجہ محمد پارسا	تصوف برصغیر میں (متن اردو)ص ۹۹	۷۹۰ھ	کتابخانۂ آصفیہ (ہندوستان)
۳۹.	ملفوظات و حالات بہاؤ الدین نقشبندیؒ	بہاؤ الدین نقشبندی	یعقوب بن عثمانؒ	تصوف برصغیر میں (متن اردو)ص ۹۹	۷۹۰ھ	کتابخانۂ دیوبند (ہندوستان)
۴۰.	کلماتِ قدسیہ	// // //	// // //	فہرست مخطوطات شیرانی ص ۲۴۱	//	۱. کتابخانۂ زبان و ادبیات فارسی دانشگاو جی سی، کتاب طبع شدہ، شمارہ ۱۰۸۷ ۲. کتابخانۂ دانشگاو پنجاب، لاہور (کتاب طبع شدہ) ۵/ ۳۳۴۹/ ۳۴۵
۴۱.	ملفوظاتِ مخدوم اخی جمشید راجگیری	اخی جمشید راجگیری	یحییٰ بن علی اصغر عثمانؒ حسینی قنوجی	دانشنامۂ ادب فارسی ص ۱۲۴۹، تصوف برصغیر میں (متن اردو)ص ۹۹	۸۰۱ھ	کتابخانۂ علیگڑہ
۴۲.	مکتوبات و ملفوظات خواجہ محمد پارساؒ	خواجہ محمد پارساؒ		تصوف برصغیر میں (ص ۹۷)	//	کتاب خانۂ حبیب (ہندوستان)
۴۳.	لطائفِ اشرفی	سید اشرف جہانگیر سمنانیؒ	نظام حاجی غریب سمنیؒ الیمنی	فہرست مشترک پاکستان از احمد منزی ص ۱۸۳۴	۸۰۸ھ	کتابخانۂ زبان و ادبیاتِ فارسی دانشگاو جی سی، لاہور کتاب طبع شدہ، شمارہ ۱۳۱۰ .
۴۴.	انوار المجالس	گیسو درازؒ	شیخ علاؤ الدین گلبرگہ ای	دانشنامۂ ادب فارسی ص ۱۲۹۸	۸۲۵ھ	ضیاء القرآن پبلیکیشنز، لاہور (کتاب طبع شدہ) شمارہ ۷۵،

۴۵.	ملفوظات رساله در بیانِ مراتبِ فنا	گیسو درازؒ	// // //	تصوف برصغیر میں ص ۹۷ فهرستِ مشترکِ پاکستان جلد ۱۲ ص ۲۲۲۹.	۸۲۵ھ	نامعلوم
۴۶.	ملفوظاتِ خواجه بنده نواز، گیسو دراز	// // //	// // //	تصوف برصغیر میں (متن اردو) ص ۹۸	// //	نامعلوم
۴۷.	جوامع الکلم	گیسو درازؒ	سید محمد اکبر حسینی چشتیؒ فرزند او	فهرست مشترکِ پاکستان از احمد منزوی ص ۱۳۸۸	//	۱. کتابخانهٔ زبان و ادبیاتِ فارسی دانشگاه جی سی، شرح جوامع الکلم (کتاب طبع شده) ۱۷۳۷ ۲. ضیاء القرآن پبلی کیشنز– شماره ۹۹
۴۸.	ملفوظات شیخ احمد عبدالحق	شیخ احمد عبدالحق ردونوی	نامعلوم	تصوف برصغیر میں (متن اردو ص ۹۹)	۸۳۷ھ	نامعلوم
۴۹.	انوار العیون	// // //	شیخ عبدالقدوس بن اسماعیل چشتی گنگوهی	دانشنامهٔ ادبِ فارسی ص ۱۲۶۸	۸۳۷ھ	نامعلوم
۵۰.	جواهر المعانی	سید محمد اکبر حسین چشتی فرزند گیسو درازؒ	// // //	فهرست مشترکِ پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۳۵	۸۳۹ھ	کتابخانهٔ گنج بخش اسلام آباد شماره ۱۵۲۲
۵۱.	تحفة المجالس	شیخ محمد کهتو	محمد بن سعد بن صدر ایرجی	دانشنامهٔ ادبِ فارسی ص ۱۲۶۹	۸۴۹ھ ق	مقاله در کتابخانهٔ دانشگاو پنجاب، لاہور، از محمد اقبال ثاقب، ۱۹۸۹م شماره Tphlll ۳۱۹۲p
۵۲	رفیق العارفین	شیخ حسام الدین مانکپوریؒ	فرید سالار	// //ص ۱۵۲۳	۸۵۲ھ	نامعلوم

۵۳.	توجه: رسالہ دریان	خواجه نظام الدین خاموش	سعد الدین کاشغری		۸۹۰ھ	اتک کتابخانهٔ محمد علی، محمد صالح.
۵۴.	ملفوظات مولانا سعد الدین کاشغری	مولانا سعد الدین کاشغری	نامعلوم	فهرست حکیم محمد موسی امرتسری ص ۷۰	۸۹۰	کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاہور (کتاب طبع شده)
۵۵.	ملفوظات شاه عالم گجراتی	شاه عالم گجراتی	سید محمد جعفر بدر عالم	دانشنامهٔ ادب فارسی ص ۱۲۶۹ (تصوف برصغیر میں ص ۹۹)	۸۰۰ھ	علی گره (نسخهٔ خطی)
۵۶.	تحفه سعدیه	شیخ محمد بن قطب معروف به شاه مینا لکهنوی	میر سید محی الدین بن حسین رضوی امیتهی	دانشنامهٔ ادب فارسی ۱۲۶۹	۸۸۴ ه ق	کتاب خانهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جی سی، لاہور، کتاب طبع شده شماره ۷۸۲ (ع) (متن اردو)
۵۷.	بیانِ عناصر	خواجه نصیر الدین عبید الله احرار	ناشناس	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۱۳۲۵	۸۹۵ه ق	لاہور محمد شفیع (نسخهٔ خطی)
۵۸.	مناقبِ خواجه احرار	// // //	// // //	// //ص ۲۰۲۵	//	کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، شماره ۱۰۹۰ APC iv (کتاب طبع شده)
۵۹.	ملفوظاتِ عبدالله ملتانی	عبدالله ملتانی	نامعلوم	تصوف برصغیر میں (متن اردو) ص ۱۵۴	۹۰۰ه	کتابخانهٔ علیگره، نسخهٔ خطی، ہندوستان

۷۰.	تحفة السعداء	شیخ سعد بن بدهن خیرآبادی مرید و خلیفة شاه مینا لکهنوی	مخدوم شیخ کمال بن سراج الاسلام محمود	// //ص ۱۲۴۹	۸۱۴–۹۲۲ ق	نامعلوم
۷۱.	لطائف قدوسی زندگی نامه و ملفوظات	شیخ عبدالقدوس چشتیؒ گنگوهی	پسرش شیخ رکن الدین	// // //	۸۶۰م – ۹۴۴م ق	نامعلوم
۷۲.	ملفوظات حسام الدین جونپوری	حسام الدین جونپوریؒ	نامعلوم	تصوف برصغیر میں (متن اردو ص ۹۷)	۹۶۰م	نامعلوم
۷۳.	ملفوظات رشیدی	عبدالرشید حقانیؒ	شرف الدین قریشی	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۲۸	۹۴۹م	۱. نسخهٔ خطی (ملتان، جهانیان چك R ۱۰/ ۱۱۴) کتابخانة الله بخش اسد نظامی ۲. نسخهٔ خطی – قصور، کوت مراد خان، کتابخانة یمدنی، سید محمد طیب شاه همدانی
۷۴.	ملفوظات شیخ علی متقی	شیخ علی متقی (پیر حسام الدین جونپوری متقی)	نامعلوم	تصوف برصغیر میں متن اردو (ص ۹۹)	۹۷۵م	کتابخانة آصفیه (نسخهٔ خطی) هندوستان
۷۵.	ملفوظات شیخ سلیم چشتیؒ	شیخ سلیم چشتیؒ	ابراهیم	// //ص ۹۹	۹۷۹م	کتابخانة جواهر (نسخهٔ خطی) هندوستان

۷۶.	محبوب القلوب	بندگی نظام الدین امیتهی لکهوی	محمد علی بن عبدالجبار بن عبدالوهاب بن بندگی نظام الدین	دانشنامهٔ ادب فارسی ص ۱۲۶۹	۹۷۶ھ ق	نامعلوم
۷۷.	ملفوظات شیخ وجیهه الدین گجراتی	شیخ وجیهه الدین گجراتی	ناشناس	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۳۸ و دانشنامهٔ ادب فارسی ص ۱۲۹۹	۹۹۸ھ ق	۱. نسخهٔ خطی: کراچی، موزه ملی، شماره ۲۶/ ۲۱۰-۲۱- N.M ۱۹۶۵ ۲. نسخهٔ خطی-پشاور: دانشگاه، کالج اسلامیه شماره ۲/ ۱۰۳۷
۷۸.	ملفوظات شیخ شاه هاشم علوی	شیخ شاه هاشم علوی (نبیرهٔ شیخ وجیهه الدین گجراتی)	تصوف برصغیر میں (متن اردو) ص ۹۹	تصوف برصغیر میں (متن اردو) ص ۹۹	نامعلوم	کتابخانهٔ حبیب (نسخهٔ خطی) کتابخانهٔ آصفیه (نسخهٔ خطی) (هندوستان)
۷۹.	ملفوظات مخدوم نوح	مخدوم نوح هاله کندی	// // //	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۳۶	۹۹۸ھ	نسخهٔ خطی: کراچی، پیر حسام الدین راشدی
۸۰.	ملفوظات خواجه باقی سمرقندی	خواجه باقی بالله سمرقندی	ناشناس	دانشنامهٔ ادب فارسی و فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۳۲	۱۰۱۲ھ	نامعلوم
۸۱.	بهشت محفل	شاه ابو المعانی	نامعلوم	نامعلوم	۱۰۲۴ھ	کتاب طبع شده در کتابخانهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جی سی شماره ۲۳۲۲ نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور شماره ۵۲۵/ ۲۲۳۰

۶۲.	ملفوظات شیخ نظام الدین تهانیسریؒ	نظام الدین تهانیسری	نظام الدین عبدالشکور	تصوف برصغیر میں (متن اردو) ص ۹۹	۱۰۲۲ء	نامعلوم
۶۳.	ملفوظات سلسله سهروردیه و اوراد	سلسله سهروردیه	پیرمڈیا	// // //	۱۰۳۴ء	نامعلوم
۶۴.	مبدأ و معاد	حضرت مجدد الف ثانیؒ شیخ احمد سرہندی	محمد صدیق بدخشی	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۸۹۳	۲۸ صفر ۱۰۳۴ء	کتاب طبع شده، کتابخانه، گنج بخش اسلام آباد شماره ظ ۱۸ ۱۷۰، ۱۷۱۰۲
۶۵.	مرآت طیبه / مقامت محمودیه زندگی نامه و ملفوظات	خواجه خاوند محمود عطاری نقشبندی علوی حسنی کشمیری، معروف به حضرت ایشان	ابو ضیا محمد معین الدین پسرش	دانشنامهٔ ادب فارسی ص ۱۲۴۹	۱۰۵۲ء ق	نامعلوم
۶۶.	راحت الارواح	عزیز الله	حافظ محمد سعید بن حافظ کرم الله	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۱۴۲۹	۱۰۵۴ء	نامعلوم
۶۷.	ملفوظات شیخ عیسی	شیخ عیسی	مریدوی	// // ص ۲۰۳۳	نامعلوم	پشاور، دانشگاه اسلامیه شماره ۱۰۵۴.

۷۸.	چهار بهار	حضرت شاه حاجی محمد نوشه گنج قادری	نامعلوم	نامعلوم	نامعلوم	کتابخانهٔ گنج بخش اسلام آباد (کتاب طبع شده) شماره ش ۹۲–۱۸۸۹۱
۷۹.	کلماتِ طیبات	حاجی محمد قادری	سید شریف احمد	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۱۰۷	۱۰۶۴ء	ا. گجرات ساہن پال (نسخهٔ خطی)، کتابخانهٔ نوشاهیه، شماره (ا) ۱۹/c ۱۳۷۷ء (۲) ا ع ۳/ ۱۳۷۷ء
۸۰.	ملفوظات خواجه خورد	خواجه خوردؒ	نامعلوم	تصوف برصغیر میں (متن) اردو ص ۹۷	۱۰۷۴ء	کتابخانهٔ آصفیه (ہندوستان)
۸۱.	ثمرات الحیات	حضرت برهان الدینؒ	نامعلوم	فهرست مخطوطات شیرانی ص ۲۱۰	۱۰۸۳ء	کتابخانهٔ دانشگاهِ پنجاب لاہور (ذخیرهٔ شیرانی) شماره ۴۲۹۴، نسخهٔ خطی
۸۲.	ملفوظات سراج العارفین	مصطفی احمد ضیاء الدین حسینی	سید شریف احمد	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۲۸		لاہور. کتابخانهٔ دانشگاهِ پنجاب، ذخیرهٔ شیرانی (نسخهٔ خطی) شماره ۲/ ۴۱۹۹
۸۳.	کلید التوحید (ملفوظات و لطائف حضرت سلطان باہوؒ)	حضرت سلطان باہوؒ	نامعلوم	فهرست مخطوطات شیرانی ص ۲۴۲	۱۱۰۲ء	لاہور، کتابخانهٔ دانشگاهِ پنجاب ذخیرهٔ شیرانی شماره ۲/ ۵۳۱/ ۳۵۵۴ (نسخهٔ خطی)
۸۴.	مناقب الحسن	سید حسن رسول نمای دهلوی	محمد هاشم بن محمد کاظم حسنی حسینی نجفی	دانشنامهٔ ادبِ فارسی ص ۱۲۷۰	۱۱۰۳ه‍ ق	نامعلوم

۸۵.	مرآت الوصول	احمد مغربیؒ	مولانا محمد قاسم	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۱۸۹۷	نامعلوم	لاہور، کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، نسخۂ خطی، ذخیرۂ شیرانی شمارہ ۶۱۸۴
۸۶.	ملفوظات سید حسن رسول نما	سید حسن رسول نما	نامعلوم	تصوف برصغیر میں (متن اردو) ص ۹۸	۱۱۰۳ھ	کتابخانۂ همدرد (ہندوستان)
۸۷.	فوائد رکنیه	رکن الدین شطاریؒ	نامعلوم	دانشنامۂ ادب فارسی ص ۱۲۶۹	۱۱۱۷ھ	کتابخانۂ خدا بخش، نسخۂ خطی (ہندوستان)
۸۸.	فوائد رکنی	امام الدین راجگری	نامعلوم	تصوف برصغیر میں (اردو متن اردو) ص ۹۹	۱۱۳۰ھ	کتابخانۂ خدا بخش (نسخۂ خطی) ہندوستان
۸۹.	مناقب رزاقیه	شاه عبدالرزاق هانسویؒ	مولانا نظام الدین محمد فرنگی محل سہالوی	دانشنامۂ ادب فارسی ص ۱۲۶۹	۱۱۳۶ھ ق	نامعلوم
۹۰.	مجالس کلیمی	شیخ کلیم الله شاه جہان آبادی	خواجه محمد کامگار مرید و خلیفه او نظام الدین اورنگ آبادی	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۱۸۶۶ و فهرست عطیه حکیم محمد موسی امرتسری	۱۱۳۰ھ / ۷۲۹م	۱. کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور، ذخیرہ حکیم محمد موسی امرتسری، کتاب طبع شده، شماره ۳۳۲ ۲. دیرہ غازی خان (نسخۂ خطی)، ترنسه، آستانه (سلیمانیه)، فقیر محمود سدیدی (نسخۂ خطی) ۳. کراچی: انجمن ترقی (نسخه خطی) شماره ا ق ف ۱/ ۹۳ ۴. اٹک، مکهد (نسخۂ خطی)، کتابخانۂ مولانا محمد علی، محمد صالح ۵ ملتان، جهانیان، چك R، ۱/ ۱۱۳ نسخۂ خطی کتابخانۂ الله بخش اسد نظامی، شماره ۷ ج ۱/ ۱۱۳۲ ۶. لاہور، دانشگاہ، پنجاب، ذخیرۂ کتب حکیم محمد موسی امرتسری (کتاب طبع شده از متن اردو) شماره ۳۳۸۷

۹۱.	قواید	نظام الدین اورنگ آبادی	خواجه محمد کامگار خان	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۳۷	۱۱۴۲ هـ/ ۱۷۲۹م	۱. کراچی (نسخهٔ خطی) انجمن ترقی شماره ۱ ق ف / ۲ / ۹۳ ۲. دیره غازی خان (نسخهٔ خطی) تونسه، آستانه سلیمانیه، فقیر محمد سلیدی، شماره ۲، ع ۵۷۱
۹۲.	احسن الشمایل	// // //	// // //	دانشنامهٔ ادب فارسی ص ۱۲۴۹	// //	نامعلوم
۹۳.	رشك گلستان	// // //	نظام الملك آصف جاه	// // ص ۱۲۴۹	// //	نامعلوم
۹۴.	عیك بو قلمون	حافظ شاه محمد ابراہیم محفوظ کوئین	ابو الحسن سید محی الدین بن سید عبدالله شهید غازی	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۱۲۱۱	// //	کراچی (نسخهٔ خطی) انجمن ترقی، شماره ۲ ق ف ۱۲
۹۵.	نزهة السالکین	میر محمد سعید معروف به سید بهیك	علیم الله جالندهری	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۶۵	نامعلوم	۱. کتابخانهٔ پنجاب پبلك، لاہور (نسخهٔ خطی) شماره ۲۹۷.۲ علیم ۲. کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاہور، نسخهٔ خطی، ذخیره مخطوطات شیرانی، شماره ۴۲۱۱
۹۶.	ملفوظ منعمیه	منعم بن امان الله بہاری	نامعلوم	تصوف برصغیر میں (از متن اردو) ص ۱۰۰	۱۱۸۵ هـ	نامعلوم
۹۷.	ملفوظات فقیر الله	شاه فقیرالله جلال آبادی شکارپوری	محمد فاضل	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۳۴	۱۱۹۵ هـ/ ۱۷۸۱م	۱. کراچی (نسخهٔ خطی) موزهٔ ملی شماره ۴/ ۲۱۲–۱۹۵۸ N.M ۲. شیخوپوره، نارنگ منڈی، جنڈیانه گلستان، مولانا محمد شفیع الراعی (نسخهٔ خطی) ۳. کوئته: حافظ محمد خان

۹۸.	نالۂ درد	میر محمد ناصر	خواجه میر اثر	// // ص ۲۰۵۴	۱۱۹۹ھ	۱. کراچی، موزہ ملی شماره ۹/ ۴۴–۱۹۵۸ N.M (نسخۂ خطی) ۲. لاہور، محمد شفیع، شماره ۳۳/۳۴۰ (نسخۂ خطی)
۹۹.	ملفوظات خواجه میر دردؔ	خواجه میر دردؔ پسرِ خواجه ناصر عندلیب	نامعلوم	تصوف برصغیر میں ص ۹۸	۱۱۹۹ھ	۱. کتابخانۂ عمادیه ۲. کتابخانۂ دیوبند (نسخۂ خطی) ہندوستان
۱۰۰.	خیر الاذکار	خواجه نور محمد ثانی ناروواله	مولوی محمد گلہوی	فہرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۱۴۴۲	۳ ذیحجه ۱۲۰۴ھ/ ۱۷۹۰م	۱. لاہور، کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، ذخیرۂ شیرانی، شماره ۲/ ۴۲۷۰ (نسخۂ خطی) ۲. دیره غازی خان، تونسه، آستانۂ سلیمانیه، فقیر محمود سدیدی (نسخۂ خطی)
۱۰۱.	خلاصة الفواید	بندگی خواجه نور محمد چشتی مہاروی ناروواله	قاضی محمد عمر حکیم سیدپوری	// // ص ۱۴۴۴	۳ ذیحجه ۱۲۰۵ھ/ ۱۷۹۰م	۱. لاہور، کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، ذخیرۂ شیرانی (۱) شماره ۱۰۴۰/ ۴۰۰۲ (۲) شماره ۱/ ۴۲۷۰ ۲. دیره غازی خان، تونسه، آستانۂ سلیمانیه، فقیر محمود سدیدی ۳. بہاولنگر، چشتیاں درگاہ معلی، محمد اجمل چشتی فاروقی (نسخۂ خطی ۲ عدد) ۴– اٹک: مکہد، کتابخانۂ مولانا محمد علی، محمد صالح (نسخۂ خطی) ۵. ملتان، جہانیاں، مکتبه الجمال، اسد نظامی (نسخۂ خطی)
۱۰۲.	جواہر البدایع	پیر صاحب لنولوی شریف سندیؔ	بلال	فہرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۱۳۹۰	نامعلوم	نامعلوم
۱۰۳.	فواید ضیائیه	سید ضیاء الدینؔ	مہدی علی حسن الحسینی	فہرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۱۷۶۸	// //	لاہور، کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، ذخیره شیرانی، شماره ۱/ ۲۲۱۳/ ۵۲۳۶ (نسخۂ خطی)

۱۰۴.	صراط الطالبین	پیر محمد راشدؒ	نامعلوم	ص ۲۰۲۴	۱۲۳۳هـ/ ۱۸۱۸م	۱. حیدر آباد، منصوره، شاه ولی الله کالج (نسخهٔ خطی) ۲. حیدر آباد، درگاه شریف، کتاب خانهٔ عالیه، علمیه پیر سید محب الله شاه راشدی (نسخهٔ خطی) (۱۴۵ ص) ۳. حیدر آباد همانجا (۲۲ ص) نسخهٔ خطی ۴. حیدر آباد (۱۰۲ ص) نسخهٔ خطی
۱۰۵.	ملفوظات محمد راشد (۱) صحبت نامه	// // //	نامعلوم	// // //	// //	۱. کراچی استاد پیر حسام الدین راشدی (نسخهٔ خطی) ۲. کراچی، ملیر، دار العلوم مجددیه نعیمیه، شماره ۱/ ۱۲۹۷ (نسخهٔ خطی) ۳. حیدر آباد تندو قیصر، گنجینهٔ نظامانیان نسخهٔ خطی
۱۰۶.	ملفوظات محمد راشد(۲)	// // //	ناشاس	// // //	// //	کراچی، استاد پیر حسام الدین راشدی (نسخهٔ خطی)
۱۰۷.	جامع الفیوضات	// // //	نامعلوم	ص ۲۰۲۷	// //	نامعلوم
۱۰۸.	گلزار راشدی /محبوبیه محمودیه	پیر محمد ارشد	میان محمود کره ای نظامانی	دانشنامهٔ ادب فارسی ص ۱۲۷۰ – فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۲۷	// //	نامعلوم
۱۰۹.	نفحات الکرامات	// // //	محمد قاسم مشوری	فهرست مشترک پاکستان از احمدی منزوی ص ۲۰۷۲	// //	حیدر آباد، تند و قیصر، گنجینهٔ نظامانیان (نسخهٔ خطی)

۱۱۰.	ملفوظات شاه عبدالعزیز دهلوی	شاه عبدالعزیز دهلوی	ناشناس	دانشنامهٔ ادب فارسی ص ۱۲۶۹ – فهرست مشترك پاکستان از احمد منزوی، ص ۲۰۲۹	م ۱۲۳۹ هـ ق	نامعلوم
۱۱۱.	دُرّ المعارف	شاه غلام علی دهلویؒ	شاه رؤوف احمد مجددی	فهرست مشترك پاکستان از احمد منزوی ص ۱۴۴۶	۱۲۴۰هـ	کتابخانهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جی سی لاہور (کتاب طبع شده) کتابخانهٔ گنج بخش اسلام آباد (کتاب طبع شده) شماره ۱۹۹۲۷، ۱۹۸۰۹.
۱۱۲.	ملفوظات شریفه	//	غلام محی الدین قصوری	// // ص ۲۰۳۰	//	اٹک، مکھد، کتابخانهٔ محمد علی (نسخهٔ خطی)
۱۱۳.	جواہر علویه	//	شاه رؤوف احمد مجددی	دانشنامهٔ ادب فارسی ص ۱۲۷۰	//	نامعلوم
۱۱۴.	کنوز معرفت	سیّد صبغة الله حسین	گل محمد	فهرست مشترك پاکستان از احمد منزوی ص ۱۸۲۱	۱۲۴۶هـ/ ۱۸۳۰م	حیدر آباد درگاه شریف کتابخانهٔ عالیه پیر سید محب الله شاه راشدی (نسخهٔ خطی)
۱۱۵.	ملفوظات صبغة الله	سید صبغة الله حسینی	سید علی گوہر حسینی	// // ص ۲۰۳۲	//	کراچی، استاد پیر حسام الدین راشدی (نسخهٔ خطی)
۱۱۶.	ملفوظات شاه قمر الدین حسینی	شاه قمر الدین حسینی	نامعلوم	تصوف برصغیر میں (متن اردو) ص ۹۷	م ۱۲۵۲هـ	کتابخانهٔ بلخیه (ہندوستان) نسخهٔ خطی

۱۱۷.	ملفوظات خدا بخش	ملا خدا بخش ملتانی ثم خیر پوری	عظیم بخش بن میاں الله بخش احمد پوری	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۲۵	م ۱۲۵۳ء	بهاونگر، چشتیان، محمد اجمل چشتی فاروقی (نسخهٔ خطی) ملتان (محله کمانگراں)
۱۱۸.	ملفوظات شریف	خواجه سلیمان تونسویؒ	مولوی غلام حیدر صاحب	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۲۹	۱۲۶۷ء	اٹک، مکهد، کتابخانهٔ محمد علی (نسخهٔ خطی)
۱۱۹.	مناقب المحبوبین	//	نجم الدین چشتی نظامی فخری	// // ص ۲۰۴۰	//	نامعلوم
۱۲۰.	منتخب المناقب	//	یار محمد ذوقی	// // ۲۰۴۳	//	۱. فیصل آباد: غلام محمد آباد، مکتبه چشتیه (نسخهٔ خطی ۲. اٹک: مکهد، مولانا محمد علی. (نسخهٔ خطی)
۱۲۱.	نافع السالکین	خواجه سلیمان تونسوی	امام الدین غلام شاه	// // ص ۲۰۵۲	۱۲۶۷ء	کتابخانهٔ گنج بخش اسلام آباد (کتاب طبع شده شماره ش ۲۲۸۰)
۱۲۲.	مرآة العاشقین	خواجه شمس الدین سیالویؒ	سید محمد سعید	نامعلوم	۱۳۰۰ء	۱. کتابخانهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جی سی شماره ۲۰۲۳، (۲) شماره ۲۳۲۳ (کتاب طبع شده (متن اردو) ۲. کتابخانه گنج بخش اسلام آباد شماره (۱) ۱۹۹۵۸ (۲) ۲۱۲۴۹
۱۲۳.	مقاصد السالکین	ملفوظات سعد الدین حموی	//	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۲۹	نامعلوم	کتابخانهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جی سی (کتاب طبع شده از متن اردو)
۱۲۴.	مقصود المراد	شاه هاشم	نامعلوم	//	نامعلوم	

۱۲۵.	ملفوظات اویس	اویس	نامعلوم	نامعلوم	نامعلوم	کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، شماره Pciv ۵۵ (کتاب طبع شده)
۱۲۶.	ملفوظات بقا	خواجه محمد بقا نقشبندی	عبدالکریم	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۲۳	نامعلوم	حیدر آباد، تنلو قیصر گنجینهٔ نظامانیان (نسخهٔ خطی)
۱۲۷.	ملفوظات تیموری	نامعلوم	نامعلوم	نامعلوم	نامعلوم	دانشگاه پنجاب PF IV 1A کتاب طبع شده
۱۲۸.	ملفوظات حضرت صاحب	حضرت صاحب ساکن شریف	ابراهیم بن میگ	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۲۴	نامعلوم	کراچی، کهده، مدرسه مظهر العلوم (نسخهٔ خطی)
۱۲۹.	ملفوظات دوست محمد	دوست محمد		// // ص ۲۰۲۶	نامعلوم	نامعلوم
۱۳۰.	ملفوظات سیاسی	شیخ عبدالنبی سیامی		// // ص ۲۰۲۹	نامعلوم	پیشاور دانشگاه اسلامیه (نسخهٔ خطی)
۱۳۱.	ملفوظات سید عبدالکریم سندی	سید عبدالکریم سندی	نامعلوم	// // ص ۲۰۲۹	نامعلوم	کراچی، ملیر دارالعلوم (نسخهٔ خطی)
۱۳۲.	ملفوظات شیخ احمد مجیبی	شیخ احمد مجیبی	نامعلوم	نامعلوم	نامعلوم	دانشگاه پنجاب Acc No 7084 ms، نسخهٔ خطی

۱۳۳.	ملفوظات صاحبِ کوته	حضرت جی صاحب معروف به ملا صاحب کوته	نامعلوم	فهرست مشترک پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۳۱	نامعلوم	پشاور مشرقیه دارالعلوم، نسخهٔ خطی
۱۳۴.	ملفوظات علاء الدین	علاء الدین	نامعلوم	فهرست حکیم محمد موسٰی امرتسری ص ۷۰	نامعلوم	کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب (کتابِ طبع شده)
۱۳۵.	ملفوظاتِ فتح علی	فتح علی حسینی	نامعلوم	فهرستِ مشترکِ پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۳۳	نامعلوم	کویته، سیته صادق علی (نسخهٔ خطی)
۱۳۶.	ملفوظ مبارک	محکم الدین	نامعلوم	// // ص ۲۰۳۵	نامعلوم	ملتان: شادمان کالونی، دکتر مهر عبدالحق (نسخهٔ خطی)
۱۳۷.	منتخباتِ محمد امین جیو	بزرگانِ دین برگزیده	محمد امین جیو	فهرستِ مشترکِ پاکستان از احمد منزوی، ص ۲۰۴۲	نامعلوم	کتابخانهٔ پنجاب پبلک، لاهور، شماره ۲۹۷،۴۲ جیو (نسخهٔ خطی)
۱۳۸.	ملفوظات مولانا عبید الله	مولانا عبید الله	نامعلوم	فهرست حکیم محمد موسٰی امرتسری	نامعلوم	کتابخانهٔ دانشگاهِ پنجاب (کتابِ طبع شده)
۱۳۹.	نافع الراسخین	خواجه محمد فاضل شاه میر پوری	نامعلوم	فهرستِ مشترکِ پاکستان از احمد منزوی ص ۲۰۵۲	نامعلوم	راولپندی، گرهی افغانان، واه کینت، کتابخانهٔ فاضلیه – (نسخهٔ خطی)

۱۴۰	جادة العاشقین	حضرت شیخ خوارزمی شرف الدین حسین	نامعلوم	تصوف برصغیر میں از متن اردو ص ۲۱	نامعلوم	نامعلوم
۱۴۱	رسالہ ملفوظات مخدوم بہاری	مخدوم بہاری	//	// // ص ۵۰	//	کتابخانۃ خدا بخش (ہندوستان) (نسخۃ خطی)
۱۴۲	کشف الحقایق	حضرت شیخ عیسی ملا عیسی بن شیخ قاسم	//	// // ص ۷۹	//	کتابخانۃ آصفیہ (ہندوستان)
۱۴۳	گنج اسرار	شاہ ہاشم حسین	سید نعیم اللہ	// // ص ۷۹	//	کتابخانۃ سالار، نسخۃ خطی (ہندوستان)
۱۴۴	مجموعہ ملفوظ انوار الرحمن	انوار الرحمن	نور اللہ	// // ص ۸۴	//	کتابخانۃ دیوبند ندوہ، نسخۃ خطی – (ہندوستان)
۱۴۵	ملفوظات برہان الدین جنیدی	برہان الدین جنیدیؒ	سید ابو الحسن قادری	// // ص ۹۷	//	کتابخانۃ آصفیہ، نسخۃ خطی، ہندوستان
۱۴۶	ملفوظات حسن اجمیری	حسن اجمیری	محمد مہدی	// // ص ۹۸	//	کتابخانۃ بوہار نسخۃ خطی، ہندوستان
۱۴۷	ملفوظات حضرت انصاری	حضرت انصاری	نامعلوم	// // ص ۱۰۰	//	نامعلوم

۱۴۸.	ملفوظات حضرت ہاتم	حضرت ہاتم	نامعلوم	تصوف برّصغیر میں از متن اردو ص ۱۵۴	نامعلوم	کتابخانۂ ٹونک نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۴۹.	ملفوظاتِ رزاقی	محمد خان رزاقی	//		//	کتابخانۂ آصفیہ، نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۵۰.	ملفوظات سید احمد سرونجی	سید احمد سرونجی	//	// // ص ۱۵۴	//	کتابخانۂ ٹونک، نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۵۱.	ملفوظات شاہ ابو البرکات ابو العلائی	شاہ ابو البرکات ابو العلائی	//	// // ص ۹۷	//	// // //
۱۵۲.	ملفوظات شاہ پیر محمد	شاہ پیر محمد	جمال پاشا	تصوف برصغیر میں از متن اردو ص ۹۸	//	نامعلوم
۱۵۳.	ملفوظات شاہ سلیمان ابو احمد یار محمد ابن تاج محمد	شاہ سلیمان ابو احمد یار محمد ابن تاج محمد	نامعلوم	// // ص ۹۸	//	کتابخانۂ آصفیہ، نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۵۴.	ملفوظات شاہ عبدالرحمن	شاہ عبدالرحمن	غلام حیدر	// // ص ۹۸	//	کتابخانۂ ظل رحمن، نسخۂ خطی (ہندوستان)
۱۵۵.	ملفوظات شاہ عطا حسین فانی گیلوی	شاہ عطا حسین فانی گیلوی	سید شاہ ندرت حسین بردوانی	// // ص ۱۵۴	//	کتابخانۂ گیاء نسخۂ خطی (ہندوستان)

۱۵۶.	ملفوظات شاہ غلام حسین قمری	شاہ غلام حسین قمری	نامعلوم	تصوف برّصغیر میں از متن اردو ص ۹۸	نامعلوم	کتابخانہ منعمی (نسخۂ خطی)، ہندوستان
۱۵۷.	ملفوظات شطاری	شطاری	//	// // ص ۹۷	//	کتابخانۂ حبیب (نسخۂ خطی)، ہندوستان
۱۵۸.	ملفوظات شیخ ابو نجیب سہروردی	شیخ ابو نجیب سہروردی	پیر دمڑیا	// // ص ۹۹	//	نامعلوم
۱۵۹.	ملفوظات شیخ بہائی	شیخ بہائی	نامعلوم	// // ص ۹۹	//	کتابخانۂ آصفیہ نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۶۰.	ملفوظات شیخ حسن	شیخ حسن	//	// // ص ۹۹	//	کتابخانۂ بلخیہ. نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۶۱.	ملفوظات شیخ نعمت اللہ	شیخ نعمت اللہ	//	// // ص ۹۹	//	کتابخانۂ آصفیہ نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۶۲.	ملفوظاتِ غلام شاہ	غلام شاہ	محمد امیر	// // ص ۹۸	//	کتابخانۂ منعمی، نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۶۳.	ملفوظات فخر الدین الحسنی	فخر الدین الحسنی	سید نور الدین حسین خان فخری	// // ص ۹۹	//	کتابخانۂ آصفیہ، نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۶۴.	ملفوظات قادریہ	//	//	// // ص ۹۹	//	کتابخانۂ عبدالسلام ایشیاٹک، نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۶۵.	ملفوظات کلیم اللہ حسنی	کلیم اللہ حسنی	نامعلوم	// // ص ۱۰۰	//	کتابخانۂ آصفیہ، نسخۂ خطی، ہندوستان

۱۶۶.	ملفوظات کمال الدین کاشانی	کمال الدین کاشانی	نامعلوم	تصوف برصغیر میں از متین اردو ص ۹۹	نامعلوم	کتابخانۂ دیوبند، نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۶۷.	ملفوظات محمد زمان ابراہیم بیگ	محمد زمان	//	// // ص ۹۸	//	کتابخانۂ علی گڑھ، نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۶۸.	ملفوظات مغربی	نامعلوم	محمد شیرین خجندی تبریزی	// // ص ۹۹	//	کتابخانۂ ہمدرد، نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۶۹.	ملفوظات مولانا فخر الدین	مولانا فخر الدین	نامعلوم	// // ص ۹۹	//	کتابخانۂ دیوبند، نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۷۰.	ملفوظات میر بدیع الدین	میر بدیع الدین	میر عوض علی	ص ۹۹	//	کتابخانۂ آصفیہ، نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۷۱.	ملفوظات وجیہہ الدین کیرانوی	وجیہہ الدین کیرانوی	مولوی نصر اللہ	// // ص ۹۹	//	کتابخانۂ آصفیہ، نسخۂ خطی، ہندوستان
۱۷۲.	ملفوظات ہاشم علوی مراد بن سید جلال	حضرت ہاشم علوی	نامعلوم	// // ص ۹۹	//	کتابخانۂ آصفیہ، نسخۂ خطی، ہندوستان

☆☆☆

فہرست آیات قرآنی

شمارهٔ صفحه در مقاله	آیات قرآنی	شماره در قرآن مجید
سوم۔	وَالَّذِیْنَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ اَنْ یَّعْبُدُوهَا وَاَنَابُوْۤا اِلَی اللّٰهِ لَهُمُ الْبُشْرٰیۚ فَبَشِّرْ عِبَادِ ۙ الَّذِیْنَ یَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗ ؕ اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ هَدٰهُمُ اللّٰهُ وَ اُولٰٓئِکَ هُمْ اُولُو الْاَلْبَابِ ۝	(۱۷، ۱۸ ک الزمر ۳۹)
دہم۔	فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَّکَ ۖ	(۲۹ ک بنی اسرائیل ۱۷)
دہم۔	تَتَجَافٰی جُنُوْبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ یَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَّطَمَعًا ز	(۱۶ ک السجده ۳۲)
۶۸۔	وَ ثِیَابَکَ فَطَهِّرْ ۝ ۙ	۴ ک المدثر ۷۴)
۶۸۔	وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهٖ عِلْمٌ ؕ	(۳۶ ک الاسراء ۱۷)
۶۸۔	کُلُوْا مِنْ طَیِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰکُمْ ؕ	(۱۶۰ ک الاعراف ۷)
۶۹۔	وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا ؕ	(۲۳ ک الاسراء ۱۷)
۷۳۔	وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوْا فَقَدِ احْتَمَلُوْا بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِیْنًا ۝	(۵۸ م الاحزاب ۳۳)
۸۰۔	اَلْاَخِلَّآءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِیْنَ ۝ ؕ	(۶۷ ک الزخرف ۴۳)
۸۴۔	یَمْحُوا اللّٰهُ مَا یَشَآءُ وَیُثْبِتُ ۚ ۖ	(۳۹ م الرعد ۱۳)
۸۵۔	فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوْا قَوْلَ الزُّوْرِ ۝ ۙ	(۳۰ م الحج ۲۲)
۹۵۔	یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسٰٓی اَنْ یَّکُوْنُوْا خَیْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَآءٌ مِّنْ نِّسَآءٍ عَسٰٓی اَنْ یَّکُنَّ خَیْرًا مِّنْهُنَّ ۚ وَلَا تَلْمِزُوْٓا اَنْفُسَکُمْ وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ ؕ بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوْقُ بَعْدَ الْاِیْمَانِ ۚ وَمَنْ لَّمْ یَتُبْ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝	(۱۱ م الحجرات ۴۹)
۹۵۔	یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا کَثِیْرًا مِّنَ الظَّنِّ ز اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَّلَا تَجَسَّسُوْا۔	(۱۲) الحجرات ۴۹)
۹۵، ۹۶۔	وَلَا یَغْتَبْ بَّعْضُکُمْ بَعْضًا ؕ اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَّاْکُلَ لَحْمَ اَخِیْهِ مَیْتًا	

شمارهٔ صفحه در مقاله	آیات قرآنی	شماره در قرآن مجید
	فَكَرِهْتُمُوْهُ ؕ وَاتَّقُوا اللّٰهَ ؕ اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ رَّحِيْمٌ ○	(۱۲ م الحجرات ۴۹)
۹۸ ۔	اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسٰكِيْنِ وَالْعٰمِلِيْنَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغٰرِمِيْنَ وَفِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَابْنِ السَّبِيْلِ ؕ فَرِيْضَةً مِّنَ اللّٰهِ ؕ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ ○	(۶۰ م التوبة ۹)
۱۲۵ ۔	رَبَّنَا ظَلَمْنَآ اَنْفُسَنَا ٚ وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ○	(۲۳ ک الاعراف ۲۳)
۱۲۵ ۔	قَالَ فَبِمَآ اَغْوَيْتَنِيْ لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيْمَ ○ۙ	(۱۶ ک الاعراف ۷)
۱۲۶ ۔	وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ ...... تا ...... حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَّمُقَامًا ○	(۶۳ تا ۷۶ الفرقان ۲۵)
۱۲۶ ۔	اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ...... تا اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِيْمٍ ○	(۳۰ تا ۳۵ ک حٰمٓ السجدة ۴۱)
۱۳۳ ۔	لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ سُبْحٰنَكَ ۖ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ ○ۚ	(۸۷ ک الانبیاء ۲۱)
۱۳۳ ۔	فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ ۙ وَنَجَّيْنٰهُ مِنَ الْغَمِّ ؕ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِيْنَ	(۸۸ ک الانبیاء ۲۱)
۱۳۳ ۔	حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ ○	(۱۷۳ م آل عمران ۳)
۱۳۴ ۔	فَانْقَلَبُوْا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوْٓءٌ ۙ	(۱۷۴ م آل عمران ۳)
۱۳۴ ۔	حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ ○	۱۷۳ م آل عمران ۳)
۱۳۴ ۔	نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيْرُ ○	(۴۰ م الانفعال ۸)
۱۳۵ ۔	فَوَقٰهُ اللّٰهُ سَيِّاٰتِ مَا مَكَرُوْا	(۴۵ ک غافر ۴۰)
۱۳۵ ۔	وَاُفَوِّضُ اَمْرِيْٓ اِلَى اللّٰهِ ؕ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌۢ بِالْعِبَادِ ○	(۴۴ ک غافر ۴۰)
۱۳۵ ۔	فَعَسٰى رَبِّيْٓ اَنْ يُّؤْتِيَنِ خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ	(۴۰ ک الکهف ۱۸)
۱۳۶ ۔	اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ	(۱ م الزلزال ۹۹)
۱۳۷ ۔	وَمَنْ يَّتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًا ۙ وَّيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ؕ وَمَنْ يَّتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ ؕ اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ اَمْرِهٖ ؕ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ○	(۳ م الطلاق ۶۵)
۱۴۱ ۔	قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ○ۚ	(۱ ک الاخلاص ۱۱۲)
۱۴۲ ۔	اَلَآ اِنَّ اَوْلِيَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ○	(۶۲ ک یونس ۱۰)
۱۴۳ ۔	يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰتِهٖ	(۱۰۲ م آل عمران ۳)

شمارۂ صفحہ در مقالہ	آیات قرآنی	شمارہ در قرآن مجید
۱۴۳۔	فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ	(۱۶م التغابن ۶۴)
۱۴۵،۱۴۴۔	وَمَنْ يَّتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًا ۙ وَّيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ؕ	(۳م الطلاق ۶۵)
۱۴۶۔	اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰتِهٖ	(۱۰۲ م آل عمران ۳)
۱۴۶۔	يَتْلُوْنَهٗ حَقَّ تِلَاوَتِهٖ ؕ	(۱۲۱م البقرہ ۲)
۱۴۶۔	"وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖٓ"	(۹۱ م الانعام ۶)
۱۴۶۔	"اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۙ"	(۱ ك الفاتحہ ۱)
۱۴۶۔	يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوْنَهٗٓ ۙ	(۵۴ م المائدہ ۵)
۱۴۶،۱۴۷۔	قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ	(۳۱ م آل عمران ۳)
۱۴۷۔	نَحْنُ اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ وَاَحِبَّآؤُهٗ ؕ	(۱۸ م المائدہ ۵)
۱۴۹۔	"قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۙ" "قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۙ"	(۱ ك الناس ۱۱۴)
۱۵۰۔	اُدْعُ اِلٰى سَبِيْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ	(۱۲۵ ك النحل ۱۶)
۱۵۳۔	وَلَا تُسْرِفُوْا ؕ اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ ۙ	(۱۴۱ م الانعام ۶)
۱۵۳۔	اَوْ كَالَّذِيْ مَرَّ عَلٰى قَرْيَةٍ وَّهِيَ خَاوِيَةٌ عَلٰى عُرُوْشِهَا ۚ	(۲۵۹ م سورہ بقرہ ۲)
۱۵۴۔	وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهٗ	(۲۸ م الكهف ۱۸)
۱۵۴۔	قَالَ كَمْ لَبِثْتَ ؕ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ؕ	(۲۵۹ م البقرہ ۲)
۱۵۵۔	مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰى ○	(۱۷ ك النجم ۵۳)
۱۵۶۔	يٰٓاَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ق ۖ ارْجِعِيْٓ اِلٰى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۚ فَادْخُلِيْ فِيْ عِبٰدِيْ ۙ○ وَادْخُلِيْ جَنَّتِيْ ○ ع	(۲۸ ك الفجر ۸۹)
۱۵۷۔	وَاَيُّوْبَ اِذْ نَادٰى رَبَّهٗٓ اَنِّيْ مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِيْنَ ○ ۚۖ	(۸۳ ك الانبياء ۲۱)
۱۵۷،۱۵۸۔	اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ ۚ	(۵۹ م النساء ۴)
۱۶۱۔	وَاِذَا قِيْلَ انْشُزُوْا فَانْشُزُوْا يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ ۙ وَالَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ ؕ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ ○	(۱۱ م، المجادلة ۵۸)
۱۶۳۔	وَسَقٰىهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا ○	(۲۱ م الدهر ۷۶)
۱۶۴۔	لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ	(۱۹ م محمد ۴۷)
۱۶۴۔	مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ ؕ	(۲۹ م الفتح ۴۸)

۱۷۳	لِلْفُقَرَآءِ الَّذِيْنَ اُحْصِرُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ضَرْبًا فِي الْاَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ اَغْنِيَآءَ مِنَ التَّعَفُّفِ	(۲۷۳ م البقرہ ۲)
۱۷۵	اَلشَّيْطٰنُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَاْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَآءِ	(۲۶۸ م البقرہ ۲)
۱۷۸	وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهٖ اَحَدًا ○	(۱۱۰ ک الکھف ۱۸)
۱۷۹	تُوْبُوْا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا	(۸ م التحریم ۶۶)
۱۷۹	نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗ اَوَّابٌ ○	(۳۳ ک صٓ ۳۸)
۱۸۸	وَالسَّلٰمُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى ○	(۴۷ ک طه ۲۰)
۱۸۹،۱۹۱	وَالسَّلٰمُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى ○	(۴۷ ک طه ۲۰)
۱۹۲	لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ سُبْحٰنَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ ○	(۸۷ ک الانبیاء ۲۱)
۱۹۸	(يٰبُنَيَّ) اِنِّيْ اَرٰى فِي الْمَنَامِ اَنِّيْ اَذْبَحُكَ	(۱۰۲ ک الصافات ۳۷)
۲۰۳	اَلَآ اِنَّ اَوْلِيَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ○	(۶۲ ک یونس ۱۰)
۲۰۴	اِنَّ اللّٰهَ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يُحْيٖ وَيُمِيْتُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَّلَا نَصِيْرٍ ○	(۱۱۶ م التوبۃ ۹)
۲۰۸	وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى ○ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاْوٰى ○	(۴۰ ک النازعات ۷۹)
۲۱۵	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوْا مِمَّا تُحِبُّوْنَ ○ وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ شَيْءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِيْمٌ ○	(۹۲ م آل عمران ۳)
۲۲۳	وَمَا تُقَدِّمُوْا لِاَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوْهُ عِنْدَ اللّٰهِ	(۲۰ ک المزمل ۷۳)
۲۲۳	فَيُضٰعِفَهٗ لَهٗ اَضْعَافًا كَثِيْرَةً	(۲۴۵ م البقرہ ۲)
۲۲۳	اِنِّيْ حَفِيْظٌ عَلِيْمٌ	(۵۵ ک یوسف ۱۲)
۲۲۳	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوْا	(۹۲ م آلِ عمران ۳)
۲۲۳	يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا	(۲۴۵ م البقرہ ۲)
۲۲۳	مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ	(۹۶ ک النحل ۱۶)
۲۳۱	اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ	(۱۷۲ ک الاعراف ۷)
۲۳۲	وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنِ	(۵۶ ک الذاریات ۵۱)
۲۳۴	اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ	(۱۷۲ ک الاعراف ۷)
۲۳۸	اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ	(۱ ک فاتحہ ۱)
۲۴۵	وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّشْتَرِيْ لَهْوَ الْحَدِيْثِ	(۶ ک لقمان ۳۱)
۲۵۸	وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ ○	(۴ ک القلم ۶۸)
۲۵۸	قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُوْنِيْ وَ اُمِّيَ اِلٰهَيْنِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ قَالَ سُبْحٰنَكَ	(۱۱۶ م المائدہ ۵)

فهرست احادیث، اقوال بزرگان، عبارات و اشعارِ عربی

شمارهٔ صفحه در مقاله	احادیث، اقوال بزرگان، عبارات و اشعارِ عربی
دیبم	من قَرَأَ قَبْلَ اَن یَّنَامَ اٰیَتَیْنِ مِنْ اٰخِرِ سُوْرَةِ الْبَقَرِ وَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ حُفِظَ مِنَ الْاٰفَاتِ وَالبَلِیَّاتِ۔
۳۔	الرجال فی القری
۱۶۔	لیس لی سواک ولا قلبی بغیرک راغب
۳۴۔	مصرع لَسَعَتْ حَیَّةُ الْهَوٰی کَبِدِیْ
۳۶۔	اشعار لَقَدْ لَسَعَتْ حَیَّةُ الْهَوٰی کَبِدِی فَلَا طَبِیْبٌ لَهَا وَلَا رَاقِ اِلَّا الْحَبِیْبُ الَّذِیْ شُغِفْتُ بِهٖ فَاِنَّهٗ رُقْیَتِیْ وَ تِرْیَاقِ
۳۷۔	اشعار لَقَدْ لَسَعَتْ حَیَّةُ الْهَوٰی کَبِدِی فَلَا طَبِیْبٌ لَهَا وَلَا رَاقِ اِلَّا الطَّبِیْبُ الَّذِیْ شُغِفْتُ بِهٖ فَاِنَّهٗ رُقْیَتِیْ وَ تِرْیَاقِي تَرَاهُ بَاَلِیًا اَبَدًا حَزِیْنًا لِخَوْفِ التَّفَرُّقِ اَوِ الْاِشْتِیَاقِ فَیَبْکِیْ اِنْ نَاَوْا شَوْقًا اِلَیْهِمْ وَیَبْکِیْ اِنْ دَنَوْا خَوْفَ الْفِرَاقِ
۳۸۔	وَالْاِحْتِمَالُ تَرْکُهٗ وَاجِبٌ۔
۳۹۔	قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَنْتَ وَمَالُکَ لِاَبِیْکَ
۳۹	عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ اَبِیْهِ عَنْ جَدِّهٖ اَنَّ رَجُلًا اَتَی النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اِنَّ لِیْ مَالًا وَاِنَّ وَالِدِیْ یَحْتَاجُ اِلٰی مَالِیْ قَالَ اَنْتَ وَمَالُکَ لِوَالِدِکَ اِنَّ اَوْلَادَکُمْ مِنْ اَطْیَبِ کَسْبِکُمْ کُلُوْا مِنْ کَسْبِ اَوْلَادِکُمْ۔ (رَوَاهُ اَبُوْ دَاوٗدَ وَالنَّسَائِیُّ وَابْنُ مَاجَةَ)

احادیث، اقوال بزرگان، عبارات و اشعارِ عربی	شمارهٔ صفحه در مقاله

۵۳. "العلما ورثة الانبیا"

۹۲. افضل الاعمال الحب فی الله و البغض فی الله.

۸۱. اَلشَّیْبُ نُورِیْ

۹۳. اذا ارایتم اهل البکاه فابکوا فان لم تبکوا فتباکوا

۹۴. لِکُلِّ مُقَامٍ مَقَالٌ

۹۴. فَإِنَّ الصُّحْبَةَ خَیْرٌ مِنَ الْعَزْلَةِ

۹۴. اَلْمُؤمِنُ الَّذِی یُخَالِطُ النَّاسَ وَیَتَحَمَّلُ اَذَاهُمْ خَیْرٌ مِنَ الَّذِیْ لا یُخَالِطُ

۹۴. اَلصُّحْبَةُ تُؤَثِّرُ

۹۴. لَا سِیَّمَا صُحْبَةُ الشَّیْخِ

۹۵. شعر

وَحْدَةٌ لِلْمَرْءِ خَیْرٌ مِنْ جُلُوْسِ السُّوْءِ عِنْدَهٗ
وَجُلُوْسُ الْخَیْرِ مِنْ قُعُوْدِهٖ وَحْدَهٗ

۹۶. قَوْلُهٗ عَلَیْهِ السَّلَامُ ظُنُّوا بِالْمُؤْمِنِیْنَ خَیْرًا.

۹۶. قَوْلُهٗ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَلْغِیْبَةُ اَشَدُّ مِنَ الزِّنَا.

۹۶. قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَلْغِیْبَةُ اَشَدُّ مِنْ ثَلٰثِیْنَ زِنْیَةً فِیْ الْإِسْلَامِ.

۹۶. اَیْ عُقُوْبَةُ الْغِیْبَةِ اَشَدُّ مِنْ عُقُوْبَةِ ثَلٰثِیْنَ زِنْیَةً فِیْ الْإِسْلَامِ.

۹۸. فَهٰؤُلَآءِ كُلُّهُمْ ثَمَانِیَةُ اَصْنَافٍ وَقَدْ سَقَطَتْ الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوْبُهُمْ لِاَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی اَعَزَّ الْإِسْلَامَ وَاَغْنٰی عَنْهُمْ فَبَقِیَ سَبْعَةٌ وَاَمَّا الْفَقِیْرُ فَمَنْ لَهٗ اَدْنٰی شَیْءٍ وَالْمِسْكِیْنُ مَنْ لَا شَیْءَ لَهٗ وَقِیْلَ عَلَی الْعَكْسِ وَهُوَ قَوْلُ الشَّافِعِیِّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَالْعَامِلُ مَنْ یَدْفَعُ اِلَیْهِ الْإِمَامُ بِقَدَرِ عَمَلِهٖ وَالرِّقَابُ اَیْ اَلْمُكَاتَبُوْنَ یُعَانُوْنَ فِیْ فَكِّ رِقَابِهِمْ وَالْغَارِمُ مَنْ لَزِمَهٗ دَیْنٌ وَلَیْسَ عِنْدَهٗ شَیْءٌ وَفِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ هُوَ الْغَازِیْ مُنْقَطِعُ الْغُزَاةِ وَابْنُ السَّبِیْلِ هُوَ الْمُسَافِرُ اِنْ كَانَ لَهٗ مَالٌ فِیْ وَطَنِهٖ وَهُوَ فِیْ مَكَانٍ لَا شَیْءَ لَهٗ فِیْهِ فَهٰؤُلَآءِ مُسْتَحِقُّوْنَ لِبَیْتِ الْمَالِ وَالْإِمَامُ یَدْفَعُ اِلٰی كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ.

شمارۂ صفحہ در مقالہ	احادیث، اقوال بزرگان، عبارات و اشعارِ عربی

۹۹ ۔ يُعْطِى لِهٰؤُلَآءِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ بِقَدْرِ كَفَافِهِمْ وَاَهَالِيهِمْ وَقَضَآءِ دُيُوْنِهِمْ.

۱۰۰ ۔ "قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اَهَانَ اَبَوَيْهِ سَلَّطَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْفَقْرَ وَالْاِفْلَاسَ وَرَفَعَ عَنْهُ حَلَاوَةَ الطَّاعَاتِ".

۱۰۱ ۔ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اَبَرًّا لْبِرَّ اَنْ يَصِلَ الرَّجُلُ اِلٰى اَهْلِ وُدِّ اَبِيْهِ بَعْدَ اَنْ يَتَوَفَّى الْاَبُ.

۱۰۲ ۔ "قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْتَ وَمَالُكَ لِاَبِيْكَ.

۱۰۲ ۔ "قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَضَاءُ اللّٰهِ بِرِضَاءِ الْوَالِدَيْنِ وَسَخْطُ اللّٰهِ بِسَخْطِ الْوَالِدَيْنِ."

۱۰۲ ۔ "قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اَكْرَمَ وَالِدَيْهِ فَهُوَ عَتِيْقٌ مِّنَ النَّارِ"

۱۰۳ ۔ "قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ لَّمْ يَكُنْ حَسَنًا مَّعَ اَهْلِهٖ فَهُوَ مِنْ اَهْلِ النَّارِ"

۱۰۳ ۔ "قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِكَايَةً عَنِ اللّٰهِ تَعَالٰى مَنْ اَكْرَمَ مُؤْمِنًا فَقَدْ اَكْرَمَنِىْ وَمَنْ اَكْرَمَنِىْ فَهُوَ مَغْفُوْرٌ وَمَنْ اٰذٰى مُؤْمِنًا فَقَدْ اٰذَانِىْ وَمَنْ اٰذَانِىْ دَخَلَ النَّارَ"

۱۰۴ ۔ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اَلْقٰى جِلْبَابَ الْحَيَاءِ عَنْ وَجْهِهٖ فَلَا غِيْبَةَ لَهٗ.

۱۰۴ ۔ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُذْكُرُوا الْفَاجِرَ بِمَافِيْهِ كَيْ يَحْذَرَهُ النَّاسُ.

۱۰۵ ۔ "قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلْقَسَّامُ فِى النَّارِ وَاِنْ كَانَ عَادِلًا.

۱۰۵ ۔ "قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ حَلَفَ يَمِيْنًا صَادِقًا ضَيَّقَ اللّٰهُ رِزْقَهٗ وَمَنْ حَلَفَ يَمِيْنًا كَاذِبًا ضَيَّقَ اللّٰهُ قَبْرَهٗ"

۱۰۵ ۔ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنِ احْتَكَرَ الطَّعَامَ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا لِيَغْلٰى سِعْرُهٗ فَاللّٰهُ بَرِئٌ مِّنْهُ.

۱۰۵ ۔ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِحْتَكَرَ الطَّعَامَ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا لِيَغْلٰى سِعْرُهٗ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلَآئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ.

۱۰۶ ۔ من تَعَدَّدَ عَنْ، خِدْمَةِ اِخْوَانِهٖ اَوْرَثَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى ذُلًّا لَا انْفِكَاكَ مِنْهُ لَهٗ اَبَدًا.

۱۰۷ ۔ جُبِلَتِ الْقُلُوْبُ عَلٰى حُبِّ مَنْ اَحْسَنَ اِلَيْهَا.

احادیث، اقوال بزرگان، عبارات و اشعارِ عربی	شمارۂ صفحہ در مقالہ

۱۱۲۔ هذا رجل غیر مادون علی ادب من آداب الشریعة فکیف یکون امینا علی اسرار الحق۔

۱۱۸۔ طهرک الله من الذنوب و براک الله من العیوب۔

۱۲۲۔ بعثت لاتمم مکارم الاخلاق۔

۱۲۸۔ الفاتحة شفاء کل داء۔

۱۳۲۔ هل عندک فی حفظ القبرشیِ قال نعم۔

۱۴۳۔ الوقت سیف قاطع۔

۱۴۳۔ ان یطاع ولا یعصی، وان یشکر ولا یکفر، وان یذکر ولاینسی۔

۱۴۳۔ سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم۔

۱۴۴۔ یارسول الله! جاء ابنی مع غنائم کثیرة فهل لی مباح۔

۱۴۴۔ فقال علیه الصلوٰة والسلام: اصنع بها ما تصنع بمالک۔

۱۴۵۔ یا ابافلان! لم هجرتنی؟ قال یا امیر المؤمنین! لست ممن تهجر۔

۱۴۵۔ انی لااعلم انه یو اخذ الناس بما کلفتم۔

۱۴۶۔ یمکن ان یعرف الله بالوحدانیة کماهو، وان ارید به معرفته اسرار الربوبیة و لطائف الالوهیه۔

۱۴۶۔ فهدا لا یمکن معرفتهما بحقیقتهما والناس یتفاوتون فی ذلک۔

۱۴۷۔ قل یامحمد ان کنتم تدعون محبة الله فاتبعونی فانی حبیب الله والحبیب لا یعادی حبیب الحبیب وانتم عادیتمونی فأنتم أعداء الله۔

۱۴۹۔ لِاَنَّ الْمُسْلِمِیْنَ تَوَارَثُوا ذٰلِکَ وَاحْتَاجُوْا عَلَیْهِ۔

۱۵۰۔ الدعا الی سبیل الله ای ماعرفوا الله حق معرفته۔

۱۵۱۔ مَنْ مَّاتَ غَرِیْبًا فَقَدْ مَاتَ شَهِیْدًا۔

۱۵۱۔ مَتَا بِعَالرَّسُوْلِ اللّٰهِ۔

۱۵۵۔ "کما جاء فی اداب المریدین" واجمعوا علی ان الفقر افضل من الغنی اذا کان مقرونا بالرضافان احتج متحج۔

۱۶۳۔ قال علی کرم الله وجهه القلوب ثلاثه قلب سلیم وقلب منیب وقلب شهید اما قلب سلیم فهو الذی لیس فیه سواء معرفته الله تعالیٰ واما قلب المنیب فهو الذی تاب من کل شئ الی الله تعالیٰ واما قلب الشهید فهو الذی شاهد الله فی کل شئ۔

شمارۂ صفحہ در مقالہ	احادیث، اقوال بزرگان، عبارات و اشعارِ عربی

۱۵۵ ۔ كَمَا جَاءَ فِيْ اٰدَابِ الْمُرِيْدِيْنَ وَاَجْمَعُوا عَلٰى اَنَّ الْفَقْرَ اَفْضَلُ مِنَ الْغِنٰى اِذَا كَانَ مَقْرُوْنًا بِالرِّضَا فَاِنِ احْتَجَّ مُحْتَجٌّ بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ اَلْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلٰى قِيْلَ لَهٗ اَلْيَدُ الْعُلْيَا تَنَالُ الْفَضْلَ بِاِخْرَاجِ مَافِيْهَا وَالْيَدُ السُّفْلٰى تَجِدُ الْمَنْقَصَتَه بِحُصُوْلِ الشَّيْءِ فِيْهَا فَفِيْ تَفْضِيْلِ السَّخَاوَتِ وَالْعَطَاءِ دَلِيْلٌ عَلٰى فَضْلِ الْفَقْرِ فَمَنْ فَضَّلَ الْغِنٰى لِلْاِنْفَاقِ وَالْعَطَاءِ عَلَى الْفَقْرِ كَانَ كَمَنْ فَضَّلَ الْمَعْصِيَتَه عَلَى الطَّاعَةِ لِفَضْلِ التَّوْبَةِ قَالَ ذُوالنُّوْنِ عَلَيْكَ بِالْقَصْدِ وَاِنَّ الرِّضَا بِقَلِيْلِ الرِّزْقِ يُزَكِّيْ لَيَسِيْرَ الْعَمَلَ۔

۱۷۲ ۔ اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَّا ذَنْبَ لَهٗ۔

۱۷۳ ۔ الفقر سواد الوجه فی الدارین۔

۱۷۵ ۔ الفقر فخری۔ کاد الفقر ان یکون کفراً۔

۱۷۵ ۔ الفقر سواد الوجه فی الدارین۔

۱۷۵ ۔ اذاتم الفقر فهو الله۔

۱۷۷ ۔ لا تاکل من دینک۔

۱۷۷ ۔ قال علیه الصلٰوة والسلام کل من کدیمینک وعرق جینک ولا تاکل من دینک۔

۱۷۸ ۔ وصحة النیة ان لا تحرک بدون نیة ولا تکلم بدون نیة۔

۱۷۹ ۔ وهو الرجوع من الذنب، منیبین الی الله یا عبادی لیس الامر کذلک هذا نور جاریة تبسمت علی وجه صاحبها۔

۱۸۱ ۔ اما اکل فی الجمله۔

۱۸۱ ۔ اِنَّ اَخَالَكُمْ قَدْ مَاتَ فَقُوْمُوْا فَصَلُّوا عَلَيْهِ۔

۱۸۲ ۔ "اَلصَّبْرُ حَبْسُ النَّفْسِ عَلٰى مَا تَكْرَهَهُ عِنْدَ الْعَامِ وَعِنْدَ الْخَاصِ هُوَ تَجَرُّعُ الْمَرَارَاتِ مِنْ غَيْرِ عَبَسٍ وَعِنْدَ اَخَصِّ الْخَوَاصِ اَلصَّبْرُ اَلتَّلَذُّذُ بِالْبَلَايَا" (قولِ مخدوم جهانیان جهان گشت)

۱۸۳ ۔ عِيَاذًا بِاللّٰهِ مِنْهَا۔

۱۸۳ ۔ فِي الْمَدَارِكِ قَالَ اِبْنُ عَطَاءٍ يَتَبَيَّنُ الصِّدْقُ مِنَ الْعَبْدِ وَكِذْبَهٗ فِيْ اَوْقَاتِ الرَّخَاءِ وَالْبَلَاءِ فَمَنْ شَكَرَ فِيْ اَيَّامِ الرَّخَاءِ وَصَبَرَ فِيْ اَيَّامِ الْبَلَاءِ فَهُوَ مِنَ الصَّادِقِيْنَ وَمَنْ لَّمْ يَشْكُرْ فِيْ اَيَّامِ الرَّخَاءِ وَوَجَعَ فِيْ اَيَّامِ الْبَلَاءِ فَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِيْنَ۔

شمارۂ صفحہ در مقالہ	احادیث، اقوال بزرگان، عبارات و اشعارِ عربی

۱۸۵ ۔ اَصَابَ عَلٰی اَجْرِ اللّٰہِ تَعَالٰی۔

۱۸۶ ۔ اَلْفَقْرِ بِدَایَۃُ التَّصَوُّفِ (ابو العباس نہاوندی)

۱۸۷ ۔ احب قلبی و مادری بدنی
و لودری ما اقام فی السمن

۱۸۸ ۔ وما نحن بصددہ حصول حقیقۃ الرضا لا صورتہ واللہ سبحانہ اعلم۔

۱۸۸ ۔ والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوات و التسلیمات اتمہا و اکملہا

۱۹۰ ۔ عیاذا باللہ سبحانہ من ذلک، نعوذ باللہ سبحانہ من ذلک

۱۹۱ ۔ واللہ سبحانہ اللہم بالصواب۔

۱۹۱ ۔ رزقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ وعلی آلہ الصلوات و التسلیمات اتمہا و اکملہا۔

۱۹۳ ۔ یاحی یا قیوم برحمتک استغیث۔

۱۹۳ ۔ کما قال علیہ السلام الکبر بطلاء لحق وغمظ علی الناس۔

۱۹۵ ۔ اللہ اللہ ولا سواہ نہ ماسوا

۲۰۲ ۔ کالیہ فی الھواء

۲۰۳ ۔ "اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰہِ لَا یَمُوْتُوْنَ بَلْ یَنْتَقِلُوْنَ مِنَ الدَّارِ اِلٰی دَار" "جَعَلْنَا الشَّیْخُ الْکَامِلُ نَافِعُ الْاِنْسَانُ کَمَا جَعَلْنَا نَبِیًّا عَلَیْہِ السَّلَامُ"

۲۰۳ ۔ اِذَا تَحَیَّرُوْا فِی الْاُمُوْرِ فَاسْتَعِیْنُوْا بِاَھْلِ الْقُبُوْرِ۔

۲۱۰ ۔ الرجل من ینازع القدر لا من یوافقہ۔

۲۱۱ ۔ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰہِ اَکْبَرُ۔

۲۱۲ ۔ السخی☆ حبیب اللہ ولو کان فاسق و البخیل عدو اللہ ولو کان زاھدا دریغا۔

۲۱۸ ۔ اَلدُّنْیَا مَزْرَعَۃُ الْاٰخِرَۃِ۔

۲۲۳ ۔ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ فَضَائِلُ الصَّدَقَاتِ عَلٰی سِتَّۃِ اَوْجُہٍ۔

۲۲۳ ۔ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَلْیَدُ الْعُلْیَا یَدُ الْمُعْطِیْ۔

۲۲۵ ۔ وتری الجبال تحسبہا جامدۃ وھی تمرمر السحاب۔

۲۲۵ ۔ الصوت الطیب ملک الملوت۔

۲۲۵ ۔ ان من الشعر لحکمۃ۔

☆ زکوۃ المال احد من اربعین و زکوۃ البدن یمنع جوارح البدن من جمع الحرام و زکوۃ الایمان فناء الجسد فی التوحید الرحمان۔

شمارهٔ صفحه در مقاله	احادیث، اقوال بزرگان، عبارات و اشعارِ عربی

۲۲۵ . السماع وار دالحق مزعج القلوب الی الحق.

۲۲۵ . السماع نداء من الحق الارواح والوجد عبارة عن اجابات الارواح.

۲۲۶ . الاصوات محرک القلوب.

۲۲۶ . عینا کم فلم تطربوا وز مرنا کم ترقصوا (انجیل)

۲۲۶ . علیکم بالا صوات الحان وزینوا اصواتکم بالقرآن.

۲۳۲ . الا لیعبدون ای لیعرفون

۲۴۰ . شعر

"طَلَعَ البَدْر عَلَیْنَا من ثَنیاتِ الوداع
مَاوَجَبَ اشْکر عَلَیْنَا ماذَاعِیَ اللّٰهٗ دَاعِی"

۲۴۱ . لِقَوْلِهٖ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَعْلِنُوا النِّکَاحَ وَلَوْ بِالدَّفِّ

۲۴۱ . ضَرْبُ الْمَزَامِیْرِ کَذَا اِسْتِمَاعُهَا وِزْرٌ سِوَی طَبْلِ الْحِرَابِ فِی الْوَغَا ضَرْبُ الطَّبْلِ اَیْضًا وِزْرٌ اِلَّا فِی الْوَغَا وَالْقَافِلَةِ

۲۴۱ . ضَرْبُ النَّاءِ لَا یَجُوْزُ خِلَافًا لِلشَّافِعِیِّ

۲۴۱ . ضَرْبُ الدَّفِّ لَایَجُوْزُ وَقَالَ بَعْضُ اَصْحَابِنَا وَمَالِکٌ رَحِمَهُمُ اللّٰهُ یَجُوْزُ ضَرْبُ الدَّفِّ عِنْدَ النِّکَاحِ لِقَوْلِهٖ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَعْلِنُوا النِّکَاحَ وَلَوْ بِالدَّفِّ.

۲۴۱ . وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ.

۲۴۵ . الشَّیْطَانُ اَوَّلُ مَنْ نَاحَ وَ اَوَّلُ مَنْ تَغَنّٰی

۲۴۵ . اَلْغِنَا یُنْبِتُ النِّفَاقَ فِی الْقَلْبِ کَمَا یُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَةَ.

۲۴۵ . متوجه الی الله و معرض عَمَّنْ سواه.

۲۴۹ . قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم الموت جسیر یوصل الحبیب مرک.

۲۵۳ . ماتقول فی حق ابن سینا؟

۲۵۳ . قال علیه السلام هورجل أرادأن یصلی الی الله تعالٰی بلا واسطتی فحجته بیدی هکذا فسقط فی النار.

۲۵۴ . اما لجفر و الجامع یدلان علی خلاف ذلک.

۲۵۶ . لِاَنَّ هَذَا الْفِعْلَ اِفْتِرَاءٌ عَلٰی شَیْخِهٖ وَیَعْلُوْ کَابِرًا عَنْ کَابِرٍ اِلٰی نَبِیِّنَا عَلَیْهِ السَّلَامُ وَالْاِفْتِرَاءُ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ مَحْضِ الْکُفْرِ.

کسان

کتب

☆☆☆

جاها

☆☆☆

مآخذ و منابع

عربی

۱۔ المعجم المفهرس لا لفاظ القرآن الکریم، محمد فواد عبدالباقی۔ سہیل اکادمی لاہور (پاکستان)۔

نسخہ های خطی فارسی

۲۔ ثمرات الحیات، شیخ برہان الدین بن کبیر محمد، گرد آوری عاقل خان، کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شمارہ ۴۲۶۴۔

۳۔ خلاصۃ العارفین، بہاء الدین زکریا ملتانیؒ، کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شمارہ ۱۸۸۴/ ۴۸۹۶۔

۴۔ خلاصۃ الفواید، خواجہ نور ممد مہاروی، گرد آوری عمر حکیم، کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب لاہور، شمارہ ۲۲۴۰۔

۵۔ خلاصۃ الفواید، خواجہ نور محمد مہاروی، گرد آوری عمر حکیم، کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاور، شمارہ ۴۰۹۰۔

۶۔ راحت القلوب، ملفوظاتِ فرید الدین گنج شکرؒ (شکر گنج) گرد آوری حضرت نظام الدین اولیاء، کتابخانۂ دانشگاہ پنجاب، لاہور، شمارہ ۲۵۵۔

۷۔ رسالہ طریقہ الضیائیہ، مہدی علی حسین الحسینی، کتابخانۂ دانش گاہِ پنجاب، لاہور، شمارہ ۵۲۳۶۔

۸۔ فواید السالکین، ملفوظات خواجہ قطب الدین بختیار کاکی، گرد آوری فرید الدین شکر گنج (گنج شکر) کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شمارہ ۱/ ۸۵۵/ ۳۸۸۸

۹۔ فواید ضیائیہ، ملفوظات سید ضیاء الدین، گرد آوری مہدی علی حسین الحسینی، کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شمارہ ۵۲۳۶۔

۱۰۔ گنج الاسرار، ملفوظاتِ دہ صوفی بزرگ، گرد آوری خواجہ معین الدین چشتیؒ، کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شمارہ ms ۱۲۷۷۔

۱۱۔ معدن المعانی، ملفوظات شرف الدین احمد بن یحیٰی منیری، گرد آوری زین بدر عربی، کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، شمارہ ۵۶۳۶/۲۳۱۳/۱۔

۱۲۔ نزھۃ السالکین، ملفوظات میر محمد سعید معروف به سید بهیك، گرد آوری علیم الله جالندهری، کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور، ذخیرۂ شیرانی، شمارہ ۱۲۱۱۔

فارسی

۱۳۔ اخبار الاخیار، شیخ عبدالحق محدث دهلوی، گمبت ضلع خیرپور (پاکستان)

۱۴۔ اسرار الاولیاء ملفوظات فرید الدین مسعود شکر گنجؒ (گنج شکر) گرد آوری بدر الدین اسحاق، کانپور، ۱۹۱۷م

۱۵۔ افضل الفواید جلد اول، دوم ملفوظات نظام الدین اولیاء، گرد آوری حضرت امیر خسروؒ دہلی۔

۱۶۔ انیس الارواح، ملفوظات شیخ عثمان هرونی گرد آوری خواجه معین الدین حسنؒ سجزی۔

۱۷۔ تذکرہ حضرت خواجه اجمیری، طالب ہاشمی، لاہور۔

۱۸۔ تاریخ ادبیات در ایران جلد اول، دکتر ذبیح الله صفا تهران، ۱۳۶۷ ھ ش۔

۱۹۔ ثمرات القدس من شجرات الانس، مرزا لعل بیگ بدخشی بتصحیح دکتر سید کمال حاج سید جوادی، تهران، پژوهش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی۔

۲۰۔ جامع العلوم، بلفوظاتِ حضرت مخدوم جهانیان جهان گشت گرد آوری سید علاء الدین علی دہلی، ۱۹۸۷م۔

۲۱۔ جواہر فریدی، علی اصغر چشتی، لاہور۔

۲۲۔ چهار بهار، ملفوظات نوشه گنج بخش قادری، گرد آوری از شیخ محمد ہاشم تهرما پوری باترجمۂ اردو موسوم به خزائن الاسرار از سید شرافت نوشاهی، ۱۹۸۴م، گجرات (پاکستان)

۲۳۔ چهل مجلس، حضرت علاؤ الدوله سمنانی، تهران، ۱۳۲۲۔

۲۴۔ حسنات الحرمین، ملفوظات خواجه محمد معصوم بن حضرت مجدد الف ثانیؒ، گرد آوری از محمد عبید الله بن خواجه محمد معصوم سرہندی، ترجمۂ فارسی محمد شاکر بن ملا بدر الدین سرهندی، ۱۹۸۱م۔

۲۵۔ خزینۃ الاصفیا جلد اول، مفتی غلام سرور لاہوری کابل۔

۲۶۔ خلاصۃ العارفین، بهاء الدین زکریا ملتانی، تصیح و تحشیه و کوشش بانود کترشمیم محمود

زیدی۔

۲۷۔ خیر المجالس، شیخ نصیر الدین چراغ دہلی، گرد آوری مولانا حمید قلندر، علیگرہ۔

۲۸۔ در المعارف جلد اول، حضرت شاہ عبداللہ دھلوی گرد آوری شاہ رؤف احمد۔

۲۹۔ دلیل العارفین، معین الدین چشتی خواجہ، گرد آوری خواجہ قطب الدین بختیار کاکی۔

۳۰۔ سراج الهدایه، مخدوم جهانیان جهان گشت، دہلی ۱۹۸۷م۔

۳۱۔ سیر الاولیاء، سید محمد بن مبارک علوی کرمانی، لاہور۔

۳۲۔ فخر الطالبین۔ مولانا محمد فخر الدین، گرد آوری سید نور الدین حسین فخری۔

۳۳۔ فرهنگنامۂ ادبی فارسی جلد ۲، حسن انوشه ۱۳۷۶ ه ش۔

۳۴۔ فواید الفواد، ملفوظاتِ نظام الدین اولیاء، جلد اول تا پنجم گرد آوری حضرت امیر حسن علاء سجزی دهلوی، دہلی ۱۹۹۲م۔

۳۵۔ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب، جلد دوم، سید عارف نوشاہی۔ کتابخانۂ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد۔

۳۶۔ فهرست مشترك نسخه های خطی، فارسی پاکستان جلد سوم، احمد منزوی، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۸۴م۔

۳۷۔ فهرست نسخه های خطی فارسی، کتابخانه دانشگاه پنجاب، گنجینۂ آذر، لاہور، سید خضر عباس نوشاهی، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان۔

۳۸۔ فرهنگ فارسی عمید جلد اول، دکتر حسن عمید، تهران ۱۳۶۵۔

۳۹۔ قرآن مجید مترجم، امام شاہ ولی اللہ مئی ۲۰۰۳م، لاہور۔

۴۰۔ کشف المحجوب، علی بن عثمان هجویری، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، ۱۳۸۳، تهران۔

۴۱۔ گلزار جمالیه، فقیر محمد برخوردار ترجمۂ اردو و فارسی از انوار جمالیه، (از متن عربی) لاہور۔

۴۲۔ گنجینۂ معانی، پروفسور دکتر ظهیر احمد صدیقی لاہور ۲۰۰۲م۔

۴۳۔ لطائف اشرفی، سید اشرف جهانگیر سمنانی گرد آوری حضرت نظام الدین یمنی، کراچی ۱۹۹۹م۔

۴۴۔ مبدأو معاد، ملفوظات حضرت مجدد الف ثانیؒ، گرد آوری محمد صدیق بدخشی

الکشمی، دہلی۔

۴۵۔ ملفوظات از بہاء الدین نقشبند، خواجہ محمد پارساء مولانا شمس الدین رومی، مولانا عبدالرحمن جامی، مولانا سعد الدین کاشغری، مولانا علاء الدین و مولانا عبید اللہ، ۱۹۵۹م، حیدر آباد۔

۴۶۔ ملفوظات شریفہ، ملفوظات غلام علی مجددی دهلویؒ، گرد آوری از مولانا غلام محی الدین قصوریؒ ، ترجمہ و حواشی محمد اقبال مجددی، مکتبہ نبویہ گنج بخش روڈ لاہور، ۱۹۷۸م۔

۴۷۔ لغت نامہ دهخدا جلد ۸، علی اکبر دهخدا تہران، مرداد ۱۳۴۲ ۔

اردو

۴۸۔ آثار الاولیاء، مرتب دکتر سید محمد اکرم اکرام، دانشگاہِ پنجاب، لاہور کلیہ علوم اسلامیہ و شرقیہ، ۲۰۰۰م۔

۴۹۔ آئینہ ملفوظات، اخلاق حسین دہلوی مئی ۱۹۸۳م، انجمن ترقی اردو جامع مسجد دهلی، کتابخانۂ دانشگاہِ پنجاب، لاہور۔

۵۰۔ اسلامی انسائیکلوپیڈیا جلد اول، سید قاسم محمود لاہور۔

۵۱۔ المنجد، عربی اردو، معلوف یسوعی، مترجمین مولانا سعد حسن خان یوسفی وغیرہ، کراچی دارالاشاعت، ۱۳۷۹ھ ق۔

۵۲۔ تذکرہ حضرت خواجہ اجمیری، طالب ہاشمی، لاہور۔

۵۳۔ تذکرہ صوفیائے پنجاب، اعجاز الحق قدوسی، کراچی ۱۹۹۶م۔

۵۴۔ تصوف برصغیر میں (مجموعہ مقالات)، مرتبہ عابد رضا بیدار، پٹنہ، کتابخانۂ خدا بخش اورئینٹل پبلک، ۱۹۸۵م۔

۵۵۔ حضرت نظام الدین اولیاء حیات و تعلیمات، مرحوم پروفسور محمد حبیب، پروگریسو بکس، لاہور ۱۹۸۴م۔

۵۶۔ خلیل الصادقین، ترجمۂ اردوی دلیل العارفین، دکتر محمد اختر چیمہ، علی برادران جھنگ بازار فیصل آباد، ۱۹۹۳م۔

۵۷۔ رسالہ خدام الاولیاء جلد دوم فقیر محمد ارشد قادری سروری، شمارہ ۴، پناھکے (فیصل آباد)

۵۸۔ فرہنگ جامع (فارسی به انگلیس و اردو) دکتر سید علی رضا نقوی، اسلام آباد: رایزنی فرہنگی سفارت جمہوری اسلامی ایران، ۱۳۷۲ ھ ش۔

۵۹۔ فرھنگ عامرہ، محمد عبداللہ خاں خویشگی، دھلی، اعتقاد پبلشنگ ہاؤس، ۱۹۳۶ م۔

۶۰۔ گلزارِ ابرار، ترجمۂ اردوی گلزار ابرار، مترجم فضل احمد جیوری، لاہور، اسلامک بک فاؤنڈیشن۔

۶۱۔ مرآۃ الاسرار، شیخ عبدالرحمن چشتی، تحقیق و ترجمہ کپتان واحد بخش سیال، لاہور، بزمِ اتحاد بین المسلمین۔

۶۲۔ ملفوظاتی ادب کی تاریخی اہمیت، پرفسور محمد اسلم، دانشگاہ پنجاب لاہور، ۱۹۹۵م۔

۶۳۔ نقد ملفوظات، پرفسور نثار احمد فاروقی، دھلی۔

۶۴۔ ھشت بہشت، مجموعۂ ملفوظات خواجگانِ چشت، مترجم عنصر صابری، لاہور ۱۹۹۶م۔

☆☆☆